

کارگران همه کشور با متحد شوید!

# دنیای

نشریه سیاسی و تئوریک کیسه‌مرکزی حزب توده ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

۲  
۱۳۶۰

ضمیمه نامه مردم



انتشارات حزب توده ایران

www.iran-archive.com



کارگران همه کشور را متحد شوید!

# دنیای

نشریه سیاسی و تئوریک گیسو مرکز حزب توده ایران  
بنیادگذار دکتر تقی ارانی

عضیه نامه مردم

www.iran-archive.com

در این شماره:

۷ هشت پای آمریکا از میهن ما دست بردار نیست.....

۲۶ درباره برنامه جدید حزب توده ایران.....

۳۱ امام علی: نگاهی به ناکامی‌ها و کامیابی‌ها.....

۳۷ سازمان زنان ایران وسی امین سالگرد ایجاد آن.....

۴۱ تحلیلی از نقش سیاسی و اجتماعی بورژوازی ایران در نهضت‌های قرن اخیر.....

۶۵ انقلاب اکتبر و جنبش‌های رهایی بخش مردم آذربایجان و خراسان.....

۷۸ حضور (شعر).....

۷۹ دشوار بهروز زیستن.....

۸۳ بن بست صنایع مس ایران و راه برون رفت از آن.....

۹۲ حزب سوسیالیست متحد آلمان، نمره یک وحدت تاریخی.....

۹۸ سوسیالیسم علمی، آموزش خلاق انقلاب اجتماعی.....

۱۱۶ مارکس در زندگی.....

۱۳۱ پیروزی برق‌شیم و پایان جنگ دوم جهانی.....

۱۳۸ لاله خونین (شعر).....

۱۳۹ درباره شناخت (بخش دوم).....

۱۴۴ عبدالحسین نوشین بنیانگذار تئاتر علمی.....

۱۵۳ خواب نوشین (شعر).....

۱۵۴ انقلاب ملی - دمکراتیک با سمت‌گیری سوسیالیستی در اتیوپی.....

۱۶۵ گفتگویی با موسیقی‌دانان جوان درباره هنر و موسیقی.....

۱۷۴ بررسی کتاب.....

۱۸۲ رویدادهای ایران.....

۱۹۰ رویدادهای جهان.....

DONYA  
 POLITICAL AND THEORETICAL  
 ORGAN OF THE CENTRAL COMMITTEE  
 OF THE TUDEH PARTY OF IRAN

May 1981, No. 2 Price: 2 Dollar or its equivalent.

## هشت پای آمریکا از میهن ما دست بردار نیست

همه آن‌هایی که در راه تامین استقلال واقعی میهنمان درتکاپو هستند، امروز دیگر خوب می‌دانند که هم‌اکنون دوتوطئه آمریکائی برای درهم شکستن انقلاب ایران در جریان است؛ یکی توطئه ششم به صورت تجاوز نظامی آمریکائی - صدامی ارتش عراق و دیگری توطئه هفتم به صورت ایجاد تشنج و درگیری از راه‌های گوناگون برای سرنگون کردن حاکمیت کنونی و روی کار آوردن یک دولت میانه‌رو و عاقل که بتواند منافع حیاتی آمریکا را در منطقه تامین نماید.

اکثر این نیروها دیگر امروز به این شناخت هم رسیده‌اند که آمریکا در این توطئه جنایت‌بار علیه ایران تنهانیست و درحقیقت به عنوان "ژاندارم جهانی" نیروهای سیاه غارت و جنایت در همه‌جا به نمایندگی، سرکردگی و با پشتیبانی همه غارتگران جهان، یعنی محافل سرمایه‌داری انحصاری کشورهای سرمایه‌داری رشدیافته، محافل و طبقات ارتجاعی کلان سرمایه‌دار و بزرگ مالک وابسته در کشورهای در حال رشد، و همه نیروهای صهیونیست و نژادپرست و فاشیسم‌گرا در سراسر جهان که سرسخت‌ترین مدافعان نظام‌های فرسوده اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری در جهان هستند، عمل می‌کند. و هر وقت در تحلیل‌های ما، برای کوتاه کردن مطلب، از "آمریکا" و یا "امپریالیسم آمریکا" نام برده می‌شود، در واقع مجموعه این نیروهای جنایت‌بار جهانی که زهبران خیانت‌پیشه جمهوری خلق چین هم به آن‌ها پیوسته‌اند، در نظر است.

این "آمریکا" با محتوای "خاص" و "عام" خود شب و روز در صدد توطئه برای برانداختن و درهم شکستن انقلاب شکوهمند میهن ماست. البته دیگر قشر بسیار وسیعی از مبارزان راه استقلال میهن ما به این حقیقت پی برده‌اند که این تلاش "آمریکا" برای درهم شکستن پیروزی تاریخی خلق‌های ایران تنها بخشی از تلاش عام این "آمریکا" در سراسر جهان، برای درهم شکستن همه نظام‌های خلقی و مردمی و همه جنبش‌های رهایی‌بخش ضد امپریالیستی است. این آمریکا در جنوب آفریقا برای درهم شکستن نظام‌های انقلابی آنگولا و موزامبیک و سرکوب جنبش سواپو در نامیبیا، در شمال آفریقا برای درهم شکستن نظام‌های خلقی و مردمی در لیبی

و الجزایر و سرکوب جنبش رهائی بخش پلیساریو در صحرا، در آفریقای میانه برای درهم شکستن نظام‌های مردمی اتیوپی و بنین و تانزانیا ... در آسیای جنوب شرقی دست در دست چین برای درهم شکستن نظام‌های خلقی پیروز شده در ویتنام و لائوس و کامبوج، در آسیای جنوب غربی برای درهم شکستن نظام‌های انقلابی ایران و افغانستان و جمهوری دموکراتیک خلق یمن و سوریه و سرکوب جنبش رهائی بخش فلسطین، در آمریکای لاتین برای درهم شکستن نظام‌های انقلابی کوبا و نیکاراگوئه و سرکوب جنبش خلق در السالوادور، در اروپا برای متزلزل ساختن ثبات در کشورهای سوسیالیستی و ... شب و روز مشغول توطئه و خرابکاری است.

به این ترتیب می‌بینیم که مبارزه ملت قهرمان ما برای تثبیت و تحکیم دستاوردهای انقلابی جزئی است از یک مبارزه جهانی خلق‌های محروم علیه غارتگران جهانی به سرکردگی آمریکا یعنی "آمریکای" عام به سرکردگی "آمریکای" خاص.

ولی در چهارچوب این مبارزه بزرگ جهانی، مبارزه خلق‌های میهن ما از یک ویژگی عمده‌ای هم برخوردار است. این ویژگی از این‌جا ناشی می‌شود که میهن ما هم خودش برای دنیای امپریالیستی و به ویژه برای آمریکا از لحاظ امکانات عظیم غارتگری مستقیم (منابع نفتی و سایر منابع ثروت ملی) و از لحاظ استراتژیکی برای نقشه‌های جهانی تأمین و تثبیت دنیای غارتگران و هم از لحاظ منطقه‌ای که کشور ما در آن قرار گرفته است دارای اهمیت "یگانه" و "بی-همتا" است.

منطقه کشور ما که بخش عمده سوخت جهان امپریالیستی را تأمین می‌کند و در همسایگی مرز جنوبی بخش مرکزی اتحاد شوروی قرار گرفته است برای "آمریکا" بی‌عام دارای اهمیت کلیدی است و کشور ما ایران هم در این منطقه دارای اهمیت کلیدی است.

با این مقدمه به خوبی معنای واقعی "تاکیدات" مشهور و "مکرر" برژینسکی، یکی از پیشکاران روکفلر و یکی از استراتژی‌های محافل سرمایه‌داری انحصاری جهانی در مورد اهمیت ایران و افغانستان برای "امنیت" (۱) کشورهای غربی و اهمیت واقعی سخنانی که در زیر می‌آید، روشن می‌شود:

"اگر این منطقه منفجر شود ... توازن قدرت در جهان نمتنها به طور عمده بلکه به طور تغییرناپذیری از بین خواهد رفت."

"سال‌ها طول می‌کشد تا بتوان صلح و ثبات لازم را چه از نظر سیاسی و چه از لحاظ اقتصادی در منطقه پدید آورد ..."

"ما با درک این مسئله یک سیاست آنی و زودگذر دنبال نمی‌کنیم، بلکه با مسئله امنیت ملی حیاتی روبرو هستیم و به تلاش‌های جدی خواهیم پرداخت" (روزنامه "جمهوری اسلامی"، ۵ آبان ۱۳۵۹).

بجاست که یک‌یک این جملات را در تمام ابعدادش مورد بررسی قرار دهیم تا تمام سیاست آمریکا را در مورد انقلاب ایران به بهترین شکل در باییم.

احکام زیر از این گفتارهای بیرون می‌تراود:

- ۱- منطقه میهن ما، نه تنها برای امنیت "آمریکا"ی خاص، بلکه برای "امنیت" تمام کشورهای غربی و یا به کلام ساده برای "امنیت" امپریالیسم جهانی دارای اهمیت حیاتی است.
- ۲- "ثبات" مورد علاقه "آمریکا" برای تأمین این امنیت با انقلاب افغانستان و انقلاب

ایران متزلزل گردیده است و اگر این ثبات مجددا برقرار نشود، تناسب نیروها میان جنبه‌های امپریالیستی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و جنبه‌های ضد امپریالیستی، نه تنها به طور عمده بلکه به طور تغییرناپذیری به زیان جنبه "آمریکا" تغییر پیدا خواهد کرد.

۳- برگرداندن این "ثبات" کار آسان و کار امروز و فردا نیست و امپریالیسم جهانی با نقشه‌های درازمدت "تلاش‌های جدی" خواهد کرد که این "ثبات" را دوباره به منطقه برگرداند، یعنی با افغانستان و ایران را به حالت پیش از پیروزی انقلاب‌های این دو کشور برگرداند و رژیم‌های سرسپرده محمد زاهدی و محمد ظاهرشاهی را دوباره بر آن‌ها مستقر سازد و اگر این کار میسر نشد، رژیم‌های "میانه‌رو"، مانند رژیم سادات در مصر و یا قداره‌بند، مانند رژیم ضیاء الحق در پاکستان را جانشین نظام‌های ضد امپریالیستی و ضد استبدادی کنونی در این دو کشور سازد.

با این مقدمات استراتژی "آمریکا" را در مورد ایران و افغانستان می‌توان این‌طور ترسیم کرد:

**الف - هدف:** براندازی نظام‌های ضد امپریالیستی در ایران و افغانستان و مستقر ساختن نظام‌های سرمایه‌داری وابسته به جهان امپریالیستی.

**حداقل:** تضعیف این نظام‌ها تا آن حد که خطر گسترش انقلاب از این دو کشور به کشورهای دیگر منطقه منتفی شود، تا رژیم‌های ساداتی و قابوسی و ضیاء الحقی بتوانند آسوده خاطر به پاسداری از منافع امپریالیسم و ارتجاع در منطقه ادامه دهند.

**ب - نیروها:** نیروهای اصلی برای رسیدن به این هدف عبارتند از:

در درجه اول نیروهای ضد انقلابی در ایران و افغانستان. طیف این نیروها از دارودست‌های ساواکی - اوباش و آدمکشان و قداره‌کش‌های حرفه‌ای اشرف و اویسی آغاز و به گروهک‌های "رنجر" و "تروتسکیست" و "پیکار" و "گوله" و "دموکرات" ایرانی و افغانی ختم می‌شود.

متحد عمده این نیروها در شرایط حاضر نیروهای سازشکار و تسلیم طلب بورژوازی لیبرال و افشارمرغه نینابینی هستند.

نیروهای ذخیره درجه یک را نیروهای ارتجاعی منطقه یعنی نیروهای پشتیبان صدام، سادات و ضیاء الحق و قابوس و ژنرال انور و شاه سعودی و شاه حسین‌ها و شاه‌چاه‌های خلیج فارس تشکیل می‌دهند که همه دست به ماشه مسلسل و گوش به فرمان آماده پشتیبانی از نیروهای براندازی داخل این کشورها هستند.

نیروهای ذخیره استراتژیکی که در لحظه بحرانی قطعی وارد میدان خواهند شد، همان نیروهای واکنش سریع "آمریکا" است که در روی بیش از ۶۰ ناو جنگی و ده‌ها پایگاه نظامی نزدیک و دور از منطقه خلیج فارس در عمان، عربستان سعودی، مصر و سومالی و بحرین و مصیره و دیگر کازرسیا ... متمرکز شده‌اند. حدود اهمیت این ذخیره استراتژیکی را خبر زیر که روز ۶۰/۲/۵ از صدای آمریکا پخش شد، مشخص می‌سازد:

"کاسبر و اینبرگر وزیر دفاع آمریکا دیروز اعلام کرد که به زودی فرماندهی نیروهای ضربتی جدا از سایر نیروهای مسلح آمریکا تشکیل خواهد شد، تا دفاع از منافع ملی ایالات متحده را (۱) در حوزه خلیج فارس عهده‌دار گردد ... دو لشکر از واحدهای هوانیروز هسته اصلی نیروی جدید را تشکیل خواهند داد و به گفته یکی از امرا ارتش آمریکا یک لشکر دیگر، چهار واحد هوایی، یک واحد از تفنگداران دریائی و واحدهای دیگری نیز بعداً به آن ملحق خواهند شد."



## اول - در مورد انقلاب ایران

۱. پائین آوردن اعتبار و نفوذ رهبری انقلاب که در شخصیت امام خمینی متبلور گردیده است . نقطه مرکزی تاکتیک تخریبی امپریالیسم برای ناتوان ساختن انقلاب ایران همین مسئله است . امپریالیسم به خوبی دریافته است که در چهارچوب این ویژگی انقلاب ایران که فاقد یک سازمان آبدیده و بانجره برای رهبری همه جانبه انقلاب بوده و امام خمینی با موضع گیری پیگیر و تزلزل ناپذیر، علیه امپریالیسم، علیه استبداد، علیه غارتگری غارتگران داخلی و خارجی، چه در دوران تدارک و انجام انقلاب و چه در دوران طولانی دوسال ونیم که از انقلاب می گذرد، اعتماد وسیع ترین افشارتوده های ده ها میلیون زحمتکش شهر و روستا را جلب کرده است، تضعیف نقش امام خمینی و حتی در صورت امکان حذف آن، امکانات پر دامنه ای را برای کامیابی دسیسه های تخریبی دشمنان انقلاب تامین خواهد نمود . بی جهت نیست که در رهنمود برژینسکی به وزارت خارجه، این مسئله با تاکید مورد تأیید قرار می گیرد و توصیه می شود که برای این منظور همه نهاد های سیاسی - تخریبی آمریکا باید زیر رهبری سازمان " سیا " با همه گروه ها و دسته های " مذهبی " و " سیاسی " و " ملی " که در جهت درهم شکستن رهبری امام خمینی بر جنبش رهایی بخش ملی عمل می کنند، تماس برقرار کنند .

تجربه دوسال ونیم گذشته، بویژه اسناد به دست آمده در جاسوس خانه، این مسئله را با تمام روشنی تأیید کرده اند و ما امروز می بینیم که تمام تلاش دارودسته های ضد انقلاب در داخل و خارج کشور، سرمایه داری لیبرال و روحانی نمایان وابسته به طبقات حاکمه ارتجاعی و گروهک های سیاساخته مائوئیست و بازی خورده های گمراه به طور هماهنگ در همین جهت عمل می کنند . ما شاهد آن هستیم که تمام محافل اسلام آمریکائی در سراسر جهان، تمام دستگاه های " امپریالیسم خبری " به طوریک صدا، ولی با سازهای رنگارنگ همین " آهنگ " را می نوازند .

۲. ناتوان ساختن نیروهای راستین انقلاب از راه نفاق افکنی: با بهره گیری از ضعف هایشان در زمینه انحصار طلبی و خود محوری، با بزرگ کردن و دامن زدن به اختلاف نظر های فرعی، شدت دادن به سوءظن های متقابل . سخن کوتاه به کار بستن شیوه چند هزار ساله ارتجاعی، " جدا ساز، به جان هم انداز و فرمانروائی کن " .

باید بپذیریم که امپریالیسم جهانی، که در این میدان نبرد از تجربه های بزرگ تاریخی برخوردار است در برخورد با نیروهای جوان و کم تجربه انقلابی ما در تمام سطوح به کامیابی های چشم گیری دست یافته است . ما امروز به طور دردناکی شاهد این واقعیت هستیم که گردان های اصلی از نیروهای راستین جنبه ضد امپریالیستی به صورت دشمنان آشتی ناپذیر به جان هم افتاده اند و امپریالیسم در جهت آماج اصلی خود، که متزلزل ساختن مجموعه نظام جمهوری اسلامی است، از این برخوردها بهره گیری می نماید .

تاریخ آینده نشان خواهد داد که آیا تنها عقب ماندگی سیاسی، بی تجربگی، انحصار طلبی عامل تعیین کننده برای کامیابی دسیسه های امپریالیسم در این میدان نبرد بوده هستند و یا این که عوامل فریب کار و ماسک دار دشمن در یکی از دو طرف و یا در هر دو طرف دعوا دست اندرکار بوده و با ریختن نفت روی آتش نفاق و دودستگی به بالا کشیدن شعله هایش کمک رسانده اند .

امپریالیسم آمریکا توانسته است در این میدان جبهه های گوناگون " جنگ خانگی " بوجود

در اطلاعیه وزارت دفاع آمریکا آمده است که نیروی ضربتی آمریکا ... طی ۳ تا ۵ سال آینده تحت فرماندهی واحدی به منظور خدمت در خلیج فارس و نواحی مجاور آن قرار خواهد گرفت و مشابه نیروهای خواهد بود که به فرماندهی منطقه اروپا، اقیانوس آتلانتیک و اقیانوس آرام اختصاص یافته اند . . . مقام های دولت ریگان می گویند هدف اصلی از تشکیل فرماندهی جدید، دفاع از منابع نفتی مورد نیاز آمریکا، اروپای غربی و ژاپن در منطقه خلیج فارس در مقابل تهدید های داخلی، منطقه ای . . . می باشد .

به نظر می رسد که این داستان محتاج هیچ گونه تفسیری نیست .

ج. جهت وارد آوردن ضربه اصلی :  
سومین عنصر استراتژی " آمریکا " در مورد انقلاب ایران و افغانستان، دو کشوری که " ثبات " آمریکائی منطقه را به خطر انداخته اند، مشخص کردن جهت وارد آوردن ضربه اصلی است و آن به طور مشخص عبارتست از دست یازیدن به هروسيله و بهره گیری از هرامکان برای جلوگیری و یا اقل کند ساختن روند تثبیت و تحکیم انقلاب های ایران و افغانستان، هم در درون کشور و هم در صحنه سیاست جهانی .

با برگزیدن این سمت گیری، آمریکا به خود وعده می دهد که در صورت پیشروی به دوپهاد مهم زیر برسد :

یکی این که با ناتوان کردن نظام کنونی جمهوری اسلامی و متزلزل ساختن آن، درجه ضربه پذیریش روز به روز افزایش پیدا کند تا آنجا که دشمنان انقلاب بتوانند آن را زایل آورند . و دوم این که در هر حال با ادامه ضعف و ناتوانی جمهوری اسلامی از حرکت به سوی آن آماج های اجتماعی و اقتصادی که به مردم وعده داده است، یعنی تامین واقعی استقلال سیاسی - اقتصادی، فرهنگی و نظامی و حرکت به سوی پیشرفت و عدالت اجتماعی به سود محرومان جامعه، قوه جاذبه انقلاب ایران را بر روی دیگر خلق های آمریکازده کشورهای منطقه ضعیف سازد و امکانات مادیش را برای کمک به جنبش های رهایی بخش این خلق ها و به ویژه خلق فلسطین تا حد صفر محدود نماید .

این است به نظر ما نقشه استراتژیک " آمریکا " ی عام در مورد انقلاب میهن ما .

و اما با چه تاکتیک هایی " آمریکا " این نقشه را پیاده می کند ؟

بررسی برخی اسناد - اظهاریه های مسئولان " آمریکا " و تحلیل های سیاسی ارگان های خبری وابسته به امپریالیسم خطوط کلی تاکتیک دشمنان انقلاب ایران را روشن می سازد . این بررسی ضمناً نشان می دهد که خط اساسی و پایه ای این تاکتیک همان دستورالعملی است که برژینسکی از قول گارتز، رئیس جمهور، به وزارت خارجه آمریکا در ماه اوت ۱۹۷۹ یعنی تابستان ۱۳۵۸ چند ماه قبل از اشغال جاسوسخانه ابلاغ کرده است .

اسناد به دست آمده در جاسوسخانه هم این شیوه عمل را در تمام ابعادش آشکار کرد . در جریان بیش از دوسالی هم که از پیروزی انقلاب می گذرد دقیقاً هر روز گوشه ای از نقشه ها و شیوه های امپریالیسم جهانی در برابر چشمان مردم ایران آشکار گردید .

اجزاء و عناصر و شگردهای رنگارنگ این ( تاکتیک ) شیوه عمل " آمریکا " را که همواره در همان جهت اصلی یعنی جلوگیری از تثبیت و تحکیم و گسترش انقلاب ایران و افغانستان است، می توان به صورت زیر نشان داد .

آورد و عناصر سرسیرده خود را به میان گروه‌های سیاسی که به علت بی‌تجربگی و یا کم‌تجربگی زمینه مساعد دارند، وارد سازد و از دوطرف شعله‌های جنگ برادرکشی را دامن زند.

"اسلام آمریکائی و طاغوتی" را به جان مسلمانان پیرو راه امام خمینی بیندازد، "مارکسیست‌های سیاست‌خاسته" را علیه مسلمانان انقلابی تجهیز کند، انقلابیون راستین مسلمان را علیه مبارزان راستین مارکسیست انقلابی تحریک نماید، در درون صفوف مبارزان مسلمان گروه‌ها را یا به نام "اسلام واقعی" علیه "ارتجاع اسلام‌نما" و یا در چهارچوب "مکتب‌یون" علیه "التقاطی‌ها" بشوراند و در تمام این جریان‌ها ساواکی‌ها و مائوئیست‌ها را با چماق و چاقو مجبور کرده و جنگ حیدری نعمتی به راه اندازد. شگرد قدیمی و هزاران ساله ارتجاع جهانی یعنی القاء ایده‌ثولوزی، یکی از مؤثرترین شیوه‌های مورد بهره‌گیری دشمنان انقلاب ایران است. کمونیسم ستیزی، شوروی ستیزی و "توده ستیزی" به مهم‌ترین جنگ‌افزار جبهه متحد براندازی انقلاب ایران تبدیل شده است.

در سایه همین جو نفاق و چنددستگی است که عوامل ضدانقلاب با بی‌پروائی بی‌سابقه‌ای به تحریک و تشدید تشنج پرداخته‌اند و سرمایه‌داری لیبرال برای ترمیم شکستی که با برکنار شدنش از اهرم‌های اصلی قدرت بر او وارد شده بود، دوباره با "توپخانه سنگین" تاحد دفاع بی‌پرده از جاسوسی مانند امیرانتظام دوباره سر بلند کرده و به لشکرکشی پرداخته است. به نظر ما همه این پدیده‌ها گوشه‌هایی از کامیابی‌هایی است که "آمریکا" از کاشتن و رویاندن و به ثمر رساندن تخم‌های نفاق در میان نیروهای راستین ضدامپریالیستی به دست آورده است. اگر این نیروها و در درجه اول رهبران‌شان به ابعاد خطرناک این توطئه که هر روز دامناش فراگیرتر می‌شود، پی نبرند، ضربه‌پذیری انقلاب شکوهمند ما هر روز بیشتر خواهد شد.

### ۳. تقویت همه‌جانبه عوامل موجد نارضایتی مردم از نظام کنونی جمهوری اسلامی

یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین "شگردهای" آمریکا برای ناتوان ساختن رژیم‌های ضد-امپریالیستی که برای به دست آوردن استقلال در قبال نفوذ امپریالیستی قد علم می‌کنند، بهره‌گیری از همه امکانات برای ایجاد و گسترش نارضایتی توده‌های مردمی است که از این نظام‌های ضدامپریالیستی پشتیبانی می‌کنند. نمونه‌های بسیار بارز این دیسه‌ها و توطئه‌های امپریالیستی را ما در اندونزی، غنا و از همه بارزتر در شیلی و هندوستان شاهد بوده‌ایم. برای این کار امپریالیسم امکانات نسبتاً وسیعی در اختیار دارد و می‌تواند اهرم‌های بسیاری را در همه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و مناسبات ملی به کار اندازد.

سرمایه‌داران وابسته که هنوز بخش مهمی از شریان‌های حیاتی اقتصاد کشور را در دست دارند و از پشتیبانی همه‌جانبه سرمایه‌داری لیبرال و "اقتدارمناز" فعال در اقتصاد برخوردارند با احتکار، تقلب، گران کردن مصنوعی، ایجاد کمبود و شگردهای دیگر از یک سو، غارت بی‌بند و بار از دسترنج مردم را هر روز شدت می‌دهند و کیسه‌های خود را بازم پرتر می‌کنند و از سوی دیگر فشار محرومیت‌های روزمره را بردوش محرومان جامعه و در درجه اول زحمتکش‌ان شهر و روستا روز به روز سنگین‌تر می‌نمایند.

بازماندگان ضدانقلاب که در دستگاه‌های دولتی تا بالاترین سطوح هنوز مواضع بسیار کلیدی را در دست دارند، با تمام امکانات خود این روند را پشتیبانی می‌کنند و در برابر هر گونه تلاش نیروهای سالم انقلابی دستگاه دولتی برای مقابله با این خرابکاری، سدهای مصنوعی ایجاد می‌نمایند.

خرابکاری آگاهانه در جریان بازسازی اقتصاد کشور و به راه انداختن کارخانجات و موسسات تولیدی، دومین شیوه دشمنان انقلاب برای تشدید عوامل نارضایتی توده‌های مردم است.

در این زمینه هم "آمریکا" با بهره‌گیری از عناصر لیبرال سازشکار و هواداران نظام بزرگ مالکی و کلان سرمایه‌داری در دستگاه دولتی و حتی در نهادهای حاکمیت جمهوری اسلامی که جدا مخالف تثبیت و تحکیم و سمت‌گیری مردمی انقلاب هستند، از یک سو و هم‌چنین از گروهک‌های "سیا" ساخته، مائوئیست و تروتسکیست و پیکاریست و "مارکسیست‌های دیگر" از امکانات زیادی برخوردار است.

"آمریکا" توانسته است، هم به وسیله عناصر هوادار خویش در دستگاه‌های دولتی و بخش مدیریت و هم از راه بهره‌گیری از بی‌تجربگی، انحصارطلبی و خودمحوری مدیران تازه و هم از راه فرستادن عناصر ضدانقلاب به درون نهادهای وابسته به نظام جمهوری اسلامی بویژه در انجمن‌های اسلامی کارخانجات و وزارت‌خانه‌ها و موسسات اقتصادی به میزان زیادی از روند طبیعی بازسازی اقتصاد در چهارچوب امکانات موجود جلوگیری نماید.

در این میدان هم نفاق‌افکنی یکی از شیوه‌های رایج عناصر ضدانقلابی است که با کمال تاسف نیروهای جوان و انقلابی اسلامی به آسانی در دامش می‌افتند و به جای آن که طبق رهنمود امام خمینی قبل از هر چیز ساواکی‌هایی را که به درون خودشان رخنه کرده‌اند، بشناسند و از میان خود طرد کنند و از روش‌های نفاق‌افکنانه آنان دوری جویند، بسیاری از فداکارترین عناصر هوادار انقلاب را به نام توده‌های (چه توده‌های باشند و چه بسا که اصلاً توده‌های هم نیستند) پاکسازی نمایند. این برخورد زبان‌بخش از دو راه به نقشه‌های امپریالیسم کمک می‌رساند. یکی این که ساواکی‌ها و طاغوتی‌های ریش گذاشته را در مقامات حساس تثبیت می‌کند، عناصر وفادار به انقلاب را می‌راند و نارضایتی می‌تراشد و دیگر این که امکان تخریب در روند بازسازی اقتصاد را تسهیل می‌کند و آن را بیشتر به طرف فلج شدن سوق می‌دهد.

### ۴. جلوگیری از اقدامات قاطع در جهت دگرگونی‌های اجتماعی-اقتصادی به سود محرومان جامعه. تلاش در تثبیت نظام غارتگر بزرگ مالکی و سرمایه‌داری وابسته

امپریالیسم آمریکا در سیاست کوتاه مدت و درازمدت، بزرگ‌ترین امید خود را به این بخش از تلاش خود بسته است. گفتار ویلیام کیسی رئیس سازمان جاسوسی جهانی "سیا" در جلسه سالیانه اطاقی بازرگانی آمریکا که در حقیقت مشخص کننده سیاست جهانی امپریالیسم در مورد کشورهای در حال رشد است با صراحت شکست‌انگیزی این سیاست آمریکا را نشان می‌دهد. این "عالی جناب" چنان‌که در روزنامه "جمهوری اسلامی" بازتاب یافت، چنین اظهار نظر می‌کند: "آمریکا تا آن اندازه به واردات مواد اولیه از خارج وابسته شده که در صورت قطع آن تولید بسیاری از مصنوعات... متوقف خواهد شد... برای مثال در صورت قطع واردات مواد اولیه از کشورهای جنوب آفریقا لطمه و ضربه شدیدی به اقتصاد آمریکا وارد می‌آید.

وی همچنین تعبیر بعضی منابع کنترل کننده اقتصاد جهان سوم از شیوه بازرگانی آزاد به دولتی را دلیل دیگری برای ازدیاد عدم دسترسی آمریکا به مواد اولیه مطلوب دانست و اظهار داشت گسترش بازرگانی دولتی در این گونه کشورها منافع آمریکا را به خطر انداخته است" (نقل از جمهوری اسلامی ۶۵/۲/۱۰).

صاف و ساده "منافع" آمریکا در ادامه "اقتصاد آزاد"، یعنی سرمایه‌داری صاف و پوست کنده در کشورهای "دنیا سوم" است و هرگونه گرایش به تقویت بخش دولتی در این کشورها



"منافع آمریکا" را به خطر می اندازد.

به این ترتیب خیلی آسان می توان پیاده کنندگان سیاست دفاع از "منافع آمریکا"، دشمن شماره یک خلق های محروم جهان را در ایران شناخت. این پیاده کنندگان همان هائی هستند که طبق محاسبه رئیس کمیسیون اقتصاد و دارائی مجلس در سال ۱۳۵۴ لاقابل ۱۲۰ میلیارد تومان از ثروت ملی و محصول دسترنج زحمتکشان میهن ما را غارت کرده اند و لاقابل همین قدر هم به جیب حامیان "اقتصاد آزاد" خود در کشورهای امپریالیستی سرازیر ساخته اند. دشمنی کین توزانه، محافل سرمایه داری لیبرال ایران، تجار بزرگ، کارخانه داران و دلالان و بساز و بفروش ها و سفته بازان را با ملی کردن تجارت خارجی هم باید در همین چهارچوب منافع "آمریکا" جاداده شود.

عینا همین طور است تلاش محافل معینی برای جلوگیری از اصلاحات ارضی به سود توده های محروم دهقانان بی زمین و کم زمین و به طور مشخص تلاش برای جلوگیری از اجرای بندهای "ج" و "د" از قانون واگذاری زمین که به تصویب شورای انقلاب رسیده است.

در این زمینه "آمریکا" علاوه بر مدافعان بزرگ مالکی و کلان سرمایه داری و اقتدار ممتاز بنیابینی، روی آن بخش از روحانیت که یا خود از بزرگ مالکان هستند و یا از راه های گوناگون با بزرگ مالکی و سرمایه داری رابطه ناگسستی دارند و به طور عمده تکیه گاه "مذهبی" نظام آریامهری بوده و با انقلاب هرگز آشتی نکرده اند، حساب می کند.

با این تلاش امپریالیسم و ضد انقلاب از یک سو قشر وسیعی از محرومان جامعه را که با آزوی آزاد شدن از غارت بزرگ مالکان برای پیروزی انقلاب جانفشانی کردند و امروز با جان و دل از انقلاب پشتیبانی می کنند، دچار ناامیدی و سرخوردگی می کند و از طرف دیگر با نگهداری بزرگ مالکی، یکی از پایه های عمده نظام سرمایه داری آزاد مورد علاقه خود را تثبیت می نماید، نظامی که خواه ناخواه، در وابستگی به اقتصاد امپریالیستی باقی خواهد ماند.

#### ۵. دور ساختن انقلاب ایران از دوستان طبیعی اش در جهان.

یکی از مودیانترین و مؤثرترین شگردهای امپریالیسم در میدان مبارزه با جنبش های رهائی بخش ملی، جدا کردن این جنبش ها از دوستان و پشتیبانان شان در جهان است که این خود بخشی از همان سیاست کلی "جدا ساز"، "به جان هم انداز" و "فرمانروائی کن" می باشد. دو سند گویا از امپریالیسم اکنون در اختیار است. یکی اعترافات کیسینجر و دیگری رهنمود برزیسکی به وزارت خارجه آمریکا.

کیسینجر صهیونیست خط خط اساسی سیاستی را که امپریالیسم آمریکا در زمینه سرکوب جنبش رهائی بخش خلق های عرب در خاور نزدیک در پیش گرفته بود با تمام صراحت این طور بیان می کند:

"ما... از ثروت های نهفته در کشورهای عربی چشم نخواهیم پوشید."

"سیاست من همچنان بر مبنای تیره کردن روابط شوروی و اعراب بنا شده بود. فلسفهام این بود که زمانی که شوروی از اعراب دست بکشد، ما قادر خواهیم بود مسئله صلح در خاور میانه را پیش بکشیم و در راه آن عمل کنیم." (از مجله "میدل ایست"، مارس ۱۹۸۱)

برزیسکی هم در رهنمودش از طرف کارتر به وزیر خارجه عین همین سیاست را پیاده می کند و می گوید:

"لازم است جو سوء ظن و عدم اعتمادی را که بین ایران و همسایگانش وجود دارد، مورد

بهره برداری قرارداد. رئیس جمهور معتقد است که پایان حمایت سیاسی از جمهوری اسلامی خمینی، خصوصا توسط اتحاد جماهیر شوروی، حتما به تضعیف مواضع سیاست خارجی رژیم خمینی منجر خواهد شد.

این است ستون فقرات سیاست آمریکا و تمامی امپریالیسم در زمینه سرکوب جنبش های ضد امپریالیستی در سراسر جهان، جدا کردن این جنبش ها از پشتیبانان طبیعی شان و در درجه اول از اتحاد شوروی که مهم ترین پایگاه جبهه جهانی نیروهای ضد امپریالیستی است. این تلاش در عین حال که به طور عمده در مورد مناسبات با اتحاد شوروی انجام می گیرد، به هیچ وجه از ایجاد سوء تفاهم و دشمنی و عداوت میان خود جنبش های رهائی بخش و بین آن ها و سایر گردان های ضد امپریالیستی و دولت هائی که مواضع ضد امپریالیستی دارند، چشم نمی پوشد.

نمونه بارز این تلاش مزورانه امپریالیسم آمریکا را در کوشش های این امپریالیسم و وابستگان و سرسپردگان و "دوستان" آن در ایران در زمینه تیره کردن روابط میان ایران انقلابی و کورلیبی و جنبش فلسطین می توان مشاهده کرد.

در میان اسناد منتشره در دهه هفتاد افشاکاری دانشجویان مسلمان پیرو خط امام شواهد بسیار گویائی در این زمینه ارائه شده است. به چند نمونه زیر توجه کنیم:

"سپس انتظام موضوع صحبت را عوض کرد و گفت: نهضت آزادی مایل است که با یک هیئت آمریکائی ملاقات کند برای مذاکره در مورد منافع آمریکا و ایران... (افشاکاری شماره ۱۰ صفحه ۴۲).

همانجا در صفحه ۱۱۴ از گفتگوی انتظام با وزیر مختار آمریکا در استکهلم:

"انتظام به بدگمانی رهبران انقلاب نسبت به اتحاد شوروی اشاره نمود... در عین حال سفیر شوروی فعال ترین شخص در تهران است. روزانه از مؤسسات دولتی با پیشنهادات هر نوع کمک دیدن می کند. او مداوم پس زده می شود، ولی دوباره پدیدار می شود تا دوباره کوشش کند..."

همانجا در صفحه ۹۴، از گزارش لینکن، وزیر مختار آمریکا در تهران به وزارت خارجه آمریکا (۱۸ مرداد ۵۸):

۲- مبادله اطلاعات بین امیرانتظام و کارشناس خدمات خارجی استمپل درست همان چیزی است که ما انتظار داشتیم، بخصوص در مورد مطالبی که انتظام قبلا به ناس و من اشاره کرده بود. فکرمی کنم که بخواهیم این موضوع آزمایشی را با دقت دنبال کنیم و اولین ملاقات را طوری ترتیب دهیم که حاکی از حسن نیت تمام باشد...

۳- ما فکرمی کنیم که در ملاقات های اولیه ناجائی که ممکن است باید به دولت موقت تاکید کنیم که تهدیدات داخلی ایران کاملا از پشتیبانی کشورهای خارجی برخوردار است. و طوری وانمود کنیم که ما را از آشوب های داخلی دولتی و کشوری مبرا سازد.

۴- احتمالا شروع کار مشکل خواهد بود، ولی ما باید سعی کنیم در این آزمایش بعضی از اطلاعات نیز در عوض به آمریکا داده شود. مثال: روش دولت موقت نسبت به عراق، پشتیبانی ایران از شورشیان افغانستان، روش روسیه در روابط مستقیم با دولت موقت، حزب توده و غیره. از این سند به خوبی معلوم می شود که "مبادله" اطلاعات که آقای مهندس بازرگان در دفاع خود از امیرانتظام در اولین جلسه محاکمه تأمیرده رویش تکیه می کرد، درجه چهارچوبی بوده است: از طرف آمریکا دادن خبرهای ساختگی برای تیره کردن روابط ایران با اتحاد شوروی،

لیبی، جنبش فلسطین و افغانستان و از طرف دولت موقت، دادن اطلاعات در زمینه مناسبات اتحاد شوروی با دولت ایران، فعالیت حزب توده ایران و کمک دولت ایران به شورشیان افغانستان، یعنی هر آنچه در جهت منافع آمریکا در منطقه بوده است. بی جهت نیست که آقای لینکن از پیشنهاد امیرانتظام برای "مبادله" اطلاعات "آنچنان دچار شرف شده می‌نویسد" این همان چیز است که ما انتظار داشتیم". همانجا در صفحه ۱۱۱ درباره اولین دیدار امیرانتظام با وزیر مختار آمریکا در سئو (۹ اکتبر ۱۹۷۹):

وی (امیرانتظام) به تفصیل تاسف خود را از کوتاهی آمریکا در اتخاذ اقدامات عملی ابراز نمود. اقداماتی که بلافاصله باعث بهبود روابط دوجانبه شود و بازرگان و اطرافیان او مثل امیرانتظام را که علی‌رغم "امتناعات آمریکا" هنوز با اصرار هر چه تمام‌تر طرفدار غرب هستند تقویت کند. "و به تدریج تحریکات ضد آمریکائی آیت‌الله خمینی را... ملایم کند. بلی دولت موقت از آمریکا کمک می‌خواهد برای "ملایم کردن تحریکات ضد آمریکائی آیت‌الله خمینی". این آقایان هنوز آن قدر گستاخند که خود را میهن پرست، انقلابی و ضد آمریکائی هم معرفی می‌کنند. از همان کتاب، صفحه ۶۴، از نامه سری "ناس" به مرکز سیا در واشنگتن:

"در ملاقات کاردار با انتظام یک بار دیگر علاقه دولت ایران به مبادله اطلاعات ابراز گردید. همان‌طور که اطلاع دارید، قبلا ما به او متنی در مورد افغانستان دادیم. در ملاقات ۲۴ مه انتظام گفته بود که این اطلاعات مفید واقع شد، ولی دولت موقت بیشتر به ناآرامی‌هایی که امنیت داخلی را به خطری اندازه علاقه دارد، در ملاقات ۲۶ مه افزود که دولت موقت نگران مداخله عراقی‌ها در خوزستان و فعالیت فلسطینی‌ها و لیبیایی‌هاست."

درست توجه کنیم امیرانتظام‌ها از آمریکا، از آمریکای دشمن شماره یک انقلاب ایران و انقلاب فلسطین می‌خواهند که درباره اقدامات خصمانه جنبش رهایی‌بخش فلسطین و دولت لیبی که از اولین روز انقلاب ایران تمام نیروی خود را در راه پشتیبانی از آن به کار انداختند گزارش و اطلاعات بدهد.

نمایندگان "سیا" آمریکا هم که می‌دانند با وجود امیرانتظام‌ها چه "گنجینه" ای در مرکز حاکمیت ایران دارند، فوراً دست به کار تدارک "اطلاعات" لازم می‌شوند. از همان کتاب صفحه ۶۶، از نامه سفارت آمریکا در لیبی به وزارت خارجه آمریکا (۳ ژوئن ۱۹۷۹):

"دریافت نسخه‌ای از هرگونه گزارشی که درباره فعالیت‌های خرابکارانه لیبی در ایران که برای ارائه کردن به انتظام تهیه شده باعث تشکر و قدردانی است. از آنجائی که به نظر می‌رسد مسئله لیبی حتما در مذاکراتی که در تهران با انتظام در پیش است مطرح خواهد شد، دریافت نظریات معاون نخست‌وزیر در مورد مسافرت جلود به ایران و توضیحات لیبی در مورد وضعیت امام موسی صدر موجب امتنان و سپاس خواهد بود."

این فعل و انفعالات درست در زمانی انجام می‌گیرد که دولت لیبی با فرستادن نخست وزیر خود به تهران همه امکانات خود را برای پشتیبانی از انقلاب ایران در اختیار می‌گذارد و امروز علی‌رغم همه تحریکات خائنانه‌ای که از طرف ستون پنجم آمریکا در ایران انجام گرفت، شاهد صداقت این موضع‌گیری برادرانه می‌باشیم.

و اما درباره تیره‌کردن مناسبات با اتحاد شوروی، مسلماً اسناد گرانبها و شواهد به مراتب گویاتری از آنچه در این مجموعه آمده است، وجود دارد که امیدواریم بعداً منتشر

گردد. ولی یکی از این اسناد گوشه‌ای از این تحریکات را نشان می‌دهد. از همان کتاب صفحات ۱۲۴ و ۱۲۵ از گزارش هیئت درباره ملاقات دوساعته با امیرانتظام و ابراهیم یزدی. در این ملاقات قرار بوده مصطفی چمران هم حضور داشته باشد. (روز ملاقات ۱۵ اکتبر ۱۹۷۹، ۲۶ مه‌ماه ۱۳۵۸).

"ع- هم امیرانتظام و هم یزدی به نظرمی‌رسد که از ملاقات با کیو و اسمیت راضی بودند. یزدی مخصوصاً نسبت به خلاصه‌ای که در مورد مسائل انرژی آمریکا بوده خیلی علاقمند بود. ولی از تأثیری که فسخ کردن قرارداد گاز شوروی بر روی برنامه‌های انرژی شوروی می‌گذارد بی‌خبر بود... او همچنین نگران اتفاقات سیاسی که به خاطر این که شوروی بین ۸۱-۸۳ واردکننده نفت خواهد شد، ممکن بود صورت گیرد نگران بود و می‌پرسید منتظر چه جور فشارهایی باید باشد. او اشاره کرد که نظرات شوروی اخیراً خیلی دوستانه بوده."

به "اطلاعاتی" که طرف آمریکائی به هواداران نزدیکی به آمریکا در ایران می‌دهد و در همین نامه به آن‌ها اشاره شده، توجه کنیم:

"در مورد این که روس‌ها وقتی که با نیاز وارد کردن نفت روبرو می‌شوند ممکن است چکار کنند موضعی که از طرف آمریکا گرفته شد این بود که:

اساساً ما علاقمند به بیان اطلاعات و واقعیات هستیم. ایرانیان خودشان باید نتیجه‌گیری کنند. ما به یزدی خاطرنشان ساختیم که برای روس‌ها خیلی مشکل خواهد بود که پول نفت را در ارز قوی بدهند، چون این جلو پیشرفت اقتصادی را می‌گیرد. در حال حاضر ۴٪ از درآمد تبادلات ارزی شوروی از نفت می‌آید و نتیجتاً از دست دادن چنین درآمدی ضربه سهمگینی به برنامه اقتصادی آن‌ها خواهد بود. مسئله‌ای که این موضوع را حاد می‌کند این است که این ضربه نسبتاً زود می‌آید. اول ما فکرمی‌کنیم روس‌ها سعی خواهند کرد که نفت را در شرایط سهلی بخرند و احتمالاً روی ایران فشار خواهند گذاشت تا با چنین قراردادی موافقت کند."

حتی برای کسانی که کم‌ترین اطلاعی از اوضاع دنیا داشته باشند، قابل فهم است که این "اطلاعات گرانبها" سرتاپایش ساختگی است. زیرا با کم‌ترین اطلاع از واقعیت ذخایر انرژی جهان می‌توان دانست که اتحاد شوروی از لحاظ انواع مواد خام و امکانات داخلی تهیه انرژی نه تنها تا پایان قرن کنونی، بلکه برای دهها و دهها سال از قرن آینده نیز تأمین است.

همان‌طور که اتحاد شوروی بارها رسماً اعلام کرده است، نه تنها احتیاجی به وارد کردن مواد انرژی‌زا ندارد، بلکه هم‌اکنون خود یکی از صادرکنندگان بزرگ این گونه مواد می‌باشد و این وضع در آینده نیز در همین جهت گسترش خواهد یافت. از مطالعه برنامه ۵ ساله ۱۹۸۱-۱۹۸۵ در زمینه رشد انرژی در اتحاد شوروی و در سایر کشورهای سوسیالیستی حتی هر کم سواد هم می‌تواند به این نتایج برسد. ولی امیرانتظام‌ها و هم‌پالکی‌هایشان که خود خوب به این واقعیت آگاهند، از این "اطلاعات گرانبها" مقامات آمریکائی برای ترساندن نیروهای سالم و کم‌آگاه در حاکمیت جمهوری اسلامی و اقدام در جهت مورد علاقه امیرالیسم جهانی استفاده می‌کردند. بد نیست توجه شود که جریان قطع صدور گاز به اتحاد شوروی که در جلسه ۲۶ مه‌ماه ۱۳۵۸ میان آقایان امیرانتظام- ابراهیم یزدی و نمایندگان سفارت آمریکا و سازمان سیا، لینکن و کیو و اسمیت مورد مشورت و "مبادله" اطلاعات "قزارگرفته است، چند ماه بعد، یعنی در تاریخ ۲۸ اسفندماه ۱۳۵۸، درست در همان روزهایی که صادق قطب‌زاده تمام استعداد خود را در تیره‌ساختن روابط ایران و اتحاد شوروی و تدارک زمینه برای گرفتن گروگان‌های آمریکائی از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و کشاندن سیاست خارجی ایران در راه سازش

و تسلیم به آمریکا به کار انداخته بود، به وسیلهٔ معین فر عضو فعال رهبری "نهضت آزادی" و وزیر دولت گام به گام به مرحلهٔ اجرا درآمد. خط قرمز ارتباط منطقی بین همهٔ این رویدادها حتی برای ساده‌بین‌ترین چشم‌ها قابل دیدن است.

اما "اطلاعات آمریکا" دربارهٔ تحریکات عراق علیه انقلاب اسلامی از همهٔ جالب توجه‌تر است. موضع‌گیری دارودستهٔ صدام حسین علیه انقلاب ایران از همین آغاز سازش صدام و محمدرضا پهلوی آغاز گردید. گردش آشکار ارتجاعی دولت عراق هم از همین دوران آغاز می‌گردد. پس از پیروزی انقلاب دشمنی صدام با ایران هر روز آشکارتر و فعال‌تر می‌گردد. اطلاعات علنی و مخفی که در اختیار دولت موقت بود، این واقعیت را بدون خدشه تأیید می‌کرد و به علاوه نشان می‌داد که عراق در این زمینه از طرف آمریکا و اسرائیل و همهٔ امپریالیست‌ها، همان‌طور که اکنون شاهدش هستیم، پشتیبانی می‌شود. این شناخت در گزارش سفارت آمریکا در تهران به وزارت خارجهٔ آمریکا انعکاس یافته است.

از همان نامه پیش در کتاب دهم افشاگری‌ها، صفحه ۱۲۵:

...

۹- یزدی قانع شده بود که یک پشتیبانی قوی خارجی برای آشوب‌گرها وجود دارد. او وضع آنجا را وخیم توصیف کرد. دولت ایران اطلاعاتی داشته که به نظرشان قابل اعتماد بود. مبنی بر این که آمریکا و اسرائیل هم با عراق در اخلاص همدست بوده‌اند. کاردار سعی زیادی کرد که نشان دهد آمریکا منافع خیلی کمی در کمک به شورشیان کرد دارد... علاقه عمدهٔ آمریکا در ایران این است که نفت جریان داشته باشد. هر وضعی در ایران که این جریان را تهدید کند، به ضرر منافع و علایق آمریکا خواهد بود.

۱۰- ما سعی کردیم که مسخره‌گی مسئلهٔ دخالت اسرائیل با عراق را در نظر بگیرد...  
آیا واقعا "مسخره" است که انسان تصور کند آمریکا و اسرائیل از تحریکات عراق علیه انقلاب ایران پشتیبانی می‌کنند؟!

در این مورد یک سؤال پیش می‌آید: چرا دولت موقت هرگز این‌گونه اطلاعات موثق را که اسرائیل و آمریکا و عراق در تحریکات گروه‌های ارتجاعی و ضدانقلابی در کردستان دست داشته‌اند، به گوش مردم ایران نرساند؟ دولت موقت نه تنها این کار را نکرد بلکه برعکس با تمام نیرو به تبلیغ این دروغ بزرگ پرداخت که گویا رویدادهای کردستان به تحریک کشور-های سوسیالیستی انجام می‌گیرد. ولی چرا این طور تبلیغ می‌شد؟ پاسخ این چرا را شاید از نامهٔ زیر بتوان دریافت.

از همان کتاب صفحه ۷۹- ۸۰، نامهٔ سفارت آمریکا در تهران به واشنگتن - علاقهٔ امیر انتظام به اطلاعات مشترک (۵۸/۴/۱۸):

"... انتظام در برخوردش با من گفت که نگرانیش مربوط به وضعیت رهبران بغداد و شوروی نسبت به ایران می‌باشد و بر این تأکید کرد که معتقد است این یکی از نکات منافع مشترک (!) بین دولت موقت و آمریکا است... گفتیم که ما این مسئله را بررسی خواهیم کرد تا ببینیم آیا در موقعیتی هستیم که اطلاعات دقیق‌تری بدهیم.

۶- من راهنمایی وزارت را در این مورد خواستارم - از نقطهٔ نظر منافع ما در اینجا جواب مثبت می‌تواند عواقب سودمندی داشته باشد - سهم کردن دولت موقت در ارزیابی‌های ما از وضع عراق می‌تواند معرف این باشد که آمریکا همان‌طور که می‌گوید توجه زیادی به ثبات در منطقهٔ خلیج فارس دارد (!!)

فرض کنیم می‌توانیم خبرهایی بدهیم مبنی بر این که عراق قصد جنگ ندارد و به این مسائل تعادل بخشیم، این ممکن است مواضع میان‌روی را تقویت کند.

۷- ... ترجیحا، می‌توانیم از پیشنهاد امیر انتظام در مورد ارتباط با یزدی استفاده کنیم... او کسی است که می‌تواند برای توسعهٔ روابط مطمئن مفید واقع شود...

۸- با گفتن تمام این من تشخیص می‌دهم که منافع وسیع‌تری مطرح است، هم چنین منافع ما در عراق. با وجود این به نظرم، ما می‌توانیم منافع خود را در اینجا تضمین کنیم و در عین حال در مورد عراق نیز در این مورد خاص ضرر نخواهیم کرد.

۹- اما در مورد اطلاعاتی که ما مبادله می‌کنیم می‌تواند از نوع ارزیابی‌های ۲۱ ژوئن ۱۹۶۲ بغداد باشد. البته باید به صورتی که لازم است سانسور شود. ولی در مورد نقل و انتقالات نیروهای عراقی و توانائی آن‌ها از حساسیت بیشتری برخوردار است. ولی در این مورد نیز ممکن است مواردی وجود داشته باشد که تبادل آن‌ها در منافع ما باشد.

امید است خوانندهٔ گرامی نمک این دسیسه را درست چشیده باشد.  
"انتظام" گزارش می‌دهد که در مقامات حاکمهٔ ایران نیست "به نقشه‌های تجاوزکارانه از سوی عراق" نگرانی‌هایی وجود دارد. طرف آمریکایی خوب می‌فهمد و به وزارت خارجه توصیه می‌کند خبرهایی بدهیم که عراق هیچ خیال توطئه علیه ایران ندارد، یعنی "آسوده بخوابید تا تدارک حمله و تجاوز کاملا دیده شود و لحظهٔ مناسب برای آن برسد".

واقعا هم باید گفت که این "اطلاعات گرانبها" تا چه حد اثربخش کننده در سیاست بخشی از مقامات مسئول کشور داشته است - امروز دیگر روشن شده است که در ماه‌های قبل از تجاوز عراق ده‌ها و ده‌ها خبری که دربارهٔ تدارک نظامی عراق علیه ایران رسیده بود، ارتباط این نقشهٔ خائنه را با آمریکا، رهبر امپریالیست‌ها و ارتجاع منطقه، کاملا تأیید می‌کرده است. هذالک توجیه "آسوده بخوابید" آمریکا حتی تا یک سال پس از اشغال لانهٔ جاسوسی و کشف همهٔ این اسناد خیانت، تأثیر تعیین کننده خود را در تصمیمات بقایای دولت موقت کاملا بجا گذاشته بود.

سخن کوتاه. سیاست "آمریکا" و سرسپردگان و یاران و هوادارانش در ایران از همان آغاز انقلاب این بوده که با بهره‌گیری از هرامکان، از هر تقلب و جعل و تزویر و دروغ سازی بی‌شرمانه (تاجایی که حتی ادعا شود "روزنامه" مردم در سفارت شوروی در تهران به چاپ می‌رسد!) مناسبات انقلاب ایران را با تمام پشتیبانانش در جهان، یعنی کشورهای سوسیالیستی، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، کشورهای ضد امپریالیست "جهان سوم" و جنبش انقلابی کارگری کشورهای رشد یافته و البته پیش از همه و بیش از همه با اتحاد شوروی تیره سازد و در سایهٔ این تیرگی، موفقیت توطئه‌های شیادانهٔ خود را تأمین نماید.

در پایان این بخش توجه به یک سند دیگر از این افشاگری‌ها بسیار جالب توجه است:  
همان کتاب صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹، گزارش مکالمه کاردار سفارت آمریکا با امیر انتظام (۵۸/۷/۲۳):

۷- در این حال بارها مکالمه برمی‌گشت به مسئلهٔ تجهیزات نظامی و هروقت کاردار می‌خواست توضیح دهد که چه کارهایی تا به حال انجام شده با این جواب انتظام روبرو می‌شد که آمریکا باید خود را بیشتر مایل جلوه دهد، خصوصا او درخواست یک نامه‌ای را کرد که در آن مشخص شود که در چه مواردی دولت ایران خودش باعث تأخیر در دریافت این تجهیزات شده است (سفارت مشغول تهیه خلاصه‌ای از این است)...

امید است خواننده چندبار جملات بالا را خوانده باشد و توجه کرده باشد که طبق گفتار آقای بازرگان، امیرانتظام که همه اقداماتش با نظر رئیس دولت موقت انجام می‌گرفته به آمریکایی‌ها راه نشان می‌دهد که چگونه برای انداختن تقصیر به گردن دولت ایران پرونده‌سازی نمایند.

درجای دیگر این گزارش گفته شده است:

"انتظام تکرار کرد که امیدوار است درآینده گاردار چنین تماس‌های اساسی را به یزدی و بازرگان و چمران محدود کند. اگر او بخواهد دیگر مقامات رسمی حکومت فعلی ایران را ببیند باید ابتدا مستقیماً با یزدی مطالبش را مطرح کند.

انتظام گفت که ما در اقلیت هستیم، اکثر رهبران دیگر حکومت فعلی ایران در واقع درک نمی‌کنند که چه موازنه حساس را ایران باید بین آمریکا و شوروی حفظ کند. آن‌ها ممکن است آنچه را که در ملاقات می‌گذرد بیشتر از حد خود جلوه دهند و مردم را از آن مطلع کنند.

گاردار به طور موه‌دبان‌های اعتراض کرد... او اشاره کرد که سفارت معتقد است که باید تماس بیشتری با ایرانیان خصوصاً رهبران اسلامی داشته باشد. امیرانتظام موافق بود ولی پیشنهاد کرد گاردار چنین مطالب مهمی را در این جلسات مطرح نکند. اگر شما چنین عمیق وارد مسائل شوید نتیجتاً همه چیز نابود خواهد شد. (به نظرمی‌رسد انتظام کلیه رهبران کنونی را به جز احتمالاً چمران در لیستی می‌بیند که باید توسط یزدی چک شود.)"

به نظر ما هرگونه تفسیر در مورد این مسئله به کلی زائد است و یکبار دیگر ثابت می‌شود که با برکنار شدن دولت لیبرال‌ها و جاده‌صاف‌کن‌های بازگشت وابستگی به آمریکا چه خطر بزرگی برای سرنوشت انقلاب میهن ما، فعلاً از ما دور شده است.

#### ۶. سازماندهی ضدانقلاب.

ششمین شیوه عمل "آمریکا" برای تدارک براندازی نظام جمهوری اسلامی، تجهیز و سازماندهی همه‌جانبه ضدانقلاب در درون و در خارج ایران است. عناصر عمده تشکیل‌دهنده نیروهای ضدانقلاب در درون کشور عبارتند از سرسپردگان به رژیم وابسته آریامیری، ساواکی‌ها، گروهی از پاکسازی‌شدگان و باقیمانندگان افسران سرسپرده در نیروهای مسلح و اکثر وابستگان به بزرگ مالکان و کلان سرمایه‌داران و دزدان فراری، گروه‌ها و اقشار فاسد اجتماعی مانند اوباش و باج‌بگیران و چاقوکشان حرفه‌ای، سازماندهان فحشاء و پخش‌کنندگان مواد مخدر، یعنی همان‌ها که در ۲۸ مرداد زیر فرماندهی شیخان بی‌مخ وارد میدان شدند. به این‌ها می‌پیوندند گروهک‌های "سیا" ساخته و وابسته به سازمان‌های جاسوسی امپریالیستی - صهیونیستی، به ویژه گروهک‌های مائوئیست مانند "رنجیران" و نظائرشان.

در دو سال و چند ماهی که از پیروزی انقلاب می‌گذرد مردم ایران شاهد فعالیت خرابکارانه این نیروها بوده و چندین بار توطئه‌های خطرناک آنان را که توطئه کودتای نوزدهم بازرگان بود، سرکوب کرده است.

امروز این نیروهای ضدانقلابی در داخل کشور از هروقت در گذشته سازمان یافته‌تر و فعال‌تر و بی‌پروا تر شده و باتمام نیرو در جهت ناتوان ساختن انقلاب عمل می‌کنند.

شیوه‌های انحصارطلبانه و غیردموکراتیک اقشار انحصارطلب در حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی، امکانات وسیعی را در اختیار این نیروهای ضدانقلابی گذاشته و می‌گذارد تا با بهره‌گیری از این امکانات با تظاهر به قشری‌گری و مکتبی‌بودن، با گذاشتن ریش و گرفتن تسبیح همه

جنایات خود را علیه نیروهای اصیل هوادار انقلاب زیر پوششی از تظاهر به مذهب مخفی سازند. بدون تردید این یکی از مهم‌ترین میدان‌هایی است که "آمریکا" توانسته است با بهره‌گیری از اشتباهات قشر قابل توجهی از حاکمیت جمهوری اسلامی پیشرفت‌های جدی بنماید. کم بهادادن به امکانات دشمن در این میدان نبرد تاکنون زبان‌های بسیار برای تثبیت انقلاب داشته و بدون تردید درآینده باز هم می‌تواند سرچشمه تهدیدهای خطرناک‌تر باشد.

#### ۷. اعمال فشار سیاسی، اقتصادی، نظامی و تبلیغاتی از خارج

هفتمین شیوه مبارزه "آمریکا" علیه انقلاب ایران تدارک و اعمال فشار اقتصادی و سیاسی و نظامی از خارج است. "آمریکا" با تجربه‌ای که از ضربات کوبنده انقلاب مردمی ایران بدست آورد (چه در مبارزات رودررویی با رژیم سرنگون شده و چه در عقیم‌گذاشتن توطئه‌های رنگارنگ نیروهای ضدانقلاب در دوران دوسال و اندی که از انقلاب می‌گذرد) به این نتیجه رسیده است که با ریشه عمیقی که انقلاب ایران در میان توده‌های ده‌ها میلیونی زحمتکش شهر و روستا دارد و با آگاهی و روشن‌بینی نیروهای انقلابی در مورد شناخت دشمن اصلی انقلاب یعنی امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا، امکانات داخلی نیروهای ضدانقلابی و سازشکار و تسلیم‌طلب برای سرکوب انقلاب ایران بسنده نیست. تنها شانس برای دشمنان انقلاب ایران این است که بتوانند امکانات داخلی را با فشارهای همه‌جانبه از خارج تلفیق نمایند.

در دو سال اخیر ما شاهد این فشارها بودیم. فشارهای اقتصادی از همان فردای پیروزی انقلاب آغاز گردید و بویژه پس از اشغال مرکز توطئه امپریالیسم آمریکا در تهران به اوج خود رسید و هنوز با وجودی که مدت‌هاست جاسوسان آمریکایی آزاد شده‌اند، به اشکال مختلف ادامه دارد. درست است که این فشارهای اقتصادی نتوانسته انقلاب ایران را از پای درآورند، ولی تردید نیست که مشکلات جدی در راه تثبیت و تحکیم و گسترش انقلاب ایجاد کرده‌اند.

همین طوارست طیف وسیع فشارهای سیاسی و تبلیغاتی در سراسر جهان علیه ایران. کافی است یادآور شویم که هم‌اکنون بیش از ۱۰۰ ایستگاه رادیویی نیرومند وابسته به امپریالیسم و نیرومندترین خبرگزاری‌های جهان وابسته به امپریالیسم و صهیونیسم، به طور پیگیر علیه انقلاب ایران، نه تنها به زبان فارسی در جهت شنوندگان ایرانی بلکه به همه زبان‌های جهان در جهت همه مردم گیتی مشغول سم‌پاشی و دروغ‌سازی علیه انقلاب ایران هستند.

از این‌ها گذشته تدارک فشارهای نظامی از طرف امپریالیست‌ها، که از همان فردای انقلاب آغاز شد، مهم‌ترین تدارک برای وارد آوردن ضربه نهایی به انقلاب ایران است.

ما امروز دیگر می‌دانیم که تمرکز بی‌سابقه نیروهای نظامی آمریکا و هم‌دستانش، تجهیز بی‌سابقه قدرت‌های ارتجاعی در ترکیه، مصر، اسرائیل، عربستان سعودی، عمان، اردن و پاکستان کوچک‌ترین ارتباطی با مسئله گذرای اشغال جاسوخانه آمریکا در تهران نداشته و تنها هدف این اقدامات تأمین منافع متزلزل شده امپریالیست‌های جهانی در منطقه کشورماست که در پی انقلاب‌های مردمی در افغانستان و ایران به خطر افتاده است. هدف این تمرکز و تجهیز بی‌سابقه تنها و تنها سرکوب این دو انقلاب در منطقه بسیار حساس است!

همان نیروهایی که در کردستان و بلوچستان ایران گروه‌های ضدانقلابی را تجهیز کرده و جنگ برادرکشی را به راه می‌اندازد، در افغانستان هم ۶۰ گروه از ۶۵ گروه افغانی را اداره کرده و تجهیز می‌کند.

تمرکز بیش از ۶۰ ناو جنگی، ایجاد پایگاه‌های نظامی امپریالیستی در مصر، عربستان، اردن، عمان، ترکیه و پاکستان؛ کوشش در ایجاد یک پیمان تجاوزکارانه نظامی به جای پیمان درپیده شده سنتو؛ سرازیر کردن مقادیر بی سابقه تسلیحات به پاکستان و عربستان و ترکیه و همراه با ارسال این تجهیزات اعزام گروه‌های بزرگی از جاسوسان و مستشاران؛ ایجاد اردوگاه‌های تربیت خرابکاران علیه انقلاب ایران و انقلاب افغانستان در پاکستان و عمان و مصر... همه و همه اجزاء یک نقشه درازمدت برای درهم شکستن و پایاقل ناتوان ساختن انقلاب‌های ایران و افغانستان است که خود جزئی از نقشه جهانی امپریالیسم برای "مهارزدن" به سیل عظیم و نیرومند و در حال رشد جنبش‌های رهائی‌بخش ملی است، سیلی که عمده‌ترین پایه‌های سلطه غارتگرانه سرمایه‌داری انحصاری امپریالیستی را به خطر جدی انداخته است.

تدارک و اجرای تجاوز نظامی عراق که در هماهنگی کامل میان دارودسته صدام و ارتجاع فراری ایران و کشورهای ارتجاعی منطقه زیر رهبری مستقیم آمریکا عملی گردید، گوشه‌ای از این نقشه اعمال فشار نظامی از خارج به انقلاب ایران است، این توطئه با شکست روبرو شد. ولی آمریکا و تنها آمریکا بود که از آن سود فراوان برد. زیرا با این توطئه بردشواری‌های سنگین بازسازی و نوسازی اقتصاد ایران به میزان بسیار زیادی افزوده شد. این همان نقشه ناتوان ساختن جمهوری اسلامی است.

آمریکا و دستیارانش در ایران در این توطئه نیز مانند توطئه‌های نیروهای ضدانقلابی در کردستان و در بلوچستان کوشیدند، تا آنجا که قدرت و امکان دارد، ارتباط خود را با این توطئه مخفی سازند و برعکس درست همان‌طور که امیران نظام سفارش داده بود، تجاوز عراق را در ارتباط با سیاست کشورهای سوسیالیستی و بازم در درجه اول اتحادشوروی جایزنند. خوب به خاطر داریم که بسیاری از مسئولین نظامی و غیرنظامی دولتی و مطبوعات و رادیو و تلویزیون در ایران، بخشی آگاهانه و بخشی در دام افتاده، با وجود این که مسلم بود که با آغاز تجاوز عراق به ایران اتحادشوروی از تحویل هرگونه سلاح به عراق خودداری کرده است، در صحبت‌ها و اظهارات خود، آمریکا و ارتجاع متطقه را فراموش کرده و عمداً یا سهواً خواست امپریالیسم آمریکا را بازتاب می‌دادند. ولی زندگی این بار هم حقیقت را آشکار کرد و روسیاهی بر چهره تیرم‌دلان باقی ماند. امید است این درس تاریخی دردناک برای عناصر باحسن نیت میهن‌دوست و هوادار انقلاب در همه سطوح جامعه به اندازه کافی آموزنده باشد.

## دوم - در مورد انقلاب افغانستان

سیاست امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در مورد انقلاب افغانستان با دقتی حیرت‌انگیز بر روی گرده همان سیاستی تنظیم شد که در مورد انقلاب ایران ترسیم گردیده است.

درست است که از لحاظ اهمیت اقتصادی و سوق‌الجیشی و سیاسی بین ایران و افغانستان ناهمگونی‌هایی در این جهت یا آن جهت وجود دارد، ولی این دو کشور در مجموعه استراتژی امپریالیسم در منطقه موضع نزدیکی به یکدیگر را اشغال می‌کنند. تشبیه و تحکیم و گسترش انقلاب در ایران و افغانستان با تفاوت‌های کمی در این یا آن سو در جهت متزلزل ساختن پایه‌های حاکمیت غارتگرانه و استیلاجویانه امپریالیسم در منطقه اثر می‌گذارد و از این جهت این

دو انقلاب به طور مساوی مورد هدف کین‌توزانه همه دسائس امپریالیسم قرار گرفته‌اند.

توطئه‌ها و دسائس و شیوه‌های عمل "آمریکا" هم در مورد هردو انقلاب، به استثنای برخی ویژگی‌ها "ی" ناشی از ویژگی‌های دو کشور، به طور عمده یکسان هستند: پشتیبانی از ضدانقلاب، کوشش در فلج کردن اقتصاد، فشار سیاسی و اقتصادی و نظامی و تبلیغاتی از خارج، تلاش در به‌جان هم انداختن نیروهای کم‌تجربه انقلابی، خرابکاری، بمب‌گذاری، آتش زدن خرمن‌ها، ترور و آدم‌کشی، تجهیز و سازماندهی و فعال ساختن ضدانقلاب افغانی در خارج و داخل کشور، از محمد ظاهر شاه گرفته تا مائوئیست‌ها و خلق‌مسلمانی‌ها و کومله‌ای‌ها و رنجبری‌ها و دسته‌های اشرار و قاچاقچیان هروئین و دزدان و آدمکشان که نمونه‌های "فعالیت انقلابی" بسیاری از آنان را در روزنامه‌های ایران پی‌درپی شاهد هستیم.

در این ارتباط به آمار جالبی که طی مقاله‌ای در روزنامه "کیهان" (۶ اردیبهشت ۵۹ صفحه ۱۲) منتشر گردید، توجه کنیم. در این مقاله گفته می‌شود که در افغانستان ۶۵ گروه شورشی علیه دولت مرکزی مبارزه می‌کنند که ۴۰ نای آن‌ها مذهبی و ۲۵ گروه دیگر غیر مذهبی هستند و مقاله اضافه می‌کند: که:

"بسیاری از این گروه‌ها از آمریکا تغذیه می‌شوند و تعدادی نیز از حمایت چین بهره‌می‌گیرند. تعدادی مورد حمایت شدید فئودال‌ها و زمین‌داران بزرگند و تعدادی دیگر به آرزوی ایجاد کشوری سلطنتی می‌جنگند. گروه‌های صادق و مسلمان اسلامی (نه از نوع آمریکائیش) نیز در آنجا به مبارزه مشغولند... این گروه‌ها متأسفانه تعدادشان بسیار محدود و انگشت‌شمار است..."

شبهات بسیار است. ضدانقلاب افغانستان هم مانند ضدانقلاب ایران، هم‌خاندان پهلوی "منتظرالسلطنه" خود را دارد و هم اویسی‌ها و پالیزیان‌ها و بزرگ‌مالکان خود را، هم "خلق مسلمان" و "رنجبری" دارد و هم باند شعبان بی‌مخ‌های حرف‌های. همه چیز در این مورد در دو کشور انقلابی به هم شبیه هستند، حتی انواع و اقسام "لیبرال‌ها" "ی" فراری که اکثرشان به نام اسلام و زیر پرچم اسلام علیه نظامی می‌جنگند که بندهای "ج" و "د" خود را مدت‌هاست اجرا کرده، به سلطه جابرانه محمد ظاهر شاه‌ها و داوودها پایان داده و حتی سرسیردگانی از نسوع امیران نظام‌ها و سادات‌ها و صدام‌ها را که در شرایط افغانستان توانسته بودند تا سطح به دست گرفتن بالاترین اهرم‌های حاکمیت بالا بروند، خنثی ساخته و راه پیشرفت اجتماعی را هموار می‌سازد.

به این ترتیب مشاهده می‌شود که در بسیاری از زمینه‌ها شبهات خیره‌کننده‌ای میان اوضاع افغانستان و مین ما وجود دارد و در حقیقت، نظام ضد امپریالیستی و مردمی افغانستان که با انقلاب ثور ۱۳۵۷ برقرار شده و نظام ضد امپریالیستی و مردمی جمهوری اسلامی که با انقلاب بهمن‌ماه ۱۳۵۷ پیروز گردید، در حقیقت دوبرادر هستند که در برابر دشمنان خونخوار مشترک یعنی امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه قرار گرفته‌اند. ایران مورد تجاوز صدام قرار می‌گیرد و افغانستان مورد تجاوز غیر مستقیم پاکستان و چین که به وسیله آمریکا و انگلیس و مصر و اسرائیل و عربستان سعودی پشتیبانی می‌شوند.

در پاکستان پایگاه تجاوز و تخریب علیه انقلاب ایران و انقلاب افغانستان به رهبری "کارشناسان" آمریکائی بوجود آمده و مشغول فعالیت هستند.

در پاکستان تحت رهبری آمریکا تدارک جدا کردن بلوچستان ایران از ایران و ایجاد بلوچستان واحد در چهارچوب کشور پاکستان با شدت ادامه دارد و برای این منظور سازمان

سیاسی حزب "وحدت بلوچ" مستقیماً با شرکت خان‌های مرتجع و ساواکی بلوچ ایران و نظائرشان در بلوچستان پاکستان زیر نظر مستقیم "سیا" آمریکا بوجود آمده است که دبیر کل آن ستار مولاداد می‌باشد.

سخن کوتاه. استراتژی و تاکتیک‌های امپریالیسم جهانی در مورد انقلاب ایران و انقلاب افغانستان دقیقاً یکسان و اگر برخی تفاوت‌ها در تاکتیک‌ها دیده می‌شود مربوط به برخی ویژگی‌های دو انقلاب و دو کشور است.

ولی در مورد انقلاب افغانستان یک عامل منفی وارد محاسبات می‌شود و آن پیامدهای ناگوار ارزیابی نادرست حاکمیت جمهوری اسلامی در مورد انقلاب افغانستان است.

واقعیت تلخ این است که برخورد حاکمیت جمهوری اسلامی با رویدادهای افغانستان از ابتدا بر این پایه نادرست و غیرواقعی استوار شد که گویا تمام جنایات و تحریکاتی که به دست ضدانقلاب وابسته به آمریکا و چین و انگلیس و پاکستان و مصر و عربستان سعودی و... علیه انقلاب افغانستان انجام می‌گیرد، "حق مطلق" است و باید از آن با تمام نیرو حتی با کمک‌های نظامی و انسانی پشتیبانی کرد. نهال این ارزیابی که مسلماً به وسیلهٔ عناصر وابسته به امپریالیسم آمریکا مانند امیران نظام و یارانش کاشته شد، با مودی‌گری بی‌سابقه‌ای از طرف امیر-انتظام‌های افغانی یعنی دارودستهٔ حفیظ الله امین که بانفوذ در درون صفوف دولت انقلابی و بالارفتن تابلاترین مسئولیت، دقیقاً سیاست امپریالیسم آمریکا را پیاده می‌کرد، آبیاری گردید.

بررسی تبلیغات دولت افغانستان نشان می‌دهد که پس از پیروزی انقلاب ایران به موازات افزایش نفوذ و قدرت عملی حفیظ الله امین در دستگاه دولتی، تبلیغات رسمی افغانستان نیز نسبت به انقلاب ایران خصمانه‌تر می‌شد و تنها پس از برکناری اوست که این تبلیغات در جهت پشتیبانی از انقلاب ایران تغییر کیفی بنیادی پیدا کرده است.

به این ترتیب کاملاً مشهود است که عوامل آمریکا در ایران و در افغانستان یعنی امیر-انتظام‌ها و حفیظ الله امین، هر دو در یک جهت یعنی در جهت تیره‌کردن هر چه بیشتر مناسبات ایران انقلابی و افغانستان انقلابی عمل می‌کرده‌اند. یا به بیانی روشن‌تر هر دو "رهنمود" برزینسکی را پیاده می‌کرده‌اند.

در این مورد باید به این عامل هم توجه کنیم که زیرکی و مهارت محافل امپریالیستی که از همان آغاز تمام توطئه‌ها و تحریکات خود را در افغانستان (مانند کودتای ضیاء الحق در پاکستان) زیر پرچم "اسلام" مخفی ساختند، به موفقیت نسبی این توطئه کمک کرد و توانست بخش قابل ملاحظه‌ای از مبارزان ضد امپریالیستی مسلمان ایران را به گمراهی اندازد و همان‌طور که متأسفانه شاهدش بودیم جاسوسان افغانی آمریکا و انگلیس در نتیجهٔ این تیرنگ توانستند با کمک وزیر خارجهٔ جمهوری ضد امپریالیستی ایران و با هزینهٔ مردم ایران در "اسلام‌آباد" و "ژنو"، نمایش‌های آمریکا ساخته را به روی صحنه بیاورند. تاسف‌آور است که با این که بخش‌های مهمی از این تیرنگ و توطئهٔ آمریکا آشکار شده، هنوز هم در بسیاری از موارد، سیاست دولت جمهوری اسلامی ایران در مورد افغانستان، تا حدود زیادی با سیاست امپریالیسم و ارتجاع جهانی انطباق دارد و تا خواسته به آن کمک می‌کند.

\* \* \*

این بود به طور مختصر خطوط اساسی توطئهٔ عظیم امپریالیسم و ارتجاع جهانی برای بازگرداندن "ثبات" آمریکائی به منطقه‌ای که طبق گفته برزینسکی در پیامد انقلاب‌های افغانستان

و ایران ثباتش به هم خورده و با از بین رفتن این ثبات خطرات عظیمی برای "منافع حیاتی" امپریالیسم و ارتجاع جهانی، نه تنها در این منطقه، بلکه در سراسر جهان بوجود آمده است. تهاجم امپریالیسم با بهره‌گیری از همه امکاناتش هنوز در مراحل اولیه خود است و ما باید هشیار باشیم که این تهاجم و تجاوز هر روز اشکال تازه‌تر و داسنه‌دارتر و جنایت‌آمیزتری به خود خواهد گرفت. کودکانه است اگر تصور شود که بدون تجهیز همهٔ نیروهای راستین ضد امپریالیستی و مردمی نه تنها در میهنمان، ایران، بلکه در سطح منطقه، انقلاب ایران خواهد توانست در دراز مدت در برابر این توطئه‌ها مقاومت نماید.

سرنوشت انقلاب ایران از همهٔ نیروهایی که صادقانه خواستار تثبیت و تحکیم و گسترش آن هستند، مصرانه و بی‌گیرانه می‌خواهد که بی‌درنگ اختلافات فرعی را کنار بگذارند، از انحصار طلبی، قشری‌گری و خودمجبورینی دست بردارند و برای تشکیل جبههٔ متحدی بر پایهٔ برنامه‌ای که فوری‌ترین و میرم‌ترین خواست‌های جامعهٔ ما را پاسخ دهد، تلاش نمایند.

تاریخ آیندهٔ میهن ما همهٔ آن افراد و گروه‌هایی را که در برابر این ضرورت تاریخی لجاج و عناد می‌ورزند، شدیداً محکوم خواهد کرد، هر قدر هم که این افراد و گروه‌ها بخواهند ادعا کنند و حتی ثابت کنند که "صادقانه" لجاج و عناد کرده‌اند.

تشکیل جبههٔ متحد خلق، جبههٔ متحد همهٔ نیروهای خواستار استقلال ملی و آزادی، در داخل کشور و گسترش مناسبات دوستانه و برادرانه با تمامی جبههٔ عظیم نیروهای ضد-امپریالیستی در سراسر جهان و بویژه در منطقهٔ میهن ما، بزرگ‌ترین و کوبنده‌ترین ضربه بر پیکر امپریالیسم جهانی خواهد بود. وظیفهٔ تاریخی همهٔ میهن دوستان راستین است که تمام تلاش خود را در این راه به کار اندازند.

۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۰

**برای مبارزه با امپریالیسم آمریکا  
دشمن اصلی مردم ایران  
متحد شویم!**

## درباره برنامه جدید حزب توده ایران

مصوب هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران

به اینجانب از طرف "هیئت رئیسه" پلنوم "توصیه شده است درباره" ماده" دوم دستور جلسه (بحث راجع به برنامه) ، به عنوان مدخل بحث، مطالبی را به عرض پلنوم برسانم. در واقع در گزارش جامع هیئت سیاسی، مسائل مربوط به تحلیل وضع جاری کشور به طور مشروح، ارائه شده و نکته خاصی برای توضیح نمانده است، لذا اینجانب تنها خواهم کوشید چارچوب عمومی تاریخی - اجتماعی برنامه را روشن سازم.

در این طرح، مسائل مربوط به تثبیت و تحکیم و بازگشت ناپذیر کردن و ژرفانیدن دستاوردهای انقلاب، به عنوان یک مسئله حیاتی و مرکزی در روند انقلابی کشور ذکر گردیده، به سخن دیگر برنامه همانا برای یک چنین دوران حساس و بفرنجی ارائه شده است، دورانی که یک انقلاب سیمای خود را به دست و ثمرات خود را به بار می آورد.

در برنامه به عنوان ضامن‌های نیل به این هدف مهم، یعنی تثبیت، تحکیم، بازگشت ناپذیر کردن و تعمیق یا ژرفش انقلاب، دوشروط اساسی ذکر شده است:

شروط اول: بسیج توده‌های میلیونی شهر و ده از راه ایجاد دگرگونی‌های بنیادی به سود این توده‌ها، برای آن‌که این توده‌ها به انقلاب و پیروزی نهایی آن ذی‌علاقه بمانند و حاضر باشند از آن درقبال دسایس و نیروهای ضدانقلابی و سازشکار و مردد دفاع نمایند، چنان‌که تاکنون چنین کرده‌اند، می‌گویند انقلاب‌ها باید بتوانند اثرات مثبت خود را برای توده‌ها ظاهر کنند و الا از دل سردی و تردید و افت شور و شوق آن‌ها نمی‌شود جلوگیری کرد.

شروط دوم: اتحاد همه نیروهای سیاسی است. بدین منظور حزب ما تشکیل یک "کنگره" تفاهم ملی را پیشنهاد می‌کند که محل‌ها و زمینه‌های اتحاد این نیروها را در "جبهه متحد خلق" فراهم سازد و "تشکل شورائی زحمتکشان" را در شهر و روستا تقویت کند. در امر این اتحاد نیز قراردادن سدهای مصنوعی و مدم توجه به این حقیقت ساده که نیروهای مختلفی با صداقت به انقلاب روی آورده‌اند که باید توانست آن‌ها را در کنار هم نگاه داشت، دارای اهمیت انکارناپذیر است.

چنان‌که واقعیات روزمره نشان می‌دهد، تامین این دوشروط حیاتی، برای تداوم انقلاب و پیروزی نهایی آن، نیازمند مبارزه بی‌گیر و گذشت زمان است. زیرا تنها مبارزه صحیح و تجربه حاصله از زمان می‌تواند سطح آگاهی سیاسی توده‌ها، سازمان‌ها، رهبران را اعتلاء بخشد و آن‌ها را به ادراک ضرورت یک عمل قانع کند و نادرستی شیوه‌های ضد آن را مبرهن گرداند.

انقلاب ایران در کشور پهناور و نسبتاً پرنفوسی انجام گرفته که در آن از اواخر سده نوزدهم میلادی یک سرمایه‌داری آسیایی استعمارزده، پس از یک دوران رخنه و نفوذ تدریجی بسیار کند و طولانی در متن جامعه کهن و سنتی ایران، سرانجام منجر به پیدایش یک نظام نیمه فئودال - نیمه مستعمره شد. منظور ما از جامعه سنتی، جامعه زمین سالاری و پدرسالاری (فئودال - پاتریارکال) با سیستم سیاسی - دولتی سلطنت مستبد است که حتی تا اواسط سلطنت ناصرالدین شاه قاجار "غلام‌داری خانگی" نیز در آن وجود داشت. تکان‌های زیادی لازم بود، تا سرانجام پس از انقلاب مشروطیت، جامعه سنتی فروپاشد و نظام سرمایه‌داری نیمه فئودال - نیمه مستعمره در اواخر سلسله قاجار و بخش عمده‌ای از سلسله پهلوی (رضا پهلوی و دورانی از محمدرضا پهلوی) با حفظ سلطنت مستبد زبر رهبری کادر فراماسونی گوش به فرمان امپریالیسم انگلستان در ایران پا بگیرد. حزب طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست که در همین نظام اخیر پدید شد، نخستین نیروی سیاسی جامعه ما بود که معایب سرشتی این نظام را برملا ساخت و ضرورت نبرد مردم ایران در راه انقلاب ملی و برای استقلال واقعی، انقلاب ارضی برای رهائی از بقایای پدرسالاری و زمین سالاری کلان مالکان و خان‌ها و الغاء نظام بردگی آور ارباب - رعیتی، ضرورت تامین حق خودمختاری یا خودگردانی خلق‌های کشور کثیرالمله ایران، ضرورت رهائی اجتماعی و صنفی زنان، ضرورت تامین عدالت اجتماعی به سود زحمتکشان، ضرورت برافکندن رژیم سلطنت مستبد و استقرار جمهوری و آزادی‌های سیاسی، ضرورت صنعتی کردن کشور، ضرورت بسط فرهنگ ملی و جهانی در جامعه را در برنامه‌های خود منعکس ساخت و بدین سان خشم دامنشانه امپریالیسم و ارتجاع را علیه خود برانگیخت. نقش مارکسیست‌های ایران طی بیش از هفتاد سال اخیر در ایجاد رستاخیز فکری و معنوی و تشکل سیاسی - اجتماعی نقش بزرگ و انکارناپذیری است.

پس از جنگ دوم جهانی مناسبات سرمایه‌داری وابسته (بویژه طی دو دهه اخیر) با سرعت در کشور ما گسترش یافت، امری که مبلغان رژیم آن را به قصد عوام فریبی "انقلاب سفید" و حرکت به سوی "تمدن بزرگ" نام نهادند.

ایران در این دوران زیرنظارت و رهبری امپریالیسم آمریکا قرار گرفت تا آنجا که ریچارد هلمس (رئیس سازمان "سیا") به عنوان "سفیر" آمریکا در ایران به مشاور شخصی محمدرضا پهلوی بدل شد!!

بنا به خواست امپریالیسم آمریکا، ایران به ژاندارم منطقه انرژی خیز خاورمیانه بدل گردید و در کشور مانوعی کانون "شبه امپریالیستی" یا "سوب امپریالیستی" بوجود آمد که باید گفت کفه دیگر، اسرائیل، برای حفظ "توازن قوا" به سود امپریالیسم در منطقه بود و این مطلب را الکساندر هیک وزیر امور خارجه کابینه ریگان در یکی از اظهارات خود تصریح کرده است.

علی‌رغم همه این دگرگونی‌های مهم در نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، بقایای جامعه سنتی در لابلای نظام سرمایه‌داری وابسته به حیات خود ادامه داد و سرمایه‌داری وابسته که الگوهای مصرفی غرب را (برای گسترش بازار خرید کالاها صنعتی و کشاورزی کشورهای



امپریالیستی) پذیرفته بود، با توسعه بخش خدمات و دلالتی و مشاوره و سفته‌بازی و انواع اشکال "اقتصاد مونتاز" و "اقتصاد انگل"، ساختار پوک و بی‌رقمی بوجود آورد. امپریالیسم و الیگارشی سلطنتی پهلوی و چاکرانش، مایل نبودند ایران به ساختار اقتصادی - اجتماعی قرص و قائم به ذات (که پایه استقلال واقعی است) مجهز گردد و به حفظ و بقای بازمانده‌های قرون وسطایی در شهر و روستا، در فرهنگ و اقتصاد کشور، ذی‌علاقه بودند. جامعه ایران دارای بافت خردبه‌رورزایی و لومپنی نیرومندی بود که اثرات خود را در همه چیز باقی می‌گذاشت و می‌گذارد و حال آن‌که این جامعه دیرزمانی پیش می‌توانست بافت اجتماعی سالم و مرغوبی را کسب کند و چنین بیمار و ناستوار نباشد.

حزب ما در این دوران نیز برنامه‌هایی ارائه داد و مختصات سرمایه‌داری وابسته، ماهیت عوام‌فریبانه و نواستعماری "انقلاب سفید"، سیاست خائنه "درهای باز" و سیاست خائنه "نفت - اسلحه" و نقش ژانسداری ایران را برملا ساخت و شرایط یک انقلاب ملی و دمکراتیک را در پلنوم‌های هفتم و پانزدهم و شانزدهم کمیته مرکزی حزب بیان داشت و طرح خود را راجع به اصلاح ارضی، حل مسئله ملی، حل مسئله زنان، صنعتی کردن کشور، تحول فرهنگی و غیره بیان نمود.

کشور ما، چنان‌که بیان کردیم، از جهت سیرتاریخی در "جهان سوم" دارای مختصات ویژه خود است و لذا انقلاب بزرگ آن نیز با ویژگی‌های خاص خود انجام گرفته، که یکی از آن‌ها نقش موثر روحانیت مبارز به رهبری امام خمینی و بینش انقلابی اسلامی و فعالیت وسیع قشرهای متوسط در این انقلاب است. برخی نیروهای چپ رو که تصور می‌کنند، می‌توان مجرد را جان‌نشین مشخص کرد، می‌توان اراده و خواست خود را جان‌نشین واقعیات ساخت، بدون توجه به این سیر خاص و ساختار خاص جامعه و ویژگی‌های انقلاب، طرح‌های برنامه‌ای به کلی دیگری را در چارچوب یک "قیام پرلتاری" و یا یک "نظام سوسیالیستی" مطرح می‌کنند که اگر خیانت نباشد، ساده‌اندیشی است.

وجود ساختارها و قشرهای مختلف اقتصادی - اجتماعی (اعم از سنتی یا مربوط به دوران سرمایه‌داری نواستعماری وابسته) در جامعه ما، هم وضع انقلاب هم وضع دوران پس از انقلاب را سخت بفرنج، متضاد و پیچیده ساخته و آن را گزندپذیر و شکننده نگاه داشته و بر امکانات رخنه نیروهای ضدانقلابی و سازشکار افزوده است. چپ روی در این شرایط، آگاه یا ناآگاه، خدمت به نیروهایی است که خواستار عقب‌گرد ضدانقلابی هستند.

امپریالیسم آمریکا همیشه در تاریخ خود یک امپریالیسم متفرعن، سب و گانگستر مآب بوده و اکنون با روی کار آمدن کابینه ریگان - بوش - هیک این امپریالیسم، که از درون دچار وضع درهم و برهم و آشفته اقتصادی و اجتماعی است، هاری و بی‌تابی عجیبی نشان می‌دهد و بویژه در مورد انقلاب کشور ما و در قبال منظره یک ایران مستقل و شکوفان، از خود بی‌خود می‌شود.

همه این امور بر حساسیت وضع در کشور ما می‌افزاید و ما را به حد اعلای هشجاری فرا می‌خواند، تا بتوانیم نقش موثر و سازنده‌ای در این برهه از تاریخ میهنمان ایفا کنیم.

در انقلاب ما، مانند همه انقلاب‌ها، دو مسئله مهم مطرح است که هر دو به هم دارای پیوستگی سرشتی است:

(۱) مسئله این که در نبرد ما بین نمایندگان مختلف طبقات که در انقلاب به شکل بی‌گیر یا ناپی‌گیر شرکت داشته‌اند، سرانجام کدام نیروی اجتماعی برنده است و رهبری جامعه را

به دست خواهد گرفت.

این مسئله را، چنان‌که می‌دانیم "که برکه؟" می‌نامند.

(۲) مسئله این که جامعه انقلابی پس از حل (یا به طور عمده حل) که برکه سیاسی، از لحاظ نوسازی اقتصادی - اجتماعی به "کدام سو؟" حرکت خواهد کرد، چگونه نظامی را بنیاد خواهد نهاد؟

ما در مسئله اول (که برکه؟) با تمام مخالفان خط‌ضد امپریالیستی و مردمی امام و دشمنان راه و روش او (یعنی امپریالیست‌ها و نیروهای ضدانقلابی و سازشکار) مبارزه می‌کنیم و ناپی‌گیری نیروهای مردم و بینابینی را برملا می‌سازیم و از این خط بر اساس اتحاد و انتقاد پشتیبانی به عمل می‌آوریم. این تنها شی واقع بینانه است و فزون‌طلبی‌های انقلابی‌گرا در این زمینه، فقط و فقط موجب تقویت تاکتیک تخریبی امپریالیستی می‌شود. ما در همین حال روش‌های قشری و انحصارگرایانه نیروهای شریک در حاکمیت را رد می‌کنیم و گزارش هیئت سیاسی در این زمینه به حد کافی گویاست.

ما در مسئله دوم (به کدام سو؟)، در توافق با قانون اساسی جمهوری اسلامی، که حزب ما بدان رای مثبت داده است، خواستار راه رشد سرمایه‌داری وابسته نیستیم، زیرا بر آنیم که این راه در طول مدت الیگارشی (یعنی فشرممتاز و مقتدر و انحصارگر) جدیدی را جان‌نشین الیگارشی دوران پهلوی می‌کند و هیچ یک از مسائل حاد کشور ما مانند مسئله ارضی و کشاورزی، مسئله ملی، مسئله زنان، مسئله صنعتی کردن، مسئله استقلال، مسئله آزادی‌های دمکراتیک، مسئله پیشرفت علم و فرهنگ و بهداشت و غیره را، بر بنیاد سالم، حل نخواهد کرد و عدالت اجتماعی در کشور ما تامین نخواهد گردید. این است اختلاف نظر ما با لیبرال‌ها و الا ما با کسی خصومت و رقابت شخصی و ذهنی نداریم. ولی اتخاذ راه تکاملی غیر سرمایه‌داری - بویژه اگر پی‌گیر و مردمی باشد - می‌تواند حامل‌های تکامل جامعه ما را به سوی جامعه سوسیالیستی از جهت تاریخی پدید آورد.

برنامه ارائه شده به پلنوم با توجه به همه این ملاحظات تاریخی و اجتماعی و در چارچوب این شرایط خاص تنظیم شده است و هیچ موضوع مهمی نیست که برنامه آن‌ها را مطرح نکرده و در پاسخ‌گویی نکشیده باشد و لذا لزومی ندارد که من در سخنان کوتاه خود این مطالب را جز به جز مطرح سازم و به کار بوروکراتیک عینی بپردازم. سند در برابر دیدگان همه شماس.

نبرد برای پیشرفت این برنامه که محتوای فعالیت آتی حزب ماست، نبردی است دشوار و از امپریالیسم گرفته تا قشرهای معین نیمه فئودالی و بورژوازی و خرده بورژوازی و دیگر نیروها در مقابل آن ایستاده‌اند. انقلاب ایران باید بتواند هنوز بر سدهای بسیار و بسیار زیادی غلبه کند و با اصطلاح "گردنه‌های" دشواری بگذرد. مردم ایران خودبودگی تاریخی خود را باید با رنج، کار، خردمندی و تشکل به دست آورند و به انکاء تجارت گذشته می‌توان امیدوار بود که مردم ما از عمده آزمون‌های دشوار و حتی بسیار دشوار آینده برآیند. آنچه که اکنون در تاریخ کشور ما می‌گذرد، اگر به ثمرات منطقی خود دست یابد، عظیم‌ترین چرخش در سراسر کارنامه پرتلاطم خلق‌های ایران است.

برنامه به تبلیغات موزیانه که گویا حزب توده ایران خواستار لغو فوری هرگونه مالکیت شخصی و خصوصی تو اعلان "کوپنیسم عمومی" و امثال این نوع افتراءات است پاسخ می‌دهد و در همین حال با شیوه‌های "پلپت" مآبانه، که به نیت رسوا کردن اندیشه سوسیالیسم

## نگاهی به ناکامی‌ها و کامیابی‌ها امام علی

روز بیست و هشتم اردیبهشت امسال را که برابر با سیزدهم "رجب" است، مردم میهن ما به شادمانی یک‌هزار و چهارصد و بیست و چهارمین زادروز امام علی بن ابی‌طالب جشن گرفتند. ما درباره امام علی بیشتر نیز سخن گفته‌ایم ولی شخصیتی چون او، جای گفتنی‌های بسیار دارد. این بار می‌خواهیم از دیدگاه کامیابی‌ها و ناکامی‌هایش در وی بنگریم. دانشمند فرهنگستانی و خاورشناس بزرگ شوروی ایلیا پاولوویچ پتروشفسکی درباره وی می‌گوید: علی پرورده پیامبر اسلام و به گونه‌ای ژرف به وی و آیین اسلام پای بند بود. او یکی از شش تن کسانی بود که از میان همه به پیغمبر نزدیکتر بودند و یکی از ده‌تنی که پیامبر در زمان زندگی خویش نوید بهشت به ایشان ارزانی داشت. علی تا مرز شور و شیدایی، دوستاردین، درست، راستکار، خرده‌گیر در کارهای دینی و سخت‌کوش در برسان‌های اخلاقی بود. از نام‌جویی، آزمندی و زرپرستی به دور بود و بی‌گمان مردی دلیر و جنگاوری ترس‌ناک‌شمار شده می‌شد. پتروشفسکی سپس از ناکامی‌های علی در زندگی سیاسی سخن می‌گوید و این چیزی است که نیاز به بازگشایی و بررسی دارد.

می‌خواهیم یک‌چیز را (یک بار و برای همیشه) بازجوییم و به راز آن بی‌بیریم: چرا علی چنان جانگدازانه در زندگی سیاسی گرفتار ناکامی گشت و چرا چنان شکوه‌مندانه در زندگی تاریخی به بالاترین ستیغ پیروزی برآمد؟ مآکان می‌بریم که ژرف‌گای و هرسونگری درس‌نویشت علی بن ابی‌طالب جز به یک پیامد نمی‌تواند بینجامد:

علی هرچه کشید، از پیوند ناگسستنی خود با مردم (گسترده‌ترین توده‌های مردم: این انبوه آدمیان زینده در روی این کره خاکی) کشید و به هرجا رسید، از آویختن به این پیوند رسید. پیوندی که در درون دل و خون او، در گوهر هستی او و در سرشت وی بود. چون از این دیدگاه بنگریم، درمی‌یابیم که شکست و پیروزی علی، آغاز و انجام یک رشته و پشت و روی یک سکه است. کارش به ناکامی انجامید، زیرا از نخستین روزهای گرویدن به آیین نوین، از جان و دل بدان روی آورد، آن را برای "مردم" خواست و مردانه تا پایان در کنار ایشان ایستاد.

علمی یا از روی جهالت و ساده‌اندیشی بدون کم‌ترین دقت و واقع‌گرائی اعلام قیام رنجبری و نظام سوسیالیستی را در دستور روز می‌گذارد، مخالف است.

سودمند است که اعضاء محترم این پلنوم نظریات اصلاحی و تکمیلی خود را درباره این سند ارائه دهند تا سند اصلاح و دقیق‌تر و کامل‌تر شود. حزب براساس این برنامه در آینده - مانند گذشته - طرح‌های تفصیلی خویش را ارائه خواهد داد تا به نظام جمهوری اسلامی به نوبه خود در امر نوسازی کشور باری برساند.

همه نیروهای ضدانقلابی، سازشکار، چپ‌رو و غیره می‌کوشند جامعه پس از انقلاب را به سوئی بکشانند که خود مایلند. این‌جا ایران بر سر مقطع شگرفی قرار گرفته است و اگر در این چند راه، سمت درست را نیاید، دچار فاجعه خواهد شد. لذا کارتنوریک و پولمیک و سیاسی و سازمانی عظیمی در برابر ماست تا جامعه مسیر سالم تکاملی را روشن کند و سیر نماید. حزب باید بکوشد در این امر بفرنج نیز نقش شایسته خود را ایفاء کند. مبارزه خلق ماطی سال‌های گذشته محمل‌ها و شرایط مساعد حرکت به جلو را فراهم ساخته است و باید کوشید تا گام بزرگ دیگری در این راه پرافتخار برداشت.

امید است سرنوشت برنامه حاضرمانند برنامه مصوب پلنوم‌های پانزدهم و شانزدهم روی هم رفته سرنوشت توفیق‌آمیزی باشد و کشور ما که سرشار از جوانه‌های وعده دهنده رشد و شکوفایی است، بتواند سرانجام خود را از یوغ نواستعمار، بهره‌کشی، عقب‌ماندگی و حرمان‌ها و ستم‌های گوناگون رهائی بخشد و به سوی آن ستیغ تابنده‌های گام بردارد که آرزوی دیرینه اوست.

ایران: یک جمهوری مستقل، مجهز به علم و فرهنگ و صنعت و کشاورزی امروزی، برخوردار از رفاه و آزادی و عدالت اجتماعی - این است آرزوی ما. کدام ایرانی شریف و میهن‌دوستی است که با چنین آرزوی نورانی مخالفت کند؟

"تامین حقوق و آزادی‌های مردمی وقتی میسر است که همه سازمان‌های اجتماعی و سیاسی و صنعتی مردمی و مترقی بدون هیچ‌گونه محدودیت و تبعیض، امکان فعالیت آزاد و برابر برای نشر و تبلیغ نظریات خود داشته باشند و به هیچ‌گونه انحصارطلبی و اعمال فشار و تحمیل نظریات و تبعیض از سوی هیچ‌کدام و فردی راه داده نشود و هرگونه تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی افراد و سازمان‌ها از سوی هر مقام مورد پیگرد قانونی قرار گیرد"

(از برنامه حزب توده ایران)

می گفت: از هنگامی که راستی را دیدم و شناختم، در آن هیچ دودلی روا نداشتم.<sup>۲</sup>  
او روزگار و سرزمین خود را نیک می شناخت و می دانست که در چنان "جایگاهی" (در تاریخهای فرمانروایی سراسری، پیوندهای بی دادگرانه، آهنین طبقاتی) ستهیدن با ستم و ستمبارگان، به چه بهای گرانی برایش پایان خواهد یافت.

در آن روزگار "مردم در آشوبهایی به سر می بردند که ریسمان آیین بگسسته بود و ستون یقین فرو ریخته. نهادها ناهمگون بودند و کارها وارون. روزنها برای بیرون رفتن تنگ بودند و آیینهای دریافت ناهماهنگ. راه راست کم بود و کوری فراگیر. رخها از یزدان بر تافته بود و اهرمن را کمز فرمانبری بر بسته. باور زبون بود: پایههای آن از هم پاشیده، نشانههای آن ناشناخته، راههای آن ویران و گذرگاههای آن بی سرو سامان. دیو کامروا بود، راههایش سرشار از رهروان و آشخورش پراز نوشندگان. درفشهای او در دست کسان در پرواز بود و پرچم او در اهتزاز. آشوبها مردمان را در زیر پای و سم و لگد خود فرو می کوفتند و ایشان در آن از همه جا ناآگاه، سرگشته، گیج و سرگردان می زیستند. بهترین خانه را داشتند با بدترین همسایهها. خوابشان بیدار خوابی بود و سرمه شان سرشک. سرزمینی بود که دانشمندان را لگام بردهان بسته بودند و نادانان را گرمی داشته"<sup>۳</sup>.

هنگامی که محمد فراخوان خود را برای زدودن این سیاهیها آشکار ساخت، علی نخستین کس بود که بدو گرایید و به یاری او برخاست.<sup>۴</sup>

او می توانست از برتو این فرصت استثنایی و نوبینی که در زندگی وی، همچون هزاران مسلمان دیگر، پدید آمده است، بهره برگیرد و چنان رفتار کند که "آیندهای درخشان" به رویش لبخند بزند، به ویژه که در زندگی عشره ای آن روز عنصرهای بایسته برای رسیدن به این آماج را به خودی خود، در دسترس داشت: نزدیکی خونی به آورنده پیام تازه و گرمی بودن در میان قوم به دلیل ویژگیهای گرانبهای شخصی.

به جای این کار، شمشیر از نیام بیرون کشید، سایهوار پیامبر را در همه جا و همه جنگها دنبال کرد، گام به گام به یاری او جنگید، زیرستان، انسان فروشان، بازرگانان برده، ربا، خواران، یلان، گردان، پیران و سران قبیلهها را یکی پس از دیگری به خاک و خون کشاند، ناغافل از این که در آن جامعه قبیلهای (Tribal) - که یکی از نخستین بندهای آیین بنیادی اش "کینه کشی است" - کارهایش بی کیفر نخواهند ماند.

آنگاه چون هنگامه "گزیش" فرارسید، پیرامون خود را از آوازه گران ورای دهندگان تهی یافت. باکی نیست. برای من که "این جهان شما (با همه کامرانیهای آن) از آب بینی بز ماده بی بهتر است"<sup>۵</sup> چه اندوه که به گاه بر آیم یا بر کنار راه بنشینم و گذر روزگار را بنگرم. ولی آیا بیم گزند برسروش مردم نمی رود؟ "پس با خویشتن به کنکاش درنخستم که با دست تنها به پا خیزم یا در تاریکی کورکنندهای شکیبایی وزرم که پیر در آن فرسوده می شود، کودک در آن پیرمی گردد و باوردان رنده چندان رنج می کشد که به دیدار خدای خویش بشتاید. پیامد آن که: دیدم شکیبایی اکنون خردمندانه تر است. بردباری پیشه ساختم در حالی که خاشاک، چشمانم رامی آزد و استخوان، گلویم را می فشرد"<sup>۶</sup>. آنگاه روزگار چرخشها کرد و رخدادها پیش آورد چنان که "به جان خدا سوگند، مردم گرفتار کژ رفتاری و چموشی گشتند، رنگهای نا آشنا دیدند و بر بیراههها افتادند: من باز شکیبایی کردم گرچه روزگار با گامهای سنگین و دیرنده می گذشت و سختی درد، جان را بر لب می آورد"<sup>۷</sup>.

گردشی دیگر از گردشهای شگفتی زای روزگار بسنده بود تا همه مردم را یکدل و یک زبان

سیل آسا به سوی خانه او روانه سازد و آنها چاره کار را از تنها رهاننده تودهها بخواهند، دورنمایی لرزاننده در برابر دیدگان علی نمایان گشت. آن روز که هر چیزی بر سر جای خود بود، کارکردن زهره شیر می خواست. امروز که "سنگ روی سنگ تاب نمی آورد"، با این وظیفه سنگین و هراسناک چه خواهیم کرد؟ ولی مردم دست بردار نبودند. "یا ابا الحسن! ترا به خدا سوگند می دهیم. آیا آنچه را ما می بینیم، تو نمی بینی؟ اسلام را نمی نگری؟ به این آشوب نگاه نمی کنی؟ از خدا نمی ترسی؟"<sup>۸</sup>.

علی سر رشته را در دست گرفت ولی به شیوه خود: بر کنار ساختن درنگ ناپذیر و بی چون و چرای همه فرمانروایان شهرها، استانها و سرزمینها، برابرشردن مردم، بیرون کشیدن زمین، دام، بوستان، چراگاه و زر و خواستههای چپاول شده از زرفنای حلقوم تاراج گران، بخش کردن آن میان مردم، یک سان و به یک اندازه و فشردن گلوی بیدادکاران با پنجههای پولادین.

این گونه فرمان راندن به کجا می توانست انجامید؟ چون به کار برخاستم، گروهی پیمان خود را با من شکستند، گروهی دیگر سرآسیمه از دین بیرون جهیدند و گروهی گام در راه استوار سازی بیداد و ستمگری نهادند"<sup>۹</sup>.

کار به کجا کشید؟ این پیمان شکنان، از دین رمیدگان و ستم کاران، دست در دست هم نهادند، علی را از این رزمگاه بر نیاسوده، بدان آوردگاه کشاندند؛ هر روز در گوشه آتش افروختند و علی را بدانجا شتاباندند؛ مردم را خسته، نومید و افسرده ساختند، میسان دستاوردهای او و ایشان جدایی افکندند و در یک چشم برهم زدن، تومار فرمانروایی او را در نوردیدند و زندگی خودش را نیز.

علی در واپسین لحظهها به چه می اندیشید: "دریفا دردا از این زندگی که تاکنون جز پیکار و شوربختی، چیزی از آن به یاد نمی آورد"<sup>۱۰</sup>.

این درست حق علی بود که در کف دستش گذاشتند. او هرگز به گونه ای تجربیدی، انتزاعی و نامشروط، انسان گرای و مردم دوست نبود. مهر او از زرفنای کینههای سخت و سهم و بی پایان بزمی جوشید و کینه او سراز گریبان مهری گرم و نوازش گرو مادری بر می آورد. مهر او به توده مردم بود که آتش کینه بیدادگران را در دلش بر می افروخت و کینه او به ایشان بود که وادارش می ساخت پایمال شدگان خودکامگی ایشان را مانند مردمک دیده بینیای خویش گرمی بدارد. این مهر، در کنار آن کینه بی گذشت بود که اوزش گوهر ناب را پیدا می کرد. مهرورزی بر تودههای گسترده مردم و کوشش پیگیر برای بهروزی ایشان بود که زندگی سیاسی او را به ناکامی کشاند، ولی درست همین بود که یاد او را تا جاودان ارجمند گردانید. اگر او سر هاموردان خود پیروز می شد؛ همه را ریشه کن می کرد (که این کار برای او آسان و شدنی بود) و دههای چند بر سراسر امپراطوری اسلام فرمان می راند، آن اندازه به انسان خدمت نمی کرد که از راه سخت گیری و ناکامی خود و در پیامد آن، دادن چراغهای فروزان در درازای تاریخ به دست رزم آوران راه آزادی، برابری، دادخواهی و مردم سالاری. او بالاترین کوشش خود را به کاربرد و دنباله کار خویش را به دست تاریخ سپرد که دیدیم چه خوب این راه را مالمال از پیکارمندان گرم بوی جستگی شناس کرد. این تاریخ بود که در "نفس ازدها این همه یاس سپید و نسترن سرخ" روایتید<sup>۱۱</sup>.

او می دانست که چه می کند و درمی یافت که روزگارش به کجا خواهد انجامید. از این رو بود که با دیدن آن همه تلخ کامیها و کشیدن چندان سختیها، باز هم خواستههای خود را

بی‌دریغی آشکار و بازگو می‌کرد: "به خدا سوگند، من درکارزار بادشمنان راستی و دوستان گمراهی، نه سستی می‌کنم و نه درنگ رومی‌دارم" ۱۲. "به خدا اگر من درنبرد با ایشان تنها بمانم و ایشان سرتاسر روی زمین را پرکرده باشند، نه بدین کار پروایی می‌دهم نه بیمناک می‌گردم. من درباره درستی راه خود و گمراهی ایشان، از خویشتن بینشی دارم و از پروردگارم یقینی. به دیدار خدا اشتیاق دارم و پاداش نیکوی او را امید و انتظار می‌برم. درد و اندوه من از اینجاست که می‌ترسم نابخردان و تبهاران براین مردم چیره گردند و آنگاه دارایی‌های خدا داده این جهان را دستگردان خودکنند، بندگان خدا را برده خویش سازند، با نیکان به جنگ درایستند و نابکاران را در پیرامون خود گردآورند" ۱۳. "به خدا اگر زمین‌ها و دیه‌های بخشیده شده به این و آن، کابین زنان شده و دست به دست در میان کسان گردیده باشند، آن‌ها را به دارایی‌های همگانی بازخواهم گرداند زیرا دادگری زمینه کارفرمانروا را گسترده می‌سازد و هرکه با دادگری دچار تنگنا شود، با ستم‌کاری در تنگنای بیشتری خواهد افتاد" ۱۴.

همین که علی از این جهان درگذشت، پیروزی‌های پیاپی او آغاز گشتند. سرنوشت او با سرنوشت ستم‌دیدگان، بنویایان، دادجویان، آزادی‌خواهان، برابرگرایان و جنگاوران راه مردم‌سالاری گره خورد و او به گونه‌ای جاودانی پا به درون تاریخ نهاد. اندکند در تاریخ جهان کسانی که مانند علی بن ابی‌طالب از چنین خواهندگی همگانی گسترده‌ای برخوردار گشته باشند. دز جهان اسلام هرگروهی به گونه‌ای او را رهبر و پیشوای خود می‌شناسد: از پهلوانان، جوانمردان و عیاران گرفته تا صوفیان، عارفان، پارسایان، پرهیزگاران و دانش‌پژوهان.

چه رازی در کار است؟ راز این است که توده‌های مردم، همه‌چیز و همه‌کس را به زیر بارها، مهرها و کینه‌های خویش درمی‌آوردند و خواسته‌های خود را بر سراسر جامعه می‌گسترانند. دوستان مردم بردست جباران ناپدید می‌گردند و لی رفته رفته و در درازای تاریخ، توده‌ها چنان می‌کنند که همین جباران زبان به ستایش دوستان خلق می‌کشایند. همه شخصیت‌های نام‌آور و برآوازه تاریخ را یکایک به یاد آورید: می‌بینید همه کسانی را که توده مردم می‌ستوداند، اکنون محبوبند و همه دشمنان توده‌ها در همه‌جا منفور.

شکوه‌مندی این هنرنمایی مردم هنگامی نمایان می‌شود که بدانید این توده‌ها ("عاصه مردم" یا "عوام الناس") به علت ستیز همیشگی با فرمانروایان جهان، همواره زیر نگاه‌های خوارشماری و باران دشنام بوده‌اند. برخی از دانشوران نیز دانسته یا ندانسته، گفته‌های مردم‌های بالا را درباره "عوام الناس" دم به دم بازگو کرده‌اند که: زشت و زیبا را از هم جدا نمی‌کنند، سود و زیان خویش را در نمی‌یابند، بدو نیک را نمی‌دانند، خوش بختی را نمی‌جویند، از بیچارگی روی بر نمی‌گردانند و دوست و دشمن خود را از یکدیگر بازمی‌شناسند. برای نمونه:

گاو را دارند باور در خدایی عامیان

نوح را باور ندارند از پی پیغمبری ۱۵

ولی این گونه سخنان هرگز باور و خواست پیولادین مردم را سست نکرده‌اند.

باری، کاری که توده‌های مردم درباره علی کردند، این بود که افزون بر ننگ داشتن و به پادسپردن رویدادهای واقعی زندگی علی بن ابی‌طالب، او را به جهان بی‌کران و دورپرواز خیال خود خواندند و از این رهگذر نیز نیروی کارآیی او را افزون ساختند. در اینجا بدنیست چندجمله‌ای مربوط به این زمینه را از غالی شکر بازگو کنیم. این ارزیابی ادبی جوان و پرکار مصری که گویا با دانش سترگ مارکسیستی چندان بیگانه نباشد، در کتاب "ارزنده" خود ادب

پایداری در فصلی زیر عنوان "خودنمایی پایداری‌های قهرمانی در اندوخته فرهنگ توده‌ای" می‌گوید:

نیروی خیال توده خلق را نباید افزارساده‌ای از افزارهای بزرگ‌سازی پنداشت. هر زمان که شخصیت گروهی مردم چهره آراسته خود را در آسانه بنماید، نیروی خیال توده‌ای، از گوشه‌ای بنیادی (چنان که در کانون دیدش جای گیرد) به نگارگری آن می‌پردازد. قهرمان افسانه‌ای نیز که چکیده‌ای پاک از روان گروه است و بُعدهایی بی‌کران و ناپیدا از آن را پرداخت می‌دهد، انگار از هرگونه ویژگی شخصی تهی است، زیرا خود از بنیاد، کشمکش میان نیروهای خارق عادت از یکسو و نیروهای نابرابر با آن از دیگر سو را به نمایش می‌گذارد. بدین سان، کارکرد نیروی خیال توده‌ای محدود به پرواز موهوم در دپار آرزوها نیست بلکه نمودار ساختن یکی از چهره‌های جان مردم در جامعه قهرمانی‌های رنگارنگی که بر پایه فرگشت محورنی از کالبد افسانه به تراژدی و حماسه، دیگرگون می‌گردند ۱۶.

حتی خیال پردازی‌ها و افسانه‌سازی‌های "عوام الناس" نیز حساب و کتابی دارد و چه موشکافانه حساب و کتابی!

\* \* \*

اینگ ماییم و انقلاب شکوهمند مردم ایران. انقلابی که به گفته رهبران، امام خمینی، انقلاب کوخ نشینان در برابر کاخ گزینان بوده است و هست. قرآن می‌گوید: "نزدیک ترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که راه او را در پیش گرفتند" ۱۷. باید به یاد سپرد که معاویه نشان بسیاری سرسختانه می‌کوشند که میان انقلاب و دستاوردهای آن (چیره ساختن مستضعفان بر مستکبران) جدایی و دوری افکنند. آموزش امام علی این است و نزدیک‌ترین کسان به وی آنان که این سخن را آویزه گوش خود سازند:

"همواره با بیدادگران در ستیز و با ستم دیدگان همدرد و همگام و هم‌زم باشید" ۱۸.

۱. نقل به معنی از: اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، چاپ سوم، ۱۳۵۳، ص ۴۹.

۲. نهج البلاغه، سخنرانی ۴.

۳. سخنرانی ۲.

۴. تاریخ الرسل و الملوك، محمد بن جریر طبری، دارالمعارف مصر، ۱۹۶۸، ج ۲، ص ۳۱۶ و صفحه‌های پس از آن.

۵ و ۶. سخنرانی ۳.

۷. سخنرانی ۳.

۸. تاریخ الرسل و الملوك، ج ۴، ص ۴۲۴.

۹. سخنرانی ۳.

۱۰. الامام علی صوت العدالة الانسانية، ص ۲۹۱.

۱۱. تعبیر از م. سرشک است.

۱۲. سخنرانی ۲۴.

۱۳. نهج البلاغه، نامه شماره ۶۲.

## سازمان زنان ایران وسی امین سالگرد ایجاد آن

نام "سازمان زنان ایران" بدبختانه بعداً مورد سوءاستفاده قرار گرفت و دستگاه سلطنتی از روی ریاکاری این نام را به گروهی از زنان درباری داد که وظیفه آن‌ها حفظ نظام سلطنتی و شنا گویی از خاندان پهلوی بود. بودجه هنگفتی صرف نگاهداری این سازمان می‌شد و افراد اداره کننده آن حقوق‌های گزاف می‌گرفتند و به مقامات وزارت و وکالت می‌رسیدند، یعنی آن‌ها را عروسک‌وار آن‌گونه که خصلت‌شان بود به پست‌هایی می‌گماردند.

به طور کلی هرچه در این دوران وحشت و اختناق انجام می‌گرفت و با نجار و جنجال بسیار و مخارج گزاف درباره آن در سراسر جهان تبلیغ می‌شد، تنها برای روپوش گذاشتن بر واقعیت تلخ زندگی مردم و در این مورد به خصوص زندگی زنان بود.

در سراسر جهان درباره "احقاق حق زن ایرانی سخن‌ها گفتند و تا به امروز هم در کشورهای غربی، در اروپا و آمریکا هنوز هم از حقوق اعطائی آریامهری دم می‌زنند. در صورتی که به راستی رژیم پهلوی مقام زن را بسیار پائین آورد و هیچ گونه حق پایه‌ای و درستی برای او قائل نشد. بهترین نمونه زندگی پر ملال توده‌های زن را در روستاها و شهرها می‌توان دید، گروه‌کنشیر زنانی که در کارخانه‌ها و مزارع در شرایط بسیار دشوار کار می‌کنند و تعداد باسوادان در میان آنان تا حد شرم‌آوری کم است.

محمد رضا که با تحقیر از زنان سخن می‌گفت و آنان را به مثابه عروسکی و یا خدمتگذار می‌نگریست، چگونه می‌توانست برای آنان حقی قائل باشد. او که شاهد زندگی پرتجمل و آکنده از فساد زن‌های خانواده و اطرافیان خود بود، همین را برای زن کافی می‌دانست او نمی‌توانست زندگی زن واقعی اجتماع را ببیند. او از مادر و زن واقعی بیزار بود، گوئی می‌دانست که کودکانی که این‌گونه زنان تربیت می‌کنند، مرصه را براو تنگ خواهند کرد. چنان‌که کردند.

و اما سازمان زنان واقعی و خدمتگزار به زنان ایران. هنگامی که در اواخر سال ۱۳۲۷ فعالیت همه سازمان‌های مترقی قدغن شد و فعالین آن‌ها مورد پیگرد قرار گرفتند، تشکیلات زنان را هم از کار و فعالیت بازداشتند و اکثر زنان فعال در این

۱۴. سخنرانی ۱۰۱۵  
 ۱۵. ابوالمجد مجدودین آدم سنایی، دیوان شعرها، ویراسته "مدرس رضوی، انتشارات کتاب-خانه سنایی، ۱۳۵۲، ص ۶۶۳.  
 ۱۶. ادب المقاومة، غالی شگری، دارالمعارف مصر، ۱۹۷۰، ص ۵۱.  
 ۱۷. سوره ۳ (آل عمران)، آیه ۶۸.  
 ۱۸. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

"تثبیت و گسترش دستاوردهای انقلاب تنها و تنها در گرو تجهیز توده‌ها برای دفاع از این دستاوردها و برای گرفتن حقوق‌شان از غارتگران است و تجهیز توده‌ها تنها در گرو حرکت به سوی اتحاد و همکاری همه نیروهای خلق، صرف‌نظر از هرگونه تفاوت فکری و سیاسی و ایدئولوژیک در جبهه متحد" است.

(از برنامه حزب توده ایران)

"تنها با گسترش بخش دولتی و بخش تعاونی ممکن است اقتصاد را طبق برنامه رهبری کرد، چیزی که بدون آن تأمین استقلال اقتصادی غیرقابل دسترسی خواهد بود"

(از برنامه حزب توده ایران)

تشکیلات را مورد تعقیب قرار دادند و عده‌ای راهم به زندان انداختند.

این فشار و ستم قابل پیش بینی بود و می‌بایست با آن به مقابله برخاست و راه مبارزه را هرچه زودتر پیدا کرد. پس از بسته شدن تشکیلات ارتباط با زنان خیلی زود برقرار شد. آمادگی آن‌ها، با وجود شرایط دشوار و خطرناک، قابل ستایش و دلگرم کننده بود. با این همه وجود یک سازمان علنی از هرجهت احساس می‌شد.

چگونه ممکن است در شرایط مخفی با توده‌ها زن تماس برقرار کرد و چگونه می‌توان زنان را برای مبارزات وسیع و پیرامنه‌ای که با مشکلات هر روزی زندگی‌شان پیوند داشت، آماده ساخت؟ سازمان توده‌ای باید به میان مردم برود و روشن و بی‌پرده مسائل را با آن‌ها در میان بگذارد، و راه‌حل‌های مختلف برای حل این مسائل بیاید و عرضه کند و هر روز و هر ساعت در میان آن‌ها باشد تا بتواند به راحتی نبض خواست‌ها و فعالیت مردم را در دست داشته باشد و به موقع تصمیم لازم را بگیرد و اقدام مفید را بنماید.

چگونه ممکن است با نبودن سازمانی علنی با گرفتاری‌های گوناگون و دردهای بی‌شمار زنان آشنا شد و تا آنجائی که در توان است راه مبارزه را به آنان نشان داد؟

فقدان چنین سازمانی کار را بر زنان مترقی و آگاه روز به روز دشوارتر می‌کرد و به همین جهت قرار بر این شد که سازمانی علنی با برنامه و اساسنامه مشخص تأسیس گردد و چنین هم شد و نام آن "سازمان زنان ایران" اعلام گردید. برنامه، این سازمان مبارزه با استعمار و نو-استعمار، شرکت فعال زنان در سیاست، دفاع از حقوق زن و مادر یعنی به دست آوردن ابتدائی-ترین حق دوزندگی جامعه بود. علاوه بر این سازمان زنان حق آموختن و کار کردن و به زبان دیگر ارزش انسانی پیدا کردن در اجتماع را برای زنان خواهان بود و به خصوص مبارزه با محرومیت‌ها و توهین‌های قانونی و سنتی درباره زنان از هدف‌های عمده آن بود.

این برنامه، چه در تهران و چه در شهرستان‌ها به زنان ارائه داده شد. عده قابل توجهی آن را پذیرفتند و فراخوانی به کار و مبارزه را استقبال نمودند.

دوران جدیدی در کار زنان آغاز شد. برای رسیدن به این اهداف می‌بایست به شناخت زنان در سراسر جامعه، با تمام تفاوت‌های محلی و سنتی و قومی آن‌ها پرداخت و زنان را با این امر آشنا کرد که برای به دست آوردن حق خود باید پا به میدان مبارزه بگذارند. و البته این کار آسانی نبود. جامعه ایران با عقب‌افتادگی‌های زیاد، با داشتن ملیت‌های مختلف که دارای آداب و رسوم خود بودند، از زنان مبارز این توقع را داشت که با آمادگی و درک و نرمش دست به کار بشوند. از طرف دیگر خود این زنان، بی‌تجربه و ناآشنا به دست خالی بودند، چه بسا که خیلی از آن‌ها کوچک‌ترین آشنائی با زنان خارج از محدوده شهر نداشتند، و وظایف خانوادگی و بندهای اجتماعی، دست و پاهای این‌ها را هم بسته بود، در واقع این زنان نیز با وارد شدن به میدان نبرد، هم می‌آموختند و هم خود آموزش می‌دیدند.

در چنین شرایطی اشتباهات، چپ‌گرایی‌ها، زیاده‌روی‌ها، تسلیم احساسات فردی شدن بازکار را سنگین ترمی کرد. اما زنان مصمم راه خود را آغاز و دنبال کردند.

در محل سازمان کلاس‌های مبارزه با بیسوادی و آموزش زبان‌های خارجی دایر شد. سازمان به انتشار هفته‌نامه‌ای پرداخت که بارها با سانسور و توقیف مواجه گردید. سخنرانی‌های همگانی درباره مسائل گوناگون خاص زنان انجام می‌گرفت. علاوه بر این اقدامات، برای افراد جداگانه ویا گروه‌های چند نفری کارهای توضیحی به عمل می‌آمد. شاید در آغاز کار، بسیاری از مسائل و مطالب مطرح شده ابتدائی به نظر می‌رسید. اما درست همین وظیفه زنان آگاه‌تر بود که با

جزئیات زندگی روزانه توده زن آشنا شوند، تا بتوانند عمیقاً آن‌ها را تجزیه و تحلیل کنند، ریشه‌یابی بنمایند و پایه گرفتاری‌ها، نابسامانی‌ها و بی‌حقی‌ها را روشن سازند، و از این راه چشمان زنان را بر حقایق بازکنند.

یکی از مهم‌ترین وظایف این سازمان بالا بردن سطح آگاهی سیاسی و حتی ایجاد چنین آگاهی در میان زنان بود. زیرا زندگی، جدا از سیاست نیست و بدون دخالت فعال در سیاست نمی‌توان زندگی مردم را تغییر داد. در این زمینه تا آنجائی که امکانات محدود سازمان زنان در سطح کشور اجازه می‌داد، به راستی کوشش قابل توجهی به عمل آمد. چنان که پس از مدتی بحث در مسائل و رویدادهای سیاسی روز، به کار عادی جلسات زنان تبدیل شده بود. راست است که اکثریت زنان سواد نداشتند و فراگرفتن، خواندن و نوشتن برای آن‌ها مشکل بود، اما چون گرفتاری‌های زندگی را با جان و دل حس می‌کردند، به مسائل سیاسی خیلی زود پی می‌بردند. ارزیابی‌هایی که خود زنان از جریان‌ها روز می‌کردند، بسیار شنیدنی و جالب بود. کلمه "امپریالیسم" و "استعمار" و غیره برای اعضا و هواداران سازمان زنان دیگر کلمات بیگانه و نامأنوس نبود.

توده زن ایرانی که از آغاز کودکی کار کرده، رنج کشیده و از هر حقی محروم بوده و در واقع حاشیه نشین زندگی است، استقامت، از خود گذشتگی و مروت شگفت‌انگیزی دارد. زن ایرانی دست و دل باز، مهربان و دارای خصوصیات انسانی و مادری ارزنده است.

هرگاه با این زنان که نیمه پیکر جامعه ایران هستند، با صفا و انسانیت و از روی راستی و صداقت گفتگو شود خیلی سریع می‌توان آن‌ها را به کار خلاق، به مبارزه‌ای برحق کشاند.

زن ایرانی خوب می‌فهمد و خوب عکس‌العمل نشان می‌دهد و خوب هم پایه میدان می‌گذارد. چه فراوان بودند زنانی که با بیجه شیرخواره در بغل و با چاند کودک دوسه ساله به دنبال، در گرما و سرما خود راه "جلسه" می‌رساندند تا درباره مسائل روز بحث کنند، بپرسند و با دست پر به خانه بازگردند.

سازمان زنان در چند سال کوتاهی که توانست فعالیت کند، جای خود را در دل عده زیادی از زنان باز کرد. اما روزی فرارسید که معلوم شد سازمان با کار سیاسی خود، در برابر توده عظیم زنان جواب‌گوی نیازمندی‌های روزانه آنان نیست و باید در فکر یافتن راه‌ها و امکانات دیگر بود. زن در عین حال مادر هم هست و مادر بودن هزارویک گرفتاری دارد. آن روز که زن مادر می‌شود دیگر وجود خودش را از یاد می‌برد و تمام احساس و اندیشه‌اش متوجه کودک است و هر ناگواری و دردی که برای این موجود کوچک پیش بیاید، صدچندان در جان و دل مادر اثر می‌گذارد و او را رنج می‌دهد.

و این مادر در کشور ما، بدبختانه، هیچ‌گونه حقی ندارد، حتی نسبت به آن کودکی که خود با تار و پود وجودش پرورش داده است. یکی از علل بزرگ صبر و بردباری بی‌اندازه مادران ایرانی در تحمل این همه بی‌حقی وجود همین کودک است. او ناگزیر است هر دشواری و هر فشاری را به خاطر کودک خود تحمل کند. مادر باید کودک خود را بپروراند، بسازد، به نمر برساند و باز حاشیه‌نشین و تماشاگر زندگی باقی بماند. مادر، گذشته از این که باید در خانه فشار مرد را که تکیه بر قوانین جاری و سنت‌های اجتماعی دارد، تحمل کند، باید از نداشتن امکانات لازم هم در عذاب باشد و بار این همه کمبودها و ستم‌ها را یک تنه به دوش بکشد، تا کودک خود را به نمر برساند.

جای شگفتی نیست اگر از بردباری مادران گفته می‌شود. آن‌ها چه می‌توانند بکنند.

## تحلیلی از نقش سیاسی و اجتماعی بورژوازی ایران در نهضت‌های قرن اخیر

بررسی پیدایش و تکامل بورژوازی ایران و نقش او در نهضت‌های یک قرن اخیر، بحث تاریخی دربارهٔ یک طبقه رو به زوال نیست، بلکه صرف‌نظر از این که بورژوازی، به عنوان طبقه هنوز پایگاه‌های قدرتمند در اقتصاد و حکومت کشور ما دارد، می‌دانیم که استثمارگران، به قول لنین: حتی "پس از نخستین شکست جدی با انرژی ده‌بار شدیدتر و با سببیت و کین و نفرتی صدگرت فزون‌تر برای عودت "بهشت" از دست رفته... به نبرد دست می‌زنند." <sup>۱</sup> بدین ترتیب برای مقابلهٔ موثر با این طبقه باید آن را شناخت، روند تکامل آن را بررسی و نقش آن را در نهضت‌ها و انقلاب‌ها تجزیه و تحلیل نمود.

### پیدایش بورژوازی در ایران

عناصر و نطفه‌های سرمایه‌داری از چند قرن پیش در کشور ما وجود داشته است. به طوری که ماتریالیسم تاریخی می‌آموزد، عناصر متعلق به شیوهٔ تولید آینده ابتدا در درون صورت‌بندی (فرماسیون) کهنه پدید می‌آید، کما این که پس از تغییر یک صورت‌بندی نیز تمام افراد و عناصر دورهٔ گذشته یکجا نابود نمی‌گردند. درست به همین جهت است که هم‌اکنون در بسیاری از کشورهای در حال رشد مشاهده می‌کنیم که عناصر متعلق به چند صورت‌بندی به صورت ساخت‌های مختلف در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. طبیعی است که این پدیده نمی‌تواند ویژگی ماهوی این کشورها به حساب آمده و چنین تصور گردد که گویا این کشورها به خاطر ویژگی خود خارج از قانونمندی‌های عام تکامل اجتماعی رشد می‌کنند.

اولیانفسکی فضل شخصی از کتاب خود مسائل معاصر آسیا و آفریقا را به این بحث

۱. انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد، مجموعه آثار یک‌جلدی، ص ۶۳۸.

نتیجهٔ کوچک‌ترین پرخاش و عصیان این است که به راحتی او را از خانه و کاشانه‌اش برانند و بالاتر از همهٔ کودکان را از او بگیرند.

سازمان زنان ایران در برابر این بی‌حقی‌های گوناگون و این ستم‌های ناروا بر آن شد که راه‌چاره‌ای بیاندیشد و برای مادران سازمانی گسترده و مردمی، سازمانی به نام "شورای مادران" ایجاد کند.

با وجود همهٔ بی‌حقی‌ها، یازمی‌شد از قوانین موجود برای دفاع از حق مادر استفاده کرد، با وجود تمام کمبودها در امکانات، باز نمی‌شد به یاری، همبستگی و همکاری تودهٔ زنان در موارد همین به درمان دردهای آن‌ها دست زد. این کاری بود که شورای مادران انجام می‌داد. این شورا نفوذ معنوی جالب توجهی به دست آورد و مادران جوان و سالخورده با آزادی کامل از گرفتاری‌های خود سخن می‌گفتند و راه‌حل‌ها را باهم در میان گذاشتند.

شورای مادران می‌رفت تا جای خود را در میان زنان زاغه‌نشین و نواحی فقیرنشین نظیر اسیرآباد باز کند. ولی بدبختانه سازمان‌های مترقی و آزادی که فعالیت علنی داشتند دوباره مورد بورش و تهاجم قرار گرفتند. وبه کارپوش این سازمان پایان داده شد.

با این که دوران فعالیت "سازمان زنان" و "شورای مادران" بسیار کوتاه بود، اما برای نهضت زنان و گردانندگان آن، مکتب آموزندهٔ بسیار جالب و ارزشمندی بودند. نزدیکی با زنان بی‌حق، گفتگو با آن‌ها، شناخت دردهای آنان و عمق این دردها و نشان دادن راه‌مبارزه، یعنی آن وظایف بزرگی که در برابر سازمان دلسوز و مردمی و هر زن و مرد دارای هدف‌های عالی انسانی قرار دارد، هدف این سازمان‌ها بود. هدفی که در راه نیل به آن، فعالیت و کوشش فراوانی به کار رفت و اکنون نیز پس از سی سال می‌توان به آن مباحث کرد.

"... زنان کشور ما هنوز هم نیمهٔ مخروم‌تر جامعه ما را تشکیل می‌دهند.

شکوفایی میهن ما در گرو تامین برابری کامل زنان با مردان در همهٔ میدان‌های زندگی اجتماعی است"

(از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران)



اختصاص داده و با آوردن مثال‌هایی از کشورهای اروپایی در قرن نوزدهم و نشان‌دادن وجود همین پدیده در بسیاری از این کشورها نتیجه می‌گیرد که: "این‌ها خود به خود گواه بسر خصوصیات منحصر" به کشورهای خاوری نیستند، برعکس، دلیل بوجود یک قانونمندی کلی است."<sup>۲</sup>

می‌دانیم که از قرن‌ها قبل تولیدات صنعتی و بازرگانی در سطح وسیع در کشور ما رواج داشته و بازرگانان ایرانی تجارت منطقه وسیعی از جهان را در اختیار داشته‌اند.

رشد تولید صنعتی و بازرگانی در ایران همراه با وقفه‌ها و رکودهای ناشی از هجوم خارجی و یا ضعف حکومت مرکزی در سراسر دوران پس از اسلام ادامه داشته است، تا آنجا که جوزافا باربارو ونیزی که در ۱۴۳۶ میلادی به ایران آمده است، درباره شهر یزد می‌گوید که حصار این شهر پنج میل است و دارای حومه‌های بسیار وسیع و با این همه، همه مردم به نساجی و بافتن پارچه‌های گوناگون ابریشمین سرگرمند.<sup>۳</sup>

در دوره صفویه رشد صنعتی ایران ادامه یافت تا آنجا که شاردن سیاح فرانسوی از وجود کارگاه‌های بزرگ "مانوفاکتور" در ایران یاد می‌کند.<sup>۴</sup> بازرگانان اروپایی که از دوره جانشینان تیمور بازار ایران را شناخته بودند، از اوآن صفویه با استفاده از قدرت دولت‌های خود موفق شدند که قراردادهایی با سلاطین صفویه و یا حکام محلی منعقد کنند و در سطح وسیع مشغول تجارت گردند. باید گفت که باوجود وارد شدن کالاهای متعدد اروپایی، در این دوره صنایع ایران به حیات خود ادامه می‌داد. زیرا در این دوره کوشش سرمایه‌داران اروپایی در بازرگانی متمرکز بود و بنابراین علاقمند بودند که در قبال صادرات به ایران محصولات ایرانی را به کشورهای خود وارد نمایند. علاوه بر این دوره هنوز بازرگانان ایرانی قدرت رقابت با تجار خارجی را داشتند. چنان‌که شاردن از وجود تجار ایرانی که در دورترین مناطق مانند چین و سوئد نمایندگی داشتند، یاد می‌کند.<sup>۵</sup>

در این دوره بیشتر کوشش بازرگانان اروپایی صرف رقابت با یکدیگر و ایجاد انحصار در بازار ایران می‌گردید تا آنجا که "در ۱۰۵۱ هجری (۱۶۴۰ میلادی) بازرگانان هلندی برای این که تجارت خارجی را به خود انحصار دهند کالاهای اروپایی را از قیمت اصلی در ایران ارزان‌تر می‌فروختند. رقابت آنان به جایی رسیده بود که وقتی نماینده دوک هلشتاین برای عقد پیمان تجارتهای به ایران آمد (۱۰۴۲ هـ)، تا ابریشم خریداری نماید، قیمت خرید هربار ابریشم را از ۴۲ تومان به ۵۰ تومان ترقی دادند... چون نمایندگان هلشتاین بازگشتند باز موقع را مناسب دیدند و قیمت بار ابریشم را به ۴۴ تومان تنزل دادند."<sup>۶</sup>

پس این دوران دوام نیاورد و از قرن نوزدهم با انقلاب صنعتی در اروپا بازرگانان اروپایی توانستند تولیدات صنعتی خود را به طور وسیع وارد بازار ایران کنند و باعث تعطیلی تولیدات داخلی گردند. به قول مارکس: "در روزگار ما برتری صنعتی، برتری تجاری را به همراه دارد. در دوره مانوفاکتوری به معنای اخص برعکس، برتری بازرگانی است که موجب

سادات صنعتی می‌گردد، از آنجا است که در آن هنگام سیستم مستعمراتی نقش درجه اولی ایفاء می‌کند."<sup>۷</sup> بدین ترتیب به دنبال برتری صنعتی، استعمارگران اروپایی شیوه‌های مستعمراتی را تشدید کرده سعی نمودند که ایران را به بازار فروش خود تبدیل نمایند و تولیدکنندگان داخلی را ورشکسته کنند. درباره همین دوره اوژن فلاندن Eugène Flaudin مامور سیاسی فرانسه که در زمان سلطنت فتح‌علی‌شاه به ایران آمده بود می‌گوید: "کاشان چندین کارخانه پارچه بافی دارد، لیکن واردات انگلیسی که از سی سال قبل روبرو ترزاید گذاشته است روز به روز از تعداد این کارخانه‌ها می‌کاهد. با این که هنوز کارگاه‌هایی دایر است، انسان از تماشای قسمت عمده آن که بایر افتاده است متاثر می‌شود..."<sup>۸</sup>

در این دوره قشری از بورژوازی در کشور ما بوجود آمد که به کار وارد کردن و یا توزیع کالاهای خارجی و یا تهیه و جمع‌آوری مواد اولیه صادراتی برای بازرگانان خارجی مشغول بودند و بدین ترتیب بورژوازی تجلری ایران به تدریج وابسته (کمپرادور) می‌گردید.

### ایجاد صنایع جدید

به دنبال انهدام صنایع و تولیدات سنتی و با توسعه سلطه سیاسی و اقتصادی استعمارگران، بعضی از رجال سیاسی، ثروتمندان داخلی و حتی اشراف سعی در ایجاد صنایع جدید اروپایی در ایران نمودند، که می‌توان از تلاش‌های قائم مقام و امیرکبیر در موج اول و سپس کوشش‌های سپهسالار، صنایع الدوله و حاج امین‌الضرب و دیگران نام برد که موفق شدند صنایع سبک در کشور ایجاد کنند و حتی امین‌الضرب سعی در احداث کارخانه ذوب‌آهن در مازندران نمود.

استعمارگران با همه قدرت و امکانات خود با این تلاش ایرانیان مبارزه می‌کردند، خصوصاً که در این سال‌ها سرمایه‌داری وارد مرحله امپریالیستی خود شده بود، که صفت مشخصه آن را همان‌طور که لنین گفته است صدور سرمایه تشکیل می‌دهد.<sup>۹</sup> به همین جهت استعمارگران و بخصوص استعمارگران انگلیسی و روسیه تزاری سعی در اخذ امتیاز در ایران و وابسته کردن حکومت از طریق اعطاء وام نمودند.

در همین زمینه ابوالنف می‌گوید: "ایران با وجود عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی خود در اواخر قرن هجدهم هنوز مستعمره حکومت‌های اروپایی نبود، منافع کشورهای استعماری فقط به معاملات بازرگانی محدود می‌شد... ولی از اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم ایران به نیمه مستعمره حکومت‌های اروپایی تبدیل شد."<sup>۱۰</sup>

تبدیل ایران به کشور نیمه مستعمره اجازه نداد که موج صنعتی شدن ایران ادامه یابد، چه: "رقابت استعمارطلبان و تحریکات آنان، ضعف انباشت و فقدان سیاست اقتصادی ملی و خرابکاری روحانیون مرتجع که هرگونه تحول صنعتی و فنی در ایران را به زبان سلطه خرافاتی

۲. مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ص ۱۰۸.

۳. سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ص ۸۲.

۴. سیاحت‌نامه شاردن، ج ۴، ص ۳۵۶.

۵. سیاحت‌نامه شاردن، ج ۴، ص ۳۵۵.

۶. باستانی پاریزی، سیاست اقتصاد عصر صفوی، ص ۱۱۶.

۷. سرمایه، ج ۱، ص ۶۸۳.

۸. سفرنامه اوژن فلاندن، ص ۸۲.

۹. امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری، مجموعه آثار یک‌جلدی، ص ۲۱۳.

۱۰. تاریخ نوین ایران، ص ۷.

خود می‌شمرند این مؤسسات صنعتی و شرکت‌های سرمایه‌داری را به سوی تعطیل و ورشکستگی برد، موج دوم نیز عقیم ماند، زایش بورژوازی ملی صنعتی در ایران، با آن‌که نخستین نمایندگان آن نه تنها از میان بازرگانان، بلکه از میان اشرافیت نیز بیرون آمده بودند، در محیط نامساعد نتوانست آغاز امیدبخشی باشد. "۱۱"

### نخستین قیام‌ها و نهضت‌های ضد استعماری

ورشکستگی تولیدکنندگان و پیشه‌وران شهری، فقر و تهی‌دستی دهقانان و بالاخره محدودیت بازرگانان داخلی بر اثر سلطه خارجی موجب شده که از همان آغاز قرن نوزدهم قیام‌ها و نهضت‌هایی علیه استعمارگران در کشور ما شکل بگیرد. این مبارزات در جریان مبارزه با انحصار تنباکو به اوج خود رسید، زیرا این انحصار منافع بسیاری از طبقات و قشرها مانند کشاورزان، مالکان و بازرگانان را تهدید می‌کرد و به همین جهت مبارزه با این امتیاز به قیام همگانی علیه استعمار و حکومت تبدیل گردید.

در جریان نهضت تنباکو بی‌شک نقش رهبری را روحانیون به عهده داشتند. روحانیت شیعه و اصول عقائد این مذهب که در گفتار و کردار ائمه آن، خصوصاً علی‌بن‌ابی‌طالب و قیام حسین بی‌علی منعکس گردیده بود، در طول قرون این مذهب را به پرچم نهضت‌های خلقی تبدیل کرده بود. هرچند در سراسر این دوره بویژه پس از صفویه در کنار روحانیت مرفقی خلقی، روحانیت وابسته به سلاطین و حکام یا به قول زنده یاد دکتر شریعتی "تشیع صفوی" نیز در کنار "تشیع علوی" حیات گرفت.

رهبران شیعه که از نظر سلسله مراتب و کسب مقام و بالاخره منبع درآمد از حکومت مستقل بوده و به مردم اتکاء دارند، عموماً در کنار مردم بوده‌اند. طبیعی است که این حکم رانمی‌توان به همه روحانیون تعمیم داد، چه آن‌ها هم مانند سایر روشنفکران خاستگاه و وابستگی‌های طبقاتی مختلف دارند و به همین جهت است که در یک قرن اخیر در همه نهضت‌ها و انقلابات روحانیون را در دودسته کاملاً مجزا می‌بینیم. گروهی در کنار حکام و سلاطین و وابسته به استعمار در مقابل خلق قرار گرفته، گروه دیگر همراه با خلق در قیام شرکت کرده‌اند.

ولی در یک قرن قبل روحانیت هنوز تا حدود زیادی به عمق زبان‌ها و پی‌آمدهای سلطه استعمار و نقش سلاطین پی نبرده بود و امید داشت که بتواند به کمک سلاطین و تحریک و بیدار کردن آنان با استعمارگران به مبارزه برخیزد. تا آنجا که میرزای شیرازی، رهبر بزرگ شیعیان که نقش ارزنده‌ای در نهضت تنباکو داشت و با فرمان تاریخی چهارم جمادی الاولی ۱۳۰۹ خود و تحریم تنباکو این نهضت را به اوج رساند، سه ماه قبل از آن طی تلگرامی به عنوان ناصرالدین شاه اعلام می‌کند که: "البته مفاسد این امور از عرض حضور اقدس نگذشته والا از فرط اهتمام خاطر همایونی در ترقیات ملت و دولت رضا نمی‌دهد... این امور که مفاسد آن‌ها در انحصار لاحق دامن‌گیر دین و دولت و رعیت است... نام نیک چندین ساله دولت را خدای نخواست، به خلاف، مذکور شود... ۱۲" و حتی جمال‌الدین اسدآبادی که آگاهی و بینش

۱۱. احسان طبری، فروپاشی نظام سنتی، ص ۹۹.

۱۲. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۸۹۲.

وسعی داشت، طی نامه‌ای به میرزای شیرازی در همین جریان صریحاً اعلام می‌کند: "متذکر می‌شوم ملت ایران با همه مشکلات سختی که دامن‌گیرش گشته، مشکلاتی که سبب شده است کفار بر کشور اسلامی دست یافته و بیگانگان به حقوق مسلمانان دست بیاندازند و با این حال ترا ساکت دیده و می‌بینند و با مسئولیت بزرگی که در عهده داری به یاری آن‌ها بر نمی‌خیزی... و اضافه می‌کند که: "ایرانیان همگی مات و مبهوت مانده، از خود می‌پرسند چرا حضرت حجت‌الاسلام در مقابل این حوادث سکوت نموده کدام پیش‌آمد ایشان را از یاری دین بازداشته چرا از انجام وظیفه‌پهلوی تهی می‌کند." ۱۳

سیدجمال‌الدین سرانجام ضمن تأکید بر این‌که "پیشوای بزرگ! پادشاه ایران سست عنصر و بدسیرت گشته، مشاعرش ضعیف شده، بد رفتاری را پیش گرفته... ۱۴، فهرست امتیازات و انحصاراتی را که ناصرالدین‌شاه داده است، یادآور می‌شود. بدون تردید این نامه سید جمال اسدآبادی نقش مهمی در تشویق و تحریک میرزای شیرازی بر صدور فتوای تحریم تنباکو داشته است. ۱۵

سیدجمال در همین نامه میرزای شیرازی را مخاطب قرار داده و می‌پرسد: "بانک (چه می‌دانی بانک چیست) بانک عبارت از این است که زمام ملت را یکجا به دست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بنده آن‌ها نموده و سلطنت و آقائی کفار را بپذیرند." ۱۶

ولی همین سیدجمال‌الدین در آخرین نامه خود از زندان باعالی سرانجام حقیقت را درک کرده و می‌گوید: "ای کاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم. چه خوش بود تخم‌های بارور و مفید خود را در زمین شوره‌زار سلطنت فاسد نمی‌نمودم، آنچه در آن مزرعه کاشتم به نورسید هر چه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید، در این مدت هیچ یک از تکالیف خیرخواهانه من به گوش سلاطین شرق نرفت." ۱۷

بدین‌سان نقش مثبت و ارزنده روحانیت مرفقی در مبارزه با استعمار که امام خمینی نیز در اظهارات خود به آن اشارات مکرر می‌کند امری است واقعی.

درست به همین جهت است که لرد کرزن Lord Curzon نایب‌السلطنه انگلستان در هندوستان در کتاب ایران و مسئله ایران در حالی که شایدانه مدعی می‌شود که "انگلیس‌ها برعکس روس‌ها ایران آباد و آزاد و مستقلی را طالب هستند." ۱۸ در همین زمینه به نطق لرد سالیسبوری Lord Salisbury نخست‌وزیر انگلستان در سر میز ناهار با ناصرالدین‌شاه استناد می‌کند که گفته بود: "اکنون که دولت اعلیحضرت همایونی در صدد اصلاح و آبادی ایران برآمده‌اند، دولت انگلیس با نهایت مسرت و قدردانی از اجرای این نقشه‌ها پشتیبانی می‌کند... اگر دولت انگلیس با ایران اظهار دوستی می‌کند برای آن است که منافع خود را در عظمت و ترقی ایران تشخیص می‌دهد... ۱۹، خشم خود را از روحانیت مبارز مخفی نکرده

۱۳. نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، ص ۱۹۹.

۱۴. همانجا، ص ۲۰۱.

۱۵. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۸۹۵.

۱۶. نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی...، ص ۲۰۲.

۱۷. همانجا، ص ۲۸۱.

۱۸. ایران و مسئله ایران، ص ۲۱۸.

۱۹. همانجا، ص ۲۱۹.

و با صراحت می‌گوید: "انصاف باید داد که ملاهای نادان متعصب شیعه در ابقای این وضع تیره اصرار غریبی دارند و هر اصلاحی را به نام مخالفت آن با مذهب زیر پا می‌گذارند." آکرزن بالاخره علت واقعی مخالفت خود را با روحانیت که از مسئله امتیاز تنباکو سرچشمه می‌گیرد آشکار می‌کند: "... ملایان ایران با تحریک و همدستی خارجی‌ها غوغای عظیمی راه انداختند و ناچار امتیاز مزبور ملغی شد." ۲۱

تردیدی نیست مخالفت لرد کرزن با روحانیون می‌تواند سند افتخار روحانیون مبارز در این دوره محسوب گردد.

### بورژوازی در انقلاب مشروطیت

انقلاب مشروطیت به عنوان یک انقلاب ضد استبدادی، ضد فئودالی و بالاخره، ضد استعماری واقع شده می‌باشد. در این جا نمی‌خواهیم همل و تاریخچه این انقلاب را بررسی کنیم. بلکه فقط می‌خواهیم نقش بورژوازی و تاحدودی به تبع آن نقش سایر طبقات را در این انقلاب مشخص نمائیم.

هی شک بورژوازی ایران هر چند در آستانه انقلاب ضعیف و محدود بود، ولی همین طبقه که شدیداً تحت فشار استعمار و استبداد بود نقش مهمی در آغاز انقلاب داشت. قیام مشروطیت با مبارزه ضد استعماری شروع شد و اولین موج عمومی با اعلام نارضایتی از استقراض آغاز گردید. چه مظفالدین شاه پس از رسیدن به سلطنت می‌خواست با دریافت قرضه‌های حدود ۲۲ میلیون منات از روسیه به سفر اروپا برود. طبقات و قشرهای مترقی با توجه به سابقه این وام‌ها با دریافت آن مخالفت می‌کردند. از آغاز قرن بیستم استعمارگران با صدور سرمایه استقراضی و دادن قرض به ناصرالدین شاه با شرایط سنگین توانستند نفوذ خود را در ایران تحکیم بخشند. پس از آن به تدریج برای واریز وام قبلی و با جبران هزینه‌های گذشته خصوصاً سفرهای پرخرج شاه وام‌های دیگری از طرف ایران دریافت شد. "قروض و دیون فوق‌الذکر با فروع وحشتناکی که بابت آن‌ها به دول روس و انگلیس پرداخت می‌گردید، خزانه مملکت را تهی و طبقات زحمتکش را از هستی ساقط کرد، فشاری که از این راه بر توده مردم پایتخت و سایر استان‌ها وارد می‌گردید آن قدر سنگین بود که کمر طبقات کارگر، بازاری و بورژوا را خم می‌کرد." ۲۲

هر چند این اعتراض‌ها به جایی نمی‌رسید و شاه با گروه‌گذاشتن گمرکات وام دریافت می‌کرد، ولی از همان موقع موج نارضایتی شدت یافت. نفوذ خارجی‌ها خصوصاً آن‌ها بر گمرکات و تجارت، بازرگانان را علیه آنان برانگیخت و به بسته شدن بازارها و کاروانسراها منجر گردید. ولی خواست بازرگانان از حد گله از تعرفه گمرکی، شکایت از کارکنان گمرک و بالاخره اعتراض به بدخواهی مسیونرز بلژیکی رئیس گمرکات تجاوز نمی‌کرد. ۲۳

کسروی پس از تاکید بر همبستگی بازرگانان با روحانیون تصریح می‌کند که: "گذشته از

۲۵. همان جا، ص ۲۲۳.

۲۱. همان جا، ص ۲۶۷.

۲۲. انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت، ص ۲۹.

۲۳. کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۱.

بازرگانان و پیشه‌وران گروه انبوهی کارگر درکان‌های نفت باکو کار می‌کردند. ... زبان ناتوانی دولت ایران را آنان بیشتر درمی‌یافتند و اینان درنهمان با کوشندگان تبریز پیوستگی می‌داشتند و از حال همدیگر آگاه می‌شدند. ... به تبریز می‌آمدند. "۲۴ ولی بدون تردید در آغاز انقلاب مشروطیت سهم اساسی را بازرگانان، پیشه‌وران و روحانیون و سایر روشنفکران به عهده داشتند و هنوز این نهضت خصلت توده‌ای نداشت. می‌دانیم که درهمین جریان طلاب و روحانیون پس از تظاهرات به اماکن مقدسه پناهنده شدند و پس از آن نهضت با بست نشینی در سفارت انگلیس ازجمله اهلی منحرف شد.

در این موقع خواست مردم گشایش عدالت‌خانه بود. ولی به تدریج نهضت وسعت و عمق بیشتری می‌گرفت. تا آنجا که دستخط ۱۹ جمادی‌الثانی مظفالدین شاه که با استقبال کسبه و تجار و شاهزادگان روبرو شد، برای مبارزان آگاه کافی و قانع کننده نبود.

به این ترتیب قیام و تحصن به شهرستان‌ها کشیده می‌شد و به موازات گسترش نهضت خواست‌ها شکل مشخص‌تر به خود می‌گرفت، چنان‌که متحصنین شهر رشت در نامه ۲۷ رجب ۱۳۲۴ صریحاً دستخط آزادی و مشروطیت را درخواست نمودند. ۲۵ با شروع قیام در تبریز خصوصاً تحت تاثیر کارگران ایرانی باکو تقاضاهای برادیکال‌تر مطرح می‌گردید. تا آنجا که به قول کسروی، در تبریز "چون قانون اساسی رسیده بود آن را نارسا می‌یافتند و بر آن خرده می‌گرفتند." ۲۶

کودتای محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس و دستگیری و کشتار آزادیخواهان و شروع مبارزه مسلحانه انقلاب را عمق بیشتری داد و توده کسبه و مردم تهی‌دست و کارگران را به مبارزه کشید. از طرف دیگر گروهی از اشراف، ملاکین و بعضی از روحانیون از نهضت جدا شدند، تا آنجا که به جای بازرگانان و اشراف، رهبری نهضت به دست مردم عادی مانند ستارخان، باقرخان و علی مسیو افتاد. حتی بودجه جنگ را نیز مردم عادی تأمین می‌کردند. کسروی عبارتی از ادوارد براون را در این زمینه چنین نقل می‌کند: "یک روز از پسین تا شام تنها از سوی مردم بی‌چیز هزار و سیصد تومان داده شد. فردای آن روز ده هزار تومان پرداخته گردید. ۲۷ و بالاخره کسروی ضمن تحسین از نقش ارزنده حزب یا به گفته او باهماد سوسیال دموکرات روسیه می‌نویسد: "کمیته سوسیال دموکرات" نوشته‌های بیرون داد که از کارگران و دیگران، یک دسته از آنان که سپاهی‌گری کرده و جنگ‌آموزده می‌باشند و همچنین از کسانی که از افزایش و بمب‌سازی آگاهی دارند با تفنگ و فشنگ و دیگر افزارها به یاری تبریز فرستاده شوند، در نتیجه این نوشته کمیته تفلیس صدتن کمابیش از گرجیان را آراسته و روانه ایران کردند." ۲۸

با توده‌ای شدن نهضت برخی از بازرگانان و ملاکین مانند سپهدار و سردار اسعد نیز به نهضت پیوستند و سرانجام مجاهدین پیروز گردیدند. اما اشراف و ملاکین که از وسعت نهضت به هراس افتاده بودند به‌همراه خائنینی مانند تقی‌زاده که از همان آغاز خود را به

۲۴. همان جا، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲۵. انجمن‌های سری مشروطیت، ص ۸۳.

۲۶. تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۱۰.

۲۷. همان جا، ص ۶۲۴.

۲۸. همان جا، ص ۲۲۷.

انگلیسها فروخته بودند (تا آنجا که طبق نامه ویس کنسول انگلیس، تقی‌زاده از سفارت انگلیس جبران زبان وارده به مایلیک خود در زمان تحصن را مطالبه می‌کرد<sup>۲۹</sup>)، سعی در متوقف کردن نهضت نمودند و آنان به دنبال همین تلاش ستارخان را مجروح و خلع سلاح کردند که در نتیجه از گسترش انقلاب جلوگیری شد.

### بورژوازی پس از مشروطیت

پایروزی انقلاب مشروطیت، بورژوازی فرصت می‌پایید که در حکومت درکنار اشرافیت بورژوا مآب ولو تا حد معینی شریک شود. چون "... استعمار و استبداد عملاً از تراکم سرمایه داخلی و از انتقال آن به مجرای صنعت جلوگیری به عمل آوردند و این سرمایه را واداشتند که با درعرصه سنتی مانند رباخواری و بازرگانی باقی بماند یا به عرصه ملک‌داری و سفته‌بازی بازمین و مستغلات منتقل شود." <sup>۳۰</sup> لذا بورژوازی ایران نتوانست انباشت خود را صرف صنایع کند. از سوی دیگر با تصویب قانون اساسی و الغاء مقررات قبلی ارضی برای بورژوازی فرصت مناسبی جهت خرید دهات و املاک فراهم شد و لذا بورژوازی بیش از پیش به ملاک تبدیل گردید. اولیانفسکی با بررسی روند پیدایش بورژوازی در هند به این نتیجه می‌رسد که "سرمایه‌داری مستعمراتی محصول وابستگی سیاسی و اقتصادی است. سرمایه‌داری مستعمراتی نیز سرمایه‌داری است اما شکل ویژه‌ای از آن است. سرمایه‌داری مستعمراتی نیز مانند سرمایه‌داری "عادی" دارای قانونمندی‌هایی است، اما اشکال پیدایش آن دارای ویژگی‌هایی است. این ویژگی‌ها عبارتند از آن که: اولاً در شرایط هندوستان که یک مستعمره بود تولیدکننده مستقیم معمولاً به سرمایه‌دار صنعتی یا کشاورزی تبدیل نمی‌شد؛ دوم آن که طبقه بورژوازی صنعتی که به طور عمده از میان کمرادورها، بازرگانان و زمین‌داران پدید می‌آمد پیوند خود را با مالکیت ارضی که همچنان منبع درآمد‌های کلان او بود قطع نمی‌کرد. در هندوستان بازرگانان، کمرادورها، رباخوارها، کارمندان عالی‌رتبه دولت و روشنفکران بورژوا که به زمین‌داران تبدیل می‌شدند "و بالاخره چنین نتیجه می‌گیرد که: "این پدیده با مسئله عمده یعنی حفظ پیوند لاینفک بورژوازی کمرادور، تجاری - رباغی و صنعتی با زمین‌داری، همراه بود" <sup>۳۱</sup>. در ایران نیز به عنوان یک کشور نیمه‌مستعمره تقریباً همین وضع مشاهده می‌گردید. یعنی بورژوازی تجاری و حتی صنعتی به خرید زمین می‌پرداختند و به عکس بعضی ملاکین بزرگ به تجارت و باصنعت روی می‌آوردند.

این جریان سبب حفظ و تحکیم رابطه بین سرمایه‌داران و ملاکین شد. و بدین لحاظ برخلاف انقلابات بورژوازی اروپا، انقلاب مشروطیت سعی در امحاء کامل فئودالیسم و کوشش برای حل مشکل زمین نداشت و درست به همین جهت بورژوازی با حکومت قاجار به عنوان نماینده ملاکین و فئودال‌ها مبارزه جدی و قطعی به عمل نیاورد.

شروع جنگ جهانی اول و آثار آن در ایران به صورت جنگ نیروهای متخاصم، قحطی و

ناامنی جان مردم را به لب آورد و آن‌ها را به مقاومت و قیام کشانید. پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر و واژگونی تزاریسیم در روسیه نیروی عظیمی به مردم ما داد و موج جدیدی از مبارزات و قیام‌ها را در ایران بوجود آورد، که می‌توان از نهضت ضد قرارداد و وثوق الدوله با انگلستان، نهضت جنگل، قیام خیابانی و شورش کلنل محمد تقی‌خان نام برد. باید گفت که این قیام‌ها بیشتر متکی به خرده بورژوازی شهری بودند و تحت تاثیر پیروزی انقلاب اکتبر برای احیاء و گسترش دست‌آوردهای انقلاب مشروطه تلاش می‌کردند. مثلاً در قیام خیابانی به نوشته کسروی در اولین بیان‌نامه انقلابیون پس از تسخیر تبریز چنین اعلام شده بود: "آزادی‌خواهان تبریز اعلام می‌کنند که تمامیت برگرام آنان عبارتست از تحصیل یک اطمینان تام و کامل از این حیث که مأمورین حکومت، رژیم آزادی مملکت را محترم و قوانین اساسیه را که چگونگی آن را تعیین می‌نماید، به طور مادقانه مرعی و مجری دارد." <sup>۳۲</sup> اما چند روز بعد خیابانی در نطق خود اصطلاحات: "اپورتونیسیم" و "رادیکالیسم" را مطرح کرد و با توضیح این‌که رادیکالیسم "یعنی جذریت در مسالک مستلزم عملیات عمیق و اقدامات سریع و قاطع که عیوبات مشهوده و مشهوره را بالمره از بیخ و بن کنده و هیئت جامعه را به یک باره از اثرات نتایج سوء آن خلاص می‌بخشد - و برعکس رادیکالیسم، اپورتونیسیم یا فرصت‌جویی و ملاحظه کاری در مسالک سیاسیه و مروج ماطلات و مسامحات بیبوده..." <sup>۳۳</sup> صریحاً اعلام می‌نماید که نهضت وی طرفدار رادیکالیسم می‌باشد. <sup>۳۴</sup>

یادآوری می‌نماید که در این مرحله طبقه کارگر با وجود کمی تعداد (خصوصاً تعداد کارگران صنعتی) فعلاً نهضت‌ها شرکت داشتند و کمونیست‌ها بویژه نقش بسیار مهم و ارزنده‌ای را ایفاء می‌کردند. ولی همه این نهضت‌ها هر یک جداگانه به کمک استعمار انگلستان و عوامل استبداد و همراهی یا سکوت بورژوازی سرکوب گردیدند.

مبارزات مردم هر چند نتوانست تصویب قرارداد ۱۹۱۹ را منتهی کند، ولی استعمارگران انگلیسی که از این مبارزات و نهضت‌ها به وحشت افتاده بودند، در تعقیب نقشه محاصره کشور نوینیا شوروی با کودتای اسفند ۱۲۹۹ رضاخان را سرکار آوردند.

### بورژوازی و حکومت رضاخان

دولت رضاخان بدون تردید به ابتکار و پشتیبانی انگلستان بوجود آمد و قوام یافت. کودتای اسفند ۱۲۹۹ را انگلیس‌ها ترتیب داده و همکاران رضاخان را سیدضیاء و نصرت‌الدوله تشکیل می‌دادند. نصرت‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ و سیدضیاء و روزنامه وی جدی‌ترین مدافع آن بوده است <sup>۳۵</sup>. به علاوه به شهادت یحیی دولت‌آبادی که خود نقش مستقیم در این جریان‌ها داشته است سیدضیاء و نصرت‌الدوله عضو کمیته آهن بوده‌اند که به وسیله

۳۲. تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۸۷۲.

۳۳. همان جا، ص ۸۷۵.

۳۴. همان جا، ص ۸۷۶.

۳۵. همان جا، ص ۸۷۷.

۲۹. انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت، ص ۹۷.

۳۰. احسان طبری، فروپاشی نظام سنتی، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۳۱. مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ص ۱۴۰.

دولت آبادی همچنین به عنوان یکی از مشاورین خصوصی سردار سپه اضافه می‌کند که رضاخان به این دلگرمی به محرمه می‌رود که: "وزیرمختار انگلیس در تلگراف خود گفت است تا سردار سپه به محرمه برود او هم از لندن با طیاره به محرمه خواهد آمد و در آنجا ملاقات حاصل خواهد شد و این ملاقات مژده همراه بودن دربار لندن با مقصد اصلی سردار سپه را خواهد داشت." ۲۷ در کتاب جامعه ایران در دوران رضاشاه و اسناد سفارت انگلستان نیز درباره مداخله و ابتکار انگلستان در قدرت گرفتن و سلطنت رضاخان سخن می‌رود ۲۸. ولی نباید تصور کرد که قدرت گرفتن رضاخان صرفاً معلول تمایل انگلیس‌ها بود. این ساده‌کردن مطلب نیز نمی‌تواند جای قضاوت عینی و علمی، دقیق و موثقانه را بگیرد. ۲۹، چه علاوه بر حمایت استعمارگران، سلطنت رضاخان دارای تکیه‌گاه اجتماعی نیز به خصوص میان طبقه بورژوا-ملاک و بورژوا کبیرادور بود.

درباره این که چگونه بورژوازی، آزادی‌خواهی را کنار می‌گذارد، به استناد تسلیم می‌شود و دولت مأمور استعمارگران را می‌پذیرد، باید گفت که بورژوازی ایران نه تنها علاقمند به تعمیق و گسترش انقلاب نبود، بلکه به شدت به دنبال "نظم" و "آرامش" در جهت تأمین منافع خود بود. مارکس در کتاب هجدهم برومر ضمن تجزیه و تحلیل انقلابات ۱۸۴۸ به بعد فرانسه که به کودتای ناپلئون سوم خاتمه یافت، باتوجه به هرج و مرج و کساد بازرگانی در پایان این انقلابات، درباره بورژوازی می‌گوید: "چگونه‌مغز علیل شبه‌موضع بازرگانی‌اش عذاب می‌بیند، تنگ می‌شود و آشفته می‌گردد، با چنین جسمی متوجه خواهیم شد که چرا بورژوازی در میان این غوغای عجیب و سرسام‌آور... با حالتی دیوانه وار بر جمهوری پارلمانی خویش بانگ می‌زند که: پایانی دهشتناک، به ازدهشت بی‌پایان است." ۳۰ مارکس درباره قبول استناد از طرف بورژوازی می‌گوید: "بدین‌سان بورژوازی آنچه را که در گذشته به عنوان "لیبرالیسم" تجلیل می‌نمود، حال به عنوان "سوسیالیسم" تکفیر می‌کند و با این عمل معترف می‌شود که منافع خاص او به وی حکم می‌کند خود را از خطر اداره امور خود به دست خویش خلاصی دهد، برای اعاده آرامش در کشور باید قبل از هر چیز در پارلمان بورژوازی او آرامش برقرار باشد، برای حفظ تمامیت قدرت اجتماعی او باید قدرت سیاسی او درهم شکسته شود، بورژواها فقط به این شرط می‌توانند به استثمار طبقات دیگر ادامه دهند و از مواهب مالکیت، خانواده، مذهب و نظم بی‌دغدغه بهره‌مند باشند که طبقه آن‌ها در کنار سایر طبقات به یکسان به ناچیزی سیاسی محکوم گردد، برای نجات کبسه او باید تاج از سر او برداشته شود و شمشیری که از او دفاع می‌کند باید نظیر شمشیر داموکلس بالای سرش آویخته شود." ۳۱. این عبارت مارکس وضع بورژوازی ایران و تسلیم آن در مقابل قدرت رضاخان را به منظور تأمین نظم و تمرکز به خوبی روشن می‌کند. به قول لنین: "بورژوازی خودش به خودش خیانت می‌نماید، بورژوازی

باید گفت که بورژوازی فوراً و یکجا به قدرت رضاخان تسلیم نگردید، بلکه به تدریج و با مشاهده اقتدار رضاخان و خصوصاً با ملاحظه پیروزی وی در جهت استقرار نظم و تمرکز به حکومت وی رضایت می‌دهد. در این دوره گروهی از بورژوازی ایران که هنوز تا حدودی لاقط خصلت ضدانگلیسی خود را حفظ کرده بودند، پس از این که از گرایش به آلمان در جنگ اول جهانی نتیجه‌ای نمی‌گیرند و از طرف شمال هم نمی‌خواهند روابط نزدیک با کشور شوروی داشته باشند، متوجه کشورهای سرمایه‌داری دیگر شده و ساده‌لوحانه تصور می‌کنند که چون آمریکا از ایران بسیار دور است لذا نمی‌تواند مطامع استعماری داشته باشد. به همین جهت از مستشاران آمریکایی مانند شوستر، سپس از میلیسیو استقبال می‌کنند و با حرارت زیاد از واگذاری امتیاز نفت شمال به شرکت‌های آمریکایی به دفاع برمی‌خیزند. تاجایی که حتی کسی مانند ملسکد الشعراء درباره عدم تصویب امتیاز اظهار تاسف کرده می‌گوید: "همین قدر باید بگویم که این عمل هر چند از پیش نرفت و با دسائس اجانب و فریب خوردن بلکه حماقت بعضی از رجال کشور و خیانت برخی دچار شد، اما فهماند که ایرانی دریافته است (!) که باید جل و گلیم خود را به توسط سرمایه دولت آمریکای شمالی از آب بیرون کشد." ۳۲ و حزب دموکرات که اشخاص به طور نسبی مترقی آن را رهبری می‌کردند در همین مورد اعلام می‌کند: "هیئت نمایندگان حزب دموکرات علناً باید بگوید بهترین اقدامی که در دوره مشروطیت برای سعادت ایران شد همین است." ۳۳. تردیدی نیست که در قطع مداخله آمریکا، نفوذ انگلستان و عمال آن که نمی‌خواستند رقیب تازه نفسی را تحمل کنند نقش زیادی داشته است. خصوصاً که رضاخان همواره با میسیون آمریکایی مشغول مالیه اختلاف نظر داشت ۳۵ و سرانجام نیز به خدمت آن‌ها خاتمه داد. بورژوازی ایران که ابتدا با تردید و تزلزل با کودتای رضاخان روبرو گردید، پس از این که رضاخان با اعاده نظم و تمرکز قدرت توانست بازار وسیع داخلی را در اختیار سرمایه‌داری قرار دهد و باتوجه به تمایلات شوینستی و ناسیونالیستی او که می‌توانست به بورژوازی خدمت کند به تدریج برترده‌های خود غلبه کرد و حتی سرسخت‌ترین نمایندگان لیبرال بورژوازی نیز سرانجام تسلیم رضاخان شدند. رضاخان با وعده نخست وزیری به مستوفی-الممالک، وی و گروهی از این نمایندگان بورژوازی را راضی می‌کند و هنگامی که در مجلس چهارم لایحه انقراض سلطنت قاجاریه مطرح می‌گردد فقط تقی‌زاده، علاء، مصدق و دولت‌آبادی به عنوان مخالف ثبت‌نام می‌کنند. ولی تقی‌زاده و علاء ضمن نطق خود از خدمات سردار سپه تقدیر کرده عملاً به طور جدی مخالفتی ابراز نمی‌دارند. فقط دکتر مصدق "طی نطق مفصل و منطقی بدون هیچ ملاحظه عقیده خود را بیان می‌نماید و بر سر عقیده خود می‌ایستد." ۳۶ و سرانجام مجلس با تصویب لایحه انقراض سلسله قاجاریه در واقع به مرگ مشروطه نیم‌بند رای می‌دهد.

باید گفت که اقدامات رضاخان در دوران سلطنت خود در خصوص استقرار امنیت و تمرکز،

۳۶. حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۱۹.

۳۷. همان‌جا، ص ۳۲۷.

۳۸. جامعه ایران در دوران رضاشاه، ص ۵۵ و ۵۶.

۳۹. همان‌جا، ص ۸.

۴۰. هجدهم برومر، ص ۹۱.

۴۱. همان‌جا، ص ۶۰.

۲۲. مجموعه آثار و مقالات، یک جلدی، ص ۲۵۴.

۲۳. تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ص ۱۹۴.

۲۴. همان‌جا، ص ۱۹۹.

۲۵. حیات یحیی، ج ۴، ص ۳۳۵.

۲۶. همان‌جا، ص ۳۸۶.

ایجاد شبکه راه‌ها، شهرسازی و نظائر آن در واقع به بورژوازی کمک کرد. اما فشار استعماری که در سراسر این مدت برقرار بود مانع شد که بورژوازی بتواند شالوده‌ی صنعتی کردن کشور را فراهم کند و صنایعی که در این دوره ایجاد شد بنا به اعتراف نویسندگان تاریخچه‌ی سی‌ساله بانک ملی ایران: " دارای اهمیت خاصی از لحاظ تحول اقتصادی نبود و فقط می‌توانست تا حدودی از واردات کالاهای خارجی و تزلزل موازنه بازرگانی کشور ممانعت کند. " ۴۷ ولی این کارخانه‌ها علیرغم همه هیاو، حتی برای تأمین احتیاجات داخلی کافی نبود. مثلاً تولید قند در پایان سلطنت رضاخان حداکثر سالانه ۳۵ هزار تن یعنی کم‌تر از ۳ درصد مصرف و یا تولید پارچه‌های پنبه‌ای سالانه ۲۰ میلیون متر یعنی معادل یک متر برای هر ایرانی بوده است.

در این سال‌ها اقتصاد ایران کماکان تحت سلطه امپریالیست‌ها باقی ماند و عمده فعالیت بورژوازی صرف واردات کالاهای خارجی و توزیع آن در داخل می‌گردید تا آنجا که ارزش واردات ایران که در سال ۱۲۸۰ حدود ۲۹۸ میلیون ریال و در سال ۱۳۰۰ بالغ بر ۶۰۹ میلیون ریال بود، در سال آخر حکومت رضاخان یعنی ۱۳۱۹ از مرز یک میلیارد ریال تجاوز کرد. بررسی سهم کشورها در واردات به خوبی میزان نفوذ و سلطه آن‌ها را نشان می‌دهد. مثلاً در سال ۱۲۸۰ حدود ۴۲ درصد واردات ایران از انگلستان و ۳۷ درصد از روسیه تزاری بود، در سال ۱۳۰۰ سهم شوروی به کم‌تر از یک درصد و انگلستان به بیش از ۷۷ درصد رسید و در ۱۳۱۸ در حالی که هنوز سهم شوروی کم‌تر از یک درصد بود، ۲۵ درصد واردات از آلمان و ۱۸ درصد از انگلستان و ۱۶ درصد از ژاپن انجام می‌گرفت.

### نقش بورژوازی در نهضت ملی شدن نفت

هر چند درباره نهضت ملی شدن و علل شکست آن پس از کودتا هیاوی زیادی شده است ولی در واقع مبنای همه گفته‌ها چیزی نیست جز آنچه دربار و ساواک مفرضانه و به قصد ایجاد اختلاف و سوءظن بین سازمان‌ها و نیروهای مترقی و جلوگیری از اتحاد آنان منتشر کرده‌اند.

تاکنون بررسی همه‌جانبه عوامل موثر در این نهضت و تجزیه و تحلیل علمی علل شکست نهضت فقط از طرف حزب توده ایران به عمل آمده است. این حزب به عنوان یک حزب طراز نوین طبقه کارگر دریلنوم چهارم خود (در سال ۱۳۳۶) به این موضوع مهم پرداخته و سال‌های بعد نیز دنبال کار را گرفته است. آخرین بررسی علمی درباره این نهضت را ف. م. جوانشیر در رساله تجربه ۲۸ مرداد انجام داده است.

در مقابل، رهبران جنبه ملی و ساینمایندگان بورژوازی هیچ گونه بررسی و انتقاد درباره این دوره نکرده و فقط به تکرار گفته‌های رسمی رژیم سابق اکتفا نموده‌اند و حتی بسیاری از آنان که نقش موثر در نهضت و دولت دکتر مصدق داشته و لاجرم از بسیاری از اسرار مطلع هستند نخواسته‌اند که با انتشار خاطرات خود به روشن کردن حقایق کمک کنند.

درباره انتقاد از عملکرد حزب توده ایران در این دوره معمولاً بیان این حکم کلی کافی شناخته می‌شود که مصدق نماینده بورژوازی ملی بوده و در نهضت ضد امپریالیستی طبقه کارگر و حزب متعلق به وی باید با بورژوازی متحد و مؤه تلف کردند و از این جهت عملکرد حزب توده

۴۷. تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران، ص ۱۷۲.

ایران در اوائل نهضت ملی شدن نفت قابل انتقاد است. ولی باید گفت که صدور حکم کلی هیچ گونه مشکلی را حل نمی‌کند، چه مسلم است که جامعه ایران در آن دوره منحصر به طبقه کارگر و بورژوا نبوده لذا باید سهم و نقش سایر طبقات را بررسی و مشخص کرد و علاوه روشن نمود که ماهیت بورژوازی ایران وتوان و ظرفیت ضد امپریالیستی آن تا چه حد بوده است.

بررسی روند تکامل بورژوازی در ایران نشان می‌دهد که در سال‌های جنگ دوم جهانی قشر جدیدی از بورژوازی انگل از طریق احتکار، بازاریاسه، پیمان کاری و معامله با ارتش خارجی بوجود آمد که این گروه نیز بخاطر ادامه و تحکیم سلطه اقتصادی استعماری، سرمایه خود را ناچار متوجه رباخواری، بازرگانی و خصوصاً خرید زمین و مستغلات نمودند. در سال‌های پس از جنگ بازرگانی داخلی وسیع تر شد و میدان مناسب تری برای گسترش مناسبات سرمایه داری و تشدید فعالیت سرمایه داران ایرانی فراهم آمد و نظر بورژوازی ایران متوجه درآمد نفت شد. و چون مشاهده می‌کرد که درآمد نفت بزرگترین منبع ارزی کشور و درآمد دولت است، لذا احساس می‌نمود که در صورت بالا رفتن سهم ایران در درآمد نفت، افزایش این درآمد می‌تواند به رونق بازار کمک کند. به همین جهت بورژوازی از شکایت برای افزایش سهم ایران و استیفاء منافع ایران شروع نمود و سرانجام به شعار ملی شدن نفت رسید.

در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ به علت خاتمه یافتن اختناق رضاخانی و آزادی نسبی، خصوصاً بر اثر مبارزات حزب توده ایران و سازمان‌های وابسته به آن، طبقه کارگر ایران آگاهی طبقاتی و دانش سیاسی و تجربه مبارزاتی به دست آورد و به دنبال آن به آگاهی سیاسی و اجتماعی سایر طبقات خصوصاً روشنفکران نیز افزوده شد.

بالاخره آخرین خصیصه مهم این دوره را باید در افزایش نفوذ استعمار تازه نفس آمریکا جستجو کرد. چه در سال‌های جنگ، آمریکا رسوخ اقتصادی و سیاسی به ایران را تشدید کرد و پس از جنگ به تحکیم و توسعه این نفوذ ادامه داد تا آنجا که صادرات آمریکا به ایران از ۱۶۱ میلیون ریال در سال ۱۳۲۰ به ۲۸۵۸ میلیون ریال در سال ۱۳۲۸ و بدین ترتیب سهم آن در واردات ایران به بیش از یک سوم رسید.

تراست‌های نفتی و دولت آمریکا که در سال‌های جنگ دوم جهانی قدرت بیشتری کسب کرده بودند به سهمی که در غارت نفت خلیج فارس داشتند قانع نبودند و برای تجدید تقسیم نفت این منطقه می‌کوشیدند. از این لحاظ بخصوص ایران به عنوان بزرگترین تولیدکننده نفت منطقه در آن زمان مورد توجه شدید آمریکا قرار گرفت و بدین ترتیب رقابت و مبارزه شدیدی بین تراست‌های آمریکایی با کمیانی انگلیسی نفت آغاز شد.

به منظور این که وضع طبقات و آرایش آن‌ها در جریان نهضت ملی شدن نفت مشخص گردد، بهتر است که آمار آن‌ها را نقل کنیم. در این زمینه هر چند آمار ازمینه دوم دهه ۲۰ در اختیار نداریم ولی می‌توانیم آمار سرشماری سال ۱۳۳۵ را تا حدودی در این دوره صادق بدانیم.

طبق آمار سرشماری سال ۱۳۳۵ از جمع ۱۸/۹ میلیون جمعیت ایران کم‌تر از یک سوم یعنی ۵/۹ میلیون در شهرها و ۱۳ میلیون نفر در مناطق روستایی زندگی می‌کردند. از طرف دیگر از ۵/۹ میلیون نفر شاغلین در این سال بالغ بر ۳/۳ میلیون نفر در کشاورزی و فقط ۸۱۵ هزار نفر در تولیدات صنعتی مشغول کار بوده‌اند. تفکیک وضع اشتغال نشان می‌دهد که در کشاورزی فقط ۳۱ هزار نفر کارفرما و حدود ۹۱۹ هزار نفر مزدبگیر و حدود ۱/۸ میلیون نفر کارکنان مستقل یعنی خرده مالک و یا رازع سهم بر بوده‌اند.

از جمع شاغلین در شهرها ۴۴۶ هزار نفر مزد و حقوق بگیر در بخش صنعتی و کم تر از ۱۴ هزار نفر کارفرمای صنعتی بوده اند و جمع کارکنان در صنعت، حمل و نقل، معدن یعنی اعم از کارگران و کارمندان حدود ۵۱۰ هزار نفر و تعداد کارفرمایان حدود ۱۵ هزار نفر بوده است. در مقابل باید توجه داشت که در همین موقع ۳۵۵ هزار نفر در سطح کشور در بخش بازرگانی شاغل بوده اند که از این تعداد ۸ هزار نفر کارفرما و ۶۲ هزار نفر مزد و حقوق بگیر و بالاخره قسمت عمده آنان یعنی ۲۶۰ هزار نفر مغازه دار کوچک بوده اند.

این ارقام نشان می دهد که در آن موقع عده کارگران صنعتی و هم چنین بورژوا بسیار کم بوده و در واقع اکثریت ساکنان شهرها را خرده بورژوازی تشکیل می دادند. و این وضع بسیار طبیعی است، کما این که لنین در مقاله ای به مناسبت چهلمین سال کمون پاریس، فرانسه آن زمان را "یک کشور خرده بورژوازی ( سرزمین پیشه وران، دهقانان و خرده فروشان و غیره)" ۴۸ نامیده بود. و این وضع در جامعه ما غلبه بیشتری داشت.

هم چنین باید یادآور شد که آن گروه از بورژوازی که عمیقاً ضد امپریالیست است، در درجه اول بورژوازی متکی به تولید صنعتی داخلی است ( آن هم نه تولید صنعتی وابسته، بلکه کمابیش تمام عیار) که بر اثر هجوم استعمار، تولید و سرمایه و موجودیت خود را در خطر می بیند و الا بورژوازی بزرگ تجاری که با تجارت خارجی مربوط است تا این حد خود را در معرض خطر استعماری بیند و لذا نمی تواند به نحو وسیع و بی گیر ضد استعمار باشد. و چنان که دیدیم در آن موقع بورژوازی صنعتی در ایران ناچیز بود و عده پشتیبانان مصدق را بازاریان و بازرگانان و کسبه تشکیل می دادند. علاوه بر تردیدی نیست که حتی بورژوازی صنعتی نیز به طور قاطع و پیگیر ضد امپریالیست نیست. اولیانیفلسکی در این باره می گوید: "مسئله بورژوازی ملی پیچیده تر است، ارزیابی مارکسیستی-لنینیستی درباره ماهیت دوگانه این طبقه و ذینفع بودن آن از لحاظ عینی درنابودی سیادت سیاسی و اقتصادی خارجی همراه با تمایل به همکاری با سرمایه خارجی و مصالحه با امپریالیسم و تلاش برای آن که جنبش آزادی بخش ملی و منافع غرض آلود طبقاتی خود را یکی قلمداد کند و خود را نماینده تمام ملت بداند، صحت خود را طی تمام تاریخ مبارزه ضد امپریالیستی ثابت کرده است." ۴۹

در جریان مبارزات نفت، بورژوازی متوسط شهری خصوصاً مغازه داران و کسبه بازار، نقش اساسی داشته و در واقع ستون اصلی مدافعان مصدق و جبهه ملی را تشکیل می دادند. خرده بورژوازی خصوصاً از طریق برخی رهبران مذهبی ( بویژه آیت الله کاشانی) وارد مبارزه شده و مادام که آیت الله کاشانی از مصدق پشتیبانی نمی کرد این توده نیز از مصدق حمایت می کرد.

۳۰ تیر ۱۳۳۱

در نهضت ملی شدن نفت، قیام عمومی مردم در سیام تیرماه ۱۳۳۱ که بر اثر آن حکومت قوام السلطنه سقوط کرد و مصدق با قدرت و اختیارات بیشتر به نخست وزیری رسید، نقش اساسی داشت. در جریان این قیام حزب توده ایران به طور همه جانبه از مصدق حمایت و

پشتیبانی کرد. از طرف دیگر در این قیام همگانی مردم فقیر و نیز خرده بورژوازی که روز ۳۰ تیر مستقیماً در معرض گلوله نظامیان شاه قرار گرفته بودند، شعار "مرگ بر شاه" و "واگون باد سلطنت" با قاطعیت تمام مطرح شد. و بالاخره برای اولین بار نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی ایران که به هر جهت تظاهرات به نام آن ها سکه خورده بود علاوه بر "مرگ بر انگلیس" عملاً مخالفت با آمریکا را نیز به ناچار تحمل کردند.

تعمیق و توسعه مبارزه ضد امپریالیستی و خلقی، قشرهای از بورژوازی ملی را دچار هراس نمود و بدین ترتیب ابعاد جدیدی از مبارزه مطرح گردید. در این مرحله بورژوازی ملی برای محدود کردن پرولتاریا و اقشار پائین خرده بورژوازی کوشید که به کمک ارتش، پرولتاریا و حزب وی را سرکوب کند. لنین در کتاب دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک نقش بورژوازی را در این موارد چنین ارزیابی کرده است: "نفع بورژوازی در این است که بر ضد پرولتاریا به بعضی از بقایای کهن اتکا نماید، مثلاً به رژیم سلطنت، به ارتش داشمی و غیره... ۵۰" در اجرای همین سیاست، مصدق به استناد قانون اختیارات، لوائیجی درجهت تسهیل سرکوب مبارزات خلقی تصویب نمود که مهم ترین آن "قانون امنیت اجتماعی" بود که اجازه می داد فرماندار و رئیس شهربانی بدون حکم دادگاه اشخاص را زندانی و تبعید کنند. چنان که می دانیم تا سال ها بعد از کودتای ۲۸ مرداد، ساواک و دولت از همین قانون برای سرکوب مبارزین و حتی بقایای جبهه ملی استفاده می کرد.

بورژوازی ملی تجاری که اصولاً منافع خود را با مجموعه سیستم استعماری در تضاد نمی دید و هدف آن فقط "نفت" و بالا بردن سهم درآمد ایران بود، پس از چند سال تحمل محرومیت ناشی از قطع درآمد صادرات نفت به تدریج توان انقلابی و پشتیبانی از مصدق را از دست داد. ف. م. جوانشیر در کتاب تجربه ۲۸ مرداد با اشاره به گزارش روزنامه ها درباره سکوت بازاریان در روز ۳۰ تیر و با تجزیه و تحلیل حوادث بعد از این قیام نتیجه می گیرد که: "سومین نتیجه قیام سیام تیر تشدید دشمنی با مصدق در محافل حاکم مملکت - بورژوازی و تضعیف موقعیت مصدق در آن محافل بود." ۵۱

از نظر ماهوی باید بگوئیم که در دوره مصدق به علت قطع درآمد نفت و کاهش بودجه دولت، وضع مالی خرده بورژوازی تحت فشار شدید قرار گرفت و از آنجا که مصدق علاقه ای به خلقی کردن مبارزه خصوصاً از جهت قطع یا تحدید قدرت سرمایه داری وابسته و بزرگ نداشت حاضر نبود که در نظام مالکیت به نفع دهقانان تهنی دست تجدیدنظر کند و بعکس با وضع قانون هرگونه کوشش برای عدم پرداخت سهم مالک را با تهدید به زندان و تبعید پاسخ گفت، لذا قشرهای پائینی نیز از ادامه مقاومت به ستوه آمدند و روش حمایت از مصدق را ادامه ندادند.

بدین ترتیب بعد از سیام تیرماه ۱۳۳۱ مصدق می بایست با خلقی کردن وسیع و هرچه بیشتر نهضت و تعمیق مبارزات ضد امپریالیستی و مبارزات اجتماعی به سود مردم پایگاه توده ای خود را گسترش می داد. اما مصدق هم به همراه بورژوازی ملی و تحت تاثیر افوا و تبلیغات استعمارگران و نوکران داخلی آن ها از این جریان دچار هراس شد و به حل مسئله از طریق همکاری و جلب کمک آمریکا ادامه داد.

۵۰. مجموعه آثار و مقالات، یک جلدی، ص ۲۵۴.  
۵۱. تجربه ۲۸ مرداد، ص ۲۱۰.

۴۸. کمون پاریس، ص ۱۳۴.  
۴۹. مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ص ۶۸.



درباره کودتای ۲۸ مرداد و سکوت و بی‌تفاوتی دکتر مصدق و هواداران وی، ظرف ربع قرن پس از کودتا غالباً ادعا شده است که گویا مصدق وجبیه ملی و به دنبال آنان مردم غافلگیر شده و لاجرم کودتا پیروز گردیده است. در حالی که به قول مارکس: "این کافی نیست که مثل فرانسوی‌ها گفته شود ملت ما غافلگیر شد، لحظه غفلت یک ملت هم نظیر لحظه غفلت زنی که یک ماجراجو در اولین برخورد می‌تواند به عنف بر او دست یابد، بخشودنی نیست. این قبیل الفاظ معما را حل نمی‌کند بلکه شکل بیان دیگری به آن می‌دهد." ۵۲

مارکس درباره کودتای ناپلئون سوم در ۱۸۵۲ گفته است: "اگر هیچ‌گاه دیده شده باشد که حادثه‌ای مدت‌ها قبل از وقوع سایه به جلو انداخته باشد، همان کودتای بنیارت است." ۵۳ و درباره کودتای ۲۸ مرداد هم باید گفت که سایه آن بلافاصله بعد از سی‌ام تیر به جلو افکنده شده بود و در این مورد خصوصاً باید به هشدارها و اخطارهای مکرر حزب توده ایران به مصدق که صحت آن بازاها ثابت شد، اشاره نمود. بویژه که بنا به تصریح دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران، ن. کنیاوری و سایر اسناد و منابع، حزب توده ایران بارها درباره وقوع کودتای ۲۸ مرداد هشدار داده و در روز کودتا نیز رهبری حزب چندبار با مصدق تماس گرفته بود. ولی دکتر مصدق به دادن اطمینان و تذکار درباره خودداری از هرگونه اقدام و مقاومتی اکتفا کرده بود. ۵۴

در این مورد خصوصاً انتشار متن نامه آیت‌الله کاشانی به خوبی حقایق را روشن می‌کند. کاشانی که ماه‌ها قبل از مصدق جدا شده و حتی در مواردی علیه او برخاسته بود و بویژه در روز نهم اسفند ۱۳۳۱ سه بار به شاه نامه نوشته و در نامه سوم برای بار دیگر نظر خود را درباره صلاح نبودن مسافرت شاه تأکید نموده بود. ۵۵ با احساس خطر کودتای ۲۸ مرداد، موضع خود را اصلاح کرده و طی نامه‌ای به عنوان مصدق یا ذکر سوابق و تأکید این که صلاح دین و ملت را بالاتر از احساسات شخصی می‌داند، تأکید می‌کند که زاهدی "در صدد به اصطلاح کودتاست و اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب‌نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بنامید... و اگر واقعا با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید این نامه من سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدی‌های خصوصی‌تان نسبت به خودم از وقوع حتمی یک کودتا وسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شماست آگاه کردم که فردا جای هیچ‌گونه عذری نباشد. اگر به راستی در این فکر اشتباه می‌کنم با اظهار تمایل شما سید مصطفی و ناصر خان قشقایی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم." و آیت‌الله کاشانی با پیش‌بینی آینده نامه خود را با این عبارت ختم می‌کند که: "خدا به همه رحم بفرماید." ولی دکتر مصدق این هشدار جدی را نیز نادیده گرفته و پیشنهاد همکاری را رد می‌کند و می‌نویسد: "مرفوعه حضرت آقا وسیله آقا حسن سالی زیارت شد. اینجانب مستطهر به پشتیبانی ملت ایران هستم، والسلام" جالب توجه این که آیت‌الله کاشانی در این نامه ماهیت پشتیبانی و اقدامات آمریکا را افشاء

۵۲. هجدهم برورم، ص ۲۸.

۵۳. همان جا، ص ۹۲.

۵۴. تجربه ۲۸ مرداد، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

۵۵. روزنامه نبرد ملت، ۱۴ تیر ۱۳۵۹.

کرده می‌گوید: "همان‌طور که در ملاقاتم در دزاشیب به شما گفتم به هندرسون هم گوشزد کردم که آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیس‌ها کمک کرد و حالا به صورت ملی و دنیاپسندی می‌خواهد به دست جناب عالی این ثروت ما را به چنگ آورد." ۵۶

بدین ترتیب ادعای غافل‌گیری مصدق با این هشدارها و علائم مشهودی که از روزها قبل وجود داشت صحت ندارد. بعلاوه مصدق تا آخرین روزها هم از جلب حمایت آمریکا ناامید نشده بود. چنان‌که حتی پس از اطمینان به این که آمریکا با انگلستان در قضیه نفت ایران سازش کرده است، بازم امید به جلب کمک آمریکا داشت، تا آنجا که در تیرماه ۱۳۳۲ ضمن پیامی خطاب به آیزنهاور نوشت: "ملت ایران امیدوار است که با مساعدت و همراهی دولت آمریکا موانعی که در راه فروش نفت ایران ایجاد شده برطرف شود و چنانچه رفع موانع مزبور برای آن دولت مقدور نیست کمک‌های اقتصادی موثری بفرمایند تا ایران بتواند از سایر منابع خود استفاده نماید." ۵۷ از طرف دیگر تردیدی نیست که مصدق دیگری دانست که آمریکا مصمم به ساقط کردن حکومت او است. آیزنهاور در پاسخ پیام مصدق به صراحت نوشته بود: "چون ایران و کشور متحده انگلستان نتوانسته‌اند نسبت به فراموش توافقی حاصل نمایند، این مسئله حکومت دول متحده آمریکا را از مجاهداتی که برای کمک به ایران به عمل آورده باز داشته است... همین‌طور بسیاری از مردم آمریکا ناواقفی که اختلاف نفت، قطع و فصل نگردیده است با خرید نفت از طرف دول متحده آمریکا عمیقاً مخالفت خواهند کرد..." ۵۸.

از طرف دیگر خودداری دالس، وزیر خارجه آمریکا از سفر به ایران در جریان بازدید از خاورمیانه و نیز ابقاء هندرسون سفیر سابق آمریکا در واقع هشدار برای مصدق بود. بخصوص با در نظر گرفتن این واقعیت که هندرسون روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ در ملاقات با مصدق و قبحانه تذکر داده بود که آمریکا دیگر حکومت وی را به رسمیت نمی‌شناسد و زاهدی را نخست‌وزیر ایران می‌داند. ۵۹ بدین ترتیب می‌توان گفت که مصدق از ادامه حکومت خود قطع امید کرده و ترجیح می‌داد که تغییر حکومت، ظاهری آبرومندانه و بدون خون‌ریزی داشته باشد و به همین جهت نه تنها در روز ۲۸ مرداد هیچ‌گونه اقدام موثری به عمل نیاورد، بلکه موکدا مانع واکنش حزب توده ایران گردید و حتی در روز خود واقعه کودتا رهبران حزب را تا آنجا معطل گذاشت که دیگر اقدام موثری ممکن نباشد.

درباره علل سکوت و موافقت ضمنی مصدق با پیروزی کودتا باید گفت که در این روز اگر مصدق می‌خواست با کودتا مبارزه کند ناچار باید به نیروی توده مردم خصوصاً طبقه کارگر و حزب آن یعنی حزب توده ایران مراجعه می‌کرد، زیرا در آن موقع تقریباً هیچ‌گونه پشتیبان جدی دیگری برای مصدق باقی نمانده بود که حاضر باشد جسورانه علیه امپریالیسم و دربار به میدان بیاید و طبیعی است که در صورت پیروزی مردم، خصمت ضدامپریالیستی و خلقی جنبش عمیق و وسعت بیشتری می‌یافت و انقلاب دموکراتیک در آستانه پیروزی قرار می‌گرفت. مسلم است که مصدق به علت ماهیت طبقاتی و روحیات شخصی خود هرگز حاضر به قبول چنین نتیجه‌ای نبوده است.

۵۶. روزنامه اطلاعات، ۱۸ تیر ۱۳۵۹.

۵۷. روزنامه کیهان، ۱۲ تیر ۱۳۳۲.

۵۸. روزنامه کیهان، ۲۰ تیر ۱۳۳۲.

۵۹. تجربه ۲۸ مرداد، ص ۲۹۸.

از نظر طبقاتی، همان طور که گفتیم طبقه کارگر و حزب آن، یعنی حزب توده، ایران، از تیرماه ۱۳۳۱ به طور جدی و فاعل از موضع ضد امپریالیستی مصدق حمایت می کرد. درست است که مطبوعات حزب بعد از این تاریخ نیز به انتقاد از بعضی مواضع مصدق ادامه دادند (و همین مسئله در سال های بعد به عنوان سند عدم پشتیبانی حزب توده، ایران از مصدق به کرات مورد سوء استفاده قرار گرفت)، ولی با این همه، تمام اسناد و مدارک ثابت می کنند که حزب توده، ایران در این مدت به طور اصولی از مواضع مصدق پشتیبانی کرده و این پشتیبانی به تدریج و با شدت گرفتن توطئه امپریالیسم، قاطع تر و بی گیرتر شده است. ولی حزب توده، ایران همواره مصدق را نماینده، بورژوازی و به همین جهت غیر قاطع و ناستوار می دانست. لنین در کتاب دوتاکتیک می گوید هر چند پرولتاریا در مرحله خاصی از انقلاب به اتفاق بورژوازی دشمن را می گوید، ولی همواره این طبقه را مورد مراقبت شدید قرار می دهد و تزلزل و ناپیگیری وی را افشاء می کند. حزب توده، ایران هم ظرف ماه های بعد از ۳۰ تیر درست همین وظیفه را انجام می داد.

در مورد سایر طبقات گفتیم که بخش عمده بورژوازی و نیز خرده بورژوازی با ملاحظه رکود بازار، قطع و یا محدود شدن منافع خود، امید خویش را از مصدق قطع کرده بود. در چنین شرایطی، به گفته مارکس بورژوازی برای نجات کیسه خود قبول می کند که تاج از سر وی برداشته شود. بورژوازی که می دید از یک طرف با محدودیت درآمد مواجه شده و نهضت نتوانسته انتظارات وی را برآورده کند و از طرف دیگر خطر گسترش و تعمیق انقلاب را احساس می کرد، ترجیح داد که: "برای حفظ تمامیت قدرت اجتماعی او باید قدرت سیاسی او درهم شکسته شود". مصدق با سکوت و قبول سقوط حکومت خود نشان داد که: "قادر نیست نه حکومت کند و نه اطاعت نماید، نه زندگی کند و نه بمیرد." ۶۳ چقدر این عبارت مارکس درباره مصدق و سایر نمایندگان بورژوازی انطباق دارد!

بالاخره باید یادآوری کنیم که مصدق بنابه ماهیت طبقاتی و روحیات خود هرگز علاقمند به مبارزات خیابانی و احیاناً برخورد مسلحانه نبود. مصدق حتی در ماجرای ۳۰ تیر نیز پس از استعفا، مردم را برای پشتیبانی و اعاده حکومت خود فرخواند و نمایندگان جنبه ملی در مجلس نیز که تعطیل عمومی ۳۰ تیر را اعلام کرده بودند طی پیام خود مصراحتاً تأکید کرده بودند که از هرگونه تظاهرات خودداری شود. بنابراین تظاهرات نه به خواست و ابتکار مصدق و رهبران جنبه ملی، بلکه بنا به دعوت حزب توده، ایران و آیت الله کاشانی انجام شد و می دانیم که بدون این تظاهرات سقوط حکومت قوام غیر ممکن بود. تردید نبود که در ۲۸ مرداد دعوت از مردم برای مقابله با کودتا به معنای دعوت به قیام توده ای و به احتمال زیاد برخورد مسلحانه بود، آن چیزی که مصدق هرگز به آن تمایل نداشت.

## سالهای پس از کودتا

هر چند کودتای ۲۸ مرداد به وسیله "سیا" و با همکاری سازمان های جاسوسی دیگر طرح و اجراء شد، ولی این کودتا فاقد پایه های طبقاتی نبود. میان قشرها و طبقات مختلف جامعه قبل از همه باید از بورژوازی بزرگ وابسته و ملاکین نام برد که تکیه گاه اصلی کودتا بودند. چنان که گفتیم گروه زیادی از بورژوازی ملی و خرده بورژوازی نیز علاقه ای به ادامه پشتیبانی از مصدق نداشتند. علاوه در نتیجه تبلیغاتی که طی قرون انجام گرفته بود، گروه زیادی از خرده بورژوازی سنتی، خصوصاً دهقانان متوسط و مرفه، شاه را مقامی فوق طبقات و پناهگاهی برای خود دانسته و لذا علاقمند به رژیم سلطنت بودند. بورژوازی بزرگ و ملاکین از طریق دربار، سران ارتش و بخش بزرگی از افسران ارشد و متوسط و حتی افسران جزا را به دنبال خود می کشیدند. آن ها با پولی که در اختیار داشتند می توانستند تعداد قابل ملاحظه ای از اوباش و فواحش و قشرهای گوناگون لومین پرولتاریا را تجهیز کنند.

پرولتاریا و حزب وی در برابر کودتا تنها ماندند و همین امر به کودتاچیان امکان داد تا همه قدرت خود را در مبارزه با حزب توده، ایران متمرکز سازند و در سرکوب حزب موفقیت موقت به دست آورند.

در سال های بعد از کودتا، چون دولت با اخذ وام های سنگین و تجدید صادرات نفت توانست رونق نسبی اقتصادی بوجود آورد، بورژوازی و خرده بورژوازی با بهره گیری از این فرصت بقایای مقاومت خود را نیز از کت دست دادند.

در همین دوره امپریالیست ها به وضوح و با شدت، نفوذ خود را در ایران گسترش داده و با صدور سرمایه به ایران و در دست گرفتن اهرم های قدرت مانند سیستم بانکی، اتاق های بازرگانی و سازمان های دولتی توانستند پایگاه های محکمی برای بسط و توسعه سلطه نواستعماری به دست آورند. به همراه توسعه نفوذ استعمار نو، گروه های تازه ای از سرمایه داران به سرمایه های خارجی و انحصارات بین المللی وابسته شدند و به تدریج توانستند موقعیت انحصاری در اقتصاد ایران به دست آورند. تصادفی نیست که در سال ۱۳۳۴ قانون جلب و حمایت سرمایه های خارجی تصویب شد و این قانون امتیازات وسیعی برای سرمایه های خارجی بوجود آورد. ولی رونق اقتصادی کاذب ناشی از مصرف وام ها و تجدید ارزیابی پشتوانه اسکاس از اواسط دهه ۳۰ به تورم شدید منجر شد و سرانجام در اواخر این دهه بحران اقتصادی کشور را فراگرفت. در این بحران بسیاری از سرمایه داران کوچک ورشکست شدند و با استفاده از همین بحران سرمایه داران وابسته توانستند موقعیت انحصاری خود را تحکیم بخشند. در اینجا ارزیابی لنین صحت خود را بار دیگر نشان داد که: "بحران ها (هر بحرانی و بحران های اقتصادی به ویژه و نه تنها بحران های اقتصادی) نیز به توبه خود به میزان بس عظیمی به شدت تمایل به تمرکز و انحصار می افزاید." ۶۴

وبدین ترتیب در آغاز دهه ۴۰ در نتیجه بحران عمومی اقتصادی، قشرهای جدیدی از بورژوازی و خرده بورژوازی دوتازه به مبارزه کشیده شدند. در همین دوره است که جنبه ملی

۶۴. مجموعه آثار و مقالات یک جلدی، ص ۴۰۰.

۶۰. مجموعه آثار و مقالات یک جلدی، ص ۲۶۹.

۶۱. هجدهم برومر، ص ۶۰.

۶۲. همان جا، ص ۸۶.

۶۳. همان جا.

دوم فعالیت خود را آغاز می‌کند و موج تظاهرات و اعتصابات روزه روز شدت می‌یابد. در مقابل این موج جدید، شاه طرح اصلاحات ارضی و اصلاحات دیگر را که خود "انقلاب سفید" خوانده است ارائه می‌کند.

این اصلاحات هرچند ضرباتی به فتوالمیسم و از این طریق تاحدی به وابستگان استعمار انگلستان وارد کرد، در مجموع شامل اقداماتی درجهت تحکیم سرمایه‌داری وابسته و ایجاد امکانات بیشتر برای رشد آن و درجهت تحکیم تسلط امپریالیسم آمریکا بود. در نتیجه این اصلاحات و به کمک تسهیلات و کمک‌های دولت سیستم سرمایه‌داری در کشاورزی گسترش یافت و موجبات ورشکستگی دهقانان فراهم گردید.

مارکس درباره نفوذ مناسبات سرمایه‌داری به روستا می‌گوید: "به محض این که تولید سرمایه‌داری بر کشاورزی حاکم شد و یادرهمان حدودی که این تسلط برقرار گردید، انباشت سرمایه‌ای که در این بخش به کار افتاده بود، موجب کاهش مطلق تقاضای کار در مورد جمعیت کارگران کشاورزی گردید". ۶۵. کاهش مطلق تقاضای کار در روستا باعث هجوم دهقانان به شهرها و پیدایش قشری از زحمتکشان می‌گردد که "اصلش از روستاست ولی به طور عمده به کارصنعت است، این قشر پیاده نظام سبک سرمایه را تشکیل می‌دهد، که برحسب احتیاجات خود گاه به این سودوزمانی به سوی دیگری پرتاب می‌کند. آنگاه که این پیاده نظام در حال حرکت نیست "اتراق" می‌کند. کار افراد "خانه‌به‌دوش"، در امور مختلفه ساختمانی، زه کشی، آجر پزی، آهک‌پزی، ساختمان راه‌آهن و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرد." ۶۶. مارکس این گروه را "سپاه ذخیره" صنعت "۶۷ خوانده است.

بدین ترتیب است که مشاهده می‌کنیم جمعیت شهرنشین ایران از حدود ۵ میلیون نفر در سال ۱۳۳۵ به ۹/۶ میلیون نفر در سال ۱۳۴۵ و ۱۵/۸ میلیون نفر در سال ۱۳۵۵ بالغ می‌گردد. از طرف دیگر از جمع شاغلین کشور، سهم بخش کشاورزی از ۴۷ درصد در سال ۱۳۴۵ به ۲۴ درصد در سال ۱۳۵۵ تنزل می‌یابد و در مقابل، سهم شاغلین بخش ساختمان از ۷/۴ درصد به ۱۳/۴ درصد می‌رسد، در حالی که سهم بخش صنعت تقریباً ثابت مانده از ۱۸/۵ درصد به ۱۸/۹ درصد بالغ می‌گردد. استقرار سرمایه‌داری وابسته و سلطه انحصارات، بیش از همه تولیدکنندگان کوچک را تهدید می‌کند و به همین جهت است که خرده‌بورژوازی در دهه ۴۰ مبارزه با رژیم را تشدید می‌کند و مپروانشان خود را بر مبارزات اجتماعی باقی می‌گذارد. به طور کلی می‌توانیم این دهه را دوره تلاش‌های بورژوازی کوچک و خرده‌بورژوازی در حال ورشکست بدانیم.

لنین انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی را چنین تجزیه و تحلیل نموده است: "این انقلابی‌گری تا اندازه‌ای به آنارشیسم شباهت دارد یا به عبارت دیگر چیزهایی از آنارشیسم اقتباس می‌کند و در کلیه نکات اساسی برخلاف شرایط و مقتضیات مبارزه متین طبقاتی پرولتری رفتار می‌نماید از لحاظ تئوری برای مارکسیست‌ها کاملاً مسخّل است - و تجربه کلیه انقلاب‌های اروپایی و جنبش‌های انقلابی کاملاً تأیید نموده است - که خرده مالک و صاحبکار خرده‌ها (این تیپ اجتماعی که در کلیه کشورهای اروپایی توده بسیار وسیعی را تشکیل می‌دهد) از آنجا که در شرایط سرمایه‌داری دائماً در معرض ستم بوده و غالباً زندگی با شدت و سرعت فوق‌العاده‌ای

به وخامت می‌گراید و خودخانه خراب می‌گردد، لذا به آسانی به افراط در انقلابی‌گری دچار می‌شود ولی قادر نیست از خودمناات و تشکل و انضباط و پایداری نشان دهد. "۶۸ بدین ترتیب بود که تحت فشار خفقان شدید که اجازه نمی‌داد انقلابیون با مارکسیسم واقعی آشنا گردند و تحت تاثیر تبلیغات مخرب مائوئیست‌ها، انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی سهم عمده‌ای در مبارزه به دست آورد.

پس از سال‌های اول دهه ۵۰ به تدریج تضادهای رژیم حاکم آشکارتر می‌شود. از طرف دیگر تحت تاثیر واقعیت‌های زندگی و به خاطر روشنگری و مبارزه حزب توده، ایران، جاذبه مائوئیسم و انقلابی‌گری آنارشیستی کاهش می‌یابد و نیروهای انقلابی درجهت صحیح متشکل شده و مبارزه را وسعت می‌دهند.

### بورژوازی و انقلاب شکوهمند ایران

بعضی از گروه‌های انقلابی که ادعای آشنائی با مارکسیسم-لنینیسم را نیز دارند، چنین عنوان و ادعا می‌کنند که با سلطه انحصارات و سرمایه‌داری وابسته، در ایران دیگر اثری از بورژوازی ملی باقی نمانده و این قشر بورژوازی نمی‌تواند ظرفیت ضد امپریالیستی داشته باشد. این گروه‌ها حتی مدعی بودند که چون دهقانان خرده‌ها نیز از بانک کشاورزی وام گرفته‌اند و از آنجا که سیستم بانکی در ایران کاملاً تحت سلطه استثمارگران بود، لذا این کشاورزان نیز وابسته و کمبرادور بوده و آماده مبارزه با امپریالیسم نیستند. تردیدی نیست که این تحلیل‌ها و ادعاهای ناشی از آن هیچ‌گونه شباهت با مارکسیسم ندارد. لنین می‌گوید: "بهترین وسیله بی‌اعتبار کردن یک فکرتازه، سیاسی (ونه تنها سیاسی) و زیان رساندن به آن این است که به عنوان دفاع از آن، فکر آن را به یاوه تبدیل کرد، زیرا هر حقیقتی را اگر به افراط بکشانیم، به مبالغه بکشانیم، اگر آن را از حدود انطباق واقعی آن بیرون بیاوریم، می‌تواند به یاوه تبدیل گردد. و این حقیقت حتی ناگزیر در چنین شرایطی به یاوه تبدیل می‌شود." ۶۹ دیالکتیک به ما می‌آموزد که از چنین افراط‌ها و مطلق‌گرائی‌ها بپرهیزیم و تنها به صرف یک نشانه درباره یک طبقه یا قشر قضاوت نکنیم، بلکه باید هر طبقه و اصولا هر جریان را در مجموع و در گرایش عمده آن مورد بررسی قرار دهیم، در این چارچوب مشاهده می‌کنیم که نه تنها دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری، بلکه قشر وسیعی از بورژوازی نیز از استعمارزبان دیده و در مبارزه با امپریالیسم (البته به درجات مختلف) ذینفع هستند. به قول اولیانیفسکی: "عدم شناسائی جنبه اپوزیسیون بورژوازی ملی (بخصوص اقشار غیر انحصارگر آن) نسبت به امپریالیسم و نادیدن تلاش این بورژوازی برای جستجوی راه برون رفت. واقع گرایانه نیست." ۷۰. استالین در رساله اصول لنینیسم اندیشه لنین درباره مبارزات مردم خاور را چنین بیان می‌کند: "لازمه جنبه انقلابی نهضت ملی در شرایط فشار امپریالیسم به هیچ وجه آن نیست که عناصر پرولتاریائی در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه انقلابی و جمهوری خواهانه و یا

- ۶۸. بیماری کودکی، مجموعه آثار و مقالات یک جلدی، ص ۲۳۹.
- ۶۹. بیماری کودکی، مجموعه آثار و مقالات یک جلدی، ص ۲۳۷.
- ۷۰. مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ص ۷۱ و ۷۲.

- ۶۵. سرمایه، جلد اول، ص ۵۸۰.
- ۶۶. همان جا، ص ۶۰۱.
- ۶۷. همان جا، ص ۵۸۲.

متکی بر دموکراسی باشد. مبارزه امیرافغان برای استقلال افغانستان با وجود نظریه سلطنت طلبی او و اعوان و انصارش از نظر مبنی مبارزه انقلابی است زیرا این مبارزه امپریالیسم را ضعیف و قوایش را تجزیه کرده و آن را از ریشه متزلزل می‌سازد. مبارزه بازرگانان و روشنفکران بورژوازی مصر برای استقلال مصر به همین جهت از نظر مبنی مبارزه انقلابی است با وجود این که لیدرهای نهضت ملی مصر از طبقه بورژوازی و دارای عنوان بورژوازی بوده و مخالف سوسیالیسم هستند. "۷۱. درکنگره" دوم کمینترن لندن در پاسخ "روی" بنیادگذار جنبش کمونیستی هندوستان تاکید کرد که: "کمونیست‌های هندوستان باید از جنبش بورژوا دموکراتیک پشتیبانی کنند، بدون آن که در آن مستحیل شوند." ۷۲

انقلاب شکوهمند ایران هرچند به رهبری انقلابی امام خمینی و با مشارکت وسیع توده‌ها پیروز شد ولی از آغاز نمایندگان بورژوازی و روشنفکران بورژوازی نقش مهمی در این مبارزه کسب کردند. هرچند انقلاب ایران با مشارکت تقریباً عموم مردم (به استثنای ملاکین و سرمایه‌داران وابسته) شروع شد و نقش اساسی در مبارزه را طبقات زحمتکش یعنی کارگران، دهقانان و افسار پائینی خرد بورژوازی به عهده داشتند، ولی بورژوازی سعی کرد رهبری آن را به دست گیرد و دیدیم که پس از پیروزی انقلاب نخستین دولت را نمایندگان بورژوازی تشکیل دادند.

تردیدی نیست که بورژوازی ملی در مبارزه ضد امپریالیستی خود پیگیر و استوار نبوده و به همین ترتیب از نظر سیاست داخلی نیز خواهان انهدام نظام گذشته و استقرار نظام جدید نیست. در جریان انقلاب ایران نیز شاهد بودیم که حتی پیش از پیروزی انقلاب، بورژوازی که از عمق و خلقی شدن نهضت به وحشت افتاده بود، سعی می‌کرد که با حفظ سلطنت و با برخی تعدیلات رفهرمیستی مانع ادامه و توسعه انقلاب شود.

پس از پیروزی انقلاب نیز بورژوازی ایران با به دست گرفتن زمام داری دولت، در جهت بین‌المللی سعی در سازش با امپریالیسم نمود و از نظر داخلی هم کوشید که از خلقی شدن هدف‌های انقلاب در زمینه تقسیم زمین و الفاء بزرگ مالکی، ملی کردن صنایع و سایر اقدامات جلوگیری کند، تا آنجا که حتی از سرمایه‌داران فراری دعوت کرد که به کشور بازگشته و با استفاده از کمک‌هایی دولت کار خود، یعنی در واقع غارت و استثمار را ادامه دهند. در مشاهده این وضع بعضی از سازمان‌ها و نیروهای انقلابی که اذهای مارکسیست بودن هم دارند، سراسیمه و آشفته فریاد برآوردند که انقلاب شکست خورده و سرمایه‌داری وابسته باز به قدرت رسیده است. در مقابل، گروه‌های دیگری که با انحصار طلبی خرد بورژوازی و محدودیت لیبرالیسم مواجه شدند بیا هو به راه انداختند که فاشیسم بر کشور مسلط شده و حتی صدای چکمه دیکتاتوری را در متن تعیین شنیدند! باید گفت که هر دو این جریان‌ها، نه قدرت شناختن ماهیت انقلاب و نه توانایی انطباق خلاق آموزش مارکسیسم-لنینیسم را بر اوضاع و لحظات مشخصی داشته‌اند. به قول اولیانفسکی: "وفاداری به آموزش انقلابی هنوز به معنای توانایی به کار بستن آن نیست" ۷۳ این البته در مورد کسانی است که واقعا به آموزش انقلابی وفادارند، نه آن که آن را دام راه قرار می‌دهند. در مورد این افراد باید گفت که آن‌ها در واقع نتوانستند ماهیت انقلاب را بشناسند و کوشیدمانند که در چارچوب دکم‌ها و فضل‌فروشی‌های غلط متوقف بمانند. لنین در این زمینه

گفته است: "تاریخ عموماً و تاریخ انقلاب‌ها خصوصاً همواره پر مضمون‌تر، متنوع‌تر، جامع‌تر، زنده‌تر و "مکاتر"تر از آن است که بهترین احزاب و آگاه‌ترین پیشاهنگ‌های پیشروترین طبقات می‌پندارند، علت آن هم واضح است، زیرا بهترین پیشاهنگ‌ها ترجمان شعور و اراده و شور و تخیلات ده‌ها هزار نفرند و حال آن که انقلاب را شعور و اراده و شور و تخیلات ده‌ها میلیون نفری که حادثترین مبارزه بین طبقات آن‌ها را به تکان آورده است، در لحظاتی که کلیسه استعداد‌های بشری در حال اعتلا و شدت خاصی است عملی می‌سازند." ۷۴ در ادامه و بتعمیق انقلاب، خصوصاً با استواری انقلابی امام خمینی و بر اثر مبارزات توده‌ها و مقاومت نهادهای انقلابی، انقلاب گام‌های مهمی در جهت مبارزه با امپریالیسم و تحقق هدف‌های خلقی برداشت و بورژوازی بسیاری از مواضع خود را از دست داد (هرچند هنوز هم مواضع و پایگاه‌های محکمی در زمینه اقتصادی و سیاسی به دست دارد). بورژوازی که بویژه به ناسیونالیسم به عنوان ایدئولوژی مختص به خود مجهز است هرچند ناسیونالیسم در مرحله‌ای از انقلاب می‌تواند در جهت مبارزه با امپریالیسم به کار گرفته شود، ولی: "ناسیونالیسم به انواع مختلف تظاهر می‌کند و طیف سیاسی آن وسیع است. متریقی بودن آن در یک مرحله به محافظه‌کاری و ارتجاع در مرحله دیگر تبدیل می‌شود، تحول ناسیونالیسم بی‌اندازه متضاد و میدان تضادهای آن فوق‌العاده وسیع است." ۷۵

انقلاب با بر طبقات و قشرهای گوناگون متکی بود و طیف وسیعی از پرولتاریا تا بورژوازی را در بر می‌گیرد. طبیعی است که این طبقات ناهمگون دارای تضاد منافع، به هر صورت نمی‌توانند همواره و در همه جهات متحد باقی بمانند. لذا به تدریج بین این طبقات و قشرها اختلاف و شکاف پدید می‌آید و روند "که برکه" شروع می‌شود. بدین جهت گفتن این که خرد بورژوازی قدرت را به دست گرفته و گرایش خرد بورژوازی برای تبدیل شدن به بورژوازی آن را از هدف‌های ضد امپریالیستی و مردمی انقلاب دور می‌کند، فقط ساده کردن مسئله است. زیرا دموکراسی انقلابی هرچند به طور عمده نماینده خرد بورژوازی است، ولی نباید تاثیر طبقات مختلف را در این میان نادیده گرفت. بعلاوه نباید خصمت دوگانه و لذا گرایش دوگانه خرد بورژوازی را به عنوان انسان زحمتکش از یک سو و مالک وسایل تولید از سوی دیگر رانادیده گرفت. هر یک از این دو جنبه و دو گرایش در رفتار خرد بورژوازی بازتاب می‌یابد و طبیعی است که در شرایط مختلف تناسب قوای انقلابی و ضد انقلابی نتایج مختلفی از آن حاصل می‌گردد. تردیدی نیست که پرولتاریا می‌تواند در یک دوران تاریخی با دموکراسی انقلابی منافع و مبارزه مشترک داشته باشد. لنین در همین زمینه و درباره اعتراض به عدم تحقق "اراده واحد" پرولتاریا و خرد بورژوازی می‌گوید: "این اعتراض بی‌پایه است زیرا مبنای آن بر تفسیر مجزود و "متافیزیکی" مفهوم "اراده واحد" گذارده شده است. اراده ممکن است در موردی واحد باشد و در موردی دیگر نباشد، فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت اراده در مسائل دموکراتیسم و مبارزه در راه جمهوری نمی‌گردد." ۷۶

بدین ترتیب پرولتاریا می‌تواند و باید در راه تحقق آرمان‌های انقلاب در درازمدت همراه و متحد عناصر دموکراتیک ملی باشد. خصوصاً که موازنه قوا در سطح بین‌المللی بویژه قدرت

۷۲. بیماری کودکی، مجموعه آثار و مقالات یک جلدی، ص ۷۶۲.  
 ۷۳. مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ص ۷۶.  
 ۷۴. دوتاکتیک، مجموعه آثار و مقالات یک جلدی، ص ۲۶۸.

۷۱. اصول لنینیسم، ص ۸۶.  
 ۷۲. مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ص ۱۵۶.  
 ۷۳. مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ص ۱۵۲.

کشورهای سوسیالیستی و رژیم‌ها انقلابی و مرفعی می‌تواند پشتوانه موثری در جهت تعمیق و گسترش انقلاب محسوب شود و ظرفیت انقلابی خرده‌بورژوازی را افزایش دهد.

ع. آگاهی

تبع عدالت نخست بعروس شد مرگبار  
به خاک و خون در طپیدافسروتخت تزار  
کشور آزاد شد زبند سرمایه‌دار  
زبورژوازی کشید دست طبیعت دمار  
گلری دزدان فشرده به پنجه آهنین

## انقلاب اکتبر و جنبش‌های رهایی بخش مردم آذربایجان و خراسان

"پیروزی نهایی انقلاب در گرو برانداختن و ریشه‌کن  
ساختن... نظام غارتگر و استقرار یک نظام عادلانه در  
زمینه توزیع درآمد ملی برجای آن است."  
(از برنامه حزب توده ایران)

امسال ۶۰ سال از قیام مردم خراسان به رهبری کلنل محمدتقی‌خان پسیان، ۶۱ سال از  
خیزش مردم آذربایجان به پیشواشی شیخ محمدخیابانی و انقلاب مردم گیلان به سرکردگی میرزا  
کوچک‌خان گذشت. چون درباره نهضت گیلان، تاثیر عمیق انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و  
شرکت فعال ایرانیان هوادار سوسیالیسم علمی در آن نهضت نسبتا بیشتر گفتگو شده است، در  
این مقاله روی دو قیام دیگر تکیه می‌کنیم. هم پیروزی‌های موقتی و هم نافرجامی نهایی این  
جنبش‌های مهم تاریخی می‌توانند درس عبرتی بزرگ باشند. همین نکته است که بویژه اهمیت  
بحث و گفتگو پیرامون این قیام‌ها را زنده نگه می‌دارد.

\* \* \*

مخمس، که سرلوحه این نوشته فرار داده‌ایم، از حماسه مفصلی است، که درست ۶۰ سال  
پیش درستایش انقلاب اکتبر و قیام مردم خراسان سروده شده و برای نخستین بار به شکل  
کتابچه جداگانه زیر عنوان "هدیه شرق ایران به شرف قیام ملی خراسان" دوم میزان (مهرماه)  
سال ۱۳۰۰ در مشهد به چاپ رسیده است (۱). پژوهش‌هایی که تاکنون شده نشان می‌دهد که  
این نخستین حماسه غرا و مفصل پارسی است، که در آن از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، آزاد  
شدن روسیه تزاری از بند سرمایه‌داری، شکست بورژوازی و پیروزی بزرگ طبقه کارگر ستایش شده  
است. شاعر مطمئن است که شعله عالم‌افروز انقلاب سوسیالیستی، که نخستین بار از سرزمین  
روسیه سربلکشیده و اولین شراره‌اش آتش به جان گیتی‌خواران انداخته، جهان را فرا خواهد  
گرفت:

جهان فراگیرد این شعله عالم‌فروز      که اینک از خاک روس کرده طلوع و بروز  
شراره‌ای بیشتر نجسته از آن هنوز      که جان‌گیتی خوران ننگنده در تاب و سوز

الانتری نازلا بهم عذاب مهین

امیرالیست‌های خونخوار غرب زمین به هزاران حیل و نیرنگ می‌کوشند تا گیتی را به

### متحد شویم!

- برای مبارزه با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا
  - برای برانداختن بزرگ مالکی و کلان سرمایه‌داری
  - برای ملی کردن بازرگانی خارجی و تقسیم اراضی
  - برای افشای لیبرال‌ها و مانوئیست‌های آشکار و نهان
  - برای رسوا کردن چپ‌کاران و روحانی نمایان
  - برای مبارزه با قشری‌گری و انحصار طلبی
  - برای بر ملا کردن عوام‌فریبان و جوسازان
- متحد شویم!

صورت مستعمرات بین خود تقسیم کنند و سلطه جابرانه خود را بر کشورهای مستعمره و وابسته استوار سازند. جنگ جهانی امپریالیستی، که ۳ سال پیش به پایان رسید، به همین منظور افروخته شد. کنفرانس‌ها (صلح پاریس) و کنگره‌هایی که تشکیل می‌دهند نیز باز به همین منظور است:

مغرب بس خورده خون گرفته دیوانگی  
شده است مغزش تهی ز هوش و فرزانی  
بشر نبیند مگر به چشم بیگانگی  
نپوید از حرص و آز طریق مردانگی  
به حيله آورد خواست جهان به زیر نگیں  
دهند که کنفرانس کنند که کنگره  
گیتی قسمت کنند به نام مستعمره  
که زیر فرمان کشند جهانیان یکسره  
به مصر و شام و عراق به روم و ایران و چین

شاعر دسایس و مظالم یک دول امپریالیستی را افشا می‌کند. اما انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثرچون صاعقه‌ای بر سرطبقات استثمارگر فرود می‌آید. با پیروزی اکثر کبیر دوران کامروائی مستضعفان و ستم‌دیدگان آغاز می‌شود. دیگر جهانخواران امپریالیست رسوا و محکوم شده‌اند:

ایدون دور فلک به کام مظلوم شد  
عاقبت ظلم و کید به خصم مشغوم شد  
جهانخوار بی‌امان به مرگ محکوم شد  
کینه پنهانش واضح و معلوم شد  
به بورژوا شد فرود صاعقه آتشین

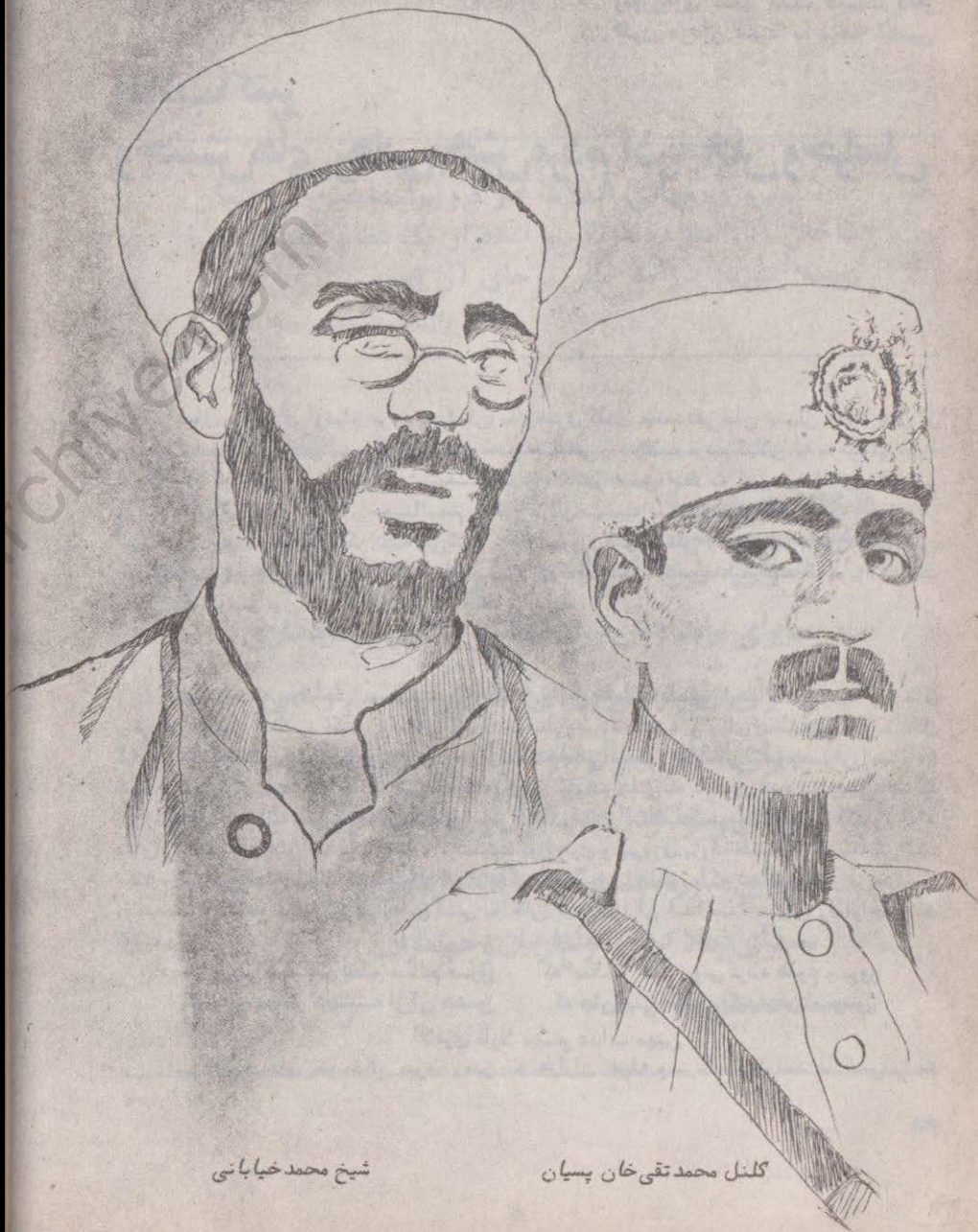
شاعر به تفصیل نشان می‌دهد که چگونه در پی این پیروزی کبیر توده‌های ملل به جنبش آمده‌اند تا گریبان خود را از چنگال اسارت مستکبران بهره‌کش برهاتند. نهضت‌های رهائی بخش ملی جهان، ظلم و ستم را به لرزه آورده، تجاوزکاران، استثمارگران و خائنین به منافع خلق‌ها را به هراس انداخته است:

توده هرملتی به جنبش آمد همی  
تا رهد از بند ظلم به کوشش آمد همی  
زخشم چون شرزه‌شیر به‌غرش آمد همی  
زغرش او جهان به لرزش آمد همی  
به لرزش آمد همی جان به تن خائنین

از جمله این توده‌های ملل یکی هم مردم ایران زمین‌اند. شاعر وضع طاقت‌فرسای کشور را تصویر کرده به تفصیل نشان می‌دهد که فتودال‌ها، خان‌ها و سران ایلات و عشایر دست به غارتگری می‌زنند. کارمندان ارشد، صاحب منصبان عالی رتبه دولت، اهل دیوان و دفتر از آن‌ها هم بدترند. برخی از این "وعاظ السلاطین" روحانی‌نما قرآن را هم دام فریب کرده‌اند. سران خیانت پیشه دولت وطن فروشنده، کشور را به فقر و فاقه کشانده ملت را به گداگی انداخته‌اند:

سران کشور که باد از تنشان سر جدا  
دولت از ایشان فقیر ملت از ایشان گدا  
ز مردمی بی‌نشان به اجنبی هم‌نشین  
در ره آمال شوم کرده وطن را فدا  
نه ز آسمانشان هراس نه بیمشان از خدا  
ز مردمی بی‌نشان به اجنبی هم‌نشین  
وکیل و میر و وزیر ز صنف اعیان بود  
اسیر عفریت ظلم ملوک سلیمان بود  
رنجبر و کارگر بی‌سرو سامان بود  
چو حال او کارملک زار و پریشان بود  
چو کیسه او تهی خزانه مسلمین

"اصول آریستوکراسی" و جاکمیت اعیان و اشراف مملکت را به نیستی سوق می‌دهد. باید این نظام فاسد و پرسیده را سرنگون کرد. درنامه‌ای، که کلنل محمدتقی‌خان به یکی از



شیخ محمد خیابانی

کلنل محمدتقی‌خان پسیان



هم زمان خود (مازورعلی رضاخان معروف به "شمشیر") نوشته بود به صراحت متذکر می شد که "ما باید ریشه های ننگین خیانت را از جاکنده اصول "آریستوکراسی" را از مملکت نابود سازیم. عزم آهنین ما سلاسل و قیودات ارتجاعي را از هم گسسته و تمام موانع و عوائق را درهم شکنند". هدف اساسی قیام مردم آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی نیز همین بود. درسخرانی خود (دوشنبه اول شهریور ۱۲۹۹) خیابانی با اشاره به ناراستی های مشروطیت ایران خطاب به حاضرین می گوید: "گویا ۱۵ سال است اداره مشروطه دارید و هیچ یک از شما نمی دانید کدام قانون از تصویب مجلس گذشته و کدام یک نگذشته است... حکومت مستبدانه اشراف شما را در تحت تازیانه های خونین خود به این حالت انداخته... حکومت آریستوکراتیک که در مملکت ما حکمران بوده، مشنوم ترین آثار خود را در مملکت باقی گذاشته... محو و نابود باد حکومت های آریستوکراتیک!"

شاعر ماهیت طبقاتی دستگاه جاکمه و وضعیت وخیم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی کشور را بیان می کند. واضح است که چنین وضعیتی سرنوشت کشور و آتیه خلق هایش را در معرض تهدید جدی قرار داده است. پس راه چاره کدام است؟ نمونه "انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثریت و نخستین دولت پیروز کارگری - دهقانی پیش رو است. یگانه راه نجات از خطر مهلک اضمحلال کشور در زمام دار شدن طبقات زحمتکش است:

چندی اگر بگذرد امور برای این قرار / در کف ایمان بود حکومت و اقتدار  
محو شود نام ملک از ورق روزگار / مگر شود کارگر امور را ذمه دار

بهر نجات وطن رخس کشد زهر زین

از این رو نیز قیام ملی خراسان از زبان شاعر به رهبران، کارگران و دهقانان زحمتکش، که بهره زحمت آن ها را کلان سرمایه داران وابسته و بزرگ مالکان استثمارگر به غارت می برند و خود آن ها را اسیر رنج و غم، درد و محنت ساختنند خطاب می کند:

رنجبر، ای کرده پشت زبار محنت دوتا! / کارگر، ای جله عمر به رنج و غم مبتلا!  
حق جهانداریت دستخوش اغنیا / ماحصل زحمتت طعمه اهل هوا

زیسته در بندگی تا نفس واپسین

تا به کی از هم درند تور و هوش سیاه / ز دسترنجت برند مفتخواران انتفاع  
اسلحه بردار هان زحق خود کن دفاع / رو بهگان را بران ز حوزة اجتماع

خسید الا تا به کی به بیشه شیر عرین

بالاخره این حماسه با ستایش از جنبش مردم خراسان، از اقدامات و لیاقت شخص کلنل محمدتقی خان پسیان پایان می یابد، که محض نمونه یک پنج بیٹی دیگر از آن را نیز می آوریم:

مگر نه اینک زطوس لوی حق شد بلند / جنبش ملت هراس در تن دزدان فکنند  
مگر نه پور وطن چو گاه هوشمند / هیو طنان را چو دید خسته دل و مستمند

بست به همت کمر گشت به ملت معین

این حماسه، که فقط چند مخمس آن را نقل کردیم، تنها یک ستایش از انقلاب اکثریت و قیام خراسان نیست. این حماسه زبان حال مردمی است که علیه ظلم و استثمار، علیه تجاوز و استثمار، در راه آزادی و دموکراسی، استقلال و ترقی بهاخاسته بودند. این حماسه زبان حال قیام خلق است. و چنان که به روشنی دیده می شود، جنبش از لحاظ برخورد طبقاتی به رویدادهای اجتماعی از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثریت الهام گرفته، در درون جامعه کشور به پیگیرترین طبقه پیشرو و انقلابی عصر حاضر، یعنی طبقه کارگر، و به تامین حاکمیت این طبقه

گرایش آشکار داشته و امید بسته است. این یک نمونه کوچک، ولی برجسته از تاثیر عمیق اندیشه های آزادی بخش اکثریت کبیر بود.

کلنل محمدتقی خان اصلا آذربایجانی و در سال ۱۳۰۹ در تبریز متولد شده بود. به نوشته خود او تا سال ۱۳۲۳ در تبریز به تحصیلات فارسی و عربی و منطق و مقداری از علوم جدید و السنه خارجه اشتغال داشته است. در سال ۱۳۲۴ برای تکمیل تحصیلات به تهران می آید و وارد مدرسه نظام می شود. قبل از اتمام مدرسه به امروزارت جنگ در سال ۱۳۲۹ با رتبه نایب دومی داخل خدمت می شود و تادرجه سلطانی به پیش می رود. سپس به زاندارمری منتقل می شود و تادرجه یابوری ارتقا می یابد. هنگام جنگ جهانی اول (۱۲۹۷-۱۲۹۴) در صفوف وطن دوستان و آزادی خواهان به زدو خورد و مقاومت در برابر نیروهای اشغالی می پردازد. شعبان سال ۱۳۳۵ برای معالجه ورم کبد به آلمان می رود و سال بعد در آنجا به خدمت هوانوردی مشغول می شود. ضمنا به تحصیل ریاضیات عالی و موسیقی نیز می پردازد. آخرین سال های اقامت او در آلمان مصادف با اوج جنبش کارگری و نهضت سوسیال دموکراسی در آن کشور است. چندی بعد کلنل از راه اتحاد شوروی عازم ایران می شود و ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۳۸ در حیوحه جنبش رهایی بخش ضد امپریالیستی مردم گیلان وارد بندر انزلی می شود. پسیان تا روز شهادت پرافتخارش در حبسه نبرد با نیروهای اعزامی حکومت خیانت پیشه تهران و ضد انقلاب محلی (۱۰ مهرماه ۱۳۰۰ در تپه های جعفرآباد قوچان)، روابط خود را با دموکرات های انقلابی قطع نکرد.

رهبر قیام خراسان به اندیشه های اجتماعی-سیاسی لنین آشنا بود. هنگامی که نماینده دولت شوروی روتشتین از راه آسیای میانه (عشق آباد) و خراسان عازم تهران بود، در مجلس ضیافتی که در مشهد به افتخار ورود او تشکیل داد، کلنل امیدواری ایرانیان را به انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثریت، به رهبر بزرگ آن ولادیمیر لنین و به دولت نو بنیاد سوسیالیستی شوروی رسما اظهار داشت.

سندی که آقای علی آذری در کتاب "قیام کلنل..." یاد کرده است، حاکی از توجه خاص پسیان نسبت به نهضت مردم گیلان، تاسف او از ناکامی های آن و بویژه حسن نظر او نسبت به هواداران سوسیالیسم علمی در ایران و رهبران آنان حیدرخان است. در پیامی، که کلنل برای احسان الله خان فرستاده است، به زبان هایی که اقدامات ناپهنگام او به نهضت گیلان زده اشاره می کند، و در عین حال نظر تحسین آمیز خود را نسبت به بنیانگذار حزب کمونیست ایران حیدرخان عمو او غلی به صراحت بیان می کند. استاد دیگری دردست است که نشان می دهد حیدرخان برای برقراری ارتباط مستقیم با رهبر دموکرات های انقلابی خراسان کلنل محمدتقی خان اقدام کرده و یوسف تاج بخش را با لباس میدل به خراسان می فرستد. متأسفانه فرستاده او (ناچار می بایست از طریق آسیای میانه و عشق آباد به مشهد می رفت) پس از شهادت کلنل و شکست قیام به آنجا می رسد.

حیدرخان در عین حال نظیر این اقدام را برای ایجاد تماس مستقیم با رهبر دموکرات های انقلابی آذربایجان شیخ محمد خیابانی نیز معمول داشته. و علی آقا حریری را از طریق ارسباران برای ملاقات با شیخ محمد خیابانی به تبریز فرستاده بود. اما راهزنان در ارسباران راه را بر حریری می بندند، او را غارت می کنند و مانع از ادامه حرکت او می شوند. او وقتی از دست راهزنان رهایی می یابد، که خیابانی در تبریز به شهادت رسیده بود. در نامه پرازشی که یکی



از همکاران حیدرخان با کمال لطف فرستاده‌اند نیز این اقدامات کاملاً تایید می‌شود.

نکته‌ای که ذکر آن ضروری است اینست، که عدم توفیق حیدرخان در برقراری ارتباط مستقیم با رهبران قیام‌های خراسان و آذربایجان، چنان‌که بعضی تصور کرده‌اند، به هیچ وجه به معنای عدم شرکت سوسیال دموکرات‌های انقلابی ایران در این دو قیام نیست. باقی ماندگان اجتماعین عامیون (سوسیال دموکرات‌های ایران)، که از زمان انقلاب مشروطیت (۱۲۸۹-۱۲۸۴) در شهرهای مختلف ایران فعالیت کرده پس از شکست انقلاب و به دنبال آن جنگ جهانی اول نیز توانسته بودند در کشور بمانند، در جنبش‌های گیلان، خراسان و آذربایجان شرکت فعال داشتند. یکی از این کوشندگان، که در قیام خراسان شرکت فعال داشت، زمستان سال ۱۳۴۱ نسخه‌ای از حماسه "هدیه شرق ایران به شرف قیام ملی خراسان" را، که پس از قیام نزد خود محفوظ داشته بود با لطف فراوان در اختیار نویسنده این سطور گذاشت.

کلنل در دوره قیام آذربایجان در تهران بود و با توجه خاص نگران آن قیام. براساس زندگی‌نامه‌ای که خود نوشته است، پس از مدتی بیگاری، بالاخره حکم اعزام او به خراسان امضا می‌شود و او روز ۱۸ شهریور ۱۲۹۹ (۲۵ ذیحجه ۱۳۲۸) یعنی ۴ روز پیش از شهادت خیابانی، برای تحویل گرفتن پست ریاست زاندارمری خراسان به مشهد وارد می‌شود. در کارت پستالی که ۵ ذیحجه ۱۳۲۸ به برادرزاده‌اش حسین‌علی پسیان نوشته، بنا به عقیده آقای آذری که شواهد دیگر نیز آن را تایید می‌کند، با شعر "تاچه کند قوت بازوی دوست" تلویحاً به قیام آذربایجان اشاره کرده و "انتظار پیشرفت مقاصد مقدس خیابانی را داشته است" (همان کتاب، صفحه ۱۷۴). لیکن نافرمانی قیام مردم تبریز و شهادت رهبر مبارز و بزرگوار آن شیخ محمد خیابانی نتوانست کوچک‌ترین خطی در عزم راسخ کلنل بوجود آورد. بلکه برعکس، همه رویدادها دال بر آن است که او در تصمیم خود راسخ‌تر گردید. تا آن‌که ۶ ماه پس از شهادت خیابانی (۳ روز به نخستین سالروز قیام آذربایجان مانده) با توقیف والی خراسان قوام السلطنه (۱۳ فروردین ۱۳۰۰) قیام مردم خراسان که دموکرات‌های آن سامان از مدتی پیش تدارک دیده بودند آغاز شد.

در اوج قیام، ژنرال کنسول انگلیس در خراسان پریداکس، برای کمک به دولت دست‌نشانده امپریالیسم انگلیس در تهران، به دخالت آشکار در امور داخلی ایران دست زده، به دیدار کلنل می‌رود و به او می‌گوید، که طبق دستور مرکز باید برای تکمیل معلومات خود به اروپا برود. پسیان در جواب می‌گوید: "اگر این دستور از طرف دولت ایران است، شما چرا ماسور ابلاغ آن شده‌اید؟ و اگر از مقام دیگری است، انجام آن برای من الزامی ندارد". پریداکس، که از جواب عاجز می‌ماند، به تهدید پرداخته با وقاحت می‌گوید: "اگر پیشنهاد مرا بلاشرط قبول نکنید، دستوری دهم عشایر خراسان بر شما بشورند" (که چنین نیز کرد). کلنل، که در مقابل این جسارت پریداکس برآشفته می‌شود، با مشت روی میز زده می‌گوید: "تو کنسول انگلیس هستی یا والی خراسان؟ اگر من بعد در کارهای ما مداخله کنی، دستوری دهم به زاهدان ببرند و در سرحد تحویلت بدهند. برو...". و در نامه‌ای، که به دوست خود کاظم‌زاده ایرانشهر، مقیم برلن، می‌نویسد، از جمله متذکر می‌شود: "همسایه جنوبی و دولت فشار می‌آورد که من به خارجه مسافرت کنم، لیکن من تا ممکن است دست از وطن نخواهم کشید و در همین جا به‌گور خواهم رفت... کمک کنید تا ایران را از تحت نفوذ همسایه جنوبی خلاص کرده، ریشه اشraf پوسیده را از بیخ وین برکنیم".

بدین ترتیب دیده می‌شود، برخلاف آنچه بعضی از مورخین می‌نویسند، قیام به هیچ وجه

نتیجه عداوت شخصی پسیان یا والی خراسان قوام السلطنه نبود. البته، مخالفت با قرارداد منحوس و وثوق الدوله (۱۲۹۸) که ایران را دودستی تقدیم امپریالیسم انگلیس می‌کرد، یکی از علل این قیام‌ها بود. اما این قرارداد نیز به توبه خود، تنها یک نمونه از تسلط‌افزاینده امپریالیسم به طور کلی بر کشور ما ایران بود. خیابانی در نطقی که ۴ تیرماه ۱۲۹۹ در عالی‌قاپوی تبریز در مقابل انبوه جمعیت ایراد کرد، با کمال صراحت گفت: "ما امروز اطلاع یافتیم که وثوق الدوله استعفا داد... نقشه قیام ما، ضدیت و مخالفت با شخص وثوق الدوله را، در تحت یک شکل مخصوص منظور نداشته بود. قیام ما از موفقیت خود مطمئن بود و یک غایب وسیع‌تر و شامل‌تری را تعقیب می‌نمود که تا روز موفقیت قطعی تعقیب خواهد نمود". آری، استقلال و آزادی، حاکمیت ملی و دموکراسی واژه‌هایی بودند که در هر نوشته و گفته خیابانی تکرار می‌شدند.

\* \* \*

شیخ محمد خیابانی، که در سال ۱۲۹۷ هجری قمری در قصبه خامنه (توابع تبریز) به دنیا آمده بود، پس از تحصیلات مقدماتی در زادگاهش، برای نخستین بار به روسیه سفر می‌کند. در تجارتخانه پدرش (حاجی عبدالحمید که حدود ۳۰ سال در پتروفسکی آن زمان و مخاج قلعه کنونی، پایتخت جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی داغستان اقامت داشت و به کارت تجارت مشغول بود) به کار می‌پردازد. پس از چندی به تبریز مراجعت کرده تحصیل خود را در رشته علوم دینی ادامه می‌دهد. خیابانی جوان در انقلاب مشروطیت تفنگ به دست در صفوف مجاهدین سردار ملی ستارخان به دفاع از آزادی، استقلال و دموکراسی می‌پردازد. به پیشنهاد سوسیال دموکرات‌ها (اجتماعیون عامیون) به عضویت انجمن ایالتی آذربایجان برگزیده می‌شود. پس از شکست محمدعلی میرزا، فرار او و افتتاح مجلس دوم، خیابانی به نمایندگی مجلس انتخاب می‌شود. با همکاری نزدیک با فراکسیون حزب دموکرات در مجلس، در آخرین جلسات (آذرماه ۱۲۹۰). در برابر اولتیماتوم تزارسیم روسیه و امپریالیسم انگلیس مردانه مقاومت می‌کند. سپس در میتینگ پرجمعیت سبزه میدان تهران سخنرانی مهمی در این باره انجام می‌دهد. هنگامی که پلیس تهران (به ریاست بیرم‌خان قاتل ستارخان) به دستور وثوق الدوله برای دستگیری خیابانی به سبزه میدان هجوم می‌برد، هم‌زمانش او را نجات می‌دهند. چندی پس از تعطیل مجلس، خیابانی با خانواده خود از مشهد به روسیه رفته، از طریق عشق‌آباد و کراساودسک غازم باکوو تغلیس می‌شود. این زمان مصادف با اوج تازه جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی پس از شکست انقلاب اول روسیه در آن کشور است. خیابانی به سبب حاکمیت نیروهای ارتجاعی (صمدخان شجاع الدوله) در تبریز، خانواده خود را به این شهر فرستاده خود به مخاج قلعه نزد اقوامش می‌رود. او هنگام اقامت در روسیه است که با اندیشه‌های دموکراسی انقلابی، جنبش کارگری و فعالیت حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه به رهبری لنین از نزدیک آشنا می‌شود. پس از مدتی پنهانی به تبریز مراجعت می‌کند.

پژوهش‌هایی که صورت گرفته حاکی از آشنائی اقوام خیابانی با اندیشه‌های انقلابی است. به همین سبب نیز، نیروهای ضدانقلابی تحت فرماندهی دینیکین (هنگام جنگ‌های داخلی پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر) به همراه عده‌ای از انقلابیون روسیه عموی خیابانی را نیز کشتند و اموالشان را به غارت بردند.

پس از سقوط تزارسیم در روسیه (انقلاب فوریه ۱۹۱۷ اوایل اسفند ۱۲۹۵) و تشکیل حکومت موقت، انقلابیون ایرانی، اجتماعین عامیون که به روسیه مهاجرت کرده بودند، امکان

فعالیت علنی یافتند و حزب خود (عدالت) را تشکیل دادند. خیابانی نیز در تبریز کره‌مست به احیای سازمان حزب دموکرات ایران در آذربایجان بست. اول اردیبهشت ۱۳۹۶ دموکراتهای آذربایجان به انتشار روزنامه "تجدد" شروع کردند. اولین مقاله‌های خیابانی زیر عنوان "تور حقیقت خواهد تابید"، "حقیقت را باید گفت" و غیره به امضای م.خ. در این روزنامه درج می‌کردید. در این مقالات خیابانی لزوم احیای مشروطیت و حکومت قانون را گوشزد کرده خطاب به "اولیای امور" نوشت: پیش از آن که ملت به مقام ادعا و مطالبه برآید شروع به اصلاحات اساسی نمائید. بالاخره پس از تدارکات لازم نخستین کنفرانس ایالتی فوق‌دموکرات اول شهریورماه ۱۳۹۶ تشکیل شد. "کنفرانس قطعنامه ویژه‌ای درباره" "مناسبات فرقه با انقلاب روس" به تصویب رساند، که در آن "از ظهور انقلاب روس و نتایج آن انقلاب در ایران اظهار شادی و امیدواری می‌نماید و کمیته ایالتی را اختیاری می‌بخشد که با فرقه‌های آزادی‌خواه روسیه، که مراعات حقوق استقلالیه تمامی ملل را جزو مرام خود قرارداده‌اند و با کمیته اجرائیه آن فرقه‌ها همیشه مراودات دوستانه را ادامه بدهد و از مساعدت آن‌ها استفاده نماید". از این پس فرقه دموکرات آذربایجان همواره در اسناد خود به تجربه انقلاب‌های روسیه اشاره کرده، چون نمونه‌ای آن را سرمشق قرار می‌داد. مثلا در اعلامیه فرقه (منتشره در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۹۶) گفته می‌شد: "در این دوره ملت متحمل نخواهد شد که از مشروطیت و از قانون اساسی قدیمی بیرون گذاشته شود... و وقتی که ملت مرحله محدود شکبائی را سراسر پیمود، دیگر سرنیزه‌های رومانوف‌ها (آخرین سلسله تزارهای روسیه که با انقلاب برای ابد سرنگون شد. ع. ۱۰.) نیز فایده ندارد".

هجوم قشون عثمانی، متحد امپریالیسم آلمان به ایران، اشغال تبریز و تبعید خیابانی نتوانست روند رشدیابنده تاریخی را ریشه کن سازد. پس از خروج ارتش ترکیه (که در نتیجه پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و به خواست دولت نوبنیاد شوروی هنگام تدارک مقدمات صلح برست لیتوفسک با آلمان، متحد ترکیه عثمانی، صورت گرفت) (۲) خیابانی با هم‌زمانش به وطن مراجعت کرد، فعالیت فرقه را گسترش داد و بالاخره ۱۶ فروردین ماه ۱۳۹۹ قیام مردم تبریز را به پیروزی رساند.

یکی از نتایج انقلاب مشروطیت همانا جدا شدن دموکراتیسم رادیکال و انقلابی از دموکراتیسم لیبرال و سازشکار بود. خیابانی، که با وجود همکاری بسیار نزدیک و فعال با جناح انقلابی دموکرات‌ها در مجلس دوم، از عضویت حزب و شرکت در فراکسیون حزبی در مجلس رسماً امتناع می‌ورزد (جلسه مجلس، ۲۳ صفر ۱۳۲۹)، پس از سرکوب انقلاب و مهاجرت به روسیه و آشنایی نزدیک با جنبش سوسیال دموکراسی گارگری روسیه، هنگام مراجعت به وطن خود به احیای سازمان حزبی می‌پردازد، قیام را رهبری می‌کند و به پیروزی می‌رساند. بدین ترتیب، این اندیشمند بزرگ و رجل برجسته اجتماعی و سیاسی توانست نماینده مبرز آن جناح قاطع (به نوشته خود او "رادیکال") از دموکرات‌های ایران شود، که از زمان انقلاب مشروطیت رفته رفته صفوف خود را از لیبرال‌های تسلیم‌طلب و سازشکار جدا کردند.

در سخنرانی ۲۸ فروردین ۱۳۹۹ زیر عنوان "رادیکالیسم و اپورتونیزم" خیابانی می‌گوید: "رادیکالیسم" یعنی (جدریت) در مسلک، مستلزم اعتیاد عمیق، اقدامات سریع و قاطعانه‌است که عیوب مشهوده و موجوده را بالمره از بیخ و بن کنده، هیئت جامعه را یکباره از اثرات نتایج سو آن خلاصی می‌بخشد... برعکس رادیکالیسم، اپورتونیزم پافروست جوئی و ملاحظه‌کاری در مسلک سیاسی، مروج ماطلات و مسامحات بیبوده، که اغلب یگانه بهانه آن‌ها عبارت از تصور

یک عده اشکالات عقلی و موانع موجوده است.

در سخنرانی که فردای آن روز ایراد می‌کند، خیابانی در توضیح شعار "زنده باد اتحاد! زنده باد اتفاق!" مواضع صریح طبقاتی اتخاذ کرده متذکر می‌شود که برای اتحاد و اتفاق ابتدا باید از طبقات استثمارگر، غارتگر، خصم آزادی، استقلال و دموکراسی جدا شد. طبقات رنجبر و زحمتکش برعکس، ابتدا باید بگویند "زنده باد تفوق و تحزب!"

خیابانی همواره با ستایش فراوان از "بلشویک‌ها" و رهبران‌ها لنین نام می‌برد، مبارزه قهرمانانه او علیه تزاریس روسیه را نمونه درخشان و سرمشق برجسته مبارزه آشتی‌ناپذیر سیاسی علیه هرگونه ستم اجتماعی و ظلم ملی می‌دانست (سخنرانی‌های ۱۲ و ۱۷ اردیبهشت، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰ مرداد و غیره). خیابانی در نطق ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۹ در توضیح اهمیت فوق‌العاده بینش سیاسی گفت: "مسئله سیاسی حاکم و فائق بر تمام عقاید است، ادیان، مذاهب، قومیت و ملیت در پیش عقاید سیاسی خالی از تاثیر و نفوذ می‌باشد. وحدت مسلک تولید محبت و اتحاد می‌کند. دیدیم چگونه پس از انقلاب اکتبر روسیه، سربازان روس، همان سربازانی که در این مملکت مدتهاست ترتیبات "تروریسم" را برپا داشته و با قساوت فوق‌العاده با مردم رفتار نموده بودند، یک دفعه مبدل به اشخاص معقول و به آزادی‌خواهان مهربان گردیدند. همان سربازان، که آزادی‌خواهان ایران را قتل و اعدام نموده بودند، بر سر قبور ایشان رفته با کمال صمیمیت و محبت اشک‌های تاسف و تالم ریختند. این یک تظاهرات عالی شد در ایران و سربازان روس به طور درخشان و شمشع به تمام جهان‌نیان نشان دادند که مسلک سیاسی بر همه چیز حاکم است... آزادی‌خواهان گرجی و ارمنی که در انقلاب ایران پهلوی به پهلوی می‌جنگیدند و خون خودشان را برای وطن و آزادی ایرانیان می‌ریختند، دلالت بر صحت این قضیه دارد".

شیخ محمد خیابانی خود نیز از اندیشه‌های انقلابی آزادی بخش اکتبر کبیر بهره‌ای شایان گرفته بود. در نطق روز یکشنبه ۱۲ اردیبهشت، او مبارزه فراکسیون بلشویک‌ها زیر رهبری لنین در دوما روسیه را نمونه برجسته و درس عبرت برای دیگران می‌شمرد. در سخنرانی مورخه ۹ خردادماه، در توضیح اهمیت "دیسپلین" و نظم و انضباط در جنبش انقلابی، خیابانی "بلشویک‌ها" را نمونه می‌آورد که چگونه تحت دیسپلین مربوط، مرتب و خیلی سخت قرار گرفتند" و به پیروزی رسیدند. در نطق ۱۳ خردادماه، در مقابل حملات لیبرال‌های ضدانقلاب زیر عنوان "آزادی" به قیام مردم آذربایجان ضرورت قاطعیت را گوشزد کرده، با نمونه "بلشویک‌ها" را یادآوری کرد: "هرگاه به نام "آزادی" بر این دستورما ایرادی بگیرند، ما قبول داریم. بگذارید ایرادی که بر بلشویک‌ها وارد می‌شود، بر ما نیز وارد شود". در نطقی که خیابانی ۱۲ خردادماه در حیط "تجدد" ایراد کرد، در توضیح بینش انقلابی، نظریات سیاسی و اجتماعی، و جنبش "اعتصابی" متذکر شد: اندیشمندان بزرگ "وضعیت را تجربه و تحلیل کرده، اسباب سقالت پرولتاریا را کشف، و طریق چاره و تدبیر را پیدا می‌کنند". در سخنرانی ۸ تیرماه مستقیماً به "مسئله کمونیسم" اشاره کرده آن را "نتیجه زحمت چندین صدساله متفکرین و فلاسفه ملل متعده" دانست، که باید به اهمیت آن پی‌برد و آن را فراموش گرفت. و در نطق ۱۸ مرداد با توجه به اهمیت جهانشمول و بنیادی انقلاب اکتبر گفت: "برای انقلابات کنونی روسیه لنین‌های کنونی، متفکرین و انقلابیون کثیری مجاهدت و مبارزه کرده‌اند و زمینه را برای امروز تهیه دیده افکار و آذهان را به قبول نمودن نظریات اجتماعی و اشتراکی واداشته‌اند".

دوماه ونیم پس از استقرار حاکمیت شوروی در آذربایجان ( ۸ اردیبهشت ۱۳۹۹ ) خیابانی درنطقی که ( ۲۶ خرداد ) در توضیح " یک حکومت ایده آل یعنی حکومت مطابق آمال " مردم ایراد کرد، به آن رویداد بزرگ تاریخی اشاره کرده گفت: " ما در زمانی زیست می کنیم که کوچکترین ملت ها مستندا به حق خود استقلال و آزادی می یابند و خیلی مسروریم از مشاهده این که یکمده از ملل مجاور سرحدات ما به این موفقیت نائل می شوند ". و درنطق مورخه ۱۴ تیرماه، که از دشواری های قیام و لزوم استقامت، پیگیری و فداکاری " در شاه راه ترقی و تکامل انقلابی " سخن می گفت، مبارزات تاریخی خلق های روسیه را نمونه آورده گفت: " در روسیه، در راه آزادی، میلیون ها مردم تن به مرگ دادند، از سر خود گذشتند، جوانان و دخترانشان را در این راه فدا کردند، کشته شدند، بالاخره ملت روس متحدا بر ضد استبداد قیام نمود. پس از انقلابات خونین آزادی را به چنگ آورد و برای همیشه فاتح شد "

خیابانی در سخنرانی ۲۸ تیر، که باز از لزوم پایداری، استقامت و پیگیری در مبارزه صحبت به میان آورد، گفت: " یک ملت از تجارب ملل دیگری می تواند استفاده کند... مسالک سیاسی و اجتماعی که در نقاط مختلفه عالم، بویژه در روسیه به موقع اجرا و تطبیق گذاشته شد برصدماتی که از این راه وارد آمد هرگاه بر ما وارد می شد، حالا ما به کلی مستاصل شده بودیم "

در سخنرانی ۱۶ تیرماه خود، که صحبت از لزوم مناسبات برابر حقوق با دیگر خلق های جهان به میان آورد، بازم دولت نو بنیاد شوروی را نمونه آورده گفت: " می بینیم که حکومت سوسیالیستی روسیه برای تاسیس مناسبات با دول و ملل بیگانه چه کوششها و مجاهدتها به خرج می دهد ". در همین نطق او مجددا به مسئله نظم و انتظام در امور کشور و انقلاب اشاره کرده گفت: " تندترین مسلک امروزی مسلک بلشویسم است. نگاه کنید بلشویکها چه انتظامی برپا داشته اند، چه تفاوتی مابین امنیت لندن، پاریس و مسکو هست "

شیخ محمد خیابانی درنطقی که ۱۵ روز پس از قیام برای جمعیت انبوه در حیاط " پیچدد " ایراد کرد با صراحت هر چه تمام تر، اهمیت، عمق و وظیفه قیام را چنین توضیح داد: " این قیام را شما خودتان هم سهل ننگارید. این قیام می خواهد رژیم یک ایرانی را تغییر بدهد، می خواهد وضع یک ناهمواری را، که از دیرباز در مملکت تاسیس گردیده و به رغم انقلابات تا کنون دوام داشته است، از میان بردارد و به جای آن یک رژیم معاصر، جدید و مدرنی را برپا سازد که هنوز ایران یک ساعت در تحت چنان رژیم منظم و آزادی به سر نبرده است ". و در سخنرانی مورخه ۱۹ تیر گفت: " فکر اساسی ما آزادی و استقلال است " و برای نمونه متذکر شد: " برطبق اصول " کنفدراسیون " به همه ملل صغیره روسیه آزادی و خودمختاری داده شده است "

در سخنرانی بسیار جالبی که در لزوم " معرفت " اجتماعی و سیاسی، داشتن " عقیده " ثابت " و علی الخصوص، برابری گفتار و کردار و توافق قول و عمل روزه ۱۰ مرداد در " عالی قاپو " تبریز ایراد کرد خیابانی بویژه متذکر شد: " یک آزادی خواه، یک سوسیالیست یا یک کمونیست قولی نمی دهد که عملا آلت پیشرفت مقاصد مرتجعین باشد، یا با یک سرمایه هنگفت تسلط خود را بر یک قسمت " پرولتاریا " انفاذ نماید، و یا املاک غصبی را همیشه بردارائی های خود افزوده، خود یک نمونه بارز اثرات فلاکت انگیز حرص و طمع بشری باشد "

تأثیر نیرومند انقلابی اندیشه های آزادی بخش اکتبر کبیر را نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی های پشیمان آنان نمی توانستند تحمل کنند. این تأثیر جنبه طبقاتی جنبش های رهائی بخش

ملی و ضد امپریالیستی را حادثه روشن تر می کرد. نیروهای متزلزل، مردد و بنیابینی که نمی توانستند قیام های انقلابی را در چهارچوب تنگ منافع خود محدود کنند به نیروهای ارتجاعی می پیوستند و به حربه " تهمت " همان لیبرال های متوسل می شدند.

دولت خیانت پیشه " لیبرال ها ( ۳ )، همان لیبرال های همقطار حاج مخبر السلطنه هدایت، که زمانی خود را در صفوف دموکرات ها جازده بودند، به قصد سرکوب جنبش مردمی، ضد - امپریالیستی و دموکراتیک، در آن زمان نیز مانند امروز " مترسک کمونیسم " را علم کردند و خیابانی و هواداران صدیقش را به " تجزیه طلبی " متهم نمودند. در صورتی که سراسر کردار، گفتار و اندیشه خیابانی متوجه رهائی ایران از یوغ تسلط امپریالیسم ورژیم پیوسیده سلطنت بود. در اسناد کنفرانس اهالتی فرقه دموکرات به صراحت و به دفعات تأکید شده بود که: " آذربایجان جزء لاینفک ایران است "، " آذربایجان جزء لاینفک تمامیت ملکیه ایران است ". همین تهمت " تجزیه طلبی " را به قیام مردم خراسان زیر رهبری کلنل محمد تقی خان نیز می زدند. حتی ملک الشعراء بهار تحت تأثیر این گونه لاطاللات در " تاریخ مختصر احزاب سیاسی " نوشت: کلنل " آرزمند بود خراسان را استقلال بخشد و خود به ریاست جمهوری خراسان برقرار گردد " ( جلد ۱، سال ۱۳۲۳، صفحه ۱۵۸ ). ملک الشعراء بهار در زمان جنبش های رهائی بخش ضد امپریالیستی آذربایجان و گیلان و خراسان نیز در روزنامه " نوبهار " نوشته بود: "... آذربایجان، جنگل و سایر نقاط، اگر وطن پرستند خود را مطیع نظریات آزادی خواهان مرکز نموده ساکت شوند " و توصیه می کرد که " باید مشیرالدوله یا مؤمن الملک با مستوفی المالک یا عین الدوله یک کابینه " موافق نظر خود تشکیل بدهند ". و چنان که دیدیم قیام های آذربایجان و خراسان ( و همچنین گیلان ) با حاکمیت این اشراف و اعیان " آریستوکرات ها "، " سلطنته ها " و " دوله ها " مخالف بودند.

نخستین درس عبرت آموز همه آن قیام ها این است: آن جنابئی را که حتی خودکامگانی چون عین الدوله بدان دست نیاز زدند، لیبرال ها، چون حاج مخبر السلطنه، بدان دست زدند و بر سر جنازه خونین بزرگمرد آذربایجانی شیخ محمد خیابانی پای کوبی و دست افشانی به راه انداختند. قوام السلطنه نیز برای از بین بردن اثر کلنل دستور نبش قبر او را صادر کرد. اما آن " سلطنته های " حاجی " غافل از آن بودند که در مسیر قانونمندی های عینی رشد تاریخی جامعه بشری دیر یازود جنبش های بخش ضد امپریالیستی و مردمی پیروز خواهد شد، چنان که به رهبری امام خمینی پیروز شد.

درس عبرت آموز دیگر آن قیام ها این است که پس از پیروزی در مرکز استان نتوانستند به گونه ای متشکل و پیگیر همه شهرها، قصبات و دهات را فراگیرند و برای دفاع، تحکیم و گسترش دستاوردهای خود تدارک لازم و اقدامات کافی همول نداشتند. چه در آذربایجان و چه در خراسان قیام بیشتر به نیروی ژاندارم متکی بود. واحدهای ارتش زیر فرماندهی مستقیم انقلابیون قرار نگرفت. نافرجامی نهائی همه آن قیام ها باردیگر و به وجهی انکارناپذیر به اثبات رساند که فقط آرزوهای مقدس و آمال والای آزادی خواهی، میهن دوستی و استقلال طلبی صفات برجسته اخلاقی که رهبران قیام ها فاقد آن نبودند، به تنهایی برای حفظ، تحکیم و گسترش انقلاب به هیچ وجه کافی نیست. هر انقلاب بنیادی اجتماعی، پس از پیروزی اولیه نیز، هیچ گاه از رویارویی سرسختانه دشمنان طبقاتی مردم مستضعف، از توطئه ها، تحریکات و خرابکاری های ضد انقلاب داخلی و خارجی به هیچ وجه مصون نبوده و نیست. بر اساس تجربیات مکرر تاریخی است که گفته اند: انقلاب باید بتواند از خود دفاع کند.

همچنان که اسباب اساسی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی هر سه قیام گیلان، آذربایجان و خراسان یکسان و شرایط عمده داخلی و خارجی پیروزی آنها نیز یکسان بود، علل عمده ناکامی و شکست نهائی آنها نیز یکسان بود. در عین حال چه سبب‌های کلی قیام‌ها و چه علل عام نافرجامی آنها، در هر یک از قیام‌ها به صورتی خاص خود بروز کرد.

علل عمده اجتماعی - اقتصادی نافرجامی این جنبش‌ها بیش از هر چیز در ساختار طبقاتی جامعه آن روز ایران نهفته است. جامعه ایران مرحله گذار تدریجی، طولانی و پرمشقت از رژیم کهنه و پوسیده ارباب - رعیتی به نظام تازه و ضعیف سرمایه‌داری را در شرایط بس دشوار و پیچیده سلطه‌افزاینده سیاست استعماری امپریالیسم برکشور طی می‌کرد. وجود گسترده‌ترین طبقه از همه گونه طبقات، اقشار، لایه‌ها و گروه‌های اجتماعی - اقتصادی ممکن، مشخصه عمده جامعه آن دوران را تشکیل می‌داد. طبقه کارگر نوریس ایران از لحاظ کمی و کیفی، تمرکز در کانون‌های صنعتی، تشکل سازمانی و آگاهی طبقاتی هنوز به صورت آن نیروی اجتماعی مقتدری در نیامده بود، که بتواند نقش تعیین کننده در رهبری جنبش‌ها را ایفا کند. خصلت اجتماعی طبقات و اقشاری، که در قیام‌ها و بویژه در رهبری آنها شرکت داشتند، مانع تشکل در یک جبهه واحد همگانی می‌شد. عدم قاطعیت انقلابی، متزلزل و تردید اقشاری از خرده‌بورژوازی، دودلی و تمایل به سازش کاری، آنها را به سوی لیبرال‌های تسلیم طلب و خیانت‌پیشه می‌کشاند. وجود انواع جناح‌های "تشکیلی" و "ضد تشکیلی"، "رادیکال" و "اپورتونیست" و غیره و غیره در داخل یک "حزب دموکرات" خود نشانه و بازتاب این وضع کلی بود. ریشه عینی خیانت بعضی از شرکت‌کنندگان در رهبری هر سه جنبش نیز، که اغلب مورخین به اسم و رسم ثبت کرده و تا به امروز پیرامون آن مباحثه می‌کنند، در واقع در همین خصلت اجتماعی - اقتصادی جامعه نهفته است. عدم ارتباط موثر سازمانی و هم آهنگی عملی بین بخش‌های عمده اوج جنبش‌های بخش ضد امپریالیستی و دموکراتیک پس از جنگ جهانی اول در ایران نیز، که از علل مهم نافرجامی مجموعه نهضت خلق بود، باز در حقیقت از همان ناهمگونی شدید ساختار طبقاتی جامعه سرچشمه می‌گرفت، که در عدم تجانس نیروهای جنبش و رهبری آن منعکس می‌گردید. در مقابل، دشمن اصلی و توانگر، امپریالیسم، که رژیم فاسد شاهی را آلت بی‌اراده خود کرده بود، با استفاده از سازشکاری و تسلیم طلبی لیبرال‌های خیانت‌پیشه، همه امکانات مادی و معنوی خویش را علیه این قیام‌ها بسیج و متمرکز کرد. همه این عوامل به صورت تفرقه و نفاق بین نیروهای جنبش بروزی می‌کرد، که ناکامی و شکست در مقابل هجوم متحد امپریالیسم و ضد انقلاب داخلی را در پی آورد. "مترسک کمونیسم" فقط یک هدف پلید و مزورانه را تعقیب کرده و می‌کند: منزوی، منفرد و مجزای ساختن قاطع‌ترین و پیگیرترین نیروهای جنبش انقلابی در داخل کشور (از دیگر نیروهای بین‌بینی، مردد و دودل) و در عرصه بین‌المللی (از سوسیالیسم واقعی، طبقه کارگر جهان و جنبش‌های رهائی بخش ضد امپریالیستی و دموکراتیک دیگر خلق‌ها). اما تجربه پررغنا و فزاینده دوران نویسن تاریخ بشر نشان داد، که مخترعین جهان‌خوار و خون‌آشام "مترسک کمونیسم" عبت تلاش داشته و دارند تا از تاثیر انقلابی اندیشه‌های رهائی بخش اکثریکبر، اندیشه‌های سوسیالیسم علمی مانعت به عمل آورند.

۱) در ستایش "قیام ملی خراسان" و تأسف از شکست آن و در مدح شخصی کلنل اشعار زیادی

سروده شده، که حاکی از علاقه فراوان همه آزادی‌خواهان و میهن‌پرستان، محافل دموکراتیک و مترقی ایران نسبت به آن جنبش است. عقاید و اشعار مختلف درباره این قیام را آقای علی آذری جمع‌آوری کرده، در پایان کتاب پزارش خود "قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان" آورده است. اما این حماسه، که به قلم سیداحمددهقان کرمانی است، و در واقع از لحاظ حجم و مضمون بزرگ‌ترین منظومه در ستایش آن قیام است، در کتاب ایشان دیسده نمی‌شود. اسفندماه ۱۳۴۳ در مقاله‌ای، که نخستین بار به بررسی مفصل این منحن پرداختیم، علت این امر را کمیابی نسخه‌های چاپی آن دانستیم. چون کتایچه نامبرده، که ۸ روز پیش از کشته شدن کلنل به چاپ رفته بود، پس از شهادت مردانه او در جبهه جنگ علیه رژیم فاسد سلطنت و ضد انقلاب (در تپه‌های جعفرآباد قوچان)، از سوی مقامات دولتی جمع‌آوری شده بود. برای تفصیل بیشتر در این باره رجوع کنید به: دنیا، شماره اول، سال ۱۳۴۴، صفحات ۸۱-۷۴.

۲) بنیانگذار دولت شوروی، لنین در نخستین بیانیه مشهور "خطاب به همه زحمتکشان روسیه و خاور" (۲۰ نوامبر ۱۹۱۷ برابر ۲۹ آبان ۱۲۹۶)، از جمله متذکر شد: "... به محض قطع عملیات جنگی قشون روسیه از ایران فراخوانده می‌شود و به مردم ایران امکان داده می‌شود که خود سرنوشت خویش را تعیین کنند". چند روز بعد (۲ دسامبر ۱۹۱۷ برابر ۱۱ آذر ۱۲۹۶) در جریان مذاکرات صلح (که با پافشاری و پیگیری شخص لنین بالاخره در ۳ ماه مارس به امضای قرارداد صلح برست منجر گردید) نمایندگان دولت شوروی به این هدف نائل شدند که در قرارداد متارکه جنگ (با نمایندگان آلمان، امپراطوری اتریش - هنگری، ترکیه عثمانی و بلغارستان) ماده‌ای مبنی بر تعهد در مورد خروج نیروهای مسلح از خاک ایران گنجانده شود. دولت شوروی یک ماه بعد در ژانویه ۱۹۱۸ عملاً به تخلیه ایران از واحدهای ارتش تزاری پرداخت که تا مارس همان سال به پایان رسید. با وجود این حسین‌علی نواب نماینده ایران در برلین (اول ربیع‌الاول ۱۳۳۶) اواخر دسامبر ۱۹۱۷ به عجله تلگرافی درباره امضای قرارداد متارکه جنگ به تهران فرستاد که گویا در آن قرارداد "به مساعی آلمان (۱۹) روس و عثمانی متعهد شده‌اند قشون خود را از ایران خارج نمایند". این است نمونه‌ای از "دیپلماسی" مزورانه امپریالیسم و نوکران حلقه به گوش آن.

۳) در نطق مورخه ۶ اردیبهشت ماه که خیابانی درباره ۳ نوع مسلک عمده سیاسی به تفصیل گفتگو کرد و مسلک‌های "ارتجاعی، محافظه‌کارانه و تجدد" را توضیح داد به انتقاد از "لیبرالیسم" پرداخت و سپس متذکر شد: "خط حرکت لیبرال‌ها تا امروز طوری بوده و رفتارشان به شکلی جلوه کرده است که ما مجبور شدیم (از آنها به کلی جدا شده) مسلک خودمان را به اصطلاح خودمان "مسلک تجدد" بنامیم".

## حضور



## دشوار «بهر روز زیستن»

"قطره، قطره، مردن"

و شب جمع را به سحر آوردن ..."

سیاوش کسرائی - شعر برای شاعر و کارگر ایرلندی بابی سندز

رابرت جرارد سندز ( Sands ) مبارز ایرلندی که بخاطر بیکار با اشغالگران انگلیسی به ۱۴ سال حبس محکوم شده بود، در بامداد ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۰ ( ۵ مه ۱۹۸۱ ) پس از ۶۶ روز اعتصاب غذا درگذشت. هنگامی که رابرت سندز ( بابی سندز ) در حال اعتصاب غذا بود، به علت مرگ نماینده مجلس از ولایت "فیرمانگ و تایرون جنوبی"، مردم این ناحیه ایرلند، بابی را به نمایندگی در "وست مینستر" انتخاب کردند. خواهش بابی بسیار ساده بود: او نمی‌گفت مرا از زندان رها کنید. او می‌گفت مبارزان ایرلندی را نه "تبهکار عادی"، بلکه "زندانی سیاسی" حساب کنید، ولی بانومارگرت تخرنخست وزیر محافظه‌کار انگلستان ( که خودش به خودش عنوان "بانوی آهنین" داده ) تا آخرین ثانیه مرگ بابی، ساعت یک و ۱۷ دقیقه بامداد، این خواست را رد کرد. جو هیل ( Joe Hill ) کارگر مبارز آمریکائی دریای دار گفت: "سکوت مرگ من رساتر از آن بانگی خواهد بود که اکنون خفه‌اش می‌کنید." خاموشی ابدی بابی سندز نیز از این نوع است: جهانی را با هیاهوی شگرف خود پراساخته است.

یک بار دیگر قهرمان شگرفی پدید شد که به قول شاعرما "قطره قطره مرد تا شب جمع را به سحر آورد." نبودن بخاطر بودن؟ پاسخ به یک دود تردید تاریخی. ولی این "فلسفه" ابتدا در مفزهای عینی که برای بودن خود نبودن تمام جهان را هم تصویب می‌کنند، نمی‌گنجد. آن‌ها جمع را منکرند، شع را منکرند، سحر را منکرند.

زیستن! دریک "کانتاتا" از باخ ( Bach ) آوایم و گیرنده‌های چنین می‌خواند:

"چالاک"

مانند آب جوشنده‌ای که از چشمه‌ای برون می‌جهد  
روزها از زندگی ما می‌گریزند  
به گنجینه زمین دل بستن  
گمراهی فرگان این جهان است  
و این همه بیشه‌های خرم و رودهای رونده

خفتن مباد!  
ای که نهان وار زنده‌می  
و با تپیدن هروازه  
در متن خاموشی که گوهر آن هستی است

و با رمیدن آهو  
در بهت دشت  
بر مخمل صبور زمین: سبز وی‌ریا  
رنگین گمان خاطر مو عشق،  
زنده‌می.

فری است با کسی که هم‌اره  
چون بهش می‌است از آواز  
فری است در زمانه  
فر تو جنبشی است به پرواز

خفتن مباد!  
جایی که پنجه‌های ستمگر  
خواهد ستارگان را  
از شاخه‌های هستی نیلوفری به جور بچیند  
مرگ آن زمان برابر عاشق به کرنش است.

دریا چگونه بازماند؟  
و نغمه از درخت  
و موج‌ها چگونه درافتند از تپش؟  
جایی که جلوه سپیده‌دم عشق و دانش است.

در آسمان شرابه سرخی است گر - دگر:  
خاموشی‌ات روانیست.  
باما بیا  
چنان که ارانی

جلال سرفراز - ۱۵ فروردین ۶۰

در زوال عشق از هم فرو می‌پاشند. "   
 از سرودهای گلگامیش که از تمدن باستانی آشور و بابل باقی مانده تا نغمه یک طنزورزن گمنام مصر قدیم که پاپیروس آن دردست ماست، تا اشعار خیام، حافظ و بسیاری دیگر این مشکل چیستانی "زیستن"، اندوه و تردید آن، تکرار شده. آیا باید مانند سیزیف بارعبت زندگی را بی‌چشم‌داشت این سو و آن سو برد، یا مانند دانائید که به گناه شوی کشی محکوم شد با سطلی بی‌ته دائما آب حمل کند، برای مردن و نابود شدن رنج‌های بی‌شمر بودن را هموار کرد. یا مانند پیگمالیون (Pigmalton) به شکنجه عشقی بی‌پاسخ محکوم گردید و سکوت ابدی تندیس مرمرین معشوقه را پذیرفت، یا مانند پرومته بخاطر دوستی انسان‌ها، تا پایان هستی جهان شکنجه شد؟

اساطیر یونان، با چه اشکال رنگارنگی، این معضل را مطرح می‌کند؟ ما در کودکی، زیستن را ساده‌لوحانه آسان می‌گیریم و سپس گام به گام در می‌یابیم که چه وظیفه، چه ترفند، چه شکنجه، چه کنش بزرگی است این زیستن.

در میان همه جانداران، تنها انسان است که به محض نیل به نخستین مراحل خودآگاهی، حکم اعدامش را به او ابلاغ می‌کنند: "زیستن، شیرین است ولی تو خواهی زیست." به گفته یونانیان قدیم: زیرا انسان در شمشیرخون چکان داموکلس (Damocles) که تنها به موئی بنداست و هر لحظه می‌تواند رگ هستی‌اش را بگسلد، باید بخندد، بیاندیشد، بکوشد، بریزد، عشق ورزد. با چنین سرنوشتی آیا می‌توان بهروز زیست؟ سیسرون با قاطعیت می‌گوید: "اگر انسان می‌زنده است، پس انسان بهروز نیست."

ولی ما کسانی که معضل زیستن و بهروز بودن انسان را در روند کار و بهکار او حل‌شدنی می‌دانیم. این حکم قاطعانه سیسرون را رد می‌کنیم و در عین حال بهروزی ابلهانه‌موجودخواهانه و سودورزانه را با گبریا، تمام پس می‌زنیم. برای بهروزی شرایط پیش‌بایسته‌ای لازم است: محمل‌های گوناگون اقتصادی، اجتماعی، روحی و عقلی. آینده را باید در نبرد ساخت. در نبردی که گاه مانند نبرد بابی‌سندز قطره قطره مردن است. هنوز باید دندان درگونی روی دهد تا انسان درگون شود. مانی در استان مرگ به شاپور گفت: "در ویرانی تن من آبادانی جهانی است..."

انسان در چنان تنگنای هراس‌آوری از "بودن خویش" گرفتار است، چنان سنتی از خویشتن پاسی از سوی طبیعت و جامعه به او تلقین می‌شود، که تنها ضرورت‌های عشق و نیاز او را به یاد "آن دیگری" می‌اندازد. همان "دیگری" که بی‌او زندگی "من" میسر نیست. انسان "موجود نوعی" است ولی او را مالکیت، قدرت، امتیاز به آن سو می‌کشاند که "موجود فردی" باشد. او را به آن سو می‌کشاند که دیگری را گرگ خویش بشمرد و نه یاور و آفریننده. خویش و تازمانی که این نظام گرگانه برپاست، نمی‌توان انسانیت را از حقیض گندابی خود محوری به سوی فرازستان معطر بزرگواری انسانی برد.

شکاکان می‌پرسند: ولی آیا این شدنی است؟

ما به همراه همه شهیدان و قهرمانان تاریخ پاسخ می‌دهیم: دشوار است، ولی شدنی است.

بهترین دلیل آن کارنامه زندگی بشری است. شده‌ها از شدنی‌ها حکایت می‌کنند. فیلسوف شکاک یونان باستان "پیرون" مثال جالبی می‌آورد. می‌گوید: یک کشتی در دریای

طوفانی به گرداب افتاد. موج‌های شمالود بر آن سلی می‌نواختند. زنان، مردان، کودکان زانورده، دست به دعا برداشته از "زئوس"، خدای خدایان، یاری و نجات می‌خواستند. تنهاخوکی که در گوشه‌ای از عرشه بسته شده بود، فارغ از همه چیز و همه کس، سرگرم لیف‌کشیدن نواله بود. پیرون این لاقیدی مطلق به پیرامون را "آثاراکسی" \* می‌نامد و خوشبختی را تنها در این رخوت و بی‌تفاوتی خوگ منشانه ممکن می‌داند.

در واقع بسیاری بیش از این نمی‌خواهند. شهوت نیرومند زیستن جانورانه در آن‌ها با هیمنه عجیبی می‌گوید: "تنها تو! تنها تو باید زنده و تندرست و شاداب و ثروتمند و قادر باشی. خاک برفرق دیگران! آن‌ها تا آن حد و تا آنجا لازمند که تو بدان‌ها نیازمندی. و اما پس از مرگ تو، دنیا چه دریا چه سراب..."

هنوز مضمون اشعار شاعری که در جوانی شنیدم در گوشم طنینی درد آلود دارد: "چون اسی هستم که از این بیابان گذشته‌ام. چه باک که پس از من چاله‌های سم مرا از خاکستر بپرکنند یا از الماس."

این فردگرانی دیرینه سال، انسان را تا حد بهیمنه شکم‌خوار پیرون تنزل می‌دهد. آئین بهره‌کشی و سروری آن را سخت ریشه‌دار ساخته است.

ولی اگر نخواهید خوگ پیرون باشید، باید به پرومته مبدل شوید. باید نبرد را با عذاب آن بپذیرید. باید به سوی ایثار بروید.

می‌گویند: این چه مطالبه دشواری از موجود زنده است. زندگی را یک بار به هرکس می‌دهند. تورگنرف از زبان قهرمان داستان خود، "آسیا" می‌گوید: "خوشبختی در گذشته ممکن نیست. خوشبختی در آینده ممکن نیست. خوشبختی تنها در اکنون ممکن است." می‌گویند هرکس بکوشد خود را خوشبخت و "اصلاح" کند، جامعه خوشبخت و اصلاح خواهد شد.

ولی مطلب اینجاست که برای انسانی کردن انسان اول باید جامعه را انسانی کرد والا باید به سوی خوشبختی خوگ‌منشانه رفت. تازه اگر در شما آتش وجدان بشری فروغی دارد، نخواهید توانست. وجدان شما، شما را در عین "خوشبختی" بدبخت می‌کند. باید لاقید از کوی‌های فقر، از زندان‌های شکنجه، از مجالس چاپلوس و دروغ، از سنگرهای خون آلود، از دشت‌های جذامیان و مطرودین بگذرید. باید پاهای مزین نغزهای پوک را ببوسید. باید باهم‌نوع خود با زهرکین، سرب داغ، سخن حيله برخورد کنید. باید از پیشیز گدای روستایی بکاهید، تا بر میلیاردهای خود بیافزائید. باید بخاطر اشیاء اشخاص را نابود کنید. دادن نام خوگ به چنین جانوری سلما اهانتی است به خوگ.

می‌پرسند: آیا نمی‌توان جای بی‌دردبیری بین راهزن خون‌آشام و مسیح شهید یافت؟ چرا می‌توان. می‌توان صورتک بی‌گناهان را به چهره زد و به راهزنی خود ادامه داد. می‌توان "کم‌توقع" بود. فقط برای راهزن تویره کشی کرد و سپس گفت: "خانم‌ها! آقایان! من تنها یک تویره کش بیچاره‌ام. بعلاوه آقای راهزن مرا مجبور می‌کند. چه کنم زن و بچه دارم. مگر این بدکاری است؟ مگر همه نمی‌کنند؟ مگر شما نمی‌کنید؟"

تردیدی نیست که راهزن خون‌آشام به چاکرنیازمند است و مسئولیت چاکرم به اندازه ارباب نیست. ولی آیا کوره، پرنفیر شیطان که در آن انسان‌ها را کباب می‌کنند، بدون هیزم

کشان، این ماموران معذور، می‌توانست بسوزد؟ سؤال مهمی است، این طور نیست؟ عملسه شیطان گاه خود او را هم در شرارتش شریکتر می‌کند. گاه از خود او مکارتر و فرومایه‌ترند.

هنگامی که به جهان بیرون از زهدان مادر گام می‌گذارید هرمی می‌بینید عظیم. در بالای بالای هرم میلیاردهای سیدپیوست. آن طور که مثلا ذرایز یا اپتون سینکدر توصیف می‌کنند، و در قاعده، هرم، سیاه‌پوستان، فقیر آفریقائی، در کومه‌های گالی‌پوش، آن طور که مثلا آتول فوگاز در نمایشنامه‌های خود نشان می‌دهد: نژاد سروران (به قول نیچه "جانوران موبور") و نژاد غلامان، لعنت‌شدگان روی زمین.

به شما در درون هرم جایی می‌دهند. و شما می‌خواهید در درون این هرم "خوشبخت" باشید، در حالی که نظام هرمی آن را به رسمیت می‌شناسید و خوشتان نمی‌آید که کسی بگوید: این نظام هرمی را باید ویران و نظامی متناسب با شئون انسانی ساخت. بویژه اگر غرقه شما کمی به راس هرم نزدیک باشد.

چک لندن نویسنده آمریکائی در این زمینه تشبیه زیبایی دارد.

اومی گوید در زیر زمین خانه چند آشکوبه‌ئی متولد شدم. در طبقات بالکن‌دار بالا‌ئی موجودات عطرزده، باشکوه و تروتیزی زندگی می‌کردند که به نظرم مظاهر کمال خوشبختی انسانی بودند. چه تفلها کردم تا بالاخره خود را به میان آن‌ها انداختم. ولی دیدم آه چه دنیای عینی! سراپا سفلی و گریزی، نه تنها در مورد کل جامعه، بلکه هم چنین در مورد خودشان. مردان با خودخواهی و خودشیفتگی نفرت‌انگیز و حیوانی. زن‌ها عروسک‌های خوشبو پاخته‌ها و گریه‌های تقلبی. مسائل مطروحه بوج، گذران بدون محتوی. دروغ‌ها بزرگ. وجدان‌ها کوچک. ما در این جا کاغ نیاوران را باتاج الطوک‌ها، اشرف‌ها، فرح‌ها، محمدرضاها، شهرام‌ها و انواع جانوران دیگر داشتیم. آیا این است ایده‌آل؟ سرجلاد، سر راه زن بودن و در زیر چلچراغ‌های نورپاش، روی قالی‌های ابریشمین راه رفتن؟

نه! معنای خوشبختی به معنای عینی و ذهنی آن به کلی چیز دیگری است و آن را تنها با مبارزه آگاهانه و بی‌گیر، نه به سود یک نفر یا یک گروه، بلکه به سود سراسر انسانیت می‌توان ایجاد کرد. قبول این مبارزه برای نسل ما، یعنی قبول همه خطرات آن.

می‌گویند: نه! ابد! ما با این فلسفه که نسلی باید خود را فدا کند تا نسل دیگر خوشبخت شود، موافق نیستیم. مگر ما چند بار در این دنیا زندگی می‌کنیم؟

ما می‌گوئیم: بسیار خوب! شما به دنبال "خوشبختی" فردی یا قشر ممتاز خود بروید و آن را در کاغ‌ها جستجو کنید ولی مطمئن باشید که کوخ‌ها خاموش نخواهند نشست. آنگاه اگر آوار عظیم انقلاب بر فراز کاغ شما بگسند، لطفا گله‌مند نباشید. خوارشدگان جهان حق دارند به شما موجودات از خود راضی که شهید سعادت انحصاری خود را می‌مکد و چشم را بر رنج دیگران می‌بندید و از این رنج گنج می‌سازید، درس تلخی بدهند. این جنبش را - اگر هزار بار هم در خون مدفون سازید - نخواهید توانست نابود کنید.

و این جنبش بزرگ انسان‌های تحقیر شده به سوی برادری و همستگی عظیم سراپای بشریت، با همه رنج‌های عیان و نهان و شهیدان مرده و زنده آن، جنبشی است که می‌تواند به خوشبختی و بهروزی انسان تحقق بخشد.

یابی سندر مردی از این سپاه بزرگ خوارشدگان بود.

تهران - اردیبهشت ۱۳۶۰ - احسان طبری

## بن بست صنایع مس ایران وراه برون رفت از آن

مس سرچشمه سرگذشتی طولانی و غمبار دارد که به اواسط سال‌های ۴۰ می‌رسد. در آغاز، برادران رضائی و در راس آن‌ها علی رضائی، یکی از بزرگ‌ترین غارتگران که زمانی "مرد فولاد" ایران لقب گرفته بود، مفت و مجانی به این معادن دست یافتند و با کمک "سلگشن تراست" انگلیسی که خود می‌خواست با جلب سرمایه‌های آمریکائی و فرانسوی و آلمان فدرال و بلژیک و آفریقای جنوبی برای منیع عظیم درآمد چنگ اندازد، در صدد غارت میلیاردها دلار نهفته در این معادن برآمدند. ولی میزان غارت، به حدی عظیم و نحوه چپاول به حدی گستاخانه بود، که حتی رژیم گذشته نیز نتوانست آن را رایگان در اختیار بخش خصوصی بگذارد. رضائی‌ها با به دست آوردن ۱۰٪ سهام و "سلگشن تراست" با اخذ مبالغی ناز شست جای خود را به دولت دادند. ولی رژیم خائن، این بار نیز تمام مراحل استخراج و تولید را به دست کمپانی آمریکائی "آناکوندا"، که نامش در زمره ۱۰۰ موسسه انحصاری عظیم جهان سرمایه‌داری ثبت است و به تازگی از شیلی رانده شده بود، سپرد. این وضع تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، ادامه داشت. ولی متأسفانه، پس از انقلاب نیز، با این که انحصارهای خارجی از جمله "آناکوندا" از ایران رانده شدند، سرنوشت این طرح بزرگ صنعتی هنوز هم نامعلوم و مبهم است. مقاله زیر که از سوی هواداران حزب تهیه و در اختیار مجله گذارده شده، اطلاعات تازه‌ای درباره این طرح به دست می‌دهد و متضمن پیشنهادهای مشخصی برای تکمیل و بهره‌برداری از آن است.

"دنیا"

نزدیک به دوسال است که یکی از بزرگترین و مدرنترین مجتمع های تولید مس جهان، بدون این که کارهای نصب آن به پایان رسیده باشد، در دل کوه های سرچشمه کرمان خاک می خورد و تاکنون گام موثری برای به راه انداختن چرخ های این صنعت عظیم برداشته نشده است.

صنایع مس ایران را شاید بتوان بعد از صنایع نفت و ذوب آهن سومین صنعت بنیانی به حساب آورد. با توجه به این که میلیاردها ریال از درآمد حاصل از دسترنج مردم این کشور صرف ساختمان این مجتمع شده، ضرورت بررسی گذشته و حال این صنعت نیاز به استدلال ندارد.

طبق برنامه پیش بینی شده قبلی، جریان انتقال مواد معدنی مس و مولیبدون به یکی از دو خط کارخانه تغلیظ سنگ معدن مس که ظرفیت نهائی آن ۴۴۰۰۰ تن در روز است، باید در بهمن ماه ۱۳۵۷ شروع می شد و شش ماه بعد با به کار افتادن یکی از دو کوره انعکاسی کارخانه ذوب (با ظرفیت نهائی ۱۴۴۰۰۰ تن مس در سال) بدوا با ۱/۲ ظرفیت خود آغازه کار می کرد. اما پیروزی انقلاب شوکمند مردم ایران و فرار کارشناسان آمریکایی موجب توقف موقت طرح های مجتمع تولید مس شد و متأسفانه این وقفه به درازا کشید.

یکی از طرح های این مجتمع، احداث یک پالایشگاه ۱۵۵ میلیون دلاری و همچنین یک کارخانه ریخته گری مداوم برای تولید مفتول مس است. طبق برنامه قبلی، مرحله آزمایشی پالایشگاه باید در سال جاری شروع می شد.

اهمیت طرح های مجتمع ۱/۴ میلیارد دلاری مس سرچشمه در نقش آن در اقتصاد ملی ایران خلاصه می شود. اگر اهداف این طرح ها که راه را بر غارت و چپاول منابع مس ایران توسط امپریالیسم آمریکا می کشود، به سود استقلال و پیشرفت ایران مورد تجدیدنظر قرار گیرند، ایران می تواند با اجرای آن از یک کشور واردکننده فرآورده های نیم ساخته و ساخته شده مس به صادرکننده این محصولات تبدیل شود و با تجدیدنظر در نوع تولیدات، نیازهای داخلی خود را کاملاً تأمین نماید. البته نباید فراموش کرد که تکنولوژی وارداتی صنعت مس، خود یکی از حلقه های وابستگی عمیق به امپریالیسم است و در این مورد نیز باید همزمان با پیش بینی سایر طرح های ملی در فکر چاره اساسی بود.

مطابق آمار منتشره درباره صنعت و تجارت ایران، مصرف مس در سال ۱۳۵۵ برابر ۳۵۰۰۰ تن بود و با توجه به وضع سال های پیش از انقلاب پیش بینی می شد که میزان مصرف مس در سال ۱۳۶۴ به ۸۵۰۰۰ تن افزایش یابد. از این رو، با در نظر گرفتن صدور مس به خارج، انتظار می رفت که ظرفیت پالایشگاه مس از ۱۴۵۰۰۰ تن در سال طی سال های دهه ۶۰ به دو برابر افزایش یابد و این امر مستلزم توسعه کارخانه های تغلیظ و ذوب مس است.

### بخشی اطلاعات فنی

معدن مس سرچشمه که احتمالاً از نظر ظرفیت سومین یا چهارمین معدن شناخته شده مس جهان است، طبق برآوردهای انجام شده ۴۲۷ میلیون تن سنگ معدن با عیار متوسط ۱/۳٪

مس (سنگ معدن مس به صورت سولفید است) و ۰/۳ درصد مولیبدون در دل خود جای داده است. حفاری های عمیق تر، این احتمال را که ممکن است ذخیره سنگ معدن تا ۸۰۰ میلیون تن برسد تقویت کرده است. در این صورت ذخائر تخمینی مس از میزان ۴/۸ میلیون تن به ۹ میلیون تن افزایش می یابد.

شاید فقط ذخائر مس موجود در معدن ال تنینته (El Teniente) در شیلی (حد اکثر ۲۸/۵ میلیون تن مس) و چوکی کاماتا (Chuquicamata) (بیش از ۲۷ میلیون تن) و دره کنکاتس بینگام (Kennecott's Bingham Canyon) (تقریباً ۹ میلیون تن) از ذخائر مس معدن سرچشمه بیشتر باشند.

یک مزیت معدن مس سرچشمه، سنگ معدن مولیبدون موجود در آن است که از قرار معلوم در لایه های تحتانی تر معدن، مقدار آن افزایش می یابد. انتظار می رفت که تا پایان سال ۱۳۵۷ ساختمان کارخانه تولید سنگ معدن مولیبدون تغلیظ شده پایان یابد، لیکن تا آن زمان تنها ۵۴٪ کار انجام شد.

قرار بر این بود که ابتدا روزانه ۴۴۰۰۰ تن سنگ معدن از گودال معدن استخراج شود و تمام مراحل توسعه صد درصد مجهز شوند. نغاله اصلی سنگ معدن را می توان برای حمل تا ۹۰۰۰۰ تن سنگ معدن در روز تجهیز کرد. اکثر واحدهای تبدیل کننده طوری طراحی شده اند که می توان آن ها را در حین کار توسعه داد و این امر زمان قطع تولید در مرحله توسعه را به حداقل می رساند. هم اکنون نیمی از کارخانه تغلیظ سنگ معدن مس آماده بهره برداری است و نیم دیگر را که اکثر کارهای آن انجام شده می توان ظرف مدت کمی تکمیل نمود. ظرفیت پیش بینی شده تولید سنگ معدن تغلیظ شده برابر ۱۴۰۰ تن در روز با درجه خلوص ۲۴٪ مس می باشد (سنگ معدن ناخالصی مصرفی ۴۴۰۰۰ تن در روز است). طبق برنامه قبلی، این قسمت باید در اواخر بهار سال ۱۳۵۸ به سطح تولید کامل می رسید. در قسمت ذوب، دو کوره انعکاسی (reverberatory - Furnace) و چهار کانورتوریا مبدل (converter) قرار دارد. تولید اولیه، مس ناخالصی (blister) خواهد بود که انبار خواهد شد، زیرا به دلیل پائین بودن قیمت صدور آن مقرون به صرفه نیست. با تکمیل ساختمان پالایشگاه این نوع مس به مس خالص تبدیل می گردد. پالایشگاه مزبور به ظرفیت ۱۴۵۰۰۰ تن در سال خواهد بود و اکنون عملیات پیریزی و اسکلت سازی پالایشگاه در دست انجام است. برنامه توسعه بعدی که قبلاً در نظر گرفته شده بود در صورت تصویب و اجرا در نهایت، سطح تولید پالایشگاه را به ۳۵۰۰۰۰ تن در سال افزایش خواهد داد. در این صورت، ایران به صورت یکی از بزرگترین تولیدکنندگان مس در خواهد آمد.

### محرران عمده طرح

مالک و کارفرمای مجتمع مس سرچشمه "شرکت ملی صنایع مس ایران" است. این شرکت را دولت در رژیم گذشته تاسیس کرده بود که جانشین شرکت قبلی معدن مس سرچشمه شده است و عهده دار اداره این صنعت و توسعه آتی آن می باشد. در سال ۱۳۵۰ "شرکت آناکوندا"



ایران" با مشارکت شرکت ملی صنایع مس ایران و کمپانی آناکوندا\* برای ارائه خدمات فنی و بررسی طرح‌ها و ایجاد رابطه بین پیمانکاران مختلف با شرکت ملی صنایع مس ایران به وجود آمد. شرکت آناکوندا- ایران به بررسی و تنظیم نتایج اولیه خاک برداری و تخلیظ پرداخت. این کارها قبلاً توسط شرکت سلکشن تراست ( Selection Trust ) انگلیسی انجام می‌شد. این شرکت پیش از آن قسمت اعظم کار تجسس و تشخیص معدن را انجام داده و ضمناً یک کارخانه مدل ( pilot plant ) در سرچشمه ساخته بود.

شرکت آناکوندا- ایران اجرای طرح گودال باز ( open pit ) و حمل مواد اضافی برای تخلیه ۳۹ میلیون تن بار را به عهده داشت. این شرکت کارهای خود را با اعزام متخصصانش به ایران، که در سرتاسر دنیا مشغول کار بودند و همچنین از طریق خرید خدمت دیگر متخصصان انجام می‌داد.

کار طرح واحداث یک مجتمع متالورژی از سنگ شکن اولیه تا ذوب با انعقاد یک قرارداد خرید خدمت به شرکت آمریکایی پارسونز جوردن ( Parsons-Jordan corp ) واگذار گردید. هزینه ساختمان و طرح این قسمت از مجتمع تاکنون ( باتوجه به این که هنوز در مجموع بیش از ۲٪ از کارهای نصب و برق و لوله‌کشی آن باقی مانده ) از ۵۴۰/۷ میلیون دلار تجاوز کرده است، در صورتی که جمع کل بودجه این طرح با توجه به برآوردها برابر ۲۷۵/۸ میلیون دلار بود. مبلغ فوق هزینه‌های است که مستقیماً به پارسونز جوردن پرداخت شده است.

طبق آخرین برآوردها، چنانچه ساختمان این طرح توسط پارسونز جوردن ادامه می‌یافت و قیمت‌ها نیز برابرهان قیمت‌های سال ۱۳۵۷ ( سالی که بر اثر انقلاب شرکت آمریکایی پارسونز جوردن از ایران رفت ) محاسبه می‌شد، هزینه ساختمان این قسمت از مجتمع به ۶۱۷/۲ میلیون دلار می‌رسید. باتوجه به این موضوع و نوع قرارداد ( خرید خدمت )، می‌توان به نقش شرکت آناکوندا- ایران و بندوبست‌ها و وابستگی آن با پارسونز جوردن پی برد. باید در نظر داشت که این هزینه فقط در ارتباط با پارسونز جوردن است و هزینه طرح‌های دیگر را شامل نمی‌شود. حال به سایر طرح‌های مجتمع مس سرچشمه و دیگر مجریان و مسئولین آن می‌پردازیم.

### طرح آب‌رسانی

تولید مجتمع مس سرچشمه احتیاج به مقدار زیادی آب تصفیه شده دارد. همچنین برای رفع نیازهای مصرفی و آشامیدنی، آب تصفیه شده مورد احتیاج است. بر اثر تجسس، یک منبع آب زیرزمینی در دشت خاتون آباد در ۴۵ کیلومتری غرب محل مجتمع کشف شده است و روی هم رفته ۱۵ حلقه چاه آب که هر کدام ۱۸۰ متر عمق دارد و ۲۴۰ متر مکعب آب در ساعت به تلمبه خانه می‌رساند حفر شده است. هشت حلقه چاه به رفع نیازهای تولیدی مجتمع اختصاص یافته است. برای توسعه بیشتر مجتمع حفر ۱۱ حلقه چاه دیگر ضرورت دارد. در طول مرحله اولیه کار کارخانه، روزانه ۶۰۰۰۰ متر مکعب آب به مخزن ورودی ۳۷۰۰۰۰ تنی واقع در جاده میان شهرک و مجتمع سرچشمه وارد خواهد شد. وقتی سایر مخازن سرچشمه پر شدند، ۴۰۰۰۰ متر

(\*) آناکوندا یک کمپانی بین‌المللی آمریکایی است و یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان مس در جهان سرمایه‌داری به شمار می‌رود.

مکعب آب در روز از خاتون آباد مورد احتیاج است. با برپائی کامل مجتمع تخلیظ مس، تلمبه خانه دارای ظرفیت روزانه ۷۲۰۰۰۰ متر مکعب آب خواهد بود.

خط لوله آب‌رسانی خاتون آباد شاید در جهان منحصر به فرد باشد. عمل آب‌رسانی تنها به وسیله یک تلمبه‌خانه انجام می‌شود و آب بعد از تلمبه‌خانه دارای فشار ۱۰۰ اتمسفر بود و به فاصله ۴۵ کیلومتر به ارتفاع ۹۰۰ متر فرستاده می‌شود. این تلمبه‌خانه دارای هفت تلمبه با قدرت مصرفی ۴۱۷۶ اسب بخار است که شش تای آن‌ها الکتریکی و یکی به وسیله موتور دیزل کار می‌کند. پنج تلمبه دائماً در حال کار و دوتای دیگر رزرو خواهند بود. این تلمبه‌ها به وسیله موتورهای زیمنس ۲/۶ مگاواتی کار می‌کنند. این پروژه توسط و تحت نظارت شرکت مشاوره انگلیسی بینی و شرکا\* ( Bennie and Partners ) طرح ریزی شده است.

پروژه دیگر، سدیس آب صنعتی و سیستم بازیابی آب است که هر دو توسط شرکت ایرانی طالقانی-دفتری طراحی و نظارت شده است. هزینه پیش‌بینی شده این طرح‌ها بیش از ۱/۷ میلیارد ریال بود. طرح آب‌رسانی از خاتون آباد و طرح فوق به اتمام رسیده‌اند.

درباره تصفیه آب قبلاً صحبت کردیم. هزینه این پروژه طبق قرارداد منعقد شده میان شرکت ملی صنایع مس ایران و شرکت کروب ( Krupp ) آلمان فدرال و مشیم ( mechim ) بلژیک بالغ بر حدود ۱۵۵/۲ میلیون دلار است. این قرارداد در سال ۱۳۵۶ به امضاء رسید.

### طرح برق‌رسانی

در حال حاضر یک نیروگاه ۱۲۵ مگاواتی توسط توانیر در شمال غربی مجتمع برپا شده است. این نیروگاه دارای پنج موتور ژنراتور گازی تمام اتوماتیک ساخت آلستوم است و چنانچه بر این دستگاه‌ها عیبی عارض شود کارکنان مربوطه از رفع آن عاجز خواهند بود. این نیروگاه در طول راه اندازی آزمایشی قسمت تخلیظ قادر به تأمین مداوم برق مورد نیاز نبود و چندین بار سبب قطع کار دستگاه‌ها در زیر بار کابل شد. در برنامه عمرانی آینده، مجتمع مس سرچشمه به شبکه برق سراسری متصل خواهد شد. خط فشار قوی که از بندرعباس به سرچشمه و خاتون آباد می‌آید تقریباً آماده است. یک کارخانه تولید نیرو برای تأمین برق مورد احتیاج مجتمع توسط توانیر در بندرعباس ساخته می‌شود.

### طرح شهرک سرچشمه

این شهرک در ۸ کیلومتری شمال مجتمع توسط پیمانکاران ایرانی ساخته شده و دارای ۲۶۰۰ واحد مسکونی برای ۱۲۰۰۰ نفر کارکنان مجتمع و خانواده‌های آنان است. تاکنون نیمی از خانه‌ها تحویل شده و بقیه نیز آماده تحویل است. در صورت اجرای برنامه توسعه مجتمع، ۱۵۰۰ واحد مسکونی دیگر اضافه خواهد شد.

(\*) اخیراً این شرکت‌ها به خاطر موق ماندن برنامه، مبلغ ۱۵ میلیون دلار اذعان خسارت علیه شرکت ملی صنایع مس نموده‌اند.

هزینه اجرای این طرح متجاوز از یک میلیارد تومان است و شرکت مشاور مربوطه فرمانفرمایان و مجریان طرح "تسه آرمه"، "مرکوری" و "گسترش مسکن" بودند. ساختمان یک ورزشگاه نیز توسط "مانا" انجام می‌شود. خانه‌ها در پنج مدل ساخته شده‌اند و توزیع آن‌ها میان کارکنان بستگی کامل به مرتبه شغلی آن‌ها دارد. بافت شهرک کاملاً طبقاتی است، به این معنی که یک کارگر با پنج سرمایه مجبور است در یک‌خانه دو اتاقه کوچک زندگی کند، درحالی که مدیریک‌قسمت درخانه‌های زندگی می‌کند با سه اتاق خواب بزرگ، یک آشپزخانه بزرگ و مجهز، اتاق پذیرایی و غذاخوری، سه حمام که دوتای آن دارای وان است و با تمام وسائل راحتی دیگر.

### وضعیت کنونی مجتمع مس سرچشمه

در پی پیروزی انقلاب ضدامپریالیستی و مردمی ایران به رهبری امام خمینی، شرکت آمریکایی پارسونز جوردن بارخود را بست و از ایران رفت. مجتمع عملاً به حال تعطیل درآمد و نزدیک به ۳۵۰۰ نفر کارکنان مجتمع فعلاً کار مفیدی انجام نمی‌دهند. این مجتمع نامدستی عرصه تاخت و تاز خرابکارانه گروهک‌های مائوئیستی و افراطی بود. کارکنان، یکسال پس از انقلاب شورا تشکیل دادند، ولی این شورا به علت ترکیب آن و سایر مشکلات مبتلابه شوراهای دیگر نتوانست در زمینه تکمیل و راه‌اندازی مجتمع تصمیمی بگیرد و بعد از مدتی کوتاه از انجام هرگونه کار موثر و مفید بازماند و صرفاً به فعالیت‌های صنفی محدود و ناکافی روی آورد. مدیریت وابسته به محافل لیبرال هم قدم مفیدی که برداشت هیچ، دست روی دست گذاشت و به انتظار جوش خوردن روابط ایران و آمریکا نشست. هربار که چرخشی به راست درسیاست اولیای امور صورت می‌گرفت، بارقه‌ای از امید دردل آن‌ها تابیدن می‌گرفت، تا جایی که درآبان‌ماه سال گذشته از شرکت آمریکایی پارسونز جوردن دعوت کردند به ایران بیایند و ضمن بازدید از مجتمع کارهای باقی مانده را ارزیابی کنند. دست اندرکاران شرکت آمریکایی پارسونز جوردن هم از خدا خواسته به ایران شتافتند و به تهیه گزارش کارهای باقی مانده پرداختند. مدیریت هم به افتخار آنان میهمانی مفصلی داد و چشم به راه مراجعت آن‌ها نشست. اما تصرف لانه جاسوسی آمریکا در ایران به دست دانشجویان مسلمان پیروخط امام نقشه‌ها را برهم زد.

مدیریت لیبرال وابسته به دولت کام به کام از این عمل متهورانه که به گفته امام خمینی انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول بود سخت برآشفته و آن را خرابکاری و منتسب به "جاسوسان روسیه" دانست. بعد هم بلافاصله دست به کار اجرای یک نمایش مسخره درباره راه‌اندازی مجدد مجتمع در حضور مقامات دولتی شد تا به این وسیله مواضع لیبرال‌ها را که با سقوط دولت موقت کام به کام تضعیف شده بود جانی تازه ببخشد. این زمان مصادف بود با همان مصاحبه‌های کذافی مدیریت با وسائل ارتباط جمعی و تشریح اقدامات انجام شده و در شرف انجام و قس علی‌هذا.

آنگاه مدیریت که از این اقدامات خود نتیجه‌ای نگرفت با دستپاچی از کارشناسان دیگر کشورها از جمله کشور یوگسلاوی و جمهوری دمکراتیک آلمان دعوت کرد تا از مجتمع بازدید کنند. کارشناسان یوگسلاوی برای هریک از اعضای هیئت خود تقاضای پرداخت ماهیانه حدود یک میلیون ریال حق کارشناسی کرده بودند، درحالی که کارشناسان جمهوری دمکراتیک آلمان

دویست و پنجاه هزار ریال برای هنرفر درخواست کرده بودند. باید توجه داشت که جمهوری دمکراتیک آلمان در زمینه‌های از قبیل ذوب و تعمیرات و تهیه لوازم یدکی کمک‌های موثری می‌تواند بکند.

مدیریت لیبرال مجتمع که راضی به قطع ارتباط با غرب نبود، همین‌که اذهان مردم متوجه مسائل مهم دیگری شد، از دعوت کارشناسان کشورهای مذکور سرباز زد.

مدت مدیدی نیز این زرمه شنیده می‌شد که باید کار تکمیل واحد ذوب را به پیمانکاران داخلی بسپارند، تا این که اواخر تابستان سال جاری تکمیل مجتمع به مناقصه گذاشته شد و چندین شرکت در مناقصه شرکت کردند، اما بعداً ترک مناقصه شد و این کار هم به دست فراموشی سپرده شد. در این هنگام یک واحد خشک کن و واحد آهک نیز آماده راه‌اندازی شد، اما مسئولان امر از بی‌گیری این اقدامات سرباز زدند و بعد از مدتی به بهانه جنگ فعالیت راه‌اندازی را متوقف کردند.

متعاقب سم‌گیری مثبت درسیاست خارجی ایران در ماه‌های اخیر، مدیران مجتمع دوباره به فکر دعوت از کارشناسان کشورهای یادشده افتادند و هیئتی را برای مذاکره به جمهوری دمکراتیک آلمان و یوگسلاوی اعزام کردند که تنی چند از اعضای این هیئت سر از ایتالیا و عده دیگری از آن‌ها سر از فنلاند درآوردند. کارشناسان ایتالیایی هم از مجتمع بازدید کردند، ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. عاقبت در دی‌ماه سال ۱۳۵۹ تعدادی از کارشناسان یوگسلاوی راهی ایران شدند، اما متأسفانه، نه برنامه کار این گروه پیش بینی شده، نه مدیریت می‌داند که از این کارشناسان چه بخواهد. و این سردرگمی حاصلی جز سرافکنندگی به بار نیاورد. از آنجا که مدیریت لیبرال متعصب و کاردان! خود در جریان کارها نیست و برنامه مشخصی ندارد، امید نمی‌رود به این زودی کارها سرانجام بگیرد.

شایان توجه است که بررسی‌های موجود نشان می‌دهد که چنانچه مسئولین مجتمع از همان ماه‌های پس از پیروزی انقلاب اقدام به تکمیل مجتمع کرده بودند، این مهم می‌توانست توسط کادربهای دیگر شرکت‌های ایرانی با کمک تعداد معدودی کارشناس خارجی و کارکنان متعهد انجام پذیرد. لازم به تذکر است که در زمان راه‌اندازی مجتمع به تعداد نسبتاً زیادتری از کارشناسان خارجی نیاز است.

در حال حاضر، فقط شرکت لایپنکو سرگرم بتن ریزی پی‌ها و اسکلت‌سازی واحد پالایشگاه است که قرارداد آن با کنسرسیوم کروپ و مشیم بسته شده است و همان‌طور که گفته شد فعالیت راه‌اندازی قسمت‌هایی که تکمیل شده بود اینک متوقف شده است. برای نگهداری دستگاه‌ها هیچ سیستم منظم و کارآ وجود ندارد و دستگاه‌ها به تدریج فرسوده می‌شوند.

در حال حاضر هزینه ماهیانه شرکت ملی صنایع مس ایران در سرچشمه نزدیک به ۳۰۰ میلیون ریال است و اگر سایر پرداخت‌های شرکت به پیمانکاران و شرکت‌های مشاور و هزینه استهلاک را در نظر بگیریم و حاصل کار مدیریت لیبرال مجتمع را با این هزینه‌های گزاف بسنجیم به سهولت می‌توانیم به نیت شوم لیبرال‌ها بی‌بریم.

همچنان‌که گفته شد، کارکنان مجتمع دارای یک شورا بودند که به علت پایین بودن سطح آگاهی کارگران اکثراً از عناصر غیرکارگر و حتی عوامل مدیریت تشکیل می‌شد که شورا را از مسیر اصلی خود منحرف ساختند و آن را به وسیله کسب امتیاز برای خود تبدیل کردند. کارگران مجتمع بیشتر از اهالی بومی هستند که در شهرک مجتمع و یا در رفسنجان و دهات اطراف و شهر بابک و پاریز سکونت دارند. بعضی از آن‌ها هنوز یک پایشان در روستا است و از تخصص فنی

و سواد لازم برخوردار نیستند.

مهندسين و تكنسين‌هاى مجتمع از نظر مالى وضع نسبتاً خوبى دارند و تعدادى از آن‌ها در كشورهاي آفريقاى جنوبى و آمريكا تحصيل كرده‌اند، ولى در بازگشت چيز درخور توجهى با خود به ارمغان نياورده‌اند. تمامى كاركنان در طول ساختمان مجتمع از جريان واقعى امروز نكده داشته شده‌اند و دانش آن‌ها با سطح تكنولوژى مجتمع هماهنگ نيست. آن چند نفرى هم كه صاحب معلوماتى هستند مورد توجه مديريت نيستند. بعضى از آن‌ها حتى به خاطر همراهى با انقلاب خارجى مديريت شده‌اند. برخى سرخورده و منفعل و چند نفرى مجتمع را ترك كرده‌اند. سياست مديريت ليبرال موجبات سرخوردگى، ياس و كاهلى و انفعال كاركنان را فراهم كرده است و بسيارى از آن‌ها بازگشت جنب و جوش و حيات و كار و سازندگى به مجتمع را در آينده نژديك محال مى‌دانند.

### راه برون رفت از بن بست مجتمع مس سرچشمه

خروج از بن بست مجتمع مس سرچشمه به تدابير قاطع و انقلابى نياز دارد. مديريت فعلى وابسته به محافل ليبرال ايران، منتخب دولت گام به گام و مجرى سياست آن است. مديريت كئونى هيچ هماهنگى با انقلاب ايران ندارد. ليبرال‌ها در واقع مجتمع مس سرچشمه را به يكى از سنگرهاى خود عليه تشييت و تعميق انقلاب تبديل كرده‌اند. مديريت وابسته به ليبرال‌ها كه در گرامر مبارزه مرگ و زندگى تمامى خلق ما عليه شيطان بزرگ مدت‌ها دنبال آمريكايمان مى‌دويد، عاقبت مجبور شد براى دعوت از كارشناسان جمهورى دمكراتيك آلمان به آن كشور سفر كند و وقتى با پيشنهاد معقول آن‌ها روبرو شد به جاى آن كه خرسند شود دست به "تحليل" زد و نتيجه گرفت كه اين پيشنهاد به دستور "روسيه" است.

با توجه به اين كه صنعت مس را مى‌توان سومين صنعت بنيانى در ايران دانست و از آنجا كه قيمت جهانى مس هر روز بالاتر مى‌رود و صدور مس و فرآورده‌هاى آن به خارج و مصرف آن در داخل مى‌تواند كمك قابل توجهى از نظر اقتصادى و ارزى به دولت نمايد، نبايد حتى يك لحظه از اين مجتمع عظيم غافل شد. غفلت ديگر جايز نيست و هر چه زودتر اين بن بست بايد گشوده گردد.

براى به كار افتادن مجدد چرخ‌هاى اين مجتمع راه‌هاى زير پيشنهاد مى‌شود:

۱. بايد مديريتى متعهد به انقلاب، كاردان و لايق جانشين مديريت وابسته به محافل ليبرال شود. مطمئناً مديريت جديد ولو فاقد تخصص باشد چيزى از مديريت كئونى كم نخواهد داشت. به جرئت مى‌توان گفت كه اكثريت قريب به اتفاق مديران فعلى مجتمع هيچ گونه تخصصى در اين زمينه ندارد و تخصص تنها حرباى است كه آن‌ها از آن براى ترساندن نيروهاى متعهد و انقلابى استفاده مى‌كنند.

۲. قرارداد منعقد مى‌شود بين شركت ملى صنايع مس ايران و شركت آمريكائى پارسونز جوردين بايد لغو گردد.

۳. هر چه زودتر مقدمات تكميل مجتمع فراهم شود. براى اين كار مى‌توان اقدام به استخدام كارشناسان و متخصصان و كارگران ايرانى نمود و چنانچه ضرورى باشد از بعضى متخصصان خارجى استفاده كرد. به اين ترتيب مى‌توان بخش بزرگى از بيكاران را به كارگرفت.

۴. در صورت لزوم مى‌توان از موسسات و سازمان‌هاى داخلى خوايت كه متخصصان خود را براى ماموريت‌هاى کوتاه يا بلند مدت به سرچشمه اعزام دارند. به طور مثال مى‌توان از جهاد دانشگاهى، صنعت نفت، شركت ملى فولاد ايران، كارخانه‌هاى ماشين سازى، توانير، كارخانه‌هاى سيمان، ريخته‌گرى و شركت‌هاى مشاور كمك گرفت.

۵. برنامه‌هاى جامع براى كسب آموزش‌هاى فنى در رشته‌هاى مختلف براى كاركنان تنظيم و اجرا كرد.

۶. وضعيت انبارهاى موجود بايد بررسى شود و يك سيستم انباردارى صحيح به وجود آيد.

۷. لازم است گروهى كه اعضاى آن را متخصصين متعهد ايرانى (و در صورت لزوم متخصصين خارجى كه به استقلال ملى ما احترام مى‌گذارند) تشكيل شود تا مسئوليت تهيه، ساخت و خريد لوازم يدكى مورد نياز را به عهده بگيرند.

### پوزش و تصحيح

با طلب پوزش، چند غلط مشهود به شرح زير اصلاح مى‌شود:

— شماره ۱۱، سال ۱۳۵۹، صفحه ۱۵۳ سطر ۲۸، به جاى "كانون‌هاى مهم كودتاگران بود"، بايد "كانون‌هاى مهم مبارزه با كودتاگران بود" خوانده شود.

— شماره ۱، سال ۱۳۶۰، صفحه ۸۴، سطر آخر: به جاى "واقعيى است كه"، بايد "سنگ بزرگى است در برابر" خوانده شود.

— شماره ۱، سال ۱۳۶۰، صفحه ۸۵، سطر اول: پس از واژه "قماش"، نقطه گذارى مى‌شود.

— شماره ۱، سال ۱۳۶۰، صفحه ۱۳۵، "ترجمه" م. ف. اينديشمند "نادرست و" ترجمه ر. ب. حامد "صحيح است.

## حزب سوسیالیست متحد آلمان ثمره یک وحدت تاریخی

"به مناسبت ۳۵ - مین سالگرد پیدایی حزب سوسیالیست متحد آلمان"

وحدت "حزب کمونیست آلمان" و "حزب سوسیال دمکرات آلمان" در اردیبهشت ۱۳۲۵ (آوریل ۱۹۴۶) و تشکیل "حزب سوسیالیست متحد آلمان" رویدادی تاریخی و آینده ساز در زندگی زحمتکشان آلمان بود. ویلهلم پیک، صدر "حزب کمونیست آلمان"، در سخنرانی خود در "کنگروه وحدت"، که در روزهای ۱-۲ اردیبهشت ۱۳۲۵ (۲۲-۲۱ آوریل ۱۹۴۶) با شرکت نمایندگان منتخب ۶۸۰ هزار سوسیال دمکرات و ۶۲۰ هزار کمونیست برگزار شد، گفت:

"ما حزب سوسیالیستی را می آفرینیم که از چنان پایه استوار و ساختار مستحکمی بهره مند است که نه توفان زمان و نه تهاجمات ارتجاع هیچگاه نخواهد توانست آن را بلرزده درآورد. حزب سوسیالیست متحد آلمان حربه های کارآ و برنده در دست خلق زحمتکش علیه حملات ارتجاع خواهد بود. مردم خلاق آلمان، چه در شهرو چه در روستا، به یاری این حزب نخست جمهوری دمکراتیک و سپس آلمانی سوسیالیستی و آزاد را پی ریزی خواهند کرد." چند روز بعد، اوتوگروته ول، رهبر پیشین "حزب سوسیال دمکرات آلمان" در تظاهرات ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵ (اول ماه مه ۱۹۴۶) در برلین گفت:

"ما دیگر نمی خواهیم که میلیتاریست ها، سرمایه داران و کلان زمینداران آلمان جدید را زیر سلطه خود قرار دهند و آن را رهبری کنند. این مردم زحمتکش آلمان هستند که باید بار سنگین بازسازی را به دوش خود گیرند. آن ها هستند که برانزده رهبری و بازسازی این کشورند." درسی و پنج سالی که از پایه گذاری "حزب سوسیالیست متحد آلمان" می گذرد، تاریخ درستی گفته های ویلهلم پیک و اوتوگروته ول را به ثبوت رسانیده است. طبقه کارگر و متحدان آن در نخستین کشور کارگری - دهقانی آلمان، در پرتو رهبری پیشاهنگ انقلابی متحد و مجهز به سلاح مارکسیسم - لنینیسم، برای اولین بار در تاریخ آلمان توانستند سر نوشت خود را به دست خویش گیرند و بدین سان، بزرگترین چرخش را در تاریخ خلق آلمان پدید آورند. زیر رهبری "حزب سوسیالیست متحد آلمان" بود که کارگران و دهقانان آلمان دمکراتیک راه

سوسیالیسم و صلح را با گام های استوار پیمودند. همه دستاوردهای شگرف جمهوری دمکراتیک آلمان، پیدایش و شکوفایی آن، به عنوان یکی از اعضای وفادار و فعال جامعه کشورهای سوسیالیستی و چشم انداز نوید بخش این کشور، با وحدت دو حزب کارگری آلمان در روزهای ۱-۲ اردیبهشت ۱۳۲۵ (۲۲-۲۱ آوریل ۱۹۴۶) پیوندی گسست ناپذیر دارد.

حزب سوسیالیست متحد آلمان در شرایط پیروزی جهانشمول و تاریخی اتحاد شوروی و هم پیمانان آن بر فاشیسم و درستیزه های توفنده طبقاتی بر سر غلبه کامل بر امپریالیسم و میلیتاریسم، یعنی مقصران واقعی دیکتاتوری فاشیستی، بوجود آمد. اما ریشه های این حزب را هم چنین باید در ژرفای گذشته های بس دور جستجو کرد. حزب سوسیالیست متحد آلمان وارث و ادامه دهنده پیکارها و دستاوردهای چندین نسل از انقلابیون پرولتری آلمان است. چنان که در برنامه کنونی حزب سوسیالیست متحد آلمان آمده است:

این حزب "سنن انقلابی" جامعه کمونیست ها" و سوسیال دمکراسی انقلابی آلمان را در بر می گیرد، کار حزب کمونیست آلمان را ادامه می دهد، رویای مبارزان ضد فاشیست را تحقق می بخشد و وارث همه رویدادهای ترقی خواهانه تاریخ خلق آلمان است."

دهها سال طول کشید تا تفرقه ای که امپریالیسم و اپورتونیسم در آغاز سده کنونی در طبقه کارگر آلمان پدید آورده بود، از میان برداشته شود و وحدت طبقه کارگر از نو برپایه انقلابی مستقر گردد. به علت این تفرقه بود که طبقه کارگر آلمان نتوانست در "انقلاب نوامبر ۱۹-۱۹۱۸" حاکمیت امپریالیسم و میلیتاریسم را براندازد. رهبران راست گرای سوسیال دمکراسی ائتلاف با احزاب بورژوازی را به وحدت عمل طبقه کارگر ترجیح می دادند. آن ها، نه تنها به خاطر زدوبند های انتخاباتی در رژیم سرمایه داری، به مبارزات توده ای و قسسی نمی نهادند، بلکه حتی چنین پیگاری را مردود می شمردند. سیاست آنان با ناکامی مفتضحانه روبرو شد و حتی نتوانست به پاسداری پیروزمندانه از آزادی های بورژوازمکراتیکی بیانجامد، که در جریان "انقلاب نوامبر" به دست آمده بود. سرمایه مالی واپس گرا و فاشیسم این دستاوردها را نخست مورد مخاطره جدی قرارداد و سرانجام آن ها را برانداخت. تنها امپریالیسم و میلیتاریسم آلمان بود که از این سیاست اپورتونیستی و از تفرقه در میان طبقه کارگر سود برد. امپریالیسم و میلیتاریسم آلمان توانست از این راه، از بحران همه جانبه اجتماعی "نجات" یابد، دیکتاتوری فاشیستی را در آلمان برقرار سازد و برای پیشبرد نقشه های جهانگیرانه خود جنگ دوم جهانی را، با همه پیامدهای خانمانسوز آن، برافروزد. از این رو، شگفت آور نیست که زحمتکشان جمهوری دمکراتیک آلمان، به رغم "توصیه" های رسانه های گروهی بورژوازی، از وحدت انقلابی خویش چون مردمک چشم حفاظت می کنند و آن را ضامن پیروزی های بیشتر و تابناک تر خویش در آینده می دانند.

یکی از بزرگترین دستاوردهای "حزب کمونیست آلمان" را در این واقعیت باید جستجو کرد، که در دوران تاریخی پس از انقلاب اکتبر در روسیه تزاری راهگشای وحدت انقلابی طبقه کارگر آلمان شد. این حزب در ستیزه های توفنده با امپریالیسم و میلیتاریسم و گسست با اشکال رنگارنگ اپورتونیسم بنیان یافت. "حزب کمونیست آلمان" درست به خاطر آن که، چه در گفتار و چه در کردار، پیوسته مصالح حال و آینده زحمتکشان را مدنظر داشت و براندازی سلطه سرمایه انحصاری و پی ریزی حاکمیت انقلابی طبقه کارگر و متحدان آن را شرط بنیادی دستیابی به آزادی های راستین برای زحمتکشان می شمرد، برچم مبارزه متحد و مشترک طبقه کارگر را علیه امپریالیسم و اپورتونیسم به دست گرفت.

"حزب کمونیست آلمان"، در پی کار برای وحدت انقلابی طبقه کارگر، بویژه در دوران رهبری "کمیته مرکزی تلن"، تجربیات ارزنده‌ای اندوخت. در این دوران بود که تبلیغات و ترور دشمن امپریالیستی و مشی ضد کمونیستی و نفاق افکنانه رهبران راست‌گرای سوسیال دموکرات به نخستین اوج خود رسید. "حزب کمونیست آلمان"، زیر پرچم دفاع از منافع زحمتکشان، ملهم از مارکسیسم - لنینیسم و برخوردار از رهنمودهای "انترناسیونال کمونیستی"، در دوران "جمهوری وایمار" پیوسته توان آن را می‌یافت که پاسخ‌گویی مهائل زمان باشد، ابتکار مبارزات گسترده و پیگیر پرولتری را به دست گیرد و کمونیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها را به اتحاد عمل فراخواند. این حزب نخست بار سنگین نبرد مشترک کارگران و دیگر زحمتکشان علیه خطر فاشیسم را بردوش گرفت و آنگاه، در دوران استقرار دیکتاتوری فاشیستی و مبارزه پنهانی، ستایش انگیزترین جانبازی‌ها را متحمل شد.

"حزب کمونیست آلمان" بر پایه نتایج هفتمین کنگره جهانی "انترناسیونال کمونیستی" و بویژه بر اساس مصوبات کنفرانس‌های حزب در بروکسل و برن، استراتژی و تاکتیک خود را تدوین کرد. برنامه این حزب برای سرنگونی دیکتاتوری فاشیستی و تاسیس جمهوری دموکراتیک، به عنوان پیش مرحله گذار به سوسیالیسم، پاسخ‌گویی شرایط زمان بود و چشم‌اندازی نوین برای استقرار وحدت طبقه کارگر و پایه‌گذاری پیوندی استوار با دهقانان و دیگر قشرهای زحمتکش پدید آورد. خواست "حزب کمونیست آلمان"، مبنی بر ایجاد حزب واحد انقلابی طبقه کارگر آلمان برای مبارزه با فاشیسم، نتیجه منطقی پیکارهای اصولی و دیرینه این حزب بود. چنین بود که کمونیست‌های آلمان، در شرایط فرمانروایی فاشیسم، وحدت انقلابی طبقه کارگر را در دوران آینده بی‌ریختند. کمونیست‌های آلمان پیگیرانه، هدفمندانه و فداکارانه در راه این وحدت زرمیدند.

از آنجا که نفاق در طبقه کارگر برای همه بخش‌های این طبقه و نه تنها برای کمونیست‌ها زبان آور بود، علیرغم تبلیغات گسترده و سوء رهبران راست‌گرای سوسیال دموکرات و محدودیت‌هایی که اینان برای اعضای خود پدید می‌آوردند، شعار وحدت طلبانه "حزب کمونیست آلمان" زفته زفته در صفوف سوسیال دموکراسی بازتاب یافت. تجربیات تلخ دوران دیکتاتوری فاشیستی سبب شد که بسیاری از سوسیال دموکرات‌ها درباره پیامدهای خانمانسوز تفرقه طبقه کارگر، زبان کمونیسم ستیزی و امکان و ضرورت مبارزه مشترک کمونیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها بنیاندیشند. در پی کار دشوار مخفی، در اردوگاه‌ها، در زندان‌ها و در مهاجرت، کمونیست‌ها و سوسیال دموکرات‌های آگاه به یکدیگر نزدیک شدند، بر اختلافات فائق آمدند و مبارزه مشترک را آغاز نهادند.

پیروزی برفاشیسم هیتلری، که در آن اتحاد شوروی نقش اساسی داشت و به رهایی مردم آلمان از قید فاشیسم انجامید، شرایط نوین و امکانات بی‌همتایی برای شکوفایی توان سیاسی طبقه کارگر پدید آورد. از سوی دیگر، این فرصت تاریخی پیش‌آمد که دست امپریالیسم آلمان برای همیشه از سیادت پر مردم کوتاه شود و طبقه کارگر و متحدان آن رهبری جامعه را به دست گیرند. چیرگی بر تفرقه در میان طبقه کارگر و اتحاد آن بر پایه انقلابی، شرط ناگزیر دستیابی به این هدف بود.

اینجا دیگر نه تنها خواست‌های ویژه سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶، بلکه همه مسائل مطرح بود، که از دهه پیش در مرکز مبارزات طبقاتی میان طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان از یک سو و امپریالیسم و میلیتاریسم آلمان از سوی دیگر قرار داشت. دیکتاتوری فاشیستی و جنگ جنایتکارانه

و تاراج‌گرانه سرمایه مالی آلمان، حل این مسائل راه‌سود خلق آلمان و صلح ضرورت و فوریت می‌بخشید.

ریشه‌های عمیق وحدت کمونیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها و پیدایش "حزب سوسیالیست متحد آلمان" را باید در تاریخ جنبش کارگری آلمان و خلق این کشور جستجو کرد. این رویداد همچنین بیانگر قانونمندی تحول اجتماعی و مضمون دوران تاریخی ماست. تصادفی نیست که سیاستمداران و ایدئولوگ‌های امپریالیسم و اپورتونیسم راست منکر این قانونمندی و ریشه‌یابی پیدایش "حزب سوسیالیست متحد آلمان" در بهترین سنن طبقه کارگر و خلق آلمان هستند. آن‌ها بدین ترتیب، نشان می‌دهند که به خاطر پیشرده مقاصد سیاسی پلید خود، ناگزیرند تا دیدگان خود را حتی در برابر واقعیت‌های انکارناپذیر ببندند. پیدایش "حزب سوسیالیست متحد آلمان"، و تکامل آن به یک حزب مارکسیستی - لنینیستی و دستاوردهای شگرف این حزب برای طبقه کارگر آلمان دموکراتیک بازتابی است از حقیقت‌های سترگ دوران ما، یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم: سیادت امپریالیستی جاودانه نیست، بر تفرقه در میان طبقه کارگر می‌توان و باید چیره شد؛ پیروزی حزب انقلابی، پیروزی سوسیالیسم، ناگزیر و برگشت‌ناپذیر است.

"حزب کمونیست آلمان" در گسترش فراپنده، نفاق شکن و پیروزی آفرین روند وحدت طبقه کارگر پس از آزادی از بند فاشیسم، نقشی اساسی بازی کرد. این حزب، در "فراخوان ۱۱ ژوئن ۱۹۴۵" (۲۱ خرداد ۱۳۲۴) خود نشان داد که چگونه می‌توان بر سلطه سرمایه انحصاری فایق آمد. شرایط وحدت نیروهای ضد فاشیست و دموکراتیک را فراهم آورد و در راه گذار به سوسیالیسم گام نهاد. این دعوت کمونیست‌ها، که باید از تاریخ درس گرفت و دیگر هرگز به امپریالیسم آلمان و کارگزاران آن فرصت استقرار حاکمیت بر خلق ران داد، بیان‌گر منافع همه زحمتکشان و توده خلق آلمان بود.

"حزب کمونیست آلمان" با سیاست مارکسیستی - لنینیستی خود شرایط استقرار وحدت عجل طبقه کارگر و همگامی همه ضد فاشیست‌ها را فراهم آورد. به پاس این سیاست و فعالیت خستگی‌ناپذیر کادرهای آزموده "حزب کمونیست آلمان" بود، که فرصت طلایی از دست نرفت، وحدت طبقه کارگر تحقق یافت و "حزب سوسیالیست متحد آلمان" از همان آغاز مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری را پایه استوار گفتار و کردار خود قرار داد.

در این زمینه، دگرگونی‌های بنیادی حاصله در درون "حزب سوسیال دموکرات آلمان" از اهمیت فراوان برخوردار بود. اکثریت اعضا و مسئولان این حزب، بر پایه تجارب تلخی که از پیامدهای سیاست اپورتونیستی اندوخته بودند و در پرتو کوشش‌های وحدت‌جویانه "حزب کمونیست آلمان"، هرچه بیشتر به ضرورت چنین وحدتی پی می‌بردند. برای نخستین بار در تاریخ جنبش کارگری آلمان، در اواخر خرداد ۱۳۲۴ (اواسط ژوئن ۱۹۴۵)، قراردادی میان رهبری "حزب کمونیست آلمان" و "حزب سوسیال دموکرات آلمان" به امضاء رسید، که در آن دو حزب آمادگی خویش را برای مبارزه مشترک در راه چیرگی همه‌جانبه برفاشیسم و ایجاد شرایط دموکراتیک اعلام داشتند. نیروهای آگاه سوسیال دموکراسی توانستند، در روند پیکار مشترک برای ایجاد تحول ضد فاشیستی و دموکراتیک و مباحثه درباره مسائل بنیادی سیاسی - ایدئولوژیک، علیرغم ستیزه‌جویی‌های جانگناه اپورتونیست‌ها و ضد کمونیست‌های دواشته، هرچه بیشتر توان یابند.

ارتجاع امپریالیستی و رهبران راست‌گرای سوسیال دموکراسی، بویژه در "منطقه‌های غرب"

سوسیالیست متحد آلمان"، پیش از همه، چرخشی در تاریخ جنبش کارگری آلمان بود. در برنامه این حزب می‌خوانیم:

"درس اساسی، که باید از تاریخ جنبش کارگری آلمان گرفت، این است: طبقه کارگر تنها هنگامی می‌تواند رسالت تاریخی خود را ایفا کند، که بر تفرقه ساخته دست امپریالیسم و اپورتونیسیم در صفوف خود فائق آید، وحدت خود را بر پایه انقلابی استوار سازد و از رهبری حزب مارکسیستی - لنینیستی هدفمند، متحد و رزم آزمودهای که با توده‌های خلق پیوند نزدیک دارد، پیروی کند."

"انقلاب مردمی ایران، اگر از حرکت به سوی تکامل و گسترش باز ایستد، محکوم به فنا و بازگشت خواهد بود"

(از برنامه حزب توده ایران)

کاخ بسیدار از بن کنیم

خانه حزب کنیم آباد

رفقای عزیز، هواداران، دوستان حزب و سرطنان!

ما می‌خواهیم همراه شما و به کمک شما جشن چهلین سالگرد تأسیس حزب توده ایران را در خانه حزب برگزار کنیم. برای خریدن و یا ساختن خانه حزب به کمک مالی شما نیازمندیم. با کمک خود در این جنبش همبستگی و خلقی شرکت کنید. کمک مالی خود را به نام: رضا شلتوکی. شماره پانکی ۸۹۸ بانک تهران، شعبه ایران شهر شمالی بپردازید.

توجه!

۱. پرداخت پول، با ذکر مشخصات فوق، به تمام شعبه‌های بانک تهران ممکن است.
۲. از کمک‌کنندگان خواهیم دیدم فتوکی فیش بانکی را به آدرس دبیرخانه کمیته مرکزی، تهران، خیابان ۱۶ آفر، شماره ۶۸ ارسال دارید.

و برلین غربی، برای جلوگیری از وحدت انقلابی، به هر شیوه‌ای توسل می‌جستند. آن‌ها، در این گستره، از پشتیبانی همه‌جانبه اشغال‌گران غربی برخوردار بودند. این اشغالگران بانقض آشکار "قرارداد پتسدام"، از یک سو در راه فعالیت و ابتکار دمکراتیک زحمتکشان محدودیت‌های بی‌شمار پدید می‌آوردند و از سوی دیگر به احیاء امپریالیسم آلمان فعالانه کمک می‌کردند. بدین ترتیب، پیکار در راه تحقق وحدت انقلابی طبقه کارگر در عین حال به این پریش سرنوشت‌ساز پاسخ می‌داد، که آیا نیروهای امپریالیستی به احیاء حاکمیت اقتصادی - سیاسی خود موفق خواهند شد و یا آن‌که رهبری تحول اجتماعی برای همیشه به دست طبقه کارگر خواهد افتاد؟

در چنین شرایط دشوار و پیچیده‌ای، این تجربه دیرینه و پیروزی بخش مارکسیسم - لنینیسم به یاری کمونیست‌های آلمان آمد که: مسائل عینی اجتماعی را، هر چند هم که دشوار باشند، تنها هنگامی در راستای پیشرفت اجتماعی و به سود طبقه کارگر و همه زحمتکشان می‌توان حل کرد، که حزب مارکسیستی - لنینیستی بتواند مقابله با آن‌ها را به خواست توده‌های میلیونی تبدیل نماید و اندیشه و عمل مشترک آنان را در جهت حل این مسائل تمرکز دهد.

روند وحدت انقلابی بویژه از آن جهت به سرانجام موفقیت‌آمیز رسید، که حتی به فعالیت‌ها و مباحثات صدها هزار کمونیست و سوسیال دمکرات محدود نشد، بلکه جنبش توده‌های مردم را فراگرفت و، به معنای راستین کلمه، به خواست و تصمیم دمکراتیک همه خلق بدل گردید. روند ایجاد یک حزب واحد انقلابی با پیدایش سازمان‌های واحد سندیکایی و جوانان، یعنی "فدراسیون سندیکاهای آزاد آلمان" و "جوانان آزاد آلمان" و دیگر سازمان‌های توده‌ای دمکراتیک همراه و همگام بود. همان‌گونه که کوشش برای وحدت "حزب کمونیست آلمان" و "حزب سوسیال دمکرات آلمان" مبارزه برای تأسیس جنبش سندیکایی واحد را الهام می‌بخشید، در سندیکاها نیز، پایه پای این روند، پیکار در راه پایه‌گذاری "حزب سوسیالیست متحد آلمان" از پشتیبانی گسترده و فعال برخوردار می‌شد. در نخستین کنگره "فدراسیون سندیکاهای آزاد آلمان"، که در اواسط زمستان ۱۳۲۴ برگزار گشت، نمایندگان کنگره که برگزیدگان آزاد دو میلیون عضو دارای عقاید سیاسی و ایدئولوژیک گوناگون بودند، به اتفاق آراء، خواهان ادغام هر چه سریع‌تر در حزب کارگری گردیدند تا بدین ترتیب، تضمینی بوجود آید که "دشمنان زحمتکشان دیگر به روی پای خود نایستند و خلق زحمتکش آلمان دسیسه‌های ارتجاع را با وحدت خود پاسخ گوید".

پایه‌گذاری "حزب سوسیالیست متحد آلمان" روندی بود عمیقاً دمکراتیک، که به خواست و به یاری توده‌های وسیع خلق به سرانجام نیک خود رسید. سیاستمداران اپورتونیست و ایدئولوگ‌های ارتجاع، بویژه در جمهوری فدرال آلمان که سی و پنج سال است در پیوند با پیدایش "حزب سوسیالیست متحد آلمان" و از روی کینه طبقاتی، از "اجبار" و "ارباب" دم می‌زنند، این واقعیت تاریخی را نادیده می‌انگارند.

با پایه‌گذاری "حزب سوسیالیست متحد آلمان" طبقه کارگر بر امپریالیسم و مارکسیسم - لنینیسم بر اپورتونیسیم پیروزی یافت. این حزب بر پایه‌های استوار سوسیالیسم علمی شالوده ریزی شد. "اصول و هدف‌های" "حزب سوسیالیست متحد آلمان"، که در "کنگره وحدت" (۱۳۲۵) به اتفاق آراء به تصویب رسید، بر پایه کار بست خلاق آموزش مارکسیستی - لنینیستی انقلاب مبتنی بود. این "اصول و هدف‌ها"، چه در آلمان و چه در پهنه بین‌المللی پاسخ‌گوی تجربیات تاریخی جنبش انقلابی کارگری بوده است.

وحدت "حزب کمونیست آلمان" و "حزب سوسیال دمکرات آلمان" و تشکیل "حزب

## سوسیالیسم علمی آموزش خلاق انقلاب اجتماعی

عدای از خوانندگان "دنیا"، بخصوص از میان دوستان هوادار حزب توده ایران و نیز از میان مسلمانان انقلابی، از ما خواستند که درباره "سوسیالیسم علمی" که در نظریات مارکسیستی از آن یاد می شود، توضیحاتی در اختیار آنان بگذاریم. این مسئله بخصوص از این لحاظ مطرح می شود که چگونه حزب توده ایران که هوادار سوسیالیسم علمی است، می تواند در درازمدت و از لحاظ استراتژیک با مسلمانان انقلابی پیرو خط امام در یک جهت گام بردارد و با آنان متحد شود. در این مقاله گوشش شده است که با تشریح مفهوم سوسیالیسم علمی به این پرسش از لحاظ تئوریک پاسخ داده شود. چنان که در متن مقاله آمده است، مارکسیسم - لنینیسم از سه بخش اساسی تشکیل شده است: فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی (یا کمونیسم علمی). جالب آن که آیت الله شهید، مرتضی مطهری نیز با توجه به این سه بخش اساسی مارکسیسم - لنینیسم، از دیدگاه خود به این پرسش پاسخ داده است، که مابین آن را در اینجا نقل می کنیم:

"قبلا که این قسمت را مطالعه می کردم (اجزاء اساسی مکتب مارکس) اشکالی به نظرم آمد و آن این که می شود مکتب مارکس و اجزاء اصلی آن را به گونه ای دیگر تشریح کرد و آن را با سه اصل دیگر مشخص نمود:

۱- نظریه منطقی، یعنی یک طرز تفکر که عبارت است از دیالکتیک.

۲- تفسیر تاریخ بر اساس اقتصاد، یعنی این که زیربنای اقتصاد است و اقتصاد تعیین کننده اوضاع و احوال دیگر است (ماتریالیسم تاریخی).

۳- نظریه اجتماعی که عبارت از سوسیالیسم یا اشتراکیت است.

یعنی مارکسیسم این سه چیز است. ماتریالیسم را هم می شود به

صورت اصل چهارمی ذکر کرد، ولی ماتریالیسم جز جوهر مارکسیسم نیست هر چند که خود مارکس ماتریالیست و مدافع آن بوده است. ولی امروز در دنیا ماتریالیسم را برای مارکسیسم یک امر ضروری نمی دانند. برخلاف دیالکتیک که جز ارگان مارکسیسم است و برای آن ضروری است و همچنین ماتریالیسم تاریخی جز اساسی مارکسیسم است، مانند سوسیالیسم و اشتراکیت که آن هم قابل انفکاک از مارکسیسم نیست، ولی می شود نظریات مارکسیستی را از افکار ضد دینی و ضد خدائی جدا کرد، همچنان که فعلا در دنیای اروپا زیاد پیدا شده اند، کسانی که مارکسیست هستند و در عین حال ضد دین و ضد خدا نیستند" (استاد مطهری. "مارکس و مارکسیسم"، صفحه ۱۱-۱۵).

باید به این نوشته استاد مطهری این واقعیت را نیز اضافه کنیم که مارکسیست های واقعی، از جمله حزب توده ایران، پیوسته به اعتقادات مذهبی توده مردم احترام عمیق داشته و دارند، و داشتن چنین اعتقاداتی هرگز مانع عضویت افراد مومن در حزب توده ایران نبوده و نیست.

"دنیا"

زمانی که مارکس و انگلس تئوری سوسیالیسم علمی را تدوین کردند، پیروان این نظریه، معدود انسان های پاکبازی بودند که طهم از عشق به انسان زحمتکش، در راه عدالت اجتماعی و رهایی انسان از قید استثمار و بردگی می رزمیدند.

امروزه این تئوری به یک نیروی مادی و هنوی جهانشمول بدل گردیده است. جامعه ای که به صورت انواع طرح های آرمانی در آثار اندیشمندان قرون و اعصار گذشته تجلی یافته بود، جامعه ای که تاریخ، رسالت استقرار عدالت و برابری اجتماعی را به عهده آن نهاد بود و جامعه ای که خطوط اساسی آن به شکل علمی در آثار مارکس و انگلس ترسیم گردید، امروزه به یک واقعیت بدل گردیده و بیش از یک سوم جمعیت جهان را در بر می گیرد و در عرصه ریشه کن ساختن نابرابری و بی عدالتی، جهل و فقر به دستاوردهای چشم گیری نائل آمده است.

سوسیالیسم به یک نظام جهانی بدل شده و در صحنه نبرد آشتی ناپذیر با اردوی زر و زور، سنگرهای مهمی را به تصرف آورده است. جنبش اجتماعی - سیاسی سوسیالیسم در صفوف خود میلیون ها انسان را متشکل ساخته است که در شرایط گوناگون می رزمند و در صف رهایی زحمتکشان را به اهتزاز می آورند. سوسیالیسم علمی قلوب میلیون ها انسان را مسخر ساخته و چنان جاذبه نیرومندی کسب کرده که حتی علوم اجتماعی بورژوازی را نیز تحت تاثیر قرار داده است. حضور آن در همه عرصه ها به چشم می خورد و کم تر نظریه ای را می توان یافت که به نحوی از آن متأثر نشده باشد. هزاران رساله توسط اندیشه پردازان بورژوازی در رد آن نگاشته شده و به این یا آن شکل بر نظریات انقلابیون غیر کمونیست تاثیر نهاده است.

این نیروی عظیم و این جاذبه قوی باعث شده که امروزه، علاوه بر پیروان سوسیالیسم علمی، انواع نیروها و جریانات اجتماعی، از مائوئیسم گرفته تا روزیونیست های راست و حتی برخی نمایندگان بورژوازی، نظریات خود را با نام سوسیالیسم زینت دهند.

Pierre Leroux در سال ۱۸۲۲ به کار رفت و پس از آن وارد واژگان سیاسی - اجتماعی شد.

اروزه واژه سوسیالیسم به سه پدیده اجتماعی اطلاق می شود:

۱- مجموعه نظریات ایدئولوژیک - سیاسی پیرامون یک نظام اجتماعی عادلانه و فارغ از نابرابری و بی عدالتی های اجتماعی و طبقاتی و راهها و شیوه های استقرار و ساختمان آن. این نظریات در طول تاریخ اندیشه اجتماعی سیرتطور طولانی و بفرنجی را پیهمه است. در مرحله ابتدایی، این سوسیالیسم، تخیلی، رویایی یا پندارگرایانه بود و تنها به نقد جامعه مبتنی بر استثمار می پرداخت و تصویر کلی و مبهمی از جامعه آرمانی ارائه می داد. در نیمه قرن نوزدهم میلادی، در پرتو نقش جاودان مارکس و انگلس این تئوری بزشالوده علمی قرار گرفت و از این رو سوسیالیسم علمی نام گرفت. لنین در شرایط نوین تاریخی رسالت تکامل و غنای آن را به عهده گرفت. مارکس، انگلس و لنین بنیانگذاران سوسیالیسم علمی خوانده می شوند. سوسیالیسم علمی (یا کمونیسم علمی) یکی از اجزاء سه گانه مارکسیسم - لنینیسم (فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی) است.

سوسیالیسم علمی عبارت است از علم مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان علیه بورژوازی و متحدین استثمارگر وی، علم راهها و شیوه های سرنگونی نظام سرمایه داری، راهها و قوانین ساختمان سوسیالیسم، ایجاد شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تکامل همه جانبه انسان، علم جامعه کمونیستی بمثابة یک ارگانیزم اجتماعی بفرنج و علم کنترل و هدایت آگاهانه و هدفمند روندهای اجتماعی توسط انسان و برای انسان.

سوسیالیسم علمی، بیان کل مارکسیسم - لنینیسم، مجموعه ای از اصول جزئی و تغییر ناپذیر نیست، بلکه علمی است خلاق و پویا که واقعیت عینی جامعه بشری را با همه تناقضات و بفرنجی های آن، در حرکت و تکامل مداوم، مورد بررسی قرار می دهد و از این رو علمی است که هر آن توسط جدیدترین دستاوردهای علم و عقل، غنی و غنی تر می شود.

سوسیالیسم علمی، در حالی که تکامل جامعه سرمایه داری، تشدید تناقضات آن و رشد جنبش کمونیستی و کارگری، مبارزه رهایی بخش ملی و مبارزه برای دموکراسی را تحلیل می کند، راهها و شیوه های سرنگونی سرمایه داری را، در پرتو تغییراتی که به طور مداوم روی می دهد، مورد بررسی مشخص قرار می دهد. این علم، تکامل جامعه سوسیالیستی، تجربه ساختمان سوسیالیسم در کشورهای گوناگون و نقش احزاب کمونیست در ساختمان جامعه، نو را به منظور تدوین راهها و شیوه های ساختمان این جامعه، در انطباق خلاق با مرحله معین تاریخی مورد بررسی قرار می دهد. خصلت خلاق سوسیالیسم علمی از همین پیوند ناگسستنی با زندگی و عمل ناشی می شود.

۲- سوسیالیسم بمثابة یک جنبش اجتماعی و سیاسی رهایی بخش. واژه سوسیالیسم در عین حال به جنبش انقلابی آن طبقات و اقشار اجتماعی که آرمان سوسیالیسم را دنبال می کنند، نیز اطلاق می گردد. عالی ترین شکل این جنبش در مبارزه انقلابی - طبقاتی طبقه کارگر به رهبری احزاب مارکسیست - لنینیست تبلور یافته است، که پرچم مبارزه در راه رهایی طبقه کارگر و زحمتکشان و تحقق اندیشه های سوسیالیسم علمی و غنای آن را به دوش دارند. امروزه احزاب کمونیست و کارگری نیرویی متشکل از قریب به ۶۰ میلیون مبارز آگاه و فداکار را در صفوف خود گرد آورده اند.

۳- سوسیالیسم بمثابة یک نظام اجتماعی. سوسیالیسم نام آن نظام اجتماعی است که در نتیجه سرنگونی سرمایه داری و ریشه کن ساختن مالکیت خصوصی بروسایل تولید توسط طبقه

از بدو پیدایش سوسیالیسم علمی، بورژوازی و دیگر نیروهای ارتجاعی، که در اشاعه این نظریه قنای محتوم خویش را می دیدند، کارزار گسترده ای را علیه آن آغاز کردند. کمونیسم ستیزی (آنتی کمونیسم)، اکنون به ایدئولوژی و سیاست امپریالیسم در این کارزار بدل شده است. تعقیب و کشتار و وارد آوردن انواع اتهامات و بهتانها به پیروان سوسیالیسم علمی، تئوری سازی های به ظاهر علمی به منظورشایات غیر علمی بودن آن، از جمله شیوه های این کارزار است.

با پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه تزاری، و تبدیل سوسیالیسم از یک نظریه به یک نیروی مادی، شوروی ستیزی (آنتی سوویتسم) به ترجیح بند کارزار ضد کمونیستی و هسته اصلی کمونیسم ستیزی بدل شد.

امروزه، امپریالیسم میلیاردها بودجه و هزاران کادر متخصص به تامین کارمایه برای این کارزار اختصاص داده است. در ایالات متحده آمریکا بیش از ۲۰۰ مرکز و در آلمان فدرال قریب به ۱۰۰ مرکز تحقیقات اجتماعی به تدوین استراتژی و تاکتیک کمونیسم ستیزی مشغولند. روزیونیست ها و انواع منحرفین "چپ" و راست نیز در این کارزار "مقدس"، علیه سوسیالیسم علمی و سوسیالیسم واقعا موجود، فعالانه شرکت دارند.

در کشورهای "جهان سوم" و در جنبش های رهایی بخش ملی، که در سال های اخیر اوج شگرفی گرفته است، در میان بخشی از نیروهای انقلابی مخالفت هایی با سوسیالیسم علمی دیده می شود. این مخالفت ها گاه ناشی از پیش داوری ها و تاثیرات سوء تبلیغات امپریالیستی و گاه ناشی از مواضع ناسیونالیستی و خرد بورژوازی این نیروهاست. آنان که خود را پرچم دار مبارزه در راه عدالت اجتماعی می دانند، نسبت به هر نیرویی که به نظرشان رقیب برسد، احساس عناد و دشمنی می کنند.

امپریالیسم با بهره گیری از گرایش های ناسیونالیستی و پیش داوری های ضد کمونیستی این نیروها، به شانناز "وابستگی به کمونیسم بین الملل" و "القاء ایدئولوژی" دست می زند و بدین سان دوهدف را دنبال می کند:

نخست، ایجاد محمل های لازم برای توجیه سیاست های براندازی و تجاوزگرانه خود تحت بهانه "خطر کمونیسم".

دوم، ایجاد یک جو روانی به منظور تحریک احساسات ناسیونالیستی این نیروها و در نتیجه جداسازی آنان از پیروان سوسیالیسم علمی و اردوگاه سوسیالیسم، که متحد طبیعی آنان در نبرد ضد امپریالیستی و خلقی محسوب می گردند.

این ستازیو، در میهن ما در دوران حکومت ملی دکتر مصدق و نیز پس از پیروزی انقلاب شکوهمند بهمن ۱۳۵۷ اجراء شد.

### منظور از سوسیالیسم چیست؟

واژه سوسیالیسم نخستین بار توسط سوسیالیست پندارگرای فرانسوی پییر لروکس



کارگر و با شرکت دیگر زحمتکشان پدید می‌آید. این نظام‌ها انقلاب اکثر در روسیه برای نخستین بار تحقق یافت.  
سوسیالیسم بمثابة یک نظام اجتماعی جهانی به مهم‌ترین عامل تکامل جامعه بشری و به دژ استوار نبرد علیه امپریالیسم و بخاطر صلح، دموکراسی و ترقی اجتماعی بدل شده است.

### برابری و عدالت اجتماعی، آرمان دیرینه بشریت

سوسیالیسم علمی یک نظریه انتزاعی و مجموعه‌ای از فرمول‌بندی‌های مجرد نیست که توسط این یا آن دانشمند به تنهایی پدید آمده باشد. سوسیالیسم علمی دارای یک پیشینه و تاریخ غنی و پربراری است که همان تاریخ تحول اندیشه بشری پیرامون ایجاد یک نظام اجتماعی عادلانه است. سوسیالیسم علمی ایلمه منطقی این تحول است و از آنجا که سز گنجینه غنی و پربرار اندیشه بشری استوار است و خود سره‌طور آن است، توانست به یک ایدئولوژی جهانشمول بدل گردد.

سوسیالیسم علمی به تمام پرورش‌هایی که برای بشریت ترقی‌خواه طی قرون و اعصار مطرح بوده است پاسخ علمی می‌دهد و راه تحقق آرمان دیرینه بشریت پیرامون ایجاد یک جامعه آباد، آزاد و شکوفا و فارغ از ستم و استثمار را نشان می‌دهد. وجه اشتراک همه نظریات و ایدئولوژی‌های عدالت‌جویانه و مساوات‌طلبانه با سوسیالیسم علمی در این جا است.  
اندیشه عدالت‌جویی و مساوات‌طلبی، بسان تاریخ جامعه طبقاتی، قدیم و دیرسال است و آغاز آن به دوران فروپاشی نظام اولیه و آغاز جامعه مبتنی بر استثمار انسان از انسان بازمی‌گردد.

در آغاز، اندیشه عدالت اجتماعی در قالب اساطیر و مذهب بیان می‌شد. خاطره دوران "طلایی" اولیه، که انسان‌ها متحد و یکپارچه درگیر نبرد با طبیعت بودند، و آرزوی رجعت بدان اندیشه‌ها جای ویژه‌ای داشت. بار شد و توسعه دانش بشری نخستین بار در یونان باستان، چین و هند نخستین تئوری‌های علمی - فلسفی، که هسته‌های قابل‌توجهی از عشق به انسان، برابری و عدالت اجتماعی در آن‌ها تبلور یافته بود، پدید آمدند.

البته این اندیشه‌ها در چارچوب محدودیت‌های تاریخی زمان خود محصور بودند. اندیشه عدالت اجتماعی یک مفهوم نسبی است که در قالب شرایط مشخص هر دوران بیان می‌گردد. مثلا در دوران برده‌داری، افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ قبل از میلاد) به ترسیم جامعه آرمانی پرداخت. ولی جامعه وی از چارچوب نظام برده‌داری فراتر نمی‌رفت و بردگان را در بر نمی‌گرفت. به قول آکادمیسین بولگین، دانشمند شوروی، در جامعه افلاطونی "می‌بینیم که اعضای جامعه کمونیستی کار نمی‌کنند، در حالی که زحمتکشان در خارج از چارچوب نظام زندگی می‌کنند."

در قرون وسطی، اندیشه اجتماعی تحت کنترل و نظارت و تاثیر آموزش رسمی مسیحیت قرار داشت. این آموزش مدعی بود که همه چیز از پیش توسط خدا مقدر شده و انسان قادر نیست هیچ تغییری در زندگی اجتماعی ایجاد کند. توماس آکوئیناس (۱۲۲۴-۱۲۷۵ میلادی) معتقد بود که مصایب اجتماعی تقدیر الهی هستند و محرومان باید درقبال این مصایب، صبر پیشه سازند.

ولی این نظریات نمی‌توانست عصیان و اعتراض مردمی را که از تشدید استثمار و ستم اجتماعی به تنگ آمده بودند، خاموش کند. خواست عدالت اجتماعی در چارچوب یک تعبیر دیگر از مذهب، تعبیری که به سود محرومان و ستم‌دیدگان جامعه بود، مطرح گردید. مذهب انقلابی به پرچم مبارزاتی توده‌های محروم دهقانان و بی‌چیزان شهری علیه حاکمیت زورمندان، زرسالاران و اشراف فئودال و کلیسای مدافع آنان بدل شد. فرا دولسینو Fra Dolcino که در اوایل قرن ۱۴ میلادی، رهبری یک قیام دهقانی را در شمال ایتالیا به عهده داشت، علیرغم فقدان برنامه روشن و محدودیت خواست‌های اجتماعی، نمونه‌ای از این نوع برداشت بود. به نظر وی رهبران جامعه باید زندگی "حواری‌وار" و زاهدمنشانه داشته باشند و ثروت و مکتبی از خود نداشته باشند و برای دیگران سرمشق تقدس باشند.

دو قرن بعد، توماس مونتسر Thomas Münzer (۱۵۲۵-۱۴۹۰ م.)، رهبر جنبش دهقانان فقیر در جنگ دهقانی آلمان، به نحو درخشانی خواست‌های محرومان روستا را در قالب مذهب بیان داشت. وی نظیر سنت اگوستین، که نظریات وی سال‌ها ایدئولوژی رسمی کلیسا بود، معتقد به استقرار "حاکمیت الهی" بر روی زمین بود. اما "حکومت الهی" اگوستین، بواقع استقرار حاکمیت کلیسا بر همه شئون زندگی بود، حال آن که حکومت الهی مونتسر، حکومت محرومین بود که در آن مالکیت خصوصی، ستم اجتماعی، دولت بیگانه از مردم، امتیازات و تمایز طبقاتی وجود ندارد. انگلس در کتاب جنگ دهقانی در آلمان وی را تبلور عالی‌ترین سنن انقلابی آلمان می‌خواند.

جنبش مزدک با مدادان (۵۲۴-۴۹۴ م.) در ایران نیز یکی از نمونه‌های برجسته جنبش‌های عدالت‌جویانه و مساوات‌طلبانه است، که در قالب مذهب بیان می‌شد. مزدک پیشوای جنبش مساوات‌طلبانه دهقانان و فقرای شهری در دوران ساسانی بود. مزدک در آئین خود بر آن بود که "نعمت مادی را هم‌مرزدا یکسان در دسترس مردم قراردادده است و نابرابری از آنجا برخاست که کسانی از طریق فقر و جبر خواست‌مانند اموال متعلق به دیگران را تصرف کنند". در آئین مزدک ریشه ظلم در نابرابری در تقسیم خواسته‌ها و نعمت مادی نهفته است و راه نیل به عدالت، رفع نابرابری یعنی استقرار مساوات در برخورداری از نعمت مادی است.<sup>۱</sup>

### اندیشه عدالت اجتماعی در مراحل نخست سرمایه‌داری: سوسیالیسم تخیلی

با تکامل جامعه بشری، نظام سرمایه‌داری جایگزین فئودالیسم شد و به همراه آن، چنان تحولات عظیمی در عرصه علم و تولید صورت گرفت که در کل تاریخ گذشته همتا نداشت. اما نظام سرمایه‌داری برای محرومین جامعه، دستاوردی در عرصه عدالت اجتماعی به همراه نداشت. نابرابری‌ها ادامه یافت و عمیق‌تر شد. استثمار سرمایه‌داری جایگزین استثمار فئودالی شد و در برخی موارد حتی با آن آمیخته شد و فقر و سیه‌روزی بیشتر به ارمان آورد. این امر موجب رشد عدم رضایت و تشدید مبارزه طبقاتی گردید. اعتراض توده‌ها علیه نظام استثمارگر موجود در تئوری‌های سوسیالیستی انعکاس یافت. عشق به انسان، علاقه به آینده وی و آرزوی

۱. احسان طبری. برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، چاپ اول، صفحه ۱۹۹.

یک جامعه آرمانی، مضمون اساسی این نظریات را تشکیل می‌داد. اما این تئوری‌ها، علیرغم همه دستاوردهای عظیم آن، به دلیل محدودیت تاریخی، نتوانستند تصویر علمی از جامعه و قانونمندی‌های آن ارائه دهند و از این رو تخیلی یا پندارگرایانه خوانده می‌شوند.

توماس مور (۱۴۳۵-۱۴۷۸ م.)، فیلسوف و دولت‌مرد انگلیسی، از نخستین سوسیالیست‌های تخیلی بود که در کتاب *اوتوپیا* خود، هرگونه برابری و سعادت، تکامل مادی و معنوی انسان، عدالت اجتماعی و رهبری بخردانه، اموراجتماعی را در شرایط وجود مالکیت خصوصی و استثمار اکثریت جامعه توسط اقلیتی معدود غیرقابل وصول می‌دانست. جامعه آرمانی وی جامعه‌ای است متمرکز، که بر کار و مالکیت جمعی استوار است. هرکس از بیت‌المال به اندازه نیاز خود برداشت می‌کند، کارجنبه تک‌بعدی خود را از دست می‌دهد و هرکس، هم به کارفکری و هم به کار پدی اشتغال دارد.

توماسو کامپانلا (۱۶۳۹-۱۶۸۸ م.)، انقلابی ایتالیایی، در کتاب *شهر خورشید* به ترسیم جامعه آرمانی می‌پردازد. نکته درخشان در اندیشه وی، جایگاه برجسته‌ای است که به نقش علم در هدایت امور اجتماعی می‌دهد. رهبر "شهر خورشید" دانشمندی است دارای تجربیات علمی و دانش‌تئوریک پهناور.

وینستانتلی (۱۶۵۲-۱۶۰۹ م.)، یک اندیشه‌پرداز مذهبی بود که در قالب مذهب، آمال و خواست‌های فقرای شهر و ده را بیان می‌داشت. نکته درخشان در نظریات مسلیه (۱۷۲۹-۱۶۶۴ م.)، تأکید وی بر سرنگونی انقلابی نظام مبتنی بر استثمار و بردن اندیشه‌های سوسیالیستی در جنبش توده‌ای-دهقانی بود. بعدها بابوف (۱۷۹۲-۱۷۶۰ م.) انقلابی فرانسوی، بنیان‌گذار یک جریان انقلابی علیه نظام سرمایه‌داری نوپا در فرانسه پس از انقلاب بورژوازی گردید. بابوف و پیروانش که در انقلاب ۱۷۹۳-۱۷۸۹ شرکت داشتند، بزودی ماهیت استثمارگرانه نظام سرمایه‌داری را درک کردند و به سرنگونی آن همت گماشتند. بابوف انقلاب را توسط گروهی توطئه‌گر بیباک میسر می‌دانست که خود را وقف مردم کرده و از استثمار و ثروت بفرست دارند. جامعه آرمانی بابوف ("جمهوری برابری") بر پایه مساوات‌طلبی ابتدایی در امر توزیع قرار دارد. بابوفیست‌ها به کار تخصص، هنر و علم بی‌پای لازم را نمی‌دادند و می‌نوشتند که اگر لازم باشد بگذار هنر در معبد برابری واقعی قربانی شود. در این زمینه‌ها، بابوف پدر معنوی چپ‌گرایان امروزی محسوب می‌گردد.

سن سیمون، فوریه و اوئن، سوسیالیست‌های تخیلی قرن نوزدهم، بیانگر اوج اندیشه سوسیالیستی در دوران ماقبل علمی آن بودند. آنان بویژه در ترسیم ویژگی‌های جامعه آینده گام‌های مهمی برداشتند. جامعه آرمانی سن سیمون، جامعه‌ای سازمان یافته و دارای رهبری بخردانه است که در آن جای اصلی به انسان، نیازها و توانایی‌های وی اختصاص دارد. توزیع در این جامعه بر مبنای کار انجام می‌گیرد. اندیشه‌های فوریه (۱۸۳۷-۱۷۷۲ م.) پیرامون طرز تلقی نوین از کار و تکامل هماهنگ شخصیت، گام مهمی در تکامل اندیشه سوسیالیستی محسوب می‌گردد. اوئن (۱۸۵۱-۱۷۷۱ م.) زندگی خود را وقف طبقه کارگر کرد و با صرف انرژی و سرمایه فراوان به سازماندهی کمون‌های آرمانی خود در آمریکا پرداخت.

هرسه این اندیشه‌پردازان سرگ در چگونگی استقرار جامعه نوین دچار پندارگرایایی بودند. قوانین تکامل سرمایه‌داری و رسالت تاریخی طبقه کارگر، بمثابة گورکن نظام سرمایه‌داری را نمی‌شناختند و تصویری کردند که با موعظه ستم‌گران و ستم‌دیدگان و اصلاح تدریجی جامعه سرمایه‌داری می‌توان به سوسیالیسم دست یافت.

## دمکرات‌های انقلابی روسیه

اندیشه سوسیالیسم تخیلی در روسیه، بویژه در نظریات هرتسن و چرنیشفسکی بیان شد. الکساندر هرتسن (۱۸۷۰-۱۸۱۲ م.)، سرمایه‌داری را مورد نقد عمیق قرار داد. او به پیروزی سوسیالیسم در روسیه باور داشت. اما سوسیالیسم وی یک سوسیالیسم دهقانی بود و نیل بدان را از طریق کمون‌های دهقانی روسیه (ایشینا) و بدون طی مرحله سرمایه‌داری میسر می‌شمرد. او راه استقرار این جامعه را در مبارزه سیاسی می‌دید. اندیشه‌های سوسیالیستی وی با دیالکتیک عین بود که آن را "جبرانقلاب" می‌خواند. لنین درباره او می‌گوید که وی ماتریالیسم دیالکتیک را دریافت اما در آستانه ماتریالیسم تاریخی متوقف ماند.

نیکلای چرنیشفسکی (۱۸۸۹-۱۸۲۸ م.) که لنین از وی به عنوان "منقد عمیق برجسته سرمایه‌داری" نام می‌برد، نظام سرمایه‌داری را مترقی‌تر از سرواز می‌دید و شاهد رشد نخستین آن در روسیه بود، اما وی نیز به پیروزی سریع و قریب الوقوع سوسیالیسم از طریق کمون‌های دهقانی-که اصول آن به شهرها و صنعت گسترش خواهد یافت-باور داشت.

## دمکرات‌های انقلابی روسیه و راه رشد غیر سرمایه‌داری

دمکرات‌های انقلابی روسیه، بویژه هرتسن و چرنیشفسکی، در نظریات خود در واقع نظریه راه‌رشد غیر سرمایه‌داری را برای کشورهای عقب مانده‌ای نظیر روسیه آن روز مطرح می‌ساختند. چرنیشفسکی بر آن بود که "مادر بزرگ تاریخ این موهبت را به فرزندان کوچک خود" (منظور کشورهای چون روسیه است) عطا کرده که راه صعب و دردآلود سرمایه‌داری را، که غرب پیموده، نپیمایند.

این اندیشه، از آن جا که توان رشد سرمایه‌داری را در روسیه و غرب درک نمی‌کرد و کمون‌های دهقانی راشالوده این تحول می‌دید و فاقد یک درک علمی از نیروی محرکه انقلاب سوسیالیستی- یعنی طبقه کارگر- بود، در چارچوب یک نظریه پندارگرایانه باقی ماند. آنان در واقع از این لحاظ اسلاف دمکرات‌های انقلابی امروزی در کشورهای رشدیابنده محسوب می‌گردند که با درک ماهیت نظام سرمایه‌داری، تحولات عمیق اجتماعی به سمت یک جامعه مستقل، آزاد، آباد و برابر را در نظر دارند. با این تفاوت اساسی که اندیشه ترقی‌خواهانه و مساوات‌طلبانه دمکرات‌های انقلابی (به مفهوم امروزی آن) کشورهای "جهان سوم" یک اوتوپیا و آرمان نیست، یک امکان واقعی است که در پرتو شرایط نوین تاریخی دوران ما، که مضمون اساسی آن گذار به سوسیالیسم است، تحقق می‌یابد.

مارکس و انگلس معتقد بودند که گذار از مراحل ماقبل سرمایه‌داری رشد به سوسیالیسم محتمل و ممکن است، اما آن را بدون انقلاب پیروزمند پرولتری در یک کشور، که تکیه‌گاه وحامی خلق‌های تحت ستم گردد، میسر نمی‌دانستند. اندیشه‌های زندگی صحت آن راه ثبوت

۲. جبر به معنای شاخه‌ای از ریاضیات.

رسانیده است. مارکس و انگلس در این رابطه در پیشگفتار چاپ روسی مانیفست می‌نویسند:

"... آیا کمون دهقانی روسی که البته اکنون سخت از هم پاشیده است، می‌تواند مستقیماً به شکل عالی یعنی به شکل کمونیستی تسلط زمین بدل گردد؟ یا این که برعکس نخست باید همان فرایند تلاشی و تجزیه‌ای را که در سیر تکامل تاریخی غرب انجام گرفته است بگذرانند؟

یگانه پاسخی که اکنون می‌توان به این سؤال داد آن است که اگر انقلاب روسیه علامتی برای شروع انقلاب پرولتری در غرب از کار درآید و بدین‌سان هردو انقلاب یکدیگر را تکمیل کنند، آنگاه مالکیت جمعی ارضی امروزین روسی نیز می‌تواند سرآغازی برای تکامل کمونیستی باشد" ۳.

این اندیشه بعدها توسط لنین غنی‌تر شد. لنین می‌گوید:

"کشورهای عقب مانده با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته می‌توانند بدون طی مرحله سرمایه‌داری، بمنظام شوروی و از طریق مراحل همین تکامل به کمونیسم برسند" ۴.

لنین امکانات انقلابی جنبش‌های رهایی بخش خلق‌های تحت‌ستم را عمیقاً درک می‌کرد و

پیش‌بینی می‌کرد که:

"در نبردهای قاطع قریب‌الوقوع انقلاب جهانی، جنبش اکثریت ساکنین قاره، که در آغاز به سمت رهایی ملی جهت‌گیری داشت، علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم سمت‌گیری خواهد کرد" ۵.

پیروزی سوسیالیسم در روسیه، همان‌گونه که مارکس و انگلس بیان داشته بودند تکیه‌گاه نیرومندی برای کشورهای عقب‌مانده در حرکت به سمت‌رهایی اجتماعی، بدون طی مرحله سرمایه‌داری، پدید آورد. تجربه فوولستان و جمهوری‌های آسیایی شوروی نخستین تجارب در این زمینه بودند که در تدوین تئوری علمی رامنشد غیرسرمایه‌داری دارای اهمیت عظیم هستند. اگر آن روز فوولستان و جمهوری‌های آسیایی شوروی، به دلیل وضع خاص خود، این امکان را یافتند که در زیر چتر حمایت نخستین کشور سوسیالیستی جهان، راه رشد غیرسرمایه‌داری را به‌پیمایند، امروزه با تحکیم مواضع سوسیالیسم جهانی و تغییر چشم‌گیر تناسب نیروها به سود اردوی صلح و سوسیالیسم، این امکان برای همه خلق‌هایی که در مرحله ماقبل سرمایه‌داری تکامل قرار دارند و یا به مرحله سرمایه‌داری پیشرفته نرسیده‌اند، وجود دارد. زندگی آنچه را که زمانی توسط هرتسن و چرنیشفسکی بیان شد، و در زمان خود تنها می‌توانست یک پندار آرمانی بدون هیچ زمینه عینی و علمی باشد، را به یک امکان واقعی بدل ساخته است که از کوره آزمون ده‌ها کشور نواستقلال‌گذاشته و در روند بفرنج و پیچیده خود تجربیات غنی‌تری به تئوری سوسیالیسم علمی می‌افزاید.

۳. مانیفست حزب کمونیست، ک. مارکس - ف. انگلس، ترجمه محمد پورهریزان، چاپ

جدید، صفحه ۲۲.

۴. لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۱، صفحه ۲۴۴.

۵. لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۲، صفحه ۴۸۲.

## سوسیالیسم علمی، علم تحول انقلابی جامعه‌کهنه و ساختمان جامعه نو

سوسیالیسم تخیلی در تاریخ تطور اندیشه بشری دارای جایگاه ویژه‌ای است و یکی از منابع ایدئولوژیک مارکسیسم محسوب می‌گردد. سوسیالیست‌های تخیلی در عرصه‌های انتقاد عمیق نظام سرمایه‌داری، ضرورت احیاء مالکیت خصوصی، ترسیم برخی ویژگی‌های جامعه آینده، تبدیل کار به یک نیاز حیاتی و عامل آرامش و فادای، سحر تمایز میان کار فکری و بدی و میان شهر و روستا، توزیع عادلانه برهمنای کار و نیاز، رهبری آگاهانه و هدفمند روندهای اجتماعی از طریق ایجاد یک اقتصاد متمرکز و برنامه‌ریزی شده، گام‌های جدی برداشتند و اندیشه اجتماعی را فرسنگ‌ها به پیش بردند.

بنیانگذاران سوسیالیسم علمی، در عین ارج نهی به دستاوردهای سوسیالیسم تخیلی، کاستی‌ها و نارسایی‌ها و محدودیت تاریخی آن را نیز مورد توجه قرار دادند. آنان با درک عمیق قانونمندی‌های تکامل اجتماعی و برشالوده دستاوردهای اندیشه بشری، شالوده علمی برای تئوری سوسیالیسم پدید آوردند.

دورانی که مارکس و انگلس در آن می‌زیستند، دوران تکامل سریع سرمایه‌داری بود. در آن زمان اندیشه جاودانگی نظام سرمایه‌داری، اندیشه‌ای انگارناپذیر می‌نمود و بورژوازی نوحاسته با گام‌های سرشار از اطمینان به سوی آینده ره می‌پیمود.

انتشار مانیفست حزب کمونیست در سال ۱۸۴۸ آفسانه جاودانگی نظام سرمایه‌داری را درهم ریخت و چشم‌انداز آینده‌ای تابناک را به روی کارگران و زحمتکشان کشود. مارکس و انگلس نشان دادند که جامعه سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی و استثمار به نحوی اجتناب‌ناپذیر ساقط خواهند شد و جامعه کمونیستی، که در آن عدالت واقعی برای انسان زحمتکش تأمین می‌گردد، جایگزین آن خواهد شد. آنان نپدا سردادند که: "بگذار طبقات فرمانروا در پیشگاه انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند".

انتشار مانیفست بیانگر یک نقطه عطف بنیادین در تاریخ اندیشه اجتماعی و پایان مرحله پندارگرایانه سوسیالیسم و آغاز مرحله علمی آن است.

استقرار چنان جامعه‌ای که با روح و جوهر انسانی همخوان باشد، در مرکز نقل نظریات اندیشه‌پردازان و انقلابیون انسان‌دوست گذشته قرار داشت، اما هیچ یک از آنان نتوانستند این جوهر و طبیعت انسانی را به طور علمی بیان دارند. انسان آن‌ها انسان مجرد، جدا از محیط اجتماعی و صرفاً مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و احساسات بود. برخی از آنان که انسان را محصول تکامل اجتماعی می‌شمردند و نقش تعیین‌کننده محیط اجتماعی را در پرورش مضمون انسانی ملحوظ می‌داشتند، نتوانستند از این محیط و قوانین آن، و بالطبع از مضمون انسانی، تصویر علمی‌ای ارائه دهند.

مارکس و انگلس با درک قانونمندی‌های تکامل اجتماعی، جایگاه انسان را در نظام مناسبات اجتماعی و در چارچوب جامعه‌ای که بدان تعلق دارد، نشان دادند. آنان ثابت کردند که انسان مجرد و منتزع از مناسبات اجتماعی، خارج از زمان و مکان، انسان به طور اعم، وجود خارجی ندارد. انسان همواره مشخص است و همواره به یک کل اجتماعی از نظر تاریخی معین تعلق دارد. مارکس می‌نویسد که مضمون انسانی چیزی مجرد که ذاتی هر فرد باشد نیست، بلکه واقعیتی است که توسط مناسبات اجتماعی تعیین می‌شود. این مناسبات اجتماعی است که معین می‌کند یک انسان چیست، برده‌ها برده‌دار، رعیت یا ارباب، کارگر یا سرمایه‌دار و به مختصات روانی و

شخصیتی وی شکل می‌دهد. آنان بر پایه این درک از مضمون انسانی اعلام داشتند که انسان توسط محیط پیرامون خود شکل می‌گیرد و از این رو محیط باید انسانی شود. "انسانی کردن" این محیط تنها از طریق شناخت قوانین واقعی حاکم بر تکامل جامعه و کار بست ماهرانه آن به نفع انسان میسر است.

### سرمایه داری نظام محکوم به نیستی

سرمایه داری نیروهای مولده را به نحو بی سابقه‌ای گسترش داد، ماشین آلات را تکامل بخشید، تکنولوژی را در صنعت و کشاورزی توسعه داد، یک اقتصاد نیرومند ایجاد نمود، امتیازات فئودالی را از میان برد، نظام استعماری خود را در پهنه جهان گسترش داد و اکثریت جُلُقه‌های گیتی را زیر یوغ استعمار خود آورد. این تغییرات تنها رشد بی سابقه تولید را به همراه نداشت، بلکه در زمین حال و به نحوی اجتناب‌ناپذیر منجر به پیدایش و گسترش نیروی گردید. که تاریخ، رسالت سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار جامعه سوسیالیستی را به عهده وی نهاده است. این نیرو، طبقه کارگر صنعتی معاصر است. مارکس و انگلس سرمایه داری را با جادوگری مقایسه می‌کنند که افسون وی نیروهای چنان قدرتمندی را به حرکت درمی‌آورد که خود توان مقابله با آنان را ندارد.

رشد تضاد اصلی سرمایه داری، یعنی تضاد میان خصلت اجتماعی روند تولید و شیوه خصوصی بهره‌وری سرمایه داری از آن، که بیان مشخص تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی است، منجر به بحران‌ها، بیکاری و مبارزه آشتی‌ناپذیر میان بورژوازی و پرولتاریا می‌گردد، مبارزه‌ای که به انقلاب سوسیالیستی، به سرنگونی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم منجر خواهد شد.

طبقه کارگر، در اتحاد با دیگر زحمتکشان و در پیشاپیش آنان، رسالت انجام این تحول عمیق اجتماعی را به عهده دارد. این نکته، یعنی نقش پرولتاریا بمثابة سازنده جامعه سوسیالیستی، را لنین نکته اصلی در آموزش مارکس می‌داند.

مارکس و انگلس آن ویژگی‌هایی که پرولتاریا را قادر به انجام این رسالت می‌کند، چنین می‌دیدند: پرولتاریا انقلابی‌ترین طبقه جامعه سرمایه داری است زیرا خود بیش از همه طبقات استثمار می‌شود، فاقد مالکیت بر وسایل تولید است و برای ادامه زندگی تنها می‌تواند نیروی کار خویش را به سرمایه‌دار بفروشد و از این رو نافی هرگونه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است. پرولتاریا با مرفقی‌ترین شکل صنعت گسترده ماشینی که آینده بدان تعلق دارد در پیوند است و به دلیل خصلت کار خود سازمان‌پذیرترین، منضبط‌ترین و از نظر سیاسی آگاه‌ترین طبقه اجتماعی است.

در اینجا ست که آنان نقش ضرورت حزب طبقه کارگر را بمثابة گردان پیشاهنگ طبقه کارگر در انجام تحول انقلابی و ساختمان جامعه نو بیان می‌دارند. مارکس و انگلس در آغاز قصد داشتند برسندی که سر آغاز تاریخ سوسیالیسم علمی است نام "مانیفست کومنیستی" بدهند، ولی سپس تصمیم گرفتند عنوان دیگری برای آن برگزینند، عنوانی که نه فقط با مضمون عمده مانیفست - اثبات اجتناب‌ناپذیری سرنگونی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم - منطبق باشد،

بلکه بر نقش حزب پرولتری بمثابة آن عنصری که رهبری این طبقه انقلابی را به عهده دارد نیز تاکید کند. این امر اهمیت نقش حزب طبقه کارگر را نشان می‌دهد.

درک ماتریالیستی تاریخ و تحلیل قوانین عینی تکامل اجتماعی، دیالکتیک عینی سرمایه داری و تضادهای ذاتی آن، مارکس و انگلس را به تئوری انقلاب سوسیالیستی بمثابة شرط ضرور استقرار سوسیالیسم و رهایی انسان و ایجاد شرایط تکامل واقعی وی رهنمون شد. این انقلاب منجر به استقرار سوسیالیسم خواهد شد که در آن رهبری آگاهانه و هدفمند همه روندهای اجتماعی برقرار است و "قلمرو واقعی آزادی" است. آنان قانونمندی‌های جامعه کومنیستی را در مراحل گوناگون آن نشان دادند. اما مارکس و انگلس، کومنیسم را نه یک هدف غائی و فی‌نفسه، بلکه تنها وسیله‌ای برای رهایی و تکامل همه‌جانبه انسان می‌دانستند. از دیدگاه سوسیالیسم علمی، هدف انسان است و کومنیسم تنها وسیله‌ای و مرحله‌ای در تکامل انسان است.

### لنین و سوسیالیسم علمی

سوسیالیسم علمی زمانی پدید آمد که سرمایه داری در مرحله آغازین خود بود. در اواخر قرن نوزدهم، سرمایه داری دستخوش تغییرات چشم‌گیری شده و وارد مرحله امپریالیستی تکامل شده بود. هم‌زمان با آن، دوران آرامش نسبی و صلح آمیز، که پس از کون پاريس (۱۸۷۱) آغاز شده بود، به پایان می‌رسید و در اثر تشدید بی سابقه تضادهای سرمایه داری، توان‌های اجتماعی و جنبش‌های انقلابی در گستره و ژرفای جدیدی آغاز می‌گردید. در این دوران جنبش کارگری و جنبش‌های دمکراتیک و رهایی‌بخش، انبوهی از تجربیات نوین کسب کرده بودند و دستاوردهای علم و فن، نسبت به دوران مارکس و انگلس، بسی گسترده‌تر شده بود. شرایط نوین تاریخی طبعاً برخورد نو به مسائل اساسی اجتماعی، تصمیم تجارب و دستاوردهای بشری و تکامل خلاق سوسیالیسم علمی را می‌طلبید.

در پایان قرن ۱۹، مرکز جنبش انقلابی جهان، بویژه جنبش کارگری به روسیه انتقال یافته بود. در این کشور، سرمایه داری به سرعت رشد می‌یافت و طبقه کارگر شکل می‌گرفت. استثمار بی‌رحمانه کارگران در شهر و روستا، ستم زمین‌داران و فقر دهقانان، فقدان حقوق سیاسی و ستم روزافزون بر اقلیت‌های ملی، وابستگی به جهان سرمایه داری، بقایای نظام سروز، همه و همه روسیه را به گرهگاه کل تضادهای امپریالیسم و ضعیف‌ترین حلقه آن و به قلب جنبش انقلابی جهان بدل ساخته بود. این روند در زمان خود توسط انگلس شناخته شد، وی در سال ۱۸۸۲ گفت: "اکنون روسیه... پیشاهنگ جنبش انقلابی اروپاست" ۶.

تاریخ چنین مقدر داشت که روسیه، که از لحاظ سن فرهنگی و معنوی دارای گنجینه غنی و پرورنده اندیشه‌پردازان کبیری در عرصه‌های مختلف دانش و هنر و سن ریشه‌دار انقلابی بود، زادگاه لنینیسم شود. لنین رهبر بزرگ‌کارگران و زحمتکشان روسیه و جهان در مرحله نوین تاریخی پرچم تکامل خلاق مارکسیسم را به دوش گرفت.

به درستی می‌توان گفت که هیچ مسئله مهم سوسیالیسم علمی نیست که توسط لنین

۶. مانیفست، صفحه ۲۱.

تکامل نیافته باشد. فعالیت تئوریک لنین به نحو جدایی ناپذیری با مبارزه انقلابی پرولتاریا و با نیازهای عملی ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی در پیوند است.

دوران نوین برای طبقه کارگر و حزب وی وظیفه نو سازی جامعه توسط انقلاب اجتماعی، سرنگونی سرمایه داری و ساختمان سوسیالیسم را مطرح ساخت. لنین انرژی و نیروی عظیمی را صرف تحلیل قوانین تکامل اجتماعی، و قبل از همه ماهیت امپریالیسم، که عدم درک علمی آن موجب بروز آشفتگی‌هایی در جنبش کارگری شده بود، نمود و راهها و شیوه‌های حل تضادهای ذاتی آن را توسط نیروهای انقلابی - به رهبری پرولتاریا - ارائه داد. وی تئوری انقلاب سوسیالیستی را ارتقا بخشید و نظریه فرا روسی انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را بدون ساخت. لنین به تحلیل روند انقلابی جهان پرداخت و نیروهای تشکیل دهنده آن را در شرایط نوین مشخص ساخت. وی به جایگاه جنبش‌های رهایی بخش خلق‌های مستعمره و تحت ستم و جنبش‌های دمکراتیک علیه امپریالیسم در روند انقلابی جهان توجه ویژه‌ای مبذول داشت و با ملحوظ داشتن ویژگی‌های مرحله نوین جنبش انقلابی، استراتژی و تاکتیک مبارزه طبقاتی را تدوین کرد. لنین آموزش حزب طراز نوین پرولتاری را ارتقا داد و بر زمینه گنجینه غنی جنبش کارگری روسیه، جا و نقش آن را در سرنگونی جامعه کهن و ساختمان جامعه نو نشان داد.

لنین تئوری مارکسیستی دیکتاتوری پرولتاریا و اشکال آن، وظایف دولت پرولتاری، سرنوشت دولت در سوسیالیسم و کمونیسم و مسائل مربوط به دیکراسی سوسیالیستی را تکامل بخشید.

لنین هم‌راهنه‌ترین جامعه سوسیالیستی بود. و آموزش وی پیرامون ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم نمونه‌ای از نبوغ درخشان وی و سنگ بنای ساختمان جامعه نوین است. انسان زحمتکش و راه رهایی و تعالی همه جانبه‌ی، محور اندیشه لنین را تشکیل می‌داد. او قرار دادن دستاوردهای علم و فن و اقتصاد را در خدمت زحمتکشان، تکامل مناسبات اجتماعی به نفع آنان و سازماندهی حیات اجتماعی به چنان نحوی که تکامل فکری و همه جانبه استعداد های وی را به طور خلاق فراهم کند، هدف جامعه سوسیالیستی می‌دانست.

### سوسیالیسم علمی و روند انقلابی جهان

پروان سوسیالیسم علمی مبنای استراتژیک خویش را بر مبنای تحلیل علمی روند انقلابی جهان و تعیین دوران تاریخی بدون می‌سازند.

لنین همواره تاکید می‌کرد که یکی از عوامل عمده پیروزی مارکسیست‌ها "تلفیق تئوری انقلابی با عمل انقلابی" است. وی بر کاربرد اصل بررسی تاریخی، یکی از اصول اساسی متدولوژیک مارکسیستی، تاکید داشت. این امر، نیازمند تحلیل و بررسی دقیق و عینی مناسبات میان طبقات و ویژگی‌های مشخص هر وضع تاریخی است. لنین این برخورد را برای ارائه یک بنیان علمی به مشی سیاسی ضروری دانست. اهمیت تعیین دوران‌های اصلی تکامل روند انقلابی جهان از اینجا ناشی می‌گردد.

۷. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، صفحه ۲۳.

لنین این مسئله را مسئله‌ای صرفاً تئوریک و مجرد نمی‌دانست. وی بدان از موضع تدوین مشی سیاسی طبقه کارگر و جنبش رهایی بخش برخورد می‌کرد. تحلیل تئوریک وی به تعیین سمت عمده مبارزه پرولتاریا، در انطباق با آرایش و توازن نیروهای طبقاتی در گستره جهانی در هر مرحله مشخص تاریخ، و در نتیجه تعیین وظایف مجموعه جنبش انقلابی یاری می‌رسانید. لنین تاکید می‌کرد که: "تنها بر این پایه، یعنی با ملحوظ داشتن، در وهله نخست، وجوه متمیزه بنیادین دوران‌های گوناگون... می‌توانیم تاکتیک‌های خویش را تکامل بخشیم" ۸.

مهم‌ترین شاخص تمیز یک دوران تاریخی از دوران دیگر عبارت است از: تعیین گرایش‌های عمده تکامل اجتماعی و آن طبقه اصلی‌ای که در مرکز نقل دوران معین قرار دارد، مرحله انقلاب جهانی و درجه نضج و تکامل و نیروهای محرکه آن. رسالت دوران ساز پرولتاریا، کار پایه روش‌شناسانه این تحلیل است.

لنین بانسان دادن گرایش‌های غالب‌ترین تکامل اجتماعی - سیاسی و طبقاتی، هیچ گاه پیروزی انقلاب جهانی را با مبارزه "تاب" پرولتاریا پیوند نمی‌داد. وی این انقلاب را رودی از جریانات مختلف می‌دانست که مبارزه طبقه کارگر بین‌المللی آنان را به حرکت درمی‌آورد. لنین می‌نویسد:

"کسی که در انتظار انقلاب سوسیالیستی "تاب" باشد، هیچگاه آن قدر زنده نخواهد ماند که آن را ببیند. چنین شخصی شناگوی انقلاب است بی‌آن که آن را فهمیده باشد" ۹.

وی می‌گفت که انقلاب سوسیالیستی:

"چیزی نمی‌تواند باشد مگر فوزان مبارزه توده‌ای از سوی همه عناصر تحت ستم و ناراضی گوناگون". این انقلاب بدون طغیان‌های ملل کوچک مستعمرات، و در اروپا بدون طغیان‌های انقلابی بخشی از خرد پیروزی با همه پیشداوری‌هایش غیر قابل تصورات ۱۰.

بر مبنای این تحلیل علمی است که لنین مضمون دوران امروزی را، که با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۷ و تقسیم جهان به دو اردوی سوسیالیسم و سرمایه‌داری آغاز می‌گردد، "امحا سرمایه‌داری و بقایای آن و استقرار مبنای نظام کمونیستی" ۱۱ می‌داند.

در این دوران تکامل موفقیت‌آمیز انقلاب سوسیالیستی در روسیه و خیزش نیرومند جنبش انقلابی در سراسر جهان، تاثیر نیرومندی بر روند ترقی اجتماعی پس از آن نهاد و مواضع نیرو-های کارگری، مبارزین ضد انحصاری و ضد امپریالیست و دیگر نیروهای مترقی را تحکیم بخشید و چشم اندازهای نوین در تکامل اجتماعی گشود.

دوران امروزی، دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، خود مراحل گوناگونی را طی کرده است، که دستاوردهای عمده این مراحل عبارتند از:

پیروزی انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی، فوران جنبش‌های کارگری، دمکراتیک - خلقی و رهایی ملی در بخش‌های گوناگون جهان، شکل‌گیری احزاب

۸. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۱، صفحه ۱۴۵.

۹. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۲، صفحه ۴۵۵.

۱۰. همانجا، صفحه ۳۵۶.

۱۱. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۸، صفحه ۳۹۲.

مارکسیستی - لنینیستی در برخی کشورها؛

شکست فاشیسم در جنگ جهانی دوم، خروج سوسیالیسم از محدوده یک کشور و تشکیل جامعه جهانی کشورهای سوسیالیستی، تضعیف امپریالیسم و فروپاشی نظام مستعمراتی وی، گسترش چشمگیر نقش طبقه کارگر و سازمان‌های وی در زندگی اجتماعی، تشدید اشکال گوناگون مبارزه طبقاتی در گستره بین‌المللی؛

تغییر توازن نیروها در عرصه جهانی در مرحله کنونی بحران عمومی سرمایه‌داری، تحکیم و تقویت مواضع بین‌المللی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، سقوط استعمار و پیدایش ده‌ها دولت نواستقلال و اتخاذ سمت‌گیری مترقی رشد اجتماعی توسط برخی از آنان، رشد کمی و کیفی جنبش طبقه کارگر در سنگرهای امپریالیسم، گسترش زمینه‌های عینی و ذهنی اوج‌گیری جنبش‌های ضدانحصاری در جهان سرمایه‌داری.

### سوسیالیسم علمی و اتحاد همه نیروهای انقلابی

بنیانگذاران سوسیالیسم علمی همواره بر اهمیت و ضرورت اتحاد همه نیروهای مترقی در مبارزه بخاطر تحول انقلابی تاکید کرده‌اند. تاریخ جنبش انقلابی جهان سرشار از تلاش پیروان سوسیالیسم علمی به منظور ایجاد اتحاد با نیروهای مترقی و دمکراتیک در مبارزه علیه امپریالیسم، فاشیسم، نژادپرستی، صهیونیسم و ارتجاع و بخاطر صلح، دمکراسی و ترقی اجتماعی می‌باشد.

مارکس و انگلس در زمان خود به این مسئله اهمیت ویژه‌ای می‌دادند. آنان درمانیست، کمونیست‌ها را فرامی‌خوانند که "... همه‌جا از هر جنبش انقلابی که ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود باشد پشتیبانی کنند.

این اتحاد نمی‌تواند به نوع ایدئولوژی و یا بینش سیاسی و مذهبی نیروهای مترقی وابسته باشد. کمونیست‌ها هیچ‌گاه میان خود و معتقدان به مذهب مرز نگشیده و شرط اتحاد و همکاری در مبارزه انقلابی را به پذیرش جهان‌بینی غیرمذهبی موقوف نکرده‌اند. برخورد مارکس و انگلس به پیروان باکونین و بلانکی، که می‌کوشیدند در زیر پوشش تظاهر به ضدیت با مذهب برای خود وجهه "انقلابی" کسب کنند، بیانگر ریشه‌دار بودن این نشی است. انترناسیونال اول، حتی از پذیرش گروهی که به خود نام "سوسیالیست‌های خداستیز" (آتئیست) داده بودند، امتناع کرد. برخورد انترناسیونال کمونیستی (انترناسیونال سوم) به جنبش مسلمانان انقلابی در اندونزی اصالت و عمق برخورد پیروان سوسیالیسم علمی را نشان می‌دهد و عیان می‌سازد که مسئله اتحاد با نیروهای مترقی مذهبی، مسئله‌ای جدید و یا خلق‌الساعه نیست که در شرایط مشخص این یا آن کشور به طور تاکتیکی مطرح شده باشد.

کمینترن در سال‌های ۱۹۲۰، که جنبش انقلابی در اندونزی اوج می‌گرفت، بارها و بارها ضرورت ایجاد پیوند نزدیک کمونیست‌های اندونزی و دیگر سازمان‌های مترقی سوسیالیزم با حزب ساراگات اسلامی، که یک سازمان توده‌ای معتقد به اسلام انقلابی بود - متذکر می‌شد. کمیته اجرایی کمینترن به منظور تسریع این پیوند، که در پیروزی جنبش انقلابی اندونزی می‌توانست نقش اساسی ایفا کند، نامه‌ای به چکرو آمینتو رهبر اسلامی اندونزی نوشت و چنین گفت:

"شما به خوبی آگاهید که ما برای جنبش اسلامی ساراگات چه اهمیت زیادی قائلیم. راجع به این لازم نیست توضیح داده شود زیرا... ما از همان آغاز خواهان همکاری با ساراگات اسلامی بوده‌ایم. انترناسیونال سوم به این جنبش بسیار علاقه‌مند است..."

این مثنی صحیح و اصولی کارپایه اصلی برخورد پیروان سوسیالیسم علمی به نیروهای انقلابی مذهبی قرار گرفت. بر همین اساس در سده اصلی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری - ژوئن ۱۹۶۹ - آمده است:

"تشدید واقعی تضادهای اجتماعی در جهان سرمایه‌داری موجب آن شده که در کشورهای چند امکانات تازه‌ای برای اتحاد ضدانحصاری و ضد امپریالیستی میان جنبش کارگری انقلابی و قشرهای وسیعی از افراد مذهبی پدید آمده است" ۱۲

۱۰

"کمونیست‌ها طرفدار دمکراتیک‌ترین شیوه‌های تدارک و تحقق وحدت عمل با تمام نیروهای ترقی‌خواه و میهن دوست و صلح دوست چه در چارچوب یک کشور و چه در مقیاس یک منطقه و یاسراسر جهان هستند. کمونیست‌ها هرآنچه از دستشان برآید، برای ایجاد تفاهم کامل میان جریانات و جنبش‌های عدیده و متنوع ضد امپریالیستی انجام خواهند داد. این کار در عین حال با در نظر گرفتن خصوصیات این جریانات و جنبش‌ها و احترام به استقلال آن‌ها انجام خواهد گرفت." ۱۳

از این رو است که کمونیست‌های کشورهای رشدیابنده، از هر جنبش و نیروی مترقی که خواهان مبارزه قاطع ضد امپریالیستی و ایجاد تحولات اجتماعی - اقتصادی به سود زحمتکشان و محرومان جامعه باشد، با حفظ استقلال و حق انتقاد از ناپیکیری‌ها و تزلزل‌های آنان، حمایت می‌کنند و برای اتحاد با این نیروها تلاش می‌ورزند و می‌کوشند تا آنان را در حرکت به سمت رشد، تعالی و ترقی اجتماعی، که تنها با نفی سرمایه‌داری و اتخاذ راه رشد غیر سرمایه‌داری میسر است، یاری رسانند.

تجربه جنبش‌های انقلابی نشان می‌دهد که هر جا این اتحاد تحقق یافته و تحکیم پذیرفته، جنبش توانسته به دستاوردهای بزرگی نائل آید و به عکس هر جا که این اتحاد به علنی درهم شکسته و یا تحقق نیافته، شکست جنبش برای امپریالیسم و ارتجاع سهل و میسر بوده است. تجربه جنبش انقلابی ایران در دوران حکومت ملی دکترومدق زنده‌ترین گواه این مدعا است. امپریالیسم و ارتجاع می‌کوشند تا این سیاست را "تاکتیکی" و ناشی از حساب‌گری‌های پیروان سوسیالیسم علمی بنمایانند و با تکیه بر دوگانگی و پیشداوری‌های ضد کمونیستی در دمکرات‌های انقلابی مانع تحقق این اتحاد گردند. از جمله در میهن ما این تلاش برای واژگون جلوه دادن و تحریف سیاست اتحاد طلبانه حزب توده ایران به کاری‌رود؛ سیاستی که حزب ما از آغاز جنبش ۱۵ خرداد ۴۲ با پیگیری و اصولیت آن را تعقیب نمود و آن را ضامن پیروزی نهایی انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی ایران می‌داند. خالد بکتاش دبیرکل حزب کمونیست

۱۲ و ۱۳. اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری، مسکو - ژوئن ۱۹۶۹، صفحات ۳۰ و ۲۱

سوریه در این رابطه می‌گوید: "ما کمونیست‌ها، نظریه‌ها، نیروهای مترقی برآنیم که همکاری میان نیروهای مترقی یک تاکتیک گذرا و موقتی نیست، این همکاری ضرورتی است که از شرایط عینی ناشی می‌شود."

سیاست اتحادطلبانه پیروان سوسیالیسم علمی در قبال نیروهای دمکرات انقلابی نسبتاً از ضرورت تحکیم همبستگی خلق در مبارزه علیه دشمن مشترک، که هم‌چنین از زمینه‌های مشترکی که بانظریات اجتماعی-اقتصادی این نیروها وجود دارد نیز ناشی می‌شود.

همان‌گونه که دیدیم، آرمان سوسیالیسم علمی، استقرار عدالت اجتماعی و برابری واقعی میان انسان‌ها و ایجاد شرایط همه‌جانبه تکامل و تعالی همه‌جانبه انسان است. طبیعی است که این آرمان انسانی نمی‌تواند با نظریاتی که مدعی تلاش برای استقرار عدالت و مساوات هستند، در تضاد باشد، بلکه همکاری و همکاری این نیروها می‌تواند در زمینه‌های مشترک فوق به ایجاد رستگاری و سعادت محرومان جامعه یاری رساند.

\* \* \*

انقلاب شکوهند بهمین ۱۳۵۷ با پرچم و کارپایه ایدئولوژیک اسلام انقلابی به پیروزی رسید. این انقلاب دارای محتوای عمیقاً فداآمیز و ملیتی و خلقی است که در سخنان و مواضع امام خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی و نظریات اندیشه‌پردازان اسلام انقلابی بیان گردیده است.

اندیشه‌پردازان اسلام انقلابی، اندیشه عدالت اجتماعی را به صورت خواست ایجاد جامعه عدل اسلامی، که در آن همگان از امکان بهره‌وری از نعم مادی و معنوی برخوردار باشند، مطرح ساخته‌اند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از جمله ویژگی‌های این نظام چنین بیان گردیده است: "نهی هرگونه ستم‌گری و ستم‌گری و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی".

قرآن به مستضعفین و مدهم حکمرانی بر روی زمین را می‌دهد، اسلام انقلابی با تمرکز ثروت و سرمایه مخالف است و به تعبیری حتی اگر مالکیت کوچک نیز سبب شر برای دیگران شود آن را نیز نفی می‌کند (آیت اللہ مشکینی)، در آیات قرآن و احادیث دسئامه نیرومندی به نفع زحمتکشان شهرو ده وجود دارد. در زمینه مالکیت ارضی، زمین را از آن زارع، حتی اگر غاصب باشد، می‌داند. اسلام انقلابی بر نظارت حاکم و دولت اسلامی بر همه امور معتقد است، تجارت را در حد محدود و مشروع آن مجاز می‌شمرد، زباخواری، انحصار و احتکار را حرام می‌داند و در مسئله توزیع نعم مادی مرحوم آیت‌الله طالقانی، اصل "از هر کس به قدر استعداد و برای هر کس به قدر احتیاج" را که مارکس در نقد بر نامه گوتتا به عنوان اصل توزیع در جامعه کمونیستی مطرح ساخت، "شمار اولی اسلام و آخرین شعار سوسیالیست‌ها" می‌داند که به قول ایشان "این مراتب در آیات قرآن و احکام اسلامی و عمل مسلمانان مشهود است" ۱۴.

مجموعه مختصاتی که پیروان اسلام انقلابی برای جامعه آرمانی خویش قائلند، و از محتوای عمیق خلقی به نفع محرومان و زحمتکشان برخوردار است در اساسی با مواضع حزب ما پیرامون ساختمان یک جامعه مستقل، آزاد و آباد و فارغ از بی‌عدالتی و نابرابری اجتماعی

۱۴. به مقاله اقتصاد اسلامی از دیدگاه آیت‌الله سید محمود طالقانی نوشته ف. م. جوانشیر، دنیا شماره ۳، سال ۱۳۵۸ رجوع شود.

دارای وجوه اشتراک فراوانی است. این وجوه مشترک شالوده مستحکم است برای یک همکاری استراتژیک و درازمدت. از این رو است که رفیق نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران می‌گوید:

"در جنبه نیروهای راستین هوادار انقلاب و نظام جمهوری اسلامی... تنها در زمینه آماج های تاکتیکی کوتاه مدت، بلکه در زمینه آماج‌های استراتژیک درازمدت نیز اشتراک‌منظرهای دامنه‌دار و ژرف و پهناوری وجود دارد."

و:

"روزی خواهد رسید که مبارزان مسلمان و پیوندگان راه طبقه کارگر یعنی پیروان سوسیالیسم علمی در جنبه متحدی برای ساختمان جامعه نوین مبین ما، دوش به دوش به میدان‌های نبرد اجتماعی روانه شوند ۱۵."

## «بوملت شریف ایران است که در هر مسلکی ویا هر گروهی هستند، از اختلاف و نفاق و کارشکنی برای یکدیگر دست بردارند و با وحدت کلمه دشمن را بکوبند» - امام خمینی -

توضیح: منابع اصلی این مقاله عبارتند از: میانی کمونیسم علمی (ویکتور آفانسیف)، فلسفه و جامعه‌شناسی (ک. پ. فرانستف)، لنینسیم و جنبش انقلابی طبقه کارگر جهان (انستیتیو جنبش جهانی طبقه کارگر اتحاد شوروی).

۱۵. دنیا، ضمیمه نامه مردم، شماره‌های ۶ و ۱۱ سال ۱۳۵۹.

## مارکس در زندگی

در جامعه ما درباره مارکس و انگلس سخن بسیار گفته شده است. کمتر هستند و بیشتر بر سبیل دلخواه. اما واقعیت این است که نه خود پایه‌گذاران سوسیالیسم علمی و نه اندیشه‌هایشان آن‌گونه که در خورد آن‌هاست، در میهن ما شناخته نشده‌اند. این پدیده می‌تواند دلایل گوناگون داشته باشد، لکن مهم‌ترین آن، بدون تردید، سلطه اختناق دیرپای ستم شاهی بر میهن ما بوده است و امروز که انقلاب شکوهمند ما بساط امپریالیسم و کارگزارانش را در میهن ما به گورستان تاریخ فرستاده، هنگام آن فرا رسیده است که بر کوشش برای کسب آگاهی بیشتر و گسترده‌تر از اندیشه‌های انقلابی جهان معاصر و سخنگویان معتبر آن بیافزاییم.

آنچه در این صفحات می‌خوانید برگزیده‌ای است از خاطرات نزدیکان کارل مارکس، حاوی اشاراتی - هرچند کوتاه اما روشنگر و آموزنده - بر وجوه گوناگون شخصیت او، درباره طرز سلوکش با هنر و ادبیات و نیز اشاراتی به شیوه کار او و رفتار و گفتارش با فرزندان و دوستانش. این گامی است کوچک، در جهت شناساندن بیشتر کارل مارکس به دوستان و دشمنان او در سالگشت زادروزش (۵ ماه مه ۱۸۱۸ - ۱۵ اردیبهشت ۱۸۹۷)

### خاطرات پل لافارگ از کارل مارکس (۱)

کتابهای برجسته قد و قواره کنار هم قرار نگرفته بودند، کتابهایی با قطع خشتی یا وزیری و جزوه‌ها کپی هم چیده شده بودند. او کتاب‌ها را نه بر حسب اندازه بلکه بر حسب موضوع در کنار هم می‌گذاشت. در نظر مارکس کتاب ابزار کار معنوی بود، نه یک شیئی تجملی. وی می‌گفت: "آن‌ها بردگان من هستند و باید مطابق میل من در خدمت باشند." - بدون

(۱) پل لافارگ (۱۹۱۱-۱۸۴۲)، سوسیالیست فرانسوی، نویسنده و عضو انترناسیونال اول

توجه به شکل، جلد، زیبایی کاغذ یا چاپ کتاب، با آن بد رفتاری می‌کرد، گوشه صفحات را تا می‌کرد، در حاشیه صفحات و زیر سطور با مداد خط می‌کشید. گرچه حاشیه‌نویسی نمی‌کرد ولی اگر مولف جایی دچار خطا شده بود، نمی‌توانست از گذاشتن علامت تعجب یا پرسش، در آن جا، خودداری کند. شیوه خط‌کشی در کنار یا زیر سطور به‌وی امکان می‌داد تا در مراجعات بعدی جای مورد نظر را به آسانی تمام پیدا کند. وی عادت داشت که بارها، حتی پس از گذشت سال‌ها، به یادداشت‌های خود بازگردد و یا جاهایی را که در کتاب علامت گذاشته بود دوباره بخواند، تا آن‌ها را خوب در حافظه فوق‌العاده نیرومند و دقیقش ضبط کند. وی از جوانی، به پیروی از توصیه هگل، برای تقویت حافظه اشعاری را به‌زبانی که نمی‌شناخت، از بر می‌کرد.

مارکس اشعار هاپنه و گوته را که اغلب در صحبت‌هایش از آن‌ها شاهد می‌آورد، از سر داشت و پیوسته به مطالعه آثار دیگر شاعران اروپایی که برگزیده بود، می‌پرداخت. هر سال آثار اشیل (۲) را به همان زبان یونانی کهن دوباره می‌خواند. اشیل و شکسپیر را، به عنوان بزرگ‌ترین نوابخ درام نویسی که بشریت به خود دیده است، تجلیل می‌کرد. ستایش وی از شکسپیر، که او آثارش را عمیقاً مطالعه کرده بود، حد و مرزی نداشت و حتی کوچک‌ترین شخصیت‌های آثار او را می‌شناخت. تمام اعضای خانواده او درست و حسابی شیفته و ستایشگر شکسپیر، درام‌نویس بزرگ انگلیسی، بودند. هر سه دختر مارکس، آثار شکسپیر را از برداشتند. هنگامی که مارکس در سال ۱۸۴۸ (در سی‌سالگی) قصد آن کرد تا زبان انگلیسی خود را، که از قبل خواندن آن را می‌دانست، تکمیل کند، به جمع آوری و تنظیم اصطلاحات ویژه شکسپیر پرداخت. عین همین کار را با بخشی از آثار جدلی ویلیام گابت (۳) که احترام خاصی برای او قائل بسود، نیز انجام داد. اشعار دانته (Dante) و برنز (Burns) (۴) نیز از آثار مورد علاقه او بودند. وقتی دخترانش طنز یا اشعار تغزلی این شاعر اسکاتلندی را دکلمه می‌کردند و یا به‌آواز می‌خواندند، غرق شادی می‌شدند.

کوویئر (Couvier)، دانشمند پرکار و خستگی‌ناپذیر فرانسوی، که رئیس موزه پاریس بود، دستور داده بود چندین اتاق‌کار برای شخص او در موزه آماده سازند. هر اتاقی مخصوص کاری و حاوی کتاب‌ها، ابزار و وسایل ضرورت‌آنانومی و غیره بود. وقتی که از یک کار خسته می‌شد، به اتاقی دیگر می‌رفت و به مطالعه در رشته‌ای دیگر می‌پرداخت. به طوری که نقل می‌کند این تغییر ساده اشتغال فکری برای او به منزله استراحت بود. مارکس نیز چون کوویئر پرکار و خستگی‌ناپذیر بود، اما برخلاف او چنان امکانی نداشت که چندین اتاق برای خود ایجاد کند. شیوه استراحت او چنین بود که در اتاق قدم می‌زد، در نتیجه یک تکه از فرش اتاق، از جلوی در تا کنار پنجره، کاملاً سائیده شده و به گذرگاهی در چمن همانند گشته بود. گاهی روی کاناپه دراز می‌کشید و رمان می‌خواند. گاه دو سه کتاب را هم‌زمان با هم می‌خواند. او هم چون داروین به خواندن رمان علاقه فراوان داشت. مارکس زمان‌های قرن هجدهم و بیستم "تم جونز" (Tom Jones) اثر فیلدینگ (Fielding) را دوست داشت. از نویسندگان معاصرش به پل دکک (Paul de Kock) و چارلز لور (Lever)، آلکساندر دوما (پدر) و والتر اسکات علاقمند بود و به نظرش برجسته‌ترین اثر والتر اسکات "اصول اخلاق کهن" بود. وی

(۲) اشیل (۴۵۶-۵۲۵ ق. م.)، نخستین درام‌نویس یونان باستان

(۳) William Cobbet (۱۸۶۲-۱۷۳۵)، نویسنده سیاسی انگلیسی

(۴) روبرت برنز (۱۷۹۶-۱۷۵۹)، شاعر اسکاتلندی



به‌ویژه شیفته قصه‌های پرماجرا و داستان‌های خنده‌آور بود. به‌منظر او سرواژس و بالزاک برجسته‌ترین رمان نویسان بودند، و معتقد بود که دن کیشوت، حماسه شوالیه‌گری روبه‌زوال است که فضیلت‌های آن در دنیای روبه‌پیدایش بورژوازی به خل‌بازی‌ها و مسخره‌بازی‌های مضحک تبدیل شده‌اند. بالزاک را سخت می‌ستود و قصد داشت به محض آن‌که اثر اقتصادی خود را به پایان برد، انتقادی بر "کمندی انسانی" اثر بزرگ بالزاک بنویسد؛ بالزاک نه‌تنها تاریخ‌نویس جامعه زمان خود، بلکه آفریننده پیامبرگونه شخصیت‌هایی بود که در زمان لوتی فیلیپ در مرحله جنینی بودند و تازه پس از مرگ او، در زمان ناپلئون سوم، به رشد کامل دست یافتند.

مارکس تمام زبان‌های اروپایی را در حد مطالعه به آن زبان‌ها می‌شناخت و به سه زبان آلمانی، فرانسه و انگلیسی می‌نوشت. در ستایش کسی که به زبان‌ها آشنا بود با علاقه این تمثیل را تکرار می‌کرد که: "یک زبان خارجی، سلاحی است در نبرد زندگی." او استعداد زیادی در فرا گرفتن زبان‌ها داشت و دخترانش نیز این استعداد را از او به ارث بردند. پنجاه ساله بود که شروع به آموختن زبان روسی کرد و با وجود آن‌که این زبان از لحاظ ریشه‌شناسی (ایتمولوژی) با هیچ‌یک از زبان‌های نوین و کهنی که او می‌شناخت مربوط نبود، مه‌ذا پس از ۶ ماه، چنان بر این زبان تسلط یافت که می‌توانست از آثار شاعران و نویسندگان روسی به‌ویژه پوشکین، گوگول و شچدرین که ارزش خاصی برای آن‌ها قائل بود، لذت ببرد. انگیزه او برای فرا گرفتن زبان روسی مطالعه گزارش تحقیقات رسمی دولت روسیه بود که آن دولت به علت حقایق وحشت‌انگیز مندرج در آن مانع از انتشارش شده بود. ولی این گزارش به‌گونه‌ای به دست مارکس رسیده و او یگانه اقتصاددان اروپای غربی بود که امکان مطالعه آن را یافته بود.

روزهای یکشنبه دخترانش نمی‌گذاشتند او کار کند، پدر در تمام این روز مال آن‌ها بود. وقتی هوا مساعد بود تمام اعضای خانواده به‌قصد گردش راه جلگه و جنگل در پیش می‌گرفتند و در قهوه‌خانه‌های کوچک بین راه برای صرف نان و پنیری توقف می‌کردند. تا زمانی که دخترانش کوچک بودند برای آن‌که تحمل سختی راه را بر آن‌ان آسان سازد، قصه‌های دور و درازی از پریان می‌پرداخت که نسبت به درازی راه طول و تفصیلش می‌داد و شنوندگان کوچک او با شنیدن این قصه‌ها خستگی را فراموش می‌کردند. نیروی تخیل شاعرانه مارکس بی‌نظیر بود، نخستین آثار ادبی او اشعارش بودند. خانم مارکس با دقت اشعار جوانی همسرش را حفظ می‌کرد، اما آن‌ها را به‌کسی نشان نمی‌داد. پدر و مادر مارکس آرزو داشتند فرزندشان ادیب یا استاد دانشگاه شود، به‌منظر آن‌ها او با پرداختن به تبلیغات سوسیالیستی و آموختن اقتصاد، که در آن‌زمان در آلمان علمی کم‌ارج بود، به‌کارهایی دون شان خود پرداخته بود. مارکس به دختران خود قول داده بود نمایشنامه‌ای درباره گراسوس‌ها Grachen (۵) بنویسد، که متأسفانه نتوانست به قبول خود وفا کند، چه جالب بود اگر می‌توانستیم به‌نیم او چگونه برخوردی با مردی که پهلوان نبرد طبقاتی می‌نامیدش، داشت و این قصه وحشت‌انگیز و پرشکوه از نبرد طبقاتی جهان باستان را چگونه مطرح می‌ساخت.

ویکو (۶) می‌گفت: "چیز برای خدایی که همه‌چیز را می‌داند، فقط یک جسم است، اما

(۵) پتربوس گراسوس و گایوس گراسوس، دو برادر از اشراف زادگان روم باستان بودند که در راه تقسیم اراضی بین رعایا و بردگان و محدود ساختن مالکیت مبارزه می‌کردند و در این راه جان خود را از دست دادند.

(۶) Giovanni Vico (۱۷۲۴-۱۶۲۸)، فیلسوف ایتالیایی

برای انسان که فقط ظواهر را می‌شناسد، یک سطح است. "نوع درک مارکس نیز مانند نوع درک خدای مورد نظر ویکو بود: که فقط سطح را نمی‌دید بلکه به‌درون و عمق فرو می‌رفت و به مطالعه تمام اثرات اجزاء و تاثیرات متقابل آن‌ها بر یکدیگر می‌پرداخت. وی هریک از اجزاء را جدا می‌ساخت و تاریخ تکامل آن را دنبال می‌کرد. سپس توجه خود را از "چیز" به محیط پیرامون آن معطوف می‌ساخت و به مطالعه تاثیرات محیط بر آن چیز و تاثیرات آن چیز بر محیط پیرامونش می‌پرداخت. سیر تکامل موضوع مورد مطالعه را تا لحظه پیدایش آن دنبال می‌کرد. استحال‌ها، تغییرات تدریجی و تحولات جهشی انقلابی که در آن رخ داده بود، همه را مطالعه می‌کرد، تا سرانجام دوزترین تاثیرات آن را می‌شناخت. مارکس به یک چیز فی‌نفسه و لینفسه بدون ارتباط با جهان پیرامونش توجه نداشت، بلکه آن را به‌مثابه جهانی در کلیتش با همه پیچیدگی‌اش، به‌مثابه جهانی که پیوسته در حرکت است می‌نگریست. مارکس می‌خواست این زندگی را در کلیت و جامعیتش با تاثیرات دائمی، متعکس و گوناگونش بنمایاند. نویسندگان پیرو مکتب فلوبر و گنکور شکوه می‌کنند که چه دشوار است جهان آن‌چه که انسان می‌بیند، ولی به قول ویکو آن چیزی هم که می‌خواهند تصویر کنند چیزی نیست جز سطح. تاثیری که آن‌ها می‌گیرند، کار ادبی آن‌ها، در قیاس با آن‌چه مارکس می‌کند، بازچه است. باید نیروی تفکری فوق‌العاده داشت و هنری در همان سطح، تا بتوان واقعیت را آن‌گونه دید که او دید. او هیچ‌گاه از کارش راضی نبود، پیوسته در آن تغییراتی می‌داد و همیشه متوجه می‌شد که توصیف از تصور عقب ماندماست. یک پژوهش روانشناسانه بالزاک که زولا با انتخالی، تاسف‌انگیز به‌نام خود جا زده بود، مارکس را سخت تحت تاثیر قرار داد، زیرا بالزاک در بخشی از این پژوهش به توصیف احساس‌هایی پرداخته که مارکس نیز احساس کرده‌بود: یک نقاش‌نابغه تحت این فشار قرار دارد که چیزها را آن‌گونه که در فرض هستند منعکس کند و از این‌رو آن‌قدر به تصویری که نقش‌کودیه در می‌رود و کم و زیادش می‌کند تا سرانجام آن‌چه بر پرده نقش می‌بیند چیزی نیست جز انبوهی رنگ‌های درهم و بی‌شکل اما همین انبوه آشفته رنگ‌ها در دیدگان گرفتار او کامل‌ترین انعکاس واقعیت است.

مارکس هر دو صفت یک متفکر نابغه را در خود گرد آورده‌بود به‌گونه‌ای بی‌نظیری می‌توانست پدیده‌ای را به اجزاء آن تجزیه کند و در عین حال می‌توانست در نهایت استادی پدیده تجزیه‌شده را با تمام اجزاء و اشکال گوناگون تکاملش به‌هم پیوند دهد و روابط درونی آن‌ها را کشف کند.

### بیاد کارل مارکس

#### ویلهم لیب‌کنشت (۴)

مارکس که ۵ یا ۶ سال از "جوانک‌ها" مس‌تر بود، به‌این برتری که وی را به یک مرد تمام عیار مبدل می‌ساخت، کاملاً واقف بود و هرگاه موردی پیش می‌آمد، ما و بخصوص مرا، می‌آزمود و با آن مطالعات بسیار وسیع و حافظه فوق‌العاده‌ای که داشت می‌توانست حسابی پوست آدم‌را بکند. چقدر خوشحال می‌شد وقتی "دانشجوی ناقابل" را گیر می‌انداخت و به این وسیله وضع اسفبار دانشگاه‌ها و آموزش دانشگاهی آلمان را به اثبات می‌رسانید.

(۴) Wilhelm Liebknecht (۱۹۰۰-۱۸۲۶)، یکی از رهبران برجسته سوسیال دموکراتی انقلابی آلمان.

ولی او در عین حال، طبق برنامه، در تربیت ما می‌کوشید. باید بگویم که او به دو معنی حقیقی و مجازی واژه "معلم"، آموزگار من بود. در هر زمینه‌ای آدمی مجبور به تبعیت از او بود. در کاخ پاپ از پاپ سخن نمی‌گویند، درباره سخنرانی‌هایش، پیرامون اقتصاد در انجمن کمونیست‌ها، بعداً سخن خواهم گفت. وی بر زبان‌های کهن نیز چون زبان‌های نوین مسلط بود. من زبان‌شناس بودم. گاه نکاتی دشوار از نوشته‌های ارسطو یا آشیل را در برابر من نهاد و اگر نمی‌توانستم فوراً آن‌ها را درک کنم، محرق در یک شادی کودکانی می‌شد. روزی به این دلیل که من زبان اسپانیایی نمی‌دانستم کلی مرا دست انداخت و فوراً از میان انبوهی کتاب، دن‌کیشوت را بیرون کشید و همانجا یک درس به من داد. از آن‌جا که من با دستور تطبیقی زبان‌های رومن و اصول اساسی دستور زبان آشنا بودم وساخت واژه‌ها را می‌شناختم، اگر گیر می‌کردم یا دچار اشتباه می‌شدم با راهنمایی‌های ارزشمند و کمک‌های دل‌سوزانه او مشکل رفع می‌شد. او که معمولاً بسیار کم‌تحمّل بود هنگام یاد دادن حوصله فراوان به‌خرج می‌داد. تا بالاخره با رسیدن میهمانی جلسه درس آن‌روز پایان یافت. اما از آن‌پس هرروز امتحان می‌کرد و من می‌باید از دن‌کیشوت یا یک کتاب اسپانیایی دیگر قطعه‌ای ترجمه می‌کردم و نشان می‌دادم. تا وقتی که به‌نظر می‌رسید دیگر به‌حد کافی پیشرفت کرده‌ام.

مارکس یک زبان‌شناس برجسته بود - البته بیشتر در زمینه زبان‌های نوین تا زبان‌های کهن - دستور زبان آلمانی تألیف‌گریم را به‌دقت می‌شناخت، و واژه‌نامه آلمانی تألیف برادران گریم را، تا آن‌جا که آماده شده بود، بهتر از من که زبان‌شناس بودم، می‌شناخت. زبان‌های انگلیسی و فرانسه را مانند یک انگلیسی و فرانسوی می‌نوشت - گرچه تلفظش چندان خوب نبود. مقالاش برای "نیویورک دیلی تریبون" (New York Daily Tribune) به انگلیسی کلاسیک و کتاب "فقر فلسفه" اش که در مقاله با "فلسفه فقر" پرودون تصنیف کرده به فرانسه کلاسیک نوشته شده بود. یک دوست فرانسوی که وی دستنویس این کتاب را قبل از چاپ به او داد تا نگاه کند، فقط چند موردی برای تصحیح یافت.

از آن‌جا که مارکس ماهیت زبان را می‌شناخت و به‌منشاء پیدایش، تاریخ تکامل و ارگانیکسم زبان می‌پرداخت، آموختن زبان‌ها برایش دشوار نبود. وی در لندن روسی را هم آموخت و در طی جنگ کریمه قصد آموختن زبان‌های ترکی و عربی را هم داشت، ولی بعداً این فکر را دنبال نکرد. او هم مثل هرکس دیگری که قصد تسلط بر زبانی را دارد، به‌خواندن توجه ویژه معطوف می‌داشت. هرکس حافظه خوبی داشته باشد - و مارکس آن‌چنان حافظه کم‌نظیری داشت که هیچ چیز را فراموش نمی‌کرد - با خواندن زیاد در اندک مدتی برگزینه‌های از واژه‌ها و ویژگی‌های زبان دست‌خواهد یافت. پس از آن به‌کار بردن عملی زبان به‌آسانی میسر می‌گردد.

این کلام بوفون (۸) که "معرف مرد قلم‌دوست" اگر در مورد فردی مضداق یافته‌باشد، در مورد مارکس است. قلم مارکس یعنی خود او. مردی که تا اعماق وجودش یک انسان ناب بود، مردی که هیچ‌کشتی نمی‌شناخت، مگر کیش حقیقت‌جویی، آن‌چه را با رنج آموخته و بدان دل بسته‌بود، به‌محض آن‌که از نادرستی‌اش مطمئن می‌گشت، در یک‌چشم‌برهم‌زدن به دور می‌انداخت، چنین آدمی باید در برابر نوشته‌های خود نیز همین روش را داشته‌باشد. او که نه قادر به تزویر بود و نه قیافه گرفتن همیشه خودش بود، هم در نوشته‌هایش و هم در زندگی‌اش.

(۸) Buffon (۱۷۸۸-۱۷۰۷)، طبیعی‌دان و فیلسوف فرانسه، از هواداران روشنگری و ماتریالیسم در فرانسه.

بدیهی است قلم مردی چنان ذوجوانب، با آن احاطه وسیع و آن طبیعت پرتنوع نمی‌تواند چون قلم افراد ساده و فاقد آن تنوع ذوق، یکسان و یکنواخت باشد.

مارکسی که در "سرمایه" می‌بینیم با مارکسی که در "هجدهم بروم" می‌بینیم و مارکسی که در "آقای فوگت" (۹) می‌بینیم یکی نیست، ما با سه مارکس گوناگون روبرو هستیم، با سه مارکس که در عین حال هر سه یک‌نفرند، - که علی‌رغم آن سه‌گانگی، یگانه است - یگانگی شخصیتی بزرگ که در عرصه‌های مختلف، بیانی متفاوت دارد و معجزاً همیشه همان است که هست. البته شیوه نگارش "سرمایه" پیچیده‌است و سخت‌فهم. ولی آیا فهم موضوع مورد بحث آن آسان است؟ شیوه نگارش فقط معرف شخص نیست، معرف موضوع نگارش هم هست، شیوه باید خود را با موضوع مورد بحث نیز هماهنگ سازد. در عرصه علم بزرگراه هموار وجود ندارد. در این عرصه هر کس باید به خود زحمت بدهد و خود را پله‌پله بالا بکشد، حتی اگر بهترین راهبر را داشته باشد. شکوه کردن از سخت‌فهمی یا حتی صعب‌ال‌فهم بودن سبک "سرمایه" یعنی به‌تنبلی فکری و یا ناتوانی فکری خویش اذعان کردن.

آیا "هجدهم بروم" را نمی‌توان فهمید؟ آیا تیری که از کمان به‌سوی آماج می‌برد و در گوشت فرو می‌رود، درک شدنی نیست؟ آیا نیزه‌ای که با دستی پرتوان پرتاب می‌شود و بر قلب دشمن فرو می‌رود، فهمیدنی نیست؟ لغات "بروم" تیزند و نیزه، سبک "بروم" سبکی است که داغ می‌گذارد، از پای در می‌آورد. اگر نفرت سوزان، تحقیر نابودکننده و اگر عشق آتشین تعالی بخشنده به آزادی، هرگز به جامه لفظ درآمده‌باشد در "هجدهم بروم" است، که در آن جدیت خشم‌گین مردی چون تاسی‌توس (۱۰) یا طنز زهرآکین فردی چون ژوونال (۱۱) و خشم مقدس مردی چون دانته به‌هم آمیخته است. قلم (سبک) در این‌جا آن چیزی است که در آغاز در دست رومی‌ها قرار می‌گرفت (استیلوس) که عبارت بود از یک قلم نوک تیز فولادین برای پوشتن و کندن. قلم خنجر است که برای فرو بردن قطعی در قلب به‌کار می‌رود. شادی مکتوم در "آقای فوگت" - این طنز خندان - شادی شکسپیر را از یافتن فالستاف (۱۲) به‌یاد می‌آورد، این "آقای فوگت" گنجینه‌ای است بی‌کران برای ایجاد زرادخانه‌ای از تمسخر.

قصد ندارم در این‌جا بیش از این درباره سبک نگارش مارکس سخن گویم قلم مارکس یعنی خود او. او را سرزنش کرده‌اند که می‌کوشد تا در کمترین کلام بیشترین معنی ممکن را بگنجاند، ولی مارکس یعنی درست همین.

مارکس ارزشی فوق‌العاده برای بیان ناب و دقیق قائل بود، برجسته‌ترین استادان برگزیده او گوته، لسنینگ، شکسپیر، دانته و سروانتس بودند که وی تقریباً هرروزه آثار آن‌ها را مرور می‌کرد. در مورد سره و دقیق بودن زبان حداکثر دقت را به‌کار می‌برد. هنوز به‌یاد دارم که در

(۹) Carl Vogt (۱۸۹۵-۱۸۱۷)، طبیعی‌دان و سیاستمدار آلمانی، نماینده ماتریالیسم عامیانه و داروینیسیم. مارکس در کتاب خود به نام "آقای فوگت" او را به عنوان دشمن جنش کارگری و عامل ناپلئون سوم افشاء می‌کند.

(۱۰) Tacitus (۱۱۵-۵۵ ق. م.)، تاریخ‌نویس برجسته رومی که تأثیر فوق‌العاده بر تاریخ‌نویسی قرون ۱۸ و ۱۹ گذاشت.

(۱۱) Juvenal، طنز‌نویس رومی.

(۱۲) شوالیه بدهیکل، پرحرف، مودی و فاسد در نمایشنامه "هانری چهارم" اثر شکسپیر

نخستین سفرم مرا به یاد سوزنش گرفت، زیرا در نوشته‌های او از غلط‌های مشهور را به کار برده بودم. می‌خواستم از اشتباهی که کرده بودم عذرخواهی کنم اما مهلت نداد و گفت: "درین دبیرستان‌های در مانده آلمانی، درین دانشگاه‌های در مانده آلمانی که کسی آلمانی یاد نمی‌گیرد... و غیره و غیره... گرچه تا آن‌جا که می‌توانستم از خود دفاع کردم و نمونه‌های مشابهی هم از نویسندگان کلاسیک عرضه کردم ولی از آن پس دیگر آن لفظ را نتهتبا تکرار نکردم بلکه عده‌ای دیگر را هم بر آن داشتیم تا از به کار بردن آن خودداری ورزند... بهر حال مارکس استدلال‌های مرا نپذیرفت."

مارکس در سره نویسی سخت‌گیر بود - وی اغلب با صرف وقت زیاد و با زحمت به جستجوی واژه درست می‌پرداخت. از استعمال لغات خارجی غیر ضروری نفرت داشت، با این وجود اگر می‌بینیم لغات خارجی فراوان به کار می‌برد - حتی در آن‌جا که ضرورت ایجاد نمی‌کند، باید اقامت طولانی او را در خارج، یعنی در انگلستان، در نظر بگیریم و آن‌چه بسیار در خورد توجه است، خوبشاوندی زبان‌های آلمانی و انگلیسی با یکدیگر است که آدمی را دچار اشتباه می‌سازد... ولی چه فراوانند واژه‌ها و ترکیبات اصل آلمانی که مارکس ساخته است. با وجود آن‌که دوسوم از عمر خویش را در خارج از میهنش به سر برد، خدمات - حسته‌ای به زبان آلمانی کرد و در زمره گرانقدرترین استادان و آفرینشگران زبان آلمانی است.

بزرگ‌ترین تفریح ما الاغ سواری دست جمعی بود باغش غش خنده و شادی و آن‌صحنه‌های مضحک و آن تفریحی که مارکس می‌کرد و مارا نیز در آن سهم می‌ساخت، او از دو جهت موجب خنده و تفریح ما می‌شد: یکی از جهت هنر سوارکاری ناشایسته‌اش که از ناشی‌گری هم آن‌سو تر بود و دیگر از جهت تعصبی که در مورد دفاع از استادش خود در هنر سوارکاری به خرج می‌داد. استادش وی ناشی از آن بود که یک‌زمانی در دوران دانشجویی درس سوارکاری گرفته بود. انگلیس می‌گفت درس گرفتن او درین زمینه از سه جلسه تجاوز نکرد - و بعد هم سالی، ماهی، یک بار در منچستر سوار بر یک "روزینات" مسن و موقری (روزینات نام اسب پیر و فرسوده دن‌کیشوت است) می‌شد که احتمالاً پدرجد مادریان گوسفند شکلی بود که فریتس وای‌لاند به زیلمرت سربراه هدیه کرده بود.

بازگشت به‌خانه از هامپستید هیت (Hampstead Heath) همیشه توام با تفریح و شادی بود، هر چند این شادی آن احساس شادی را که پشت سر گذاشته بودیم در ما بی‌سازار نمی‌کرد...

نظم صف بازگشت به‌خانه با نظم صف حرکت از خانه فرق داشت. بچه‌ها از راه‌روی خسته شده بودند و نقش عقبه صف را ایفا می‌کردند و رلنی (خدمتگذار باوفای خانواده مارکس) هم که زنبیلش خالی شده بود، با باری و گامی سبک به آن‌ها می‌پرداخت. معمولاً همه با هم ترانه‌هایی می‌خواندیم که به قدرت سیاسی و اکثراً ترانه‌های پراحساس محلی و سرودهای "وطنی" مخصوص زادگاه بودند - مثلاً "ای اشتراسیورگ، ای اشتراسیورگ، توای شهر زیبا" که بسیار محبوب و مورد توجه بود. با این که بچه‌ها برای ما ترانه‌های سیاه پوستان را می‌خواندند و همراه آن می‌رقصیدند... البته وقتی که خستگی تا اندازه‌ای از پاهایشان به‌در رفته بود - در طول راه بی‌مایی کسی اجازه نداشت از سیاست و درماندگی فراریان سخن گوید. در عوض صحبت از ادبیات و هنر فراوان بود و مارکس امکان می‌یافت تا حافظه عظیمش را نشان دهد، و قطعات بزرگی از "گدی الهی" را که تقریباً تمامش را از بر بود، دکلمه کند و هم چنین صحنه‌هایی از شکسپیر را، آن وقت، خانمش نیز که یک شکسپیرشناس تمام عیار بود، دنبال مطلب را می‌گرفت. اگر مارکس

خیلی سر حال بود از زایدلمان (Zaidelmann) به عنوان مفیستو برای ما تعریف می‌کرد. او شیفته زایدلمان بود که در دوران دانشجویی در برلن دیده و شنیده بود. "فاوست" منظومه آلمانی محبوبش به‌شمار می‌رفت. نمی‌توانم بگویم که مارکس خوب دکلمه می‌کرد - خیلی مبالغه می‌کرد - ولی هرگز جان کلام را گم نمی‌کرد و همیشه معنی را به درستی بیان می‌کرد - خلاصه آن‌که کلامش موثر بود و عجیب آن‌که تا آدمی می‌دید که او عمیقاً در روح نقش فرو رفته، نقش او را گرفته و وی کاملاً غرق در آن است، آن شدت و غلظتی که در آغاز، هنگام پرتاب الفاظ از لبانش، توی چشم می‌خورد، غرابت خود را از دست می‌داد.

هلن با مهربی فراوان به وستفالی کهن دل بسته بود. مارکس هم همینطور. به کرات برای ما از بارون کهن سال وستفالی و اطلاعات وسیع او درباره شکسپیر و هومر سخن می‌گفت و از این کار خسته نمی‌شد. او می‌توانست تمام راه‌پودی‌های هومر را لفظ به لفظ از آغاز تا انجام از بر بخواند و اکثر درام‌های شکسپیر را، هم به انگلیسی و هم به آلمانی، از بر بود. در حالی که پدر مارکس - که وی او را فراوان ستایش می‌کرد - یک "فرانسوی" تمام عیار قرن هیجدهم بود. او نیز ولتر و روسو را از بر داشت، همان‌طور که بارون وستفالی هومر و شکسپیر را، بدون تردید، مارکس، دوجوانب بودن حیرت‌انگیز خود را تا حدود زیادی مدیون این تاثیرات "ارشی" بود.

### جزئیاتی از تصویر بزرگ شخصیت کارل مارکس

#### فرانسیسکا کوگلمان (۱۲)

نخستین روزهای هفته معراج (جمعه‌ای که عیسی مسیح را بر دار کردند) بود و پدر و مادر من از مارکس خواهش کردند که روز جمعه معراج باهمدیگر به شنیدن پاسیون مانیوس اثر باخ بپردازند. ولی مارکس با ابراز تاسف این دعوت را رد کرد، زیرا با وجود آن‌که از شیفتگان تمام عیار موسیقی، بویژه موسیقی باخ بود، می‌توانست روز پنج‌شنبه به سفر خود ادامه می‌داد ولی ۴ روز در هانور ماند و پدر و مادرم همیشه با اشتیاق از این دوران یاد می‌کردند. دورانی که چون قلعه‌ای نورانی برجستگی خود را نسبت به رخدادهای روزمره حفظ می‌کرد و هرگز پرده خاکستری رنگ فراموشی بر آن فرو نیفتاد و حتی آن‌ها هم که در آن شرکت نداشتند از آن بهره‌ور می‌گشتند.

مارکس نه تنها در کانون خانواده بلکه در محفل دوستان ما نیز رفتاری فوق‌العاده دوست - داشتنی داشت، در تمام آن‌چه رخ می‌داد شرکت می‌کرد و اگر شخصیتی را می‌پسندید یا کسی سخنی جالب می‌گفت عینک یک‌شیشه‌ای خود را بر چشم می‌نهاد و شادمان و علاقمند به آن فرد چشم می‌دوخت.

چشمان مارکس کمی ضعیف بود ولی فقط هنگامی که خواندن یا نوشتنش طولانی می‌شد، عینک می‌زد.

پدر و مادرم با شادی خاصی از گفتگوهای صبح‌گاهی یاد می‌کردند که در طی آن مزاحمت‌های کثرتی ایجاد می‌شد. از این‌رو مادرم خیلی زود از خواب برمی‌خواست تا حتی المقدور

۱۲) فرزند لودویگ کوگلمان (۱۹۰۲ - ۱۸۳۰)، پزشک انقلابی، عضو فعال انترناسیونال اول و دوست مارکس و انگلس.

تمام کارهای ضروری خانه را قبل از صبحانه اول تمام کرده باشد. اغلب ساعت‌ها بر سر میز صبحانه می‌نشستند و هرگاه پدرم ناچار می‌شد به دنبال انجام وظایف خود برود، ابراز تاسف می‌کرد.

پس از آن دامنهٔ صحبت علاوه بر تجربه‌های روحانی یا روزمرهٔ این مرد بزرگوار و دوست‌داشتنی و در عین حال با اهمیت به تمام عرصه‌های هنر، علم، شعر و فلسفه گسترش می‌یافت، بدون آن‌که ذره‌ای بوی "آقامعلمی" از آن برخیزد. مادرم به فلسفه علاقه خاصی داشت، بدون آن‌که با مطالعات شخصی درین زمینه تعمق بیشتری کرده باشد. مارکس درباره کانت، فیخته و شوپنهاور با او صحبت می‌کرد و گاه نیز اشارتی به هگل می‌نمود که خود وی در جوانی شیفته‌اش بود.

اما در رابطه با هگل و از قول او نقل می‌کرد که هیچ‌یک از شاگردانش اندیشه‌های او را درک نکردند غیر از روزن کرانس، تازه او هم نه به درستی. بسیاری شوپنهاور را که مخالف جدی هگل بود، به گونه‌های سطحی و غیرقابل قبول رد می‌کنند، بدون آن‌که حتی آثارش را خوانده باشند. برخی از هم‌عصران وی شخصیت غیر مادی او را نمی‌پسندیدند و او را ضد بشر می‌خواندند در حالی‌که او در محبت اتیک به این اصل معتقد است که هر چیز ارگانیک در اجزاء و ماهیت خود موظف است که سبب رنجی برای انسان یا حیوان نگردد. شوپنهاور معتقد است تمام موجودات به کمک نیاز دارند از این رو نخستین وظیفه اجرای عدالت است و به هیچ موجود زنده‌ای نباید ظلم کرد. وی به علت داشتن این بینش به این نتیجه می‌رسد که باید ترجم کرد و منظور خود را به این شکل بیان می‌کند که: "تا آن‌جا که می‌توانی به همه کمک کن".

مارکس از ته دل از احساسات‌بازی، که کاریکاتوری از احساسات حقیقی است، نفرت داشت، گاهی این سخن گوته را بر زبان می‌آورد: "هیچ‌گاه به احساسات‌بازها اعتماد نمی‌کنم، چه اگر فرصتی مناسب نیابند، آدم‌های بدی از کار در می‌آیند." اغلب هنگام مشاهده غلیسان میالفا میز احساسات این اشعار هاینه را می‌خواند:

"دختر خانم کنار دریا ایستاده

و ترسان آهی دراز می‌کشید، زیرا

فرورفتن خورشید خیلی رقت‌انگیز بود." الخ.

مارکس هنریش‌هاینه را شخصا می‌شناخت و در آخرین روزهای دردناک حیاتش، در پاریس به دیدار او رفت. درست در آن لحظه که مارکس وارد اتاق شد، خواهران پرستار تخت او را عوض می‌کردند، حالش چنان زار بود که کسی اجازه نداشت به او دست بزند و پرستاران او را بر روی شمعی نهاده به سوی جایش می‌بردند. هاینه که طبع شوخ خود را در آن حال هم از دست نداده بود به مارکس خوش‌آمد گفت و با صدای بسیار ضعیفی گفت: "مارکس عزیز می‌بینید؟ خانم‌ها هنوز هم مرا روی دست می‌برند."

مارکس می‌گفت که منشاء تمام اشعار زیبای عاشقانه هاینه تخیل اوست، زیرا او هیچ‌وقت از مهر زنان برخوردار نبود و در زندگی زناشویی نیز بخت یارش نبود و این شعر او کاملاً وصف‌الحال خودش است که:

"ساعت شش‌صبح او را به دارآویختند

۷ صبح در گورش نهادند،

ولی ۸ صبح زنش

شراب سرخ می‌نوشید و می‌خندید"

قضاوت مارکس درباره کاراکترهاینه کاملاً منفی بود. بویژه ناسیاسی او را در برابر خوبی و رفاقت محکوم می‌کرد، مثلاً هجونامه غیرقابل‌توجه او را در باره کریستینی می‌گوید: "هرقدر این جوانک را ستایش کنی کم است." الخ.

دوستی برای مارکس مقدس بود. یکبار یک رفیق حزبی که به‌دیدار او آمده بود، به‌خود اجازه داده بود در مورد انگلس بگوید این مرد ثروتمند می‌توانست کمک بیشتری به مارکس بکند تا او را از تنگی‌ای پولی به‌در آورد. مارکس کلام او را قطع می‌کند و می‌گوید: "مناسبات انگلس و من به‌قدری عمیق و لطیف است که هیچ‌کس حق ندارد در آن دخالت کند."

آن‌چه را نمی‌پسندید با کلامی مطایبه‌آمیز رد می‌کرد و به‌طور کلی هیچ‌گاه، حتی در سخت‌ترین لحظه‌های دفاع، با تویخانه سنگین به میدان نمی‌آمد، بلکه فقط نوک شمشیر را با ظرافت به جنبش در می‌آورد، اما چنان‌که بی‌کم‌وکاست در قلب هدف فرو می‌نشست.

عرصه‌ای از علم نبود که وی به عمق آن راه نیافته باشد، هنری نبود که او را به شسور نیاورد، زیبایی در طبیعت نبود که در آن غرق نشده باشد.

مارکس فقط از دروغ، توخالی بودن، خودستایی و احساسات دروغین نفرت داشت.

در حدود یکتا یکساعت و نیم قبل از غذا در اتاقی که، غیر از اطاق خواب، کاملاً در اختیار او گذاشته شده بود، کار می‌کرد، به مکتبه یا مطالعه روزنامه می‌پرداخت. در این‌جا جلد اول "سرمایه" را نیز تصحیح کرد.

در این اطاق مجسمه‌ای از می‌نروا (الهه حکمت در روم باستان) و در پای آن بوفی کوچک که نشان خانوادگی بود، قرار داشت.

مارکس که به‌مادرم، به دلیل مهربانی، حاضر جوابی، حسن خلق و دانش وسیعی که علی‌رغم سن کم‌اش داشت، بخصوص در زمینه شعر و ادبیات، علاقمند بود، روزی برحسب مزاح گفت: خود او یک الهه جوان حکمت است. مادرم گفت: "نه من فقط آن بوف کوچکی هستم که در پای شما می‌نشیند." از این رو، مارکس، گاهی مادرم را بوف مهربان خطاب می‌کرد. بعدها این نام را بر دخترکی نهاد که بسیار دوستش داشت و ساعت‌ها او را بر زانوی خود می‌نشاند و با او صحبت و بازی می‌کرد.

مارکس به‌تنها در مورد علم و هنرهای تجسمی بلکه در زمینه شعر نیز سلیقه‌ای فوق‌العاده فرهیخته داشت، وسعت معلومات و حافظه‌اش غیرعادی بودند. او نه تنها چون پدرم شیفتهٔ شاعران بزرگ یونان باستان و هم‌چنین شکسپیر و گوته بود بلکه شامیسو (Chamisso) و روکرت (Rückert) نیز از زمره شاعران محبوبش بودند. از شامیسو قطعه شعر موثر "گدا و سگش" را از بر می‌خواند و بلاغت روکرت و هم‌چنین مقامات حریری او را که وی از عربی ترجمه کرده بود و در شکل بدیع خود با دیگر آثار قابل‌مقایسه نبود، می‌ستود. پس از گذشت سال‌ها، مارکس، این کتاب را به‌یاد این ایام به مادرم هدیه کرد.

استعداد مارکس در آموزش زبان‌ها کم‌نظیر بود. وی علاوه بر انگلیسی به‌قدری به زبان فرانسه تسلط داشت که خود به ترجمه "سرمایه" به فرانسه پرداخت. او بر زبان‌های یونانی، لاتین، اسپانیایی و روسی چنان تسلط بود که وقتی به خواندن متنی به این زبان‌ها می‌پرداخت، بلافاصله آن‌را به آلمانی ترجمه می‌کرد. روسی را کاملاً به تنهایی آموخت و آن‌طور که می‌گفت برای "فراموش کردن" بیماری دردناک کاربونکل.

به‌نظر مارکس تورگنیف ویژگی‌های روحیات خلق روس را با آن تحریک‌پذیری سرپوشیده‌اش، به‌دقت و خوبی توصیف کرده‌است. و بهتر از لرمونتف‌نی توان طبیعت را توصیف کرد،

توصیفات او از طبیعت کم نظیر است .  
نویسنده اسپانیایی محبوب او کالدرون بود . اشعار گوناگونی از او را با خود همراه داشت و اغلب آن‌ها را برای دیگران می‌خواند . شبها و به‌ویژه هنگام غروب با رغبت به پیانو اسفادانه خانم رنگه گوش می‌دادند . . . .  
در خانه ما یک اطاق خیلی بزرگ بود ، که تالار نام داشت و در آن موسیقی هم اجرا می‌شد . اما دوستان آن‌جا را "المپ" می‌خواندند زیرا نیمه تنه‌های جدنی خدایان یونان باستان در دیواری‌های آن کار گذاشته شده بودند . برتر از همه نیم تنه زئوس اثر اتریگلی قرار داشت . بمنظر پدرم مارکس شباهت فراوانی به زئوس داشت و در این مورد بسیاری با او هم عقیده بودند .

سر بزرگ ، با آن ریش و موهای انبوه ، پشانی بلند و پرچین هم بیانگر حشمت بود و هم مهربانی . در نظر پدرم وجود شاد و وقار پرنشاطش که از هرگونه آشفتگی و جوش و خروش به‌دور بود او را همسان المپ‌نشینان محبوبش می‌ساخت . پدرم در برابر این ملامت که خدایان باستان نمودار آرامشی ابدی و خالی از شور هستند ، این پاسخ درست را می‌داد که : برعکس‌شور آن‌ها جاوید ، اما خالی از خروش است . وقتی صحبت از فعالیت‌های سیاسی حزبی به میان می‌آمد پدرم با عصبانیت ، آن‌کسانی که مارکس را به ناآرامی خود فرو می‌کشیدند ، محکوم می‌ساخت . آرزو می‌کرد که مارکس چون زئوس پدر انسان و خدایان المپ فقط آذرخش روشنگر خود را بر جهان فرو باشد و گاه نیز گرز تندراسای خویش را همراه آن سازد ولی وقت ذی‌قیمت خود را در کشمکش‌های روزمره تلف نکند و بر این روال آن‌روزها در جد و هزل سپری می‌شدند . مارکس خود بارها این روزها را همچون "واحه‌ای در کویر زندگی خویش" توصیف می‌کرد .  
در سال بعد پدر و مادرم این سعادت را یافتند که باز مارکس چند هفته‌ای مهمان آن‌ها باشد . این‌بار به‌همراه جنی دختر آرشش . این خانم باریک‌اندام و خوش‌رفتار با موهای سیاه مجذش هم از لحاظ ظاهر و هم به‌خاطر خصلت‌هایش شباهت‌های زیادی با پدرش داشت . او شاد بانشاط و دوست‌داشتنی بود ، رفتاری گزیده داشت ، بسیار مودب بود و از هر چیز پرسروصدا و توی چشم بجزار بود .

مادرم خیلی زود با او پیوند دوستی برقرار کرد و تا وقتی زنده بود از او به‌نیکی یاد می‌کرد . مادرم بارها از فراوانی مطالعات ، وسعت آفق دید او و این‌که چه با گرمی شیفته هر چیز نجیب و زیبا بود سخن می‌گفت . او یکی از شیفتگان برجسته شکسپیر بود و گویا استعداد هنرپیشگی نیز داشت چون یکبار در لندن نقش لیدی مکبت را بازی کرد . یکبار هم برای ما صحنه‌ای را بازی کرد البته فقط در حضور پدر و مادر من و پدرش . با پولی که در آن‌زمان به‌خاطر بازی بر صحنه به‌دست آورد یک پالتو مخمل اصل‌برای خدمتکاران پیرو باوفایشان خرید که از تریب با آن‌ها به لندن رفته و در تمام مدت عمر در شادی و آبدوه و سختی و تنگدستی با آن‌ها شریک بود و محبت و بستگی وی نسبت به آنان کاستی نیافت و به‌مثابه یکی از اعضای خانواده بود . . . .  
پیاپی‌های زیبا و متنوع در جنگل‌های کوهستانی ، به‌ویژه در "اگرنتال" که مناظری رمانتیک داشت ، مارکس را سخت به‌وجود می‌آورد . صخره‌های اگرنتال اشکال فریبی داشتند و این شکل‌های غریب اسطوره‌ای را که درباره این دره وجود داشت جان می‌دادند . این صخره‌ها هانس هایلینگ نامیده می‌شد .

بهرایات این اسطوره گویا هانس هایلینگ جوانی بوده است که دل‌باخته الهه زیبای رود می‌گردد ، الهه خواستار وفای جاوید او می‌شود و هشدار می‌دهد که اگر هانس

هایلینگ عهد بشکند ، انتقامی سخت از او خواهد گرفت . هانس هایلینگ سوگند یاد می‌کند که هرگز عهد نشکند . اما پس از چندسال سوگند خود را فراموش کرد و با یک دختر روستایی ازدواج کرد . در روز هروسی او ناگهان الهه خشمگین سر از میان امواج رود به‌در آورد و تمام مجلس هروسی را سنگ کرد .

مارکس باشادی خاطر جستجو می‌کرد و تشابهاتی بین شکل صخره‌ها یا مظهرانی که ترویبت و شیور در دست راه می‌رفتند ، درشکه عروسو به‌رزنی که لباس خود را با دقت جمع و جور می‌کرد تا سوار بر اراه‌های گردد کشف می‌کرد . به‌رزن در حین سوار شدن به شیون بلند و کفش آلود رودخانه نیز گوش می‌داد ، گویی شیون رود در دره جادو شده بیانگر یک اندوه بی‌پایان و همیشگی فوق انسانی بود .

مارکس با علاقه‌ای خامی به دیدار یک کارخانه معروف سرمایه‌سازی که در آیش Aich قرار داشت می‌رفت و با دقت به نظاره تولید ظروف چینی می‌پرداخت . نخست ماده‌ای نرم و خاکستری رنگ را با نخ می‌پریدند و بعد به اشکال گوناگون پرس می‌کردند . کارگری از دستگاه عجیبی برای شکل دادن به گل استفاده می‌کرد و فنجان‌های بسیار ظریفی می‌ساخت .

مارکس پرسید : همیشه این کار را می‌کنید یا کار دیگری هم دارید ؟ آن مرد پاسخ داد : نه ، سالیانست که کار دیگری نمی‌کنم فقط در اثر ممارست است که می‌توان دستگاه را طوری هدایت کرد که این شکل دشوار را صاف و بی‌عیب از کار درآورد .

مارکس درحالی که بعراه می‌افتاد به پدرم گفت : چنین است که در اثر تقسیم کار انسان تبدیل به ماشین تکامل‌یافته می‌شود . نیروی تفکر از بین می‌رود و به حافظه عضله تبدیل می‌گردد . . . . .

مارکس با علاقه به گروه کر بسیار خوبی که تحت رهبری استاد لایپتسکی قرار داشت گوش می‌داد و گفتگو درباره سیاست و مسائل حزبی را به پیاده‌روی‌های صبحانه با پدرم و دیگر آشنايان محدود می‌ساخت . در بین این افراد یک نجیب‌زاده انقلابی لهستانی بود به‌نام کراف پلاتر که چنان غرق اندیشه‌های خود بود که ظاهراً همراهی با خواست مارکس برایش دشوار بود زیرا مارکس میل داشت در جایی که عده‌ای حضور داشتند و یا در یک گروه آبی خودمانی با حضور بانوان گفتگویی ساده صورت گیرد . گراف پلاتر ، چاق ، کوتاه‌قد ، سیاه‌مو کمی دیر انتقال بود . اتوکنیه نقاش صحنه‌های تاریخی و دوست پدرم می‌گفت اگر بپرسند کدام یک از این دونفر ، یعنی مارکس و پلاتر نجیب‌زاده هستند آدمی بی‌تردید مارکس را انتخاب می‌کند . مارکس با علاقه و به‌کرات با کنیله درباره هنر گفتگو می‌کرد و به این ترتیب یک‌بار دیگر روزهایی پرتنوع و پراز انگیزه‌های شادی بخش سپری می‌شدند . . . .

اما در آخرین روزها ، بعد از یک پیاده‌روی طولانی که مارکس و پدرم کرده بودند ناگهان بین آن‌دو به هم خورد و کدورت آن‌ها از هم‌دیگر هرگز بظرف نشد . پدرم درین مورد فقط اشاراتی کرد . ظاهراً علت اختلاف این بوده که پدرم کوشیده بود مارکس را برآن دارد تا از هر نوع تبلیغ سیاسی کناره گیرد و هم خود را به ویژه صرف به پایان بردن جلد سوم "سرمایه" کند . پدرم عقیده داشت که نه‌تنها وقت گرانبهای مارکس تلف می‌شود ، بلکه او استعداد سازماندهی نیز ندارد . او بعدها بارها می‌گفت که : "مارکس صدسال از زمان خود جلوتر است وی می‌گفت کسب موفقیت‌های آنی کار آن‌کسانی است که در مرکز زمان خود قرار دارند . آن چیزهایی که افراد نزدیک بین به روشنی می‌بینند از دیده افراد دوربین دور می‌ماند" . . . .

## از خاطرات النور مارکس - آولینگ (۱۴)

... سال‌های سال پس از آن برای کودکش قصه می‌گفت. من در آن زمان هنوز کوچک بودم، او برای خواهرانم در طی راه‌پیمایی‌ها قصه می‌گفت. این قصه‌ها نه به فصل بلکه به میل (واحد اندازه‌گیری ۱۶۰۰ متر) تقسیم می‌شدند. دو دخترش از او می‌خواستند که: "یک میل دیگر برایمان قصه بگو." اگر از خودم بگویم، من قصه هانس کوتاه دامن را از تمام قصه‌های فراوانی که برایم می‌گفت بیشتر دوست داشتم. این قصه ماه‌ها و ماه‌ها بعد از آن کشید، قصه‌ای دراز بود که هیچ‌وقت به پایان نمی‌رسید. هانس کوتاه دامن جادوگر بود، از آن‌گونه جادوگران که هوفمان (۱۵) عاشقشان بود. یک دکان اسباب‌بازی‌فروشی داشت و بسیار مقروض بود. دکانش پر بود از شگفت‌انگیزترین چیزها، از مردان و زنان چوبی گرفته تا انواع گول‌ها و آدم‌های کوچولو، شاهان و شهبانوان، استادکاران و شاگردانشان، چهارپایان و پرندگان فراوان که از لحاظ کثرت به کشتی نوح و حیوانات آن شبیه بود، میزها و صندلی‌ها، ساز و برگ جنگی و جعبه‌های بزرگ و کوچک. اما افسوس که او به وجود آن‌ها جادوگر بود. تا گلو در قرض فرو رفته بود و از همین رو مجبور بود برخلاف میل خود، تمام آن چیزهای شگفتی که داشت یکی یکی به شیطان بفروشد. اما آن چیزها پس از گذراندن ماجراهای فراوان از سرو گذار از بیراهه‌های بیشمار سرانجام همه به دکان هانس کوتاه دامن باز می‌گشتند. برخی از این ماجراها مثل قصه‌های هوفمان بود که موی بر تن آدمی راست می‌کردند و دهان آدمی با شنیدن آن‌ها از تعجب باز می‌ماند و برخی دیگر از آن‌ها مضحک بودند، اما همه آن‌ها پر بودند از گنجینه‌های بی‌پایان ابتکار، خیال و طنز.

مارکس برای کودکش کتاب هم می‌خواند. برای من هم چون برای خواهرانم تمام هومر، ترانه نیبلونگن (Nibelungenlied) "گودرون"، دون کیشوت و هزار و یکشب را می‌خواند. آثار شکسپیر انجیل خانوادگی ما بود. من در ۶ سالگی برخی از صحنه‌های نمایشنامه‌های شکسپیر را تماشا از بر بودم.

۶ ساله که بودم، مارکس در جشن تولدم، نخستین رمان را به من هدیه کرد - رمان جاویدان پترزیمیل را! بعد نوبت به ماریات و کوپر رسید. پدرم تمام این کتاب‌ها را با من می‌خواند و به‌گونه‌ای کاملاً جدی برایم درباره مضمون آن‌ها سخن می‌گفت. هنگامی که دختر کوچکش که شیفته داستان‌های پرماجرایی ماریات در سفرهای روبانی‌ش شده بود می‌گفت که او هم می‌خواهد ناخدا بشود و از پدرش می‌پرسید آیا نمی‌شود او هم لباس پیرانه بیوشد و در یک کشتی جنگی استخدام گردد، پدر اطمینان می‌داد که چرا، این کار ممکن هست ولی در این مورد نباید کوچک‌ترین حرفی به کسی بزند تا نقشه‌هایش خوب پخته شوند. اما پیش از آن که نقشه‌ها پخته شوند نوبت شیفتگی به والتراسکات رسید و با نهایت تعجب شنیدم که خود من از بستگان دورقبیله منور کامپیل هستم. بعد نوبت طرح نقشه برای ایجاد انقلاب در اسکاتلند و تجدید فتح ۱۷۴۵ رسید. باید اضافه کنم که مارکس والتراسکات را به تکریر مطالعه می‌کرد و او را می-

(۱۴) Eleanor Marx - Aveling - دختر کارل مارکس

(۱۵) Ernst Hofmann (۱۸۲۲-۱۷۶۶)، نویسنده، آهنگساز، رهبر ارکستر، طراح و نقاش، استاد قصه‌های پرتخیل و هیجان‌انگیز بود.

ستود و او را چون بالزاک و فیلدینگ خوب می‌شناخت. در همان حال که مارکس درباره این کتاب‌ها با دختر خود سخن می‌گفت و به او نشان می‌داد که بهترین و زیباترین قطعات این آثار کدامست، راه و رسم فکر کردن و فهمیدن را به او می‌آموخت بدون آن‌که دخترش متوجه این نکته شده باشد.

این مرد "تلخ و رنج کشیده" درباره سیاست و مذهب نیز با همین شیوه با فرزندانش سخن می‌گفت. به یاد می‌آورم که هنگام کودکی اشکالات مذهبی داشتم. برای شنیدن موسیقی پرشکوه مذهبی به یک کلیسای کاتولیک می‌رفتیم و این موسیقی تأثیری عمیق در من برجای می‌نهاد. این موضوع را با مارکس در میان نهادم و او با آن لحن آرام خود همه چیز را به روشنی برایم چنان تجزیه و تحلیل کرد که تا امروز نیز دیگر کوچک‌ترین تردیدی در من پیدا نشده است.

## در خانه کارل مارکس

### آنسلمو لورنزو (۱۶):

اندک زمانی بعد در برابر خانه‌ای توقف کردیم، درشکه‌چی آواز داد، پیرمردی بر آستانه ظاهر شد که نور چراغ خیابان مستقیماً به صورتش می‌تابید. به نظرمی‌آمد تندیس پدربزرگ‌های بزرگوار است که نیروی آفرینش هنرمندی بزرگ آن را خلق کرده است. خجول و متواضع نزدیک رفتم و خود را به عنوان نماینده فدراسیون انترناسیونال اسپانیا معرفی کردم. مرد مرا در آغوش گرفت، پیشانی‌ام را بوسید با کلامی پرمهره اسپانیایی به من خوش آمد گفت و مرا به درون خواند. او کارل مارکس بود.

خانواده‌اش به استراحت پرداخته بودند و خود با مهربی خاص خوراکی مختصر و اشتها آور فراهم ساخت. بعد چای نوشیدیم و درباره اندیشه‌های انقلابی، تبلیغات و سازماندهی به تفصیل سخن گفتیم. وی از کاری که در اسپانیا صورت گرفته بود بسیار راضی بود، داوری او مبتنی بر گزارشی بود که من برای ارائه به کنفرانس به همراه داشتم و شفاها و خلاصه آن را به آگاهی او رساندم. پس از آن‌که درباره این گزارش به حد کافی سخن گفتیم و شاید هم برای آن‌که به میل دل خود پاسخی مثبت داده باشد، مهماندار بزرگوار من به سخن گفتن درباره ادبیات اسپانیایی پرداخت که آن را در تمام جزئیاتش خوب می‌شناخت. وی با گفته‌های خود درباره تأثیر باستانی ما، تاریخ آن، تغییرات و پیشرفت‌هایش که حتی جزئیات آن را می‌شناخت مرا شگفت‌زده ساخت. کالدرون، لوپه دوگا، تیسرو (دمولنیا) و دیگران را که به نظر او نه تنها استادان تأثیر اسپانیا بلکه اروپا بودند مورد بررسی اساسی و آن طور که به نظرم رسید مورد تحلیل و داوری عادلانه‌ای قرار داد. در حضور این مرد بزرگ و در برابر آن برخورد عمیق چنان احساس کوچکی کردم که ترجیح دادم علی‌رغم احساس شادی بزرگ که می‌کردم در محدوده کار خود بمانم، هرچند که در این حالت از فیض دریافت تأثیرات گوناگونی که به من هجوم می‌آوردند محروم می‌شدم ولی از سوی دیگر سزاوار این نگوشتی نیز نمی‌گشتم که نتوانستم خود را با این وضع و این شخصیت هماهنگ سازم...

برای آن که چندان نادان و بی‌سواد به نظر نرسم دل به دریا زدم و با کوششی قهرمان‌وار،

مقایسه‌ای که معمولاً بین کالدرون و شکسپیر می‌شود مطرح ساختم و درین رابطه بادی هم‌لرزوانتس کردم. مارکس درباره تمام این موضوعات با تسلط کامل سخن می‌گفت، و در ضمن، سخن از هیدالگو لامانیا و اندیشه نافذش به میان آورد و او را ستود.

این راهم باید بگیریم که گفتگوی ما به زبان اسپانیائی بود و بیانش کاملاً سلیس بود به استثنای تلفظش که چندان خوب نبود.

صبح زود مرا به اطای که برایم در نظر گرفته بود هدایت کرد و مرا تنها گذاشت. خسته بودم اما بیشتر از خستگی گنج بودم، گنجی ناشی از تغییری چنان ناگهانی که طی چند روز در زندگی من رخ داده بود.

صبح روز بعد به دختران مارکس و دیگر نمایندگان و شخصیت‌هایی که به تدریج حضور یافته بودند، معرفی شدم. میل دارم از دوموردی که درین مراسم پیش آمد و یاد آن‌ها همیشه موجب شادی خاطر من می‌شود، سخن بگویم. بزرگ‌ترین دختر مارکس هم اسپانیائی می‌دانست گرچه تلفظش مثل تلفظ پدرش خوب نبود. مصرانه از من خواست تا چیزی برایش بخوانم زیرا میل داشت تلفظ صحیح را بشنود. مرا با خود به کتابخانه بزرگی که مملو از کتاب بود برد، از قفسه‌ای که مخصوص ادبیات اسپانیائی بود، دو کتاب بیرون آورد. یکی دن کیشوت بود و یکی مجموعه نمایشنامه‌های کالدرون. از کتاب اول خطابیه دن کیشوت را به چوپان و از کتاب دیگر چند بیت خوش طنین را از "زندگی - پیکروها" را که از زمره گوهرهای زبان‌های اسپانیائی است و به عنوان قلم‌هایی از تفکر بشری شناخته شده‌اند، برایش خواندم. توضیحاتی که قصد داشتم درباره زیبایی خاص مضمون و شکل اشعار بدهم زائد بود زیرا شنونده من درین زمینه از نیزوی درک و دانش ضروری برخوردار بود. من از آنجا به این خصوصیاتش پی‌بردم که می‌دیدم به آنچه می‌گویم اندیشه‌های مناسب و درستی می‌افزاید که هرگز به فکر من نرسیده بودند.

## پیروزی بر فاشیسم و پایان جنگ دوم جهانی

بشریت به سی‌وششمین پله نردبان سال‌هایی رسیده است که او را از لحظه شکست نهایی فاشیسم و پایان جنگ در اروپا جدا می‌سازد. در شب ۱۹-۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۴ (۹-۸ ماه مه ۱۹۴۵) ارتش آلمان نازی "ورماخت" عملاً تسلیم شده، جهان شادمان گشت.

روز ۱۹ اردیبهشت (۹ مه) «خلق‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و همه خلق‌ها و نیروهای صلح‌دوست سراسر جهان سالروز پیروزی تاریخ‌ساز مردم قهرمان اتحاد شوروی و نیروهای ضد فاشیست، آزادی‌خواه و صلح‌دوست سراسر دنیا را بر فاشیسم هیتلری جشن می‌گیرند. در این روز، نه تنها باید باردیگر در برابر دلاوری‌های جانبازانه میلیون‌ها زن و مرد برتعمیم فرود آورد، بلکه لازم است که بعد دوران ساز آن‌را خاطر نشان ساخت و پیامدهای تاریخی آن‌را، بویژه در پرتو رویدادها و روندهای بنیادی دهه‌های اخیر، به یاد آورد و از نو بررسی کرد. بجاست که در آستانه سی‌وششمین سالگرد پیروزی بر آلمان نازی و رهائی مردم آلمان از یوغ نازیسم به جنبه‌ها و نکاتی چند از این رویداد تاریخی بپردازیم.

"نبرد برلین" در بررسی‌های متعدد تاریخ‌نویسان و خاطرات رهبران سیاسی و نظامی و مقالات بی‌شماری در روزنامه‌ها و مجلات تشریح شده است. بسیاری از این نوشته‌ها نشانی از جنگ ایدئولوژیکی ضد کمونیستی برخوردارند و به خاطر هرچه کمتر و کوچک‌تر نشان دادن نقش پراهمیت ارتش شوروی در شکست فاشیسم و در عملیات نهایی جنگ نوشته شده‌اند. از این نظر لازم است که در سالگرد این پیروزی بزرگ، موقعیت نظامی و بعد بین‌المللی آن‌را به تفصیل بیشتری از نظر بگذرانیم.

در اواخر سال ۱۳۲۳ و اوایل ۱۳۲۴ (اوایل سال ۱۹۴۵ میلادی) - هنوز بیش از ۹ میلیون نفر در ارتش آلمان خدمت می‌کردند. این ارتش دارای ۲۹۵ لشکر و ۳۰ تیپ بود و بیش از ۵/۴ میلیون سرباز و افسر آن در صفوف عملیاتی مشغول خدمت بودند. از این مجموعه ۱۶۹ لشکر و ۲۰ تیپ در جبهه آلمان - شوروی، در مقابل ارتش درحال پیشرفت شوروی به‌سختی مقاومت می‌کردند.

"پاسداری از تمامیت ارضی ایران، مهم-  
ترین ضامن وحدت ملی همه خلق‌های میهن  
است"

(از برنامه حزب توده ایران)

در آستانه شروع عملیات برلین، ستاد فرماندهی عالی ارتش شوروی کوچکترین شکلی نداشت که فتح برلین اساساً ضروری و امکان‌پذیر نیز بود. طرح عملیات برلین طی حملات زمستانی ارتش شوروی ریخته شده و نقشه نهایی آن در اواسط فروردین ۱۳۲۴ (اواسط آوریل ۱۹۴۵) در کنفرانس وسیعی که در "ستاد فرماندهی عالی" برگزار گشت و در آن اعضای هیئت سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی و کمیته دفاعی کشور و همچنین فرماندهان جبهه‌های اول بلوروسی و اوکرائین شرکت داشتند، به تصویب رسیده بود.

تدارک نهایی برای این عملیات ظرف ۱۵ - ۱۳ روز به‌انجام رسید. تمرکز نیروهای دو سوی جبهه در آغاز عملیات برلین را می‌توان در جدول زیر مشاهده کرد:

نیروهای شوروی	نیروهای آلمان نازی	نسبت
۲۵۰۰	۱۰۰۰۰	۱:۲/۵
۴۱۶۰۰	۱۰۴۰۰	۱:۴
۶۲۵۰	۱۵۰۰	۱:۴/۱
۷۵۰۰	۳۳۰۰	۱:۲/۳
(شامل ۸۰۰ هواپیمای دور پرواز)		

لشکر موسوم به "وایکسل"، تحت فرماندهی ژنرال "گوتهارت هاینریش" که مأمور دفاع از برلین بود، شامل ۵۲۷۰۰۰ نفر و ارتش "مرکزی" در مجاورت جنوبی آن شامل ۴۱۳۰۰۰ نفر می‌شد. آن‌ها استحکامات دفاعی نیرومندی به عمق ۴۰-۲۰ کیلومتر احداث کرده بودند. در ۱۸ اکتبر ۱۳۲۳ (۹ مارس ۱۹۴۵)، فرمان‌هایی مبنی بر تدارک دفاع پایتخت صادر شده بود. شهر به ۹ بخش تقسیم شده و هر یک برای عملیات درازمدت آماده بود. "مارشال ژوکف"، فرمانده جبهه یکم بلوروسی، عملیات برلین را به حق "یکی از دشوارترین عملیات جنگ دوم جهانی" توصیف کرده است.

فرماندهی عالی "ورماخت" (ارتش آلمان) می‌دانست که چنین حمله‌ای در شرف انجام است، لیکن قادر نبود ابعاد و جزئیات نقشه شوروی را درک کند. به‌عنوان مثال، حتی شخص هیتلر خود را با این امید که حمله متوجه برلین نخواهد بود، تسلی می‌داد. سازمان اطلاعاتی آلمان نیز این امید را نشخوار می‌کرد. به‌طوری‌که فرمانده بخش شرقی ارتش‌های خارجی ستاد کل آلمان، "راینهارد گلن" پیش‌بینی کرد که حمله متوجه برلین نیست و پراگ را هدف خواهد گرفت. این پیش‌بینی به حقیقت نپیوست، گو این‌که پراگ هم در زمانی کوتاه آزاد شد.

حال بیائیم موقعیتی را که در بهار سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۵)، در خطوط مقدم جبهه‌های جنگ دوم جهانی تبلور یافته بود، بررسی کنیم: ارتش شوروی تمامی خاک کشور خود را به‌جز قسمت کوچکی در جمهوری سوسیالیستی "لتونی"، که در آن قسمت یک ارتش نازی موسوم به "گورلاند" به‌دام افتاده بود، آزاد کرده و بدین ترتیب در حقیقت کمر ارتش آلمان را شکسته بود. لهستان، رومانی، بلغارستان، مجارستان و قسمت بزرگی از یوگسلاوی آزاد شده و نبرد برای

آزادی اطریش و چکسلواکی جریان داشت. در خود خاک آلمان هم نیروهای شوروی به خط "ادر - نایسه" که از جنوب دریای بالتیک می‌گذشت، رسیده بودند. همچنین نیروهای جبهه یکم بلوروسی تحت فرماندهی مارشال گئورگی ژوکف و جناح راست جبهه یکم اوکرائین به فرماندهی مارشال ایوان کونف به ترتیب به ۷۰-۶۰ کیلومتری و ۱۵۰-۱۴۰ کیلومتری پایتخت آلمان نازی رسیده بودند.

۲۷ فروردین ۱۳۲۴ (۱۶ آوریل ۱۹۴۵)، روزی پراهمیت در تاریخ وقایع قرن بیستم است. در ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه صبح این روز به وقت تهران (۵ صبح به وقت مسکو و ۳ صبح به وقت برلین)، نیروهای شوروی در جبهه "ادر" دست به حمله زده و "عملیات برلین" را آغاز کردند. برنامه عملیات که به وسیله ستاد عالی شوروی ترسیم شده بود، حملات سریع و نیرومندی را به وسیله سوارتس جبهه‌های اول و دوم بلوروسی و جبهه اول اوکرائین - در نظر گرفته بود تا دفاع دشمن را در "ادر" و "نایسه" درهم شکسته و این حمله را از میان دشمن به‌طور عمقی به جلو ببرد. نقشه این بود که نیروهای اصلی دشمن را در بخش برلین محاصره کنند. سپس آن‌ها را به‌صورت چندین گروه از هم جدا کرده و آن‌گاه منطقه را از وجود ایشان پاک کنند. به دنبال آن قرار بود سربازان شوروی تا رود "الب" پیشروی کنند.

عملیات برلین، مهارت عالی عملیاتی فرماندهی شوروی را به نمایش گذاشت. در زمانی که مقاومت دشمن در ارتفاعات معروف "سیلو" جلوی پیشروی جبهه اول بلوروسی را سد کرده بود، جبهه اول اوکرائین در سمت جنوبی‌تر به پیشروی‌های گسترده‌تری دست می‌یافت. واحدهای زرهی این جبهه عمیقاً به خطوط پشت جبهه دشمن حمله برده و ارتش‌های "وایچزل" و "مرکزی" را از یکدیگر جدا کردند. در غروب روز اول اردیبهشت (۲۱ آوریل) عناصر زرهی شوروی به حاشیه خارجی شهر رسیده و لشکرهای تحت فرماندهی مارشال ژوکف وارد حومه شمال شرقی آن شدند. و بدین ترتیب عملیات محاصره برلین بر روی نقشه‌های جنگ پیاده شد.

در دوم اردیبهشت (۲۲ آوریل) در پناهگاه مقر صدارت عظمای "رایش" (حکومت آلمان هیتلری)، و در زیر غرش رعد آسای توپخانه شوروی کنفرانسی برگزار شد. انتقال سریع و تن‌آلود سربازان از یک ناحیه به ناحیه دیگر به مرحله عمل گذاشته شد، لیکن این اقدام دیگر نمی‌توانست مانع از واقعه ناگزیر شود. در چهارم اردیبهشت (۲۴ آوریل) عناصر مقدم جبهه‌های اول بلوروسی و اوکرائین به هم رسیدند و روز بعد حلقه محاصره گرداگرد برلین، به‌طور محکم بسته شد. در پنجم اردیبهشت (۲۵ آوریل) نخستین ملاقات با متحدین غربی در ناحیه "تورگاؤ" روی الب، در بخش جبهه اول اوکرائین صورت گرفت. اکنون آلمان به دو قسمت تقسیم شده بود.

هم‌زمان، در ناحیه "ادر-گوبن" فرانکفورت، نبرد سنگینی با یک ارتش ۲۰۰۰۰ نفری آلمان که به دام افتاده بود، جریان داشت. این ارتش تلاش مذبوحانه‌ای را برای شکستن محاصره برلین انجام داده و ناکام مانده بود. در خود برلین، فرماندهی شوروی تصمیم گرفت حمله را متوجه تمام نواحی حاشیه خارجی شهر نکرده و به‌جای آن حملات شکافنده عمیقی را در بخش‌های مختلف به‌جا آورد. و این برده آخر بود. مشاور هیتلر، "مارتین بورمان"، در خاطرات خود می‌نویسد: "عمارت صدارت عظمای "رایش" تبدیل به مخروبه شده است. همه چیز در آستانه سرنگونی است."

در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۴ (۲۰ آوریل ۱۹۴۵) پرچم سرخ بر فراز "رایش‌تاک" (ساختمان پارلمان آلمان) به اهتزاز درآمد. بر آن‌چه از آن‌پس واقع گشت، کم و بیش همه آگاهند: در



همان روز (۱۵ اردیبهشت) هیتلر خودکشی کرد و در خلال شب ۱۱ به ۱۲ اردیبهشت (۲-۱۵ ماه مه) "ژنرال وایدلینگ" فرمانده پادگان برلین خود را تسلیم کرد و در حدود ساعت ۳ بامداد روز ۱۲ اردیبهشت مقاومت دشمن خاتمه یافت و در شب ۱۸ به سحرگاه ۱۹ اردیبهشت (۹-۸ مه) تمامی "ورماخت" اسلحه خود را به زمین گذارد و بالاخره در این نیمه شب، تسلیم بلاقید و شرط آلمان هیتلری در همان شهر بمافضا رسید. فتح برلن به وسیله ارتش شوروی، شکست فاشیسم را کامل کرد و بدین سان روز نهم ماه مه، به عنوان روز پیروزی جنگ کبیر میهنی مردم شوروی و همه خلق های جهان بر دیو پلید فاشیسم برای همیشه در تاریخ ثبت گردید.

در جنگ کبیر میهنی، مردم قهرمان شوروی، متحمل زیان های عظیم نیروی انسانی و مادی گشتند.

در این جنگ تحمل شده و خانمان سوز، ۲۰ میلیون شهروند شوروی در اسارت گاه ها، بازداشتگاه ها و در میدان نبرد به شهادت رسیدند. ۱۲۱۰ شهر بزرگ و کوچک و ۷۰ هزار روستا در اتحاد شوروی ویران گردید و در نتیجه ۲۵ میلیون نفر بی خانمان شدند. دژ خیمان هیتلری ۳۲ هزار موزه صنعتی و ۶۵۰۰ کیلومتر راه آهن را نابود کردند و به غارت ۶۵ هزار کالخور، ۱۸۷۶ ساوخوزو ۲۸۹۰ ایستگاه ماشین و تراکتور دست زدند، خسارات مالی اتحاد شوروی به قیمت های سال های قبل از جنگ، به بیش از ۶۷۹ میلیارد روبل بالغ گردید. تنها در جریان عملیات فتح برلین از ۲۷ فروردین تا ۱۸ اردیبهشت (۱۶ آوریل تا ۸ مه)، نیروهای شوروی حدود ۱۰۲۰۰۰ قربانی تقدیم آرمان آزادی بشریت از دیوپلید فاشیسم نمودند.

لیکن قلب کنندگان حقایق به هیچ چیز قانع نیستند. بعضی از آنان ادعا می کنند که نبرد برلین، در حقیقت، اصلا واقع نشده و تسخیر پایتخت آلمان هیچ مشکلی ایجاد نکرده است. برخی دیگر به اهمیت نبرد برلین معتقدند ولی در عین حال اظهار می دارند که ارتش بریتانیا و سربازان آمریکایی می توانستند، و می بایست این شهر را تسخیر می کردند. فرض اخیر دارای معانی زیادی است. این فرض تصویر دگرگون شده و تحریف آمیزی از همکاری نظامی ایالات متحده، بریتانیا و شوروی در آخرین مراحل جنگ به دست می دهد که تنها به منظور بی اعتبار جلوه دادن نقش و موقعیت شوروی ساخته و پرداخته شده است. همچنین، برخی از تاریخ نویسان غربی، به عنوان نقطه آغاز تحلیل های خود از آخرین مرحله جنگ، تنها یک مقایسه ساده جغرافیایی از فاصله ای که نیروهای اصلی متفقین را از برلین جدا می کرد (۱۵۰ - ۶۰ کیلومتر در مورد نیروهای شوروی و ۳۰۰ - ۱۰۰ کیلومتر در مورد نیروهای بریتانیایی و آمریکایی) مبنای کار خود قرار می دهند. در حالی که آن ها عمدا در مورد مسافتی که هر کدام از دو گروه می بایست برای رسیدن به مواضع خودشان در بهار سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) می پیمودند، سکوت اختیار می کنند.

مسیری که ارتش شوروی پیمود، طولانی تر و دشوارتر از هر مسیری است که تاکنون در تاریخ جنگها ثبت شده است. حرکت در این مسیر از اول تیر ماه ۱۳۲۰ (۲۲ ژوئن ۱۹۴۱)، و در موقعیتی شروع شد که افراد کمی در غرب انتظار داشتند ارتش های شوروی بتوانند در مقابل حمله سهمگین و ناگهانی یک ماشین جنگی فوق العاده مجهز مقاومت کنند.

طی ترازوی آخرین ماه ها و روزهای جنگ، آلمان ها به مقاومت خشمگینانه ای دست زدند. به طوری که نیروهای شوروی در نبرد برلین تنها با تلاشی سخت توانستند بر این مقاومت پیروز شوند. "کستانتین محمداوف" سرباز پیاده نظامی که سفشان افتخار سینه اش را تزئین کرده است در این مورد می گوید: "آلمان ها به مقاومت شدید و محکمی دست زدند

... می توانم بگویم که آلمان ها حریف پر قدرتی بودند... بسیاری از اوقات فکرمی کردم، چه کس دیگری می توانست با آن ها مقابله کند و نمی توانستم هیچ کس را، حتی در حدی نزدیک به آن ها تجسم کنم. آن ها ماشین جنگی تمام عیاری بودند که خوب تسلیم یافته و خوب مسلح شده بودند و شاید، نه، به طور حتم هتایی در جهان نداشتند..."

چه چیز باعث می شد که سیهایی آلمان چنین مقاومت سختی در جبهه شرق از خود نشان دهند، در حالی که در جبهه های دیگر اکثرا به سادگی تسلیم می شدند؟ جواب آن در شوروی ستیزی و روحیه ضد کمونیستی است که تمام ارتش نازی را از پائین تا بالا فرا گرفته بود. هیتلری ها با چکش به فمز سربازان و مردم فرومی کردند که بلشویسم دشمن شماره یک آن ها است. امروزه نیز افسانه "خطر سرخ" با چنان دقتی از طرف دستگاه های تبلیغاتی ایالات متحده پراکنده می شود که کم از تبلیغات هیتلری ندارد.

برخورد مواضع مختلف در داخل خود اردوگاه غرب نیز در تعلق آنان از عملیات نهایی جنگ دوم جهانی در اروپا، و بالاخص در تعلق ایشان از برلین به عنوان هدف این عملیات منعکس بود. این مسئله پس از جنگ به نحوی کنجگاو برانگیز از طرف گردانندگان جنگ سرد، به رهبری وینستون چرچیل، دگرگون جلوه داده شد. آن ها سعی کردند وانمود کنند که برلین ابدا موضوع اصلی اختلافات شان نبوده است. چرچیل، به همراهی "فیلدمارشل برنسارد مونتگمری" فرمانده سابق نیروهای بریتانیا، این موضوع بحث انگیز را عنوان کرد که نیروهای متفقین غربی می توانستند برلین را فتح کنند ولی موقعیت مناسب را از دست دادند و به این ترتیب "نبرد برلین را باختند".

علی رغم نظریات سیاسی و نقشه های ضد شوروی برخی رهبران غربی، حقیقت این است که یک تحلیل عینی از موقعیت سیاسی - نظامی (در اواخر اسفند ۱۳۲۳، فروردین و اوایل اردیبهشت ۱۳۲۴ - مارس - آوریل ۱۹۴۵)، فرماندهی آمریکا و بریتانیا را به درک این واقعیت ناگزیر ساخت که تسخیر برلین برای شان غیر ممکن است. ژنرال "دوایت آیزنهاور" (فرمانده آمریکایی نیروهای متفقین غربی)، این نقشه را یک "نقطه نظر خیال انگیز" خواند و در مورد مارشال مونتگمری که این مسئله را مدنظر قرار داده بود، این طور قضاوت کرد: وی در "خیالات خام" غوطه وراست.

علاوه بر آن، تاریخچه دوران پایانی جنگ شامل مرحله ای است که طی آن اقدامات دیپلماتی مخفی غرب به ناگهان زیر پرده از نور روز قرار گرفت. اشاره به مذاکراتی است که از اواخر بهمن ۱۳۲۳ تا اوایل اردیبهشت ۱۳۲۴ (فوریه - آوریل ۱۹۴۵) مابین طرف آمریکایی، یعنی "آلن دالاس"، رئیس شعبه اروپایی سازمان اطلاعاتی اوداس - اس از یک سو، و رهبری عالی سازمان هیتلری اس - اس یعنی "کارل ولف" از سوی دیگر در سوئیس جریان داشته است. این مذاکرات موضوع مجادلات تند و تلخی قرار گرفت که بین استالین از یک طرف و روزولت و چرچیل از طرف دیگر زد و بیدل شده است. ولی ابتدا به تراست نگاهی به پیش تاریخ این مذاکرات بیاندازیم. همان چیزی که رهبران غربی، در ضمن تلاش های شان برای موجه جلوه کردن در چشم دولت شوروی، از آن به سکوت گذشته اند. این پیش تاریخ، نه تنها به خودی خود تعیین کننده است، بلکه رابطه مستقیمی هم با مواضع ایالات متحده و بریتانیا در مورد "عملیات برلین" دارد.

ملاقات "دالاس" با "ولف"، به هیچ وجه اولین ملاقاتی نبود، که وی با مأمورین سری "هیتلر" داشته است. مدارک بایگانی اس - اس (برای مزید خجالت جناب دالاس) به هنگام انتشار، نقاب از چهره رئیس آینده "سیا" درید. این مدارک که حاوی جزئیات دقیق مذاکرات

دالس با نمایندگان اس - اس در سال ۱۳۲۲ (۱۹۴۳) است، در مجلات معتبر منتشر و افشا شده‌اند.

دقایق مذاکرات ۱۳۲۲ (۱۹۴۳) افشا می‌کند که طرف آمریکایی آماده بوده تا دست از خواست تسلیم بلا قید و شرط آلمان بردارد و سعی می‌کرده است به مامورین سری آلمان تفهیم کند که حاضر است مذاکراتی را با هدف حفظ آلمان به صورت "عامل نظم" و "پایگاهی علیه بلشویسم" در اروپا آغاز کند. دالس به روشنی ناخوشنودی خود را از این که هیئت‌درحالی دست به جنگ زده است که می‌توانسته تمامی آنچه را می‌خواسته با روش‌های مسالمت‌آمیز از غرب بگیرد، ابراز داشته است. در جریان مذاکرات همچنین یک برنامه کار فوق ازجای برای استقرار وضعیت دلخواه پس از جنگ در اروپا، تهیه شده و مهم‌تر از همه یک رشته اقدامات به منظور مبارزه با جنبش ضدفاشیستی و مبارزه با اعتبار فزاینده اتحاد شوروی، مورد مذاکره قرار گرفته است.

اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ (ماه مه ۱۹۴۵)، تنها در خاطره کهنه سربازان جنگ نقش نیسته است. این ماه از اهمیت تاریخی برخوردار بوده است. وقایع این ماه، با نهادن نقطه پایان بر سال‌های تیره جنگ، نه تنها بر اروپا که بر تمام جهان دروازه‌های دوران صلح، صلحی را که برای مردم سراسر جهان چنین ضرورت حیاتی دارد، گشود. لئونید برزنف، به حق از "روز پیروزی" با عنوان "سنگ بنایی بسیار پراهمیت در تاریخ بشر" یاد می‌کند.

درسی و شش سالی که از آزادی می‌گذرد، نسلی نو از مردم آلمان، مردان و زنانی که خود را وقف سوسیالیسم و صلح کرده‌اند، در نخستین دولت کارگران و دهقانان در خاک آلمان رشد یافته‌اند. این حقیقت که در یک چنین دوران کوتاه تاریخی، دگرگونی‌هایی این چنین اساسی در طرز تفکر مردمی که مابین رودهای ادر و الب زندگی می‌کنند، پدید آمده است، خود پدیده‌ای کم نظیر است. مردمی که نه تنها خودشان را کاملاً از فاشیسم جدا کرده‌اند، بلکه فرزندان و نوه‌های خود را نیز با روحیه وفاداری به آرمان‌های سوسیالیسم بار آورده‌اند. یک شهروند آلمان دموکراتیک درباره وقایع اردیبهشت سال ۱۳۲۴ می‌گوید:

"نیروهای شوروی نه تنها با خود پیروزی عظیمی به ارمان آوردند، بلکه اهداف عالی انسانی را نیز دارا بودند. در اولین روزهای ورود به برلین، افسران و افراد شوروی جیره خود را با هزارها مردم عادی که از شدت گرسنگی مشرف به مرگ بودند، تقسیم کردند. ... زمانی که پادگان برلین تسلیم شد، اهالی شهر مواد غذایی را که به فوریت تمام از اتحاد شوروی فرستاده شده بود، دریافت داشتند. در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۴ (۱۵ مه ۱۹۴۵) به برلینی‌ها کارت‌های جیره‌بندی داده شد. این جیره شامل نان، گوشت، روغن و شکر می‌شد، حتی شیربچه‌ها هم فراموش نشده بود. و به دنبال آن به زودی گاز، برق و آب اهالی برلین تامین شد. اولین خط مترو در ۲۴ اردیبهشت (۱۴ مه) دوباره شروع به کار کرد و رادیو برلین نیز یک روز قبل، یعنی در ۲۳ اردیبهشت، برنامه‌های مجدد خود را افتتاح کرده بود. ... تمام این‌ها در شهری اتفاق می‌افتاد که در اثر روزهای متوالی جنگ‌های خیابانی به کلی از بین رفته بود. این اقدامات تاثیر زیادی به روی مردم گذاشت. این اقدامات فراموش شدنی نیستند."

واقعه دیگری نیز در جریان عملیات برلین ثبت تاریخ شده است: سرباز ساده‌ای به نام "نیکلای ماسولوف" در جریان عملیات و در زیر آتش سنگین دشمن، جان خود را به خطر انداخته و دختر بچه سه ساله‌ای را که در کنار جسد مادرش می‌گریست، نجات داد. مادر با گلوله یک مامور اس - اس کشته شده بود. این واقعه پس از سال‌ها، الهام بخش بنای یادبود ۲۰۰۰۰

تن از افراد ارتش شوروی شد که به هنگام جنگ در خیابان‌های برلین کشته شده‌اند. بیش از ۵۰۰۰ نفر از آنان در گورستان قهرمانان واقع در پارک "ترپتو" آرمیده‌اند. مشرف بر محوطه آرامگاه یک تپه خاکی است که خود، آرامگاه ۲۰۰۰ نظامی دیگر شوروی است. برفراز این تپه قامت برنزی یک سرباز شوروی ایستاده است که صلیب شکسته‌ای را زیر پا خرد می‌کند. شمشیری که این سرباز در دست راست دارد رو به پائین آورده شده و در بازوی چپش دختر کوچکی را نگاه داشته است.

بدین گونه مردم قسمت شرقی آلمان، پس از آزادی به وسیله ارتش شوروی، راه سوسیالیسم را انتخاب و پیگیرانه آن را دنبال کرده‌اند.

درس خصوصاً پراهمیتی که جنگ دوم جهانی، به طور کلی، و جنگ کبیر میهنی مردم شوروی به طور خاص می‌آموزد، حاوی این حقیقت است که سوسیالیسم در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۰ (۴۵-۱۹۴۱) در مقابل چنان تجربه تلخی ایستاد که تا به حال هیچ نظام اجتماعی دیگری با آن روبرو نشده است. به ندرت اوضاع و احوالی نامطلوب‌تر از آنچه سوسیالیسم در آن به دفاع از خود برخاست و طی آن خسارات تکان دهنده‌ای را تحمل کرد، شناخته شده است. ولی با تمام این احوال در مقابل این آزمایش ایستادگی کرده و برخلاف پیش‌بینی‌های پی‌درپی تمام پیشگویان جهان غرب، به برکت نیروی اجتماعی و معنوی خود از آن پیروز ماند بیرون آمد. به سختی ممکن است در نظر آورد که کدام دولت دیگری می‌توانست در چنین شرایطی دوام بیاورد. بهتر است آنانی که دستاوردهای سوسیالیسم به مذاقشان خوش نمی‌آید این مطلب را فراموش نکنند: ایثار همه‌جانبه مردم شوروی نسبت به امر صلح و همیاری انترناسیونالیستی نه از وحشت مخالفین، که از آمادگی ایشان برای حفظ دستاوردهای سوسیالیستی چون مردمک چشم سرچشمه می‌گیرد. این آمادگی بارها و بارها به منصفه ظهور رسیده است و بدین ترتیب تحریک‌گران نخواهند توانست این امیدخام را در دل پیروزانند که زمانی در اراده قاطع مردم شوروی خللی وارد خواهد شد. نظام جهانی سوسیالیستی که بعد از جنگ دوم جهانی قدرافراشته‌است، حافظو مدافعی نیرومند و مطمئن برای امر صلح است.

پیوند بین سوسیالیسم و صلح، پیوندی درونی و منطقی است. صحت این مدعا در سال‌های جنگ در این حقیقت غیرقابل انکار تاریخی امکان ظهور یافت که اتحاد شوروی سوسیالیستی، نه تنها متجاوز را در قلمرو خود مقهور کرد، بلکه برای خلق‌های اروپا نیز آزادی را به ارمان آورد. این کشور به مثابه نیروی محرکه ائتلاف ضد هیتلری، الهام‌بخش رزمندگان نیروهای مقاومت و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی گردید.

سی و ششمین سالگرد شکست فاشیسم در زمانی فرامی‌رسد که جهان با نیاز طرد آنانی روبرو است که با سبک‌سری در قمارهایی شرکت می‌کنند که امنیت بین‌المللی را به مخاطره می‌اندازد. امریالیسم و مهندستانش می‌خواهند شرات سی و شش سال زحمات صلح جویانه را در اروپا و در تمام جهان از بین ببرند. در چنین اوضاع و احوالی خاطره جنگ گذشته به صورت عامل موثری در مبارزات سیاسی امروز، یعنی مبارزه برای حفظ صلح، درمی‌آید.

بیایید خاطره کسانی را که جان خود را نثار آزادی و پیروزی کردند، گرامی بداریم.

بیایید از کسانی که در انجام این امر شرکت کردند، تجلیل کنیم.

بیایید همواره خاطر این پیروزی را در قلب خود احساس کرده، آنچه در توان داریم به کار گیریم تا تضمین شود که نسل‌های آینده هم آن را به همین ترتیب عزیز خواهند داشت.

این وظیفه ماست!

## لاله خونین

لاله خونین کفن از خاک سرآورده برون  
 نیست این لاله نوخیز که از سینه خاک  
 رمزی از نقش قتالست که نقاش سپهر  
 یا که در صحنه گیتی ز نشان‌های حریق  
 منکسف ماه و بر او هاله خونبار محیط  
 دل ماتم زده مادر زاریست که مرگ  
 شعله واقعه گوئیست که از روی تلال  
 دست خونین زمین است که از بهر دعا  
 آتشین آه فرو مرده مدفون شده است  
 پاره‌های کفن و سوخته‌های جگر است  
 عشق مدفون شده و آرزوی خاک شده‌است  
 پاره‌ها ز آهن سرخست که در خاور دور  
 بسکه خون در شکم خاک فشرده‌است بهم  
 راست گوئی که زبان‌های وطن خواهانست  
 یا ظفر نامچه لشکر سرخست که دهر  
 یا به تقلید شهیدان ره آزادی  
 یا که بر لوح وطن خامه خونبار

خاک مستوره قلب بشر آورده برون  
 پنجه جنگ جهانی جگر آورده برون  
 بر سر خامه ز دود و شسر آورده برون  
 ذوق صنعت اثری مختصر آورده برون  
 طرحی از فتنه دور قمر آورده برون  
 از زمین همره داغ پسر آورده برون  
 دست مخبر بنشان خیر آورده برون  
 صلح جویانه ز کوه و کمر آورده برون  
 که زمین از دل خود شعله ور آورده برون  
 گز بی عبرت اهل نظر آورده برون  
 کش زمین بیخته در یکدیگر آورده برون  
 رفته در خاک و سر از باخت آورده برون  
 لخت لختش ز مسامات سر آورده برون  
 که جفای فلک از پشت سر آورده برون  
 بر سر نیزه به یاد ظفر آورده برون  
 طوطی سبز قبا سرخ پر آورده برون  
 نقشی از خون دل رنجبر آورده برون

## درباره شناخت

## بخش دوم

بحث ما درباره شناخت در بخش اول این نوشته (شماره ۱ سال ۱۳۴۰) توجه به درک  
 مکانیسم معرفت، موافق آخرین دستاوردهای روان‌شناسی امروزی بود و اینک می‌توانیم و باید  
 این بحث را در پله بالاتر، یعنی درباره درک مستقیم روند شناخت و ماهیت آن دنبال کنیم  
 و بویژه شکل عالی شناخت تئوریک، یعنی علم را بشناسیم.

چگونه می‌توان شناخت یا معرفت را تعریف کرد.

شناخت بازتاب به طور نسبی منطبق ساختارها، قانون‌مندی‌ها، و خواص واقعت عینی  
 (یعنی طبیعت، جامعه، افکار و اعمال خارج از "من") در شعور است که با به صورت دانش  
 تئوریک درمی‌آید، یعنی به شکل احکام سیستم‌بندی شده شکل می‌گیرد و با صورت معرفت  
 تجربی و عقلی را به خود می‌گیرد. و این دونوع معرفت نظری و عقلی (تئوریک و آمپریک)  
 پایه فعالیت سمت‌یابانه انسان قرار می‌گیرد.

حیطه معرفت انسانی در هر لحظه همین تاریخی و درجه انطباق آن برواقعت، امری  
 است محدود، ولی درگسترش دائمی، یعنی درکار جذب و دفع (گوارش و رانش) دائمی عناصر  
 نو و کهنه است.

علم عالی‌ترین محصول فراگیری تئوریک جهان، یعنی درک قانون‌مندی‌های تکرار شونده  
 طبیعت، جامعه، تفکر و عمل است.

پیش از آن‌که بحث خود را درباره شناخت دنبال کنیم، با اندکی تفصیل به بررسی  
 این شکل عالی شناخت انسانی (یعنی علم) و حرکت آن از علم واحد (فلسفه) به علوم شاخه  
 شاخه و سپس سیر آن‌ها به طرف یک سنتز کامل‌تر از علم واحد توجه خود را معطوف می‌داریم.

انسان با پارامترها و انگاره‌های مختلفی به واقعت پیرامون که واحد و یک تن است هجوم  
 می‌برد تا آن را بشناسد، به خدمت گیرد و به کمک آن زیست خود را هرچه مکمل‌تر و سرشارتر  
 کند. همیشه معرفت، مقدمه عمل است و به عمل یاری می‌رساند. مثلا انسان به کمک علوم  
 می‌کوشد تا ببیند داده‌های او واقعی است یا غیر واقعی؛ به کمک منطق سعی دارد بفهمد که احکام

ذهن او درست است یا نادرست، به کمک ذوقیات (استهتیک) و هنر دربارهٔ زیبا و والا با زشت و فرومایه بودن پدیده و شئی مورد بررسی خود یا گریا و موثر بودن یا نبودن آن‌ها دقت می‌کند. اخلاقیات او راه بد یا نیک، پسندیده یا ناپسند بودن و حقوق او را به عادلانه و غیرعادلانه بودن و برخوردارهای ارزشی و عملی (اکسیولوژیک و پراگماتیک) او را به بسودمند یا ناسودمند بودن شئی یا پدیده آشنا می‌کند.

نه این که تصور کنیم این مختصات آفریده ذهن انسان است. این مختصات در ارتباطات بفرنج اشیا با هم و در نسبت آن‌ها با انسان به طور عینی وجود دارد و انسان آن‌ها را می‌یابد. به این ترتیب کار پرسویه معرفتی و شناختی انسان او را در گنج خانه خیره‌کننده هستی به انواع رده‌بندی‌ها وامی‌دارد تا بتواند سمت‌یابی کند و هستی خود را در درون هستی بزرگ نه تنها اداره نماید، بلکه آن را کمال بخشد.

لذا روند معرفتی انسان، با آن که شکردها و ترفندهای گوناگونی را در شناخت واقعیت یکپارچه و یک گوهری بر روی بکار می‌برد، روند واحدی است. سرنوشت این روند معرفتی عبارت است از سیر از یک وحدت ساده شده به تفرقه بفرنج و از آنجا دوباره به یک وحدت یا سنتز عالی معرفتی. یعنی اگر علوم روزی در یک "علم علوم"، یعنی "فلسفه" متحد بودند و ارسطو به آسانی می‌توانست آن راه فلسفه نظری (الهیات، ریاضیات، طبیعیات) و فلسفه عملی (اخلاق، سیاست مدن، تدبیر منزل) تقسیم کند، بعدها بویژه از قرن‌های ۱۴-۱۵ به بعد عجیب از هم جدا شدند.

این جدایی یا شاخه‌دوانی (RAMIFICATION) علوم چنان در سه قرن اخیر سریع بوده که تمام تلاش‌های فلاسفه از کانت تا انگلس برای دادن طرح منطقی تقسیم علوم (CLASSIFICATION) به سرعت کهنه شده است. یعنی دادن تقسیم علوم (طبقه‌بندی علوم) در هر عصری بر اساس تکامل معرفت علمی در آن عصر شدنی است ولی این طبقه‌بندی سخت‌نسی است و بالمش و رویش تندگام درخت دانش آن را از امروز تا فردا کهنه می‌کند.

سیستم علوم امروزی فوق‌العاده بفرنج است و در اثر چند لایه بودن آن‌ها، طبقه‌بندی در یک سطح، با یک ملاک ممکن نیست و فقط با ملاک‌های مختلف، در سطوح مختلف می‌توان علوم و فنون و اشکال هنری معرفت و دانش‌های اندازه‌گیری و کمی و اسلوبی و منطقی و دانش‌های عملی را در جای خود قرارداد و دانست که تازه این الگو در آینده‌ای نه چندان دور کهنه خواهد شد.

تاریخ علوم زایش علم جدید راه اشکال مختلف نشان می‌دهد: بسط یک جزء از علم سابق تا حد یک علم جدید، در آمیزی بخشی از یک علم با بخشی از علم دیگر، در آمیزی علوم طبیعی و علوم اجتماعی، در آمیزی علوم طبیعی و با اجتماعی یا ریاضیات، در آمیزی علوم طبیعی و اجتماعی با فن و تمرین‌ها و اقدامات عملی، رابطه روزافزون علوم طبیعی و اجتماعی با هنر و غیره و غیره.

لذا کسی نباید جزاوت کند که این روند درهم پیچ معرفتی را در طبله‌های یک رده‌بندی جامد بر پایه ملاک‌های خودگزیده قرارداد دهد و اگر ضرورت‌های عملی نیز چنین رده‌بندی را ضرور سازد، باید بداند که نسبی و موقت است.

ما اکنون در عصری قرار داریم که علوم اجتماعی بیش از پیش به بورس‌گاه خردآزمایندهٔ انسانی بدل می‌گردد.

علوم اجتماعی مانند جامعه‌شناسی، تاریخ، اقتصاد، ذوقیات و هنرشناسی (پاسته‌تیک)، اخلاقیات (یا اتیک)، سیاست (پولی‌تولوژی)، حقوق، زبان‌شناسی، کردارشناسی

(پراکسیولوژی)، بیکارشناسی (پوله‌مولوژی)، استراتژی و تاکتیک، مدیریت و غیره، هر یک دارای شاخه‌های بسیارند.

مثلا فقط از بزرگ‌شاخهٔ زبان‌شناسی شاخه‌های فرعی مانند: آواشناسی (فونِتیک)، معنی‌شناسی (سمانتیک)، علاقت‌شناسی (سمیوتیک)، خط‌شناسی (گرافولوژی)، صرف، نحو، فرهنگ‌نگاری (لکسیکوگرافی)، ریشه‌شناسی (اتیمولوژی)، زبان‌شناسی تشویریک (متالنگویستیک) فقه‌الفه (فیلولوژی) امثال آن منشعب شده است.

یا مثلا از بزرگ‌شاخهٔ اخلاقیات (اتیک) رشته‌هایی مانند: وظیفه‌شناسی (دئونتولوژی) ارزش‌شناسی (اکسیولوژی)، تئوری عام اخلاق (ماتاتیک)، تئوری شناخت اخلاقی، تاریخ تئوری‌های اخلاقی، اخلاق در عرصه‌های مختلف جامعه و خانواده، موازین اخلاقی (کدکس) و غیره منشعب می‌گردد.

به جرات می‌توان گفت که شاخه دوانی درخت علوم اجتماعی به سرعت ادامه دارد و چنان که در علوم طبیعی دیدیم، علوم پیوندی، علوم مرزی، رشته‌های فنی، آماری، نموداری، ریاضی و غیره از آن‌ها جدا یا در آن‌ها پدید می‌شود.

یعنی پس از دوران رونق شاخه دوانی علوم طبیعی (سده‌های ۱۴ تا ۲۰) اینک نوبت شاخه دوانی علوم اجتماعی است که هنوز عرصه‌هایی مانند تفکر و پراتیک (عمل اجتماعی) را تازه مورد بررسی واقعا علمی قرار می‌دهد.

ولی این روند شاخه دوانی و پیوند خوردن شاخه‌های دور از هم و غیره، روندی است از معرفت واحد و از نوع متافیزیک ارسطویی، در فلسفه‌ای که آن را علم علوم می‌پنداشتند، به سوی معرفت واحد دیالکتیک جهان که بیان پیوند عام همه پدیده‌های بسیارگونه هستی است. به دیگر سخن از وحدت به کثرت و سپس از کثرت به وحدت.

مارکس در این باره، مانند همیشه، سخن ماورا زرفی دارد. وی می‌گوید: "صنعت جلوهٔ مناسبات تاریخی واقعی طبیعت است و به همین سبب علم طبیعت است در رابطه با انسان‌ها. تاریخ، خود یک بخش واقعی از تاریخ طبیعت، یعنی تبدیل طبیعت به انسان‌هاست. علم طبیعت، دیرتر، علم انسان‌ها می‌شود، چنان‌که علم انسان‌ها، علم طبیعت را در درون خود مستتر خواهد داشت و یک علم خواهد بود."

مارکس در اینجا همگون شدن فن (صنعت) و علوم طبیعی و علوم انسانی و اجتماعی را بیان می‌دارد، زیرا همه آن‌ها بیان روابط واقعی طبیعت هستند. یعنی:

(۱) صنعت شناخت طبیعت به خاطر انسان‌هاست که در ادوار تاریخی گوناگون در سطح عینی قرارداد.

(۲) علوم طبیعی بررسی تاریخ تکامل طبیعت است در جوانب مختلف مکانیکی، فیزیکی، شیمیایی، زیستی، انسانی آن و این که چگونه طبیعت در تکامل خود به تاریخ بدل می‌شود یا به بیان دیگر چگونه تاریخ طبیعت در تکامل خود به تاریخ انسان‌ها بدل می‌شود.

(۳) علوم اجتماعی بررسی تاریخ تبدیل تدریجی طبیعت (پریمات‌ها و هوموئیدها) به انسان و انسان اجتماعی شده و تکامل بعدی آن است.

لذا علوم فنی، علوم طبیعی، علوم انسانی و اجتماعی در واقع جهات مختلف یک روند واحدند.

وقتی علوم طبیعی همه به خدمت انسان گرفته شود، به علوم انسانی شده تبدیل می‌یابد. وقتی انسان‌ها جهان را بشناسند، علم طبیعت جزئی از علم انسان‌ها خواهد شد. مارکس

نتیجه می‌گیرد: پس ما به سوی وحدت علوم می‌رویم.

مارکس در این سخن خود از هنر به عنوان یکی از اشکال معرفت و فراگیری جهان نام برده است ولی آن را نباید امری از روی قصد دانست: به نظرم هنر نیز مانند علوم طبیعی و اجتماعی و فن و علوم منطقی و اسلوبی و ریاضی تابع همین قاعده است و یکی از اشکال بورش معرفتی انسان به جهان خارج است و در سپهر یگانه شناخت وارد می‌شود و امروز ما شاهد فنی شدن، ریاضی شدن و به شدت سیستماتیک شدن تئوری‌های هنری هستیم.

پس روند معرفت از خودسازی (ASSIMILATION) تئوریک (نظری) واقعیت عینی خارجی به وسیله انسان‌ها در جریان تکامل است و این روند بر پایه پراتیک اجتماعی طبقات و گروه‌ها و افراد و به عنوان یک ضرورت حیات اجتماعی دنبال می‌شود و چنان‌که در آغاز سخن گفتیم به بازتاب هرچه زرف‌تر و هرچه زرف‌تر مختصات، ساختارها و قانونمندی‌های واقعیت عینی در دانش و شناخت انسانی منجر می‌گردد.

همین تعریف را به بیان دیگر می‌توان چنین گفت: معرفت روند بازتاب و بازسازی واقعیت است در تفکر - شعور انسانی که آن را قوانین تکامل اجتماعی در پیوند نزدیک با پراتیک انسانی مشروط و محدود می‌سازد. هدف این روند نیل به واقعیت عینی است و در این روند انسان درباره اشیا، پدیده‌های واقعی جهان پیرامون مفاهیم و تصاویر، احکام و استنتاجات خود را بوجود می‌آورد و آن را تاحد رشته‌های معرفت یا علم ساختارمند می‌سازد؛ یا بازهم به دیگر سخن کلیه روندهای اطلاعاتی - پیامی که فز انسانی دریافت می‌دارد از انگیزش‌های ساده گرفته تا تجارب سازمان یافته به صورت علوم را در بر می‌گیرد و در آن ادراک حسی، حافظه توجه، فراگیری، حل مسئله، زبان، تخیل، تفکر دخالت دارد که وارد در روانشناسی معرفتی است.

علوم مانند سبیرنتیک و داده‌شناسی یا شمارگری الکترونیکی (COMPUTING) و تئوری انفورماتیک (انفورماتیک) و تله‌ماتیک، نمتنها مکانیسم واردات به ذهن (INPUT) و صادرات از ذهن (OUTPUT) و اشکال مختلف وساطت (Mediation) آن را روز به روز بیشتر روشن می‌کنند، بلکه خود به تقلید فنی از شیوه فراگیری معرفتی انسان پرداخته‌اند و در این زمینه هم اکنون نتایج شگرف برای کار آدمک‌های مصنوعی (ROBOT) در روند خودکار سازی صنایع به دست آمده است. انگلس می‌گفت وقتی یک جسم ارگانیک (آلی) را که طبیعت می‌سازد، شما به شیوه خود از طریق فرمول‌های شیمیایی می‌سازید، معلوم می‌شود دیگر در آن جسم ارگانیک یک ماهیت ناشناخته (یا به قول کانت نومن) وجود ندارد که شما آن را نتوانید بشناسید. حال، وقتی ما روند معرفتی را به آدمک‌های مصنوعی خود می‌آموزیم و آن‌ها شعر می‌گویند، ترجمه می‌کنند، شطرنج بازی می‌کنند، موسیقی می‌نوازند و حتی آهنگ می‌سازند، روندهای بفرنج اداره ماشین‌ها را فرامی‌گیرند و غیره پیداست که در اینجا نیز یک روح امر آرمیز کار نمی‌کند، بلکه با همه پیچیدگی کاربرد، این کار دریافتنی، فراگرفتنی و تقلیدکردنی است. مارکس روند معرفت را نوعی تبدیل و ترجمه مادی به معنوی می‌شمرد و تفاوت معرفت نظری و معرفت هنری در درجه انطباق عینی بیشتر اولی و بازسازی ذهنی بیشتر دومی است والا هم انطباق برای معرفت هنری و هم بازسازی برای معرفت نظری - وجود دارد.

بازتاب واقعیت به صورت مفهوم عقلی و تصویر خیالی که به ترتیب در پایه علم و هنر قرار دارد در هنر حفظ و طبقه‌بندی می‌شود و بدون این امر هنر قادر به ایجاد نظم در انعکاس مفشوش نیست و این نظم در صورت منطبق بودن، نظمی است ناشی از خود واقعیت و نه

برساخته ذهن ما.

در معرفت، کلیه حواس پنجگانه (بینایی، بویایی، چشایی، پساواشی، شنوایی) و کلیه قوای چهارگانه روح (تخیل، تعقل، احساس، اراده) و افزارهای کار و تجربه در مقیاس همه بشری شرکت می‌جوید و تازه تو اکم مصالح معرفتی طی نسل‌ها و نسل‌ها معرفت ما را با واقعیت عینی منطبق‌تر می‌کند.

در این باب بازهم سخنان دیگری است، ولی به همین اندازه که چارچوب مسئله را روشن کرده است بسنده می‌کنیم و باورمندیم که تئوری شناخت در آینده به انواع علوم اختصاصی که در آن تجربه ریاضی - فنی همراه تعمیم فلسفی - علمی میسر باشد، تقسیم خواهد شد و این رشته ("گنوسئولوژی" یا "اپیستمولوژی") که قرن‌هاست از اجزاء لاینفک فلسفه است به صورت علوم مختلف شناختی از آن جدا می‌گردد و برای فلسفه تنها یک مبحث کلی را باقی می‌گذارد که داخل در بررسی فلسفی مسئله شعور و خودآگاهی است.

امید است موفق شویم این دو مبحث "وجود" و "شناخت" را با مبحث سومی درباره "پراتیک" تکمیل کنیم.

فروردین ۱۳۶۰ - ط. ۱.

«... کاخ نشین‌ها هستند که ضعیفند و پوسیده‌اند»

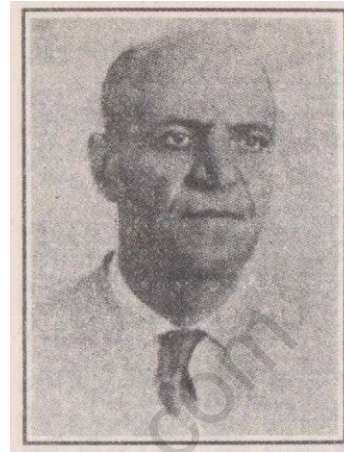
و برای این ملت هیچ کاری نکرده‌اند

نخواهند کرد»

- امام خمینی -

## عبدالحسین نوشین بنیان گذار تئاتر علمی

(به مناسبت دهمین سال درگذشت)



"سخت‌ترین دوره‌های بحرانی برای هنرهای ملی دوره بیست ساله آخر بود (دوره رضا خانی). در این دوره نه فقط راه ترقی برای این گونه هنرها هموار نگردید بلکه برعکس کلیه آنها را به تنزل و انحطاط کامل انداخت. و البته کوشش و دانائی بسیار لازم است تا این هنرها دوباره احیا گردند و راه پیشرفت بییابند.

ولی درباره تئاتر نمی‌توان این عقیده را داشت که باید تمزیه از نواحی کرد تا از تکامل آن تئاتر بوجود آید. زیرا تمزیه نقش خود را در دوره‌های پیش بازی کرده و عمر طبیعی خود را به سرسانیده است. برعکس باید در دوره کنونی تئاتر را از تئاتر شروع کرد. یعنی باید تکنیک اروپائی را پذیرفت و رنگ و خصال ملی به آن داد تا تئاتر ملی بوجود آید. بانویسندگان جوان است که قریحه خود را در این راه به کار اندازند و این وظیفه ملی را انجام دهند."

عبدالحسین نوشین: مجله پیام نوین. شماره نهم. سال اول. ۱۳۲۴.

### نگاهی به گذشته

در طول تاریخ دوهزار و پانصد تا سه هزار ساله بدون کشورمان، این سرزمین دوبار به طور وسیع و همه‌جانبه‌ای مورد هجوم غربی‌ها واقع شده است. بار نخست در سال ۳۳۰ ق. م. که دامنه نفوذ آن تا سقوط دولت اشکانیان ۲۲۴ ب. م. ادامه می‌یابد، و بار دوم، از اوایل قرن نوزدهم تا زمان حاضر. در جریان این دوهجوم بزرگ، مابسیاری چیزهای بد، و کمی خوب، از غربی‌ها آموختیم. لیکن آنچه که تا شروع دهه چهارم قرن کنونی، هیچ گاه به طور جدی قادر به فراگرفتن آن نشدیم، دانش پیشرفته هنر تئاتر آن‌هاست.

پاسخ به این سؤال که علل چنین عدم توانائی در کجا نهفته است، می‌تواند راهگشای بسیاری از مسائل هنری، و از جمله تئاتری، دربرخورد با فرهنگ غربی، و در نتیجه مدخلی بر

مقاله حاضر باشد.

بدون شک، عمده‌ترین دلیلی که برای عدم توانائی فوق قاجل ارائه است همانا خصیصه تحمیل‌گر و استثمارگرای دوهجوم است. در هر دوهجوم غربی‌ها برای غارت و چپاول آمده بودند، و در هر دوهجوم، ایران، در نهایت عجز فرهنگی - اقتصادی خود بود. در نتیجه ارتباطی که میان دو فرهنگ برقرار گردید، ارتباط سالمی بر اساس روابط متقابل و پایاپای نمی‌توانست باشد. این که پلوتارک Plutarch (۱۲۵-۴۶ ب. م.) تاریخ‌نویس یونانی، از اجرای تراژدی‌های یونانی (به زبان اصلی) در زمان ارد، مقتدرترین پادشاه اشکانی (مقتول به سال ۳۸-۳۷ ق. م.) خبر می‌دهد، تأییدی است بر نفوذ یک جانبه و مخرب فرهنگ غربی (یونانی) در هجوم نخست. و این که میرزا فتح‌علی آخوندزاده (۱۸۲۹-۱۸۱۹ م) متفکر و نمایشنامه‌نویس و قصه‌پرداز بزرگ ایرانی، در برخورد با انقلابات کارگری سراسر اروپا در سال ۱۸۴۸، قادر به هضم ضرورت اجتماعی انقلاب نمی‌گردد و از زبان "موسی ژوردن ناخودآگاه، برای سلطنت خوب فرانسه ذل می‌سوزاند، صحه‌ایست بر عجز فرهنگی - اقتصادی کشور، در جریان هجوم دوم:

موسی ژوردان: (به بانگ بلند، تنگ نفس) خانم باید همین حالا بیدار شوند. من می‌روم، نمی‌توانم بایستم. حیف به تو پاریس! حیف به تو تولیر! حیف به تو پایتخت قشنگ سلطنت خوب فرانسه! بدبخت شهر، دوماژ پاریس! موندیو! موندیو! ۲!

البته دلائل دیگری نیز برای عدم توانائی ذکر شده می‌توان عنوان نمود. از جمله آن‌که غربی‌ها، در نخستین هجوم، در قرن چهارم ق. م. دیگر فاقد آن نیروی حیاتی و بالنده‌ای بودند که فرهنگ آنتی را در قرن پنجم ق. م. بی ریخت، لذا، آن نفوذ یک جانبه و مخرب بیشتر علت نظامی داشت، کما این‌که در فرهنگ ساسانی کم‌تر نشانه‌ای از تداوم فرهنگ هلنی دیده می‌شود. و در دومین هجوم، به علت ضعف و عقب‌افتادگی بیش از اندازه جامعه فئودالی ایران، و قدرت و پیشرفت فراوان جامعه صنعتی غرب، چنان شکافی میان دو فرهنگ پدید آمده بود که درک تولیدات روبنائی (هنر، دانش، فلسفه) غرب برای هنرمندان و روشنفکران ایرانی، با اندیشه‌ها و پایگاه‌های طبقاتی فئودالی و بورژوائی رشد نیافته، امکان‌پذیر نبود.

به راستی آن‌چه را که تئاترشناسان و نمایشنامه‌نویسان و گروه‌های تئاتری ایرانی (وارمنی) ما با افکار و اهدافی اغلب منتج از انقلاب کبیر فرانسه ۱۷۸۹، تا حدی موفق به کشف و شناخت آن شدند، پوسته سخت و کلاسیک تئاتر غرب بود. اینان هیچ گاه نتوانستند به عمق بیرونند. به جایی که آتش‌فشان خشمگین در حال جوشش و غرش بود و آماده فوران. به جایی که ضرورت یک انقلاب اجتماعی، جوهر آثار هنریک ایبسن H. Ibsen، آنتوان چخوف A. Chekov، ماکسیم گورکی M. Gorky، و تکنیک‌های کنستانتین استانیسلاوسکی S. K. Stanislavsky، مایر هولد V. Meyerhold، و دیگران را تشکیل می‌داد. تئاتر هنر زمان حال است، هنر زنده و پویا. اگر هنرمندان ایرانی می‌توانستند ضرورت پویا و زنده انقلابی را که در بطن جامعه سرمایه‌داری غرب، در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، در حال تکوین بود درک کنند، آنگاه می‌توانستند، با وجود عقب‌افتادگی جامعه ایرانی، با برقراری ارتباطی زنده و دینامیک با جامعه غربی، بر عدم توانائی خود غالب آیند و تئاتری زنده و دینامیک برای جامعه ایرانی به ارهان آورند. تئاتری که از یک طرف مجهز به پیشرفته‌ترین اندیشه‌ها و دست‌آوردهای علمی - هنری بشری بود، و از طرف دیگر با حیاتی‌ترین و بی‌واسطه‌ترین احتیاجات انسانی سرو کار داشت. نگاهی به لیست نمایشنامه‌های ترجمه‌شده به زبان فارسی تا سال ۱۳۲۵ شمسی، و

قلت آثار ترجمه شده، نمایشنامه‌نویسان بزرگ نیمه دوم قرن نوزدهم و دهه‌های نخستین قرن بیستم در این لیست، به روشنی عدم درک ضرورت فوق را از جانب بسیاری از متفکرین و هنرمندان ایرانی نشان می‌دهد. درک ضرورت هر عصر و دوره‌ای همیشه احتیاج به پیشرفته‌ترین دانش آن عصر و دوره دارد، و درک ضرورت فوق احتیاج به دانشی داشت که عبدالحسین نوشین و اغلب رفقا و یارانش بدان مجهز بودند، دانش مارکسیسم - لنینسم. علاوه بر این، نوشین از مزیت استثنای دیگری نیز برخوردار بود، و آن شرایط اجتماعی - سیاسی نسبتاً مناسبی است که بعد از سقوط دیکتاتوری رضاخانی در شهریور ۱۳۲۰ شمسی فراهم آمده بود.

### شرایط نوین

سقوط دیکتاتوری رضاخانی خیلی زود اثرات مثبت خود را بر زندگی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جوامع شهرمان نشان داد. آزادی بسیاری از زندانیان سیاسی، از سرگرفته شدن دوباره فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی، بیداری و تشکل تدریجی توده‌های شهرنشین، و مهم‌تر از همه کوشش تب‌آلود و حماسه‌وار مردم برای نجات کشور نیمه‌مستعمره خود از زیر یوغ کمپانی نفت ایران و انگلیس، همه و همه از نتایج پایان حکومت مرد سفاکی بود که مانند حاجی آقای صادق هدایت، در وجود هیتر، مسیحائی رامی دید.

در کنار و گهگاه آمیخته با رشد احزاب و سازمان‌های سیاسی متشکل بعد از شهریور بیست، گروه‌های هنری (تئاتری) مختلفی نیز بوجود آمدند که موفقیت‌شان در گرو ارائه تصویری هر چه روشن‌تر از تضادها، جنبش‌های مردمی، و چگونه نوساختن چهره زندگی و کسب یک تمدن نوین بود. و نوشین و یاران تئاتری همراهش موفق‌ترین این گروه‌ها بودند. زیرا برخوردار از یک انضباط و سازمان‌دهی صحیح، دارا بودن دانش عمیق تئاتری، عدم سرسپردگی به طبقات حاکم و با رعایت منافع طبقاتی آنان، و رجحانی که به تئاتر به عنوان وسیله‌ای برای مبارزه داده می‌شد تا وسیله‌ای برای تفریح و سرگرمی، و بزرگی‌هایی بودند که گروه‌های دیگر کم‌تر دارا بودند و یا اصلاً فاقد آن‌ها. به عنوان مثال در سال ۱۳۲۹ روزنامه «داریا» به مناسبت افتتاح تئاتر سعدی، شرح مختصری از زندگی هنری نوشین می‌دهد و درباره فعالیت وی در تئاتر فرهنگ می‌نویسد:

بیش از یک سال از آن ایام گذشت که روزی اطلاع یافتیم که نوشین به تربیت عده‌ای از جوانان همت گماشته و به کمک همسر وفادار و هنرمندش لرتا و به اتفاق خیرخواه رفیق دیرینش یکی از بالاخانه‌های خیابان لاله‌زار را که جعفری نامی اجاره کرده بود و به دستور نوشین با یک مختصر تغییر از آن سالن ناقص و کوچکی با صحنه کم وسعت و بی‌حرکت ساخته بود برای نمایش‌های خود انتخاب کرده‌اند.

این بنگاه هنری که بعد به صورت بازاری درآمد و مرکز مطرب‌های بی‌استعداد و لوس تهران شد به نام «تئاتر فرهنگ» نامیده شد و اولین قدم مثبتی محسوب می‌شد که نوشین بعد از شهریور ۱۳۲۰ برای تغییر مفهوم تئاتر و نشان دادن اهمیت هنری و اجتماعی آن و ایجاد یک رفورم و حتی تحول شدید در اساس تئاترهای ایران برمی‌داشت.

و برای اولین بار بود که مردم تهران به جای پیس‌های «سیزده بدر»، «همیشه بهار»، «الکی خوش»، «ماست و خیار» و «عارق بیجا»، «عشق و وصال» که تمام برنامه‌های مطرب‌خانه

تهران را تشکیل می‌داد چشمان به نام نمایشنامه‌های «تویاز»، «ولپن»، «تارتوف یا میرزا کمال‌الدین»، «دخترک شکلات فروش» افتاد و مردمی که عادت کرده بودند در سالن تئاتر تخمه بشکنند و سوت بزنند و شیشگی به بندند و از حرکات بیمزه و لوث مطرب‌ها قهقهه بزنند، برای نخستین بار خود را در سالنی می‌یافتند که شیشگی و سوت و تخمه‌شکنی را ناچار فراموش می‌کردند و با مناظری از زندگی واقعی مردم طبقات مختلف روبرو می‌شدند، مناظری که هر بیننده را وادار به تعمق و تفکر می‌کرد و انسان را در اعماق تصورات و خیالات و احساساتش فرومی‌برد.

سالن ناقص و بی‌ترتیب تئاتر فرهنگ به زودی قبلگاه هنردوستان تهران شد و طبقه منور تهران که از تئاتر غذای معنوی جستجو می‌کردند به طرف بالاخانه‌های اداره سابق آبریشم هجوم می‌آوردند. نوشین رئیس «متوزان سن» و آرتیست اول تمام این پیس‌ها بود. همین‌طور، روزنامه «قیام ایران» در سال ۱۳۲۷ در نقدی بر نمایشنامه «دختر شکلات فروش» که در تئاتر فردوسی بر روی صحنه رفته بود می‌نویسد:

تاسیس تئاتر فردوسی کمک موثری بود برای پیش‌بردن و شناساندن معنی واقعی تئاتر. در حقیقت می‌توان گفت جوانان روشنفکر و تحصیل‌کرده که تشنه تحولات هنری و فرهنگی بودند نوشین را بر آن داشتند تا با کمک مادی چند هنردوست تئاتری تاسیس کند و با معاونت همکاران هنری خود معنی و مفهوم حقیقی تئاتر را به مردم بفهماند.

نوشین در برنامه‌های مستنطق، ولپن، سرگذشت، مردم، محترکه که در آن‌ها عهده‌دار رول - های مهمی بود به کسانی که می‌گفتند «مردم پیس جدی نمی‌پسندند یا پولبلیک نادان ما به نمایشنامه‌های درام علاقه ندارند» عکس این موضوع را ثابت کرد، یعنی به آن‌ها فهماند که مردم می‌فهمند، منتها شما که نام هنرپیشه به روی خود گذارده‌اید، چون از تئوری تئاتر اطلاعی ندارید، با تکنیک ضعیف و عدم اطلاع کافی از اصول فنی تئاتر (ژنرنت و دکلمیسیون و غیره) نمی‌توانید مردم را راضی کنید، به همین جهت در نمایشنامه‌های جدی تماشاچی از شما استقبال نمی‌کنند. ۶.

### اهمیت فعالیت‌های تئاتری نوشین

برای تئاتر ایران، سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۲، بیان‌گر شروع دوره پراهمیتی در دو زمینه مختلف تئاتری است: ۱- در زمینه ارائه صحنه‌ای نمایشنامه؛ ۲- در زمینه ادبیات نمایشی توده‌ای.

#### ۱- ارائه صحنه‌ای نمایشنامه

تأثیر نوشین در این زمینه منحصر به یک گروه، صنف، قشر، و یا طبقه خاصی نمی‌شود. این تأثیر در تمام فعالیت‌های تئاتری جامعه شهرمان، با هر عقیده و بینشی، خود را نشان داد. نادیده انگاشتن تأثیر عظیم نوشین بر تئاتر ایران، وقتی که هفتاد هزار نفر از مردم تهران (جمعیت تهران در آن سال‌ها حدود ششصد هزار نفر بود) ۷ و شهرستان‌ها در دو نمایش نخست تئاتر سعدی حضور بهم می‌رسانند، ۸ غیر ممکن است؛ یا وقتی که حتی علاقه‌ها و تقی‌زاده‌ها هم ناگزیر از تصدیق هنر هنرمندان مکتب نوشین می‌باشند:

خوشبخت کسانی که در قلب مردم جای دارند. سپس شمل قرمز و بازیکنان آن مورد تشویق کلیه طبقات مردم قرار گرفت. گفتن علاء و حتی زاده برای بازیکنان تئاتر سعدی مانند تفی بود که به روی مزینی (سرلشکر مزینی رئیس شهربانی وقت) پرتاب شود.<sup>۹</sup> و با وقتی که نمایشنامه‌هایی نظیر "پرنده آبی" برای مدت دو ماه تماشاچی دارد و بر روی صحنه باقی می‌ماند؛ ۱۰ و بالاخره غیرممکن است تاثیرنوشین نادیده انگاشته شود وقتی که اکثر روزنامه‌ها و مجلات آن دوره با کلماتی چنین به تحسین تئاترهای فرهنگ، فردوسی، و سعدی می‌پردازند:

"هنرمندان تئاتر سعدی پنجاه سال جلوتر از هنرتئاتر ایران گام برمی‌دارند. این قولی است که جملگی برآیند."<sup>۱۱</sup>

عبدالحسین نوشین نخستین کارگردان ایرانی بود که نمایشنامه‌های خارجی را به صورت اصلی خودشان (ایرانیزه نشده) و با دکور و لباس مربوط به آن‌ها بر صحنه برد. وی نقش سوفلور را منسوخ نمود و در ترجمه‌هایش - به دور از نفوذ نمایش‌های روحوضی، بدیهه‌سازی و کلمات گاه بر مطنطراق و گاه مستعجب - زیبایی روان و نمایشی مطابق با فضای نمایشنامه‌ها خلق نمود. او همیشه می‌گفت:

"تئاتر مثل خیمه‌شب‌بازی است که اگر نخ خیمه‌شب‌بازی معلوم گردد دیگر اقبالی ندارد. پس باید سعی شود که نخ بازیگری و عظیم این که بازی می‌کنیم مشاهده نگردد و بیننده بازی ما را حقیقی ببیند."<sup>۱۲</sup>

هنگامی که نوشین تصمیم داشت نمایشنامه‌ای را به اجرا درآورد با افراد گروهش کلاسی موقتی تشکیل می‌داد و کار تمرین همواره صورت آموزشی پیدا می‌کرد. در کلاس رسمی بازیگری که وی در تئاتر فردوسی ایجاد کرده بود، حدود پانزده هنرجو به کسب فنون تئاتر اشتغال داشتند. این کلاس که دوره‌اش یک سال بود همه روزه عصرها تشکیل می‌گردید. نوشین معلم کلاس بود و اصولاً کارش را از فن بیان آغاز می‌کرد، و عمدتاً کتاب فن تئاتر نوشته (نامام) خود را پایه و اساس کارهای آموزشی‌اش قرار می‌داد. وی عقیده داشت چون احساس و حرکت تابع بیان هستند، وقتی بازیگری بیان صحیح داشته باشد، احساس و حرکت نیز خود به خود جهت صحیح را پیدا خواهند کرد. اوسخت معتقد بود که برای شروع کار بیان، شاهنامه فردوسی بهترین منبع است. زیرا در اشعار شاهنامه از لحاظ حالات هیجانی، توصیفی و روایتی، هم تنوع وجود دارد و هم برای کار بیان بسیار غنی است. پس از آن که هنرجویان را مدتی طولانی از نظرفن بیان آموزش می‌داد، آنان را به گروه‌های دوتا سه نفری تقسیم کرده و آنچه را که در بیان غلوآمیز بود اصلاح می‌کرد، تا بیان طبیعی به دست آید. از طرفی برای این که هنرپیشه‌ها وسعت صدای خود را بشناسند از موسیقی (پیانو) کمک می‌گرفت و با نواختن گام‌های مختلف موسیقی پایین‌ترین حد صدای آن‌ها را نشان می‌داد که اگر احتیاج بود به این که مثلاً روی صحنه فریاد بکشند، بدانند از کجا شروع کنند و جیغ نکنند. در همین حال نوشین تمرین‌هایی می‌داد که هنرجویان ظرفیت تنفس خود را بشناسند و بدانند چگونه باید از آن استفاده کنند و در کجای جمله نفس تازه کنند. حتی در مواردی که ریتم بیان کند بود و هنرجویان غالباً نمی‌دانستند چه هنگام باید تنفس کنند، با استفاده از موسیقی چگونگی ریتم بیان و نفس کشیدن را نشان می‌داد. بدون شک با این روش اکثر بیان مبالغه‌آمیز می‌شد و هنرجویان بر بعضی کلمات تأکید ناچهار می‌گذاشتند. اما نوشین اصطلاحی داشت که همیشه تکرار می‌کرد: "هنرپیشه روی صحنه نباید بوی آشپزخانه بدهد" یعنی وقتی غذا برابر مهمان گذاشته شد، مهمان نباید بفهمد آشپزخانه

کدام طرف است و غذا از کجا آمده، یعنی تماشاگر متوجه نگردد که به هنرپیشه درباره بیان آموزش‌هایی داده‌اند و او را روی صحنه فرستاده‌اند. خلاصه این که بیان طبیعی باشد.

به هر جهت، کلاس درس نوشین به شکل کلاس‌های درس امروزی سیستماتیک نبود، بلکه نوشین همه مطالب را به جای خود توضیح می‌داد، و خصوصاً در مورد بازی در سکوت چندین جلسه متوالی صحبت می‌کرد. وی همچنین نظرات استانبول‌سوی در بازیگری و مسائل عمده تئاتری را از قول بزرگان تئاتر مرتباً نقل می‌نمود و آموزش می‌داد. به طور کلی اکثر آموزش‌ها تمرین‌های عملی همراه بود. در تئاتر سعدی هم که بعداً به همت عنوضی ساخته شد و نوشین به دلایل سیاسی قادر به حضور مستقیم در کلاس‌ها و در صحنه نبود، کلاس تئاتری توسط همکاران سابق وی: حسین خیرخواه، محمد علی جعفری، حسن هاشع، مهدی امینی، صادق شباویز و نصرت‌الله کریمی تشکیل گردید و تعدادی در آن کلاس ثبت نام کردند. گردانندگان این کلاس به همان شیوه عملی نوشین کلاس را اداره می‌کردند. ولی کلاس هفت یا هشت ماه بیشتر دوام نیافت، چون اغلب کسانی که در کلاس درس شرکت کرده بودند، فریفته نمایش‌های تئاتر سعدی بوده می‌خواستند هر چه زودتر روی صحنه ظاهر شوند، و این کار عملی نبود. نوشین شاگردان را وامی‌داشت تا انتقاد کنند، و آخرین روز تمرین کسانی مانند صادق هدایت، خانجری و دکتر کیانوری را دعوت می‌کرد تا نظر خود را بگویند. ۱۲ محمدتقی کهنموتی در مورد چگونگی کارنوشین بر روی نمایشنامه ولین، نقل می‌کند:

"گار دورمیز، بحث و گفتگو درباره‌ی شخصیت و خصوصیات و تیپ پرسناژها... و روابط آن‌ها، آشنائی با نظر و فکر نویسنده، راه تازه‌ای بود که ما را به شناخت صحیح تئاتر رهبری می‌کرد. و این نوع گار و تمرین که تا آن زمان در تئاتر ایران سابقه نداشت، روشنگر مسائل زیادی برای ما بود و شش ماه تمرین مداوم توأم با آموزش نکات اصلی هنرتئاتر، بیش از چندین سال درس و تحصیل بر معلومات (ما) افزود."<sup>۱۴</sup>

احسان طبری در نقدی بر نمایشنامه مستنطق در سال ۱۳۲۶ نوشت:

"نوشین برای مستقر ساختن معنای واقعی تئاتر در کشور ما، نجات آن از ابتدال و بی-بهای مقلدی و دلگتی، پیگار موه‌تری کرد و با آن‌که او تنها کسی نیست که در این راه جهد کرده، ولی از آنجا که نتیجه پیگار او به مراتب درخشان‌تر و نفیس‌تر از ثمره کوشش دیگران است، جا دارد که به حق او را قهرمان تحول هنرتئاتر ایران بنامیم.

نوشین که شیفته فن عالی تئاتر است به مدد شوق آتشین خود بر ناگواری‌های محیطی که هنرپیشه را زیون و ناچیز می‌شمرد غلبه کرد و امروز با آن‌که هنوز آن ناگواری‌ها وجود دارد ولی ستایندگان هنرنوشین به آن میزان رسیده‌اند که دیگر او به نتایج مطلوب رنج خود دل‌گرم شده، مبارزه خود را با امیدواری ادامه دهد.

نوشین در نقش مستر گول در واقع نقش اجتماعی خود را تکرار می‌کند. او در زندگی نیز مانند صحنه خواستار عدالت و حقیقت و درنده‌نقاب‌های مکر و تزویر و پیروی کننده ندای وجدان و وظیفه است. همین انطباق کامل رل با روحیات واقعی هنرپیشه باعث می‌شود که او نقش خود را با چنان فهم و ادراک عمیقی بازی می‌کند که بیننده را به خود می‌لرزاند."<sup>۱۵</sup>

و سعید نفیسی با چنین کلمات روشن و درخشانی بهره‌کار و تلاش نوشین را تصویر می‌کند: "انتخاب پیس معروف تاروف درین زندگی امروزی راستی یکی از شاهکارهای هنرپیشگان زبردست و دلاور تماشاخانه سعدی است. من این نمایشنامه را بارها در صحنه‌های معروف جهان



دیده و بارها خوانده بودم و بسیاری از اندیشها و جملهای معروف آن در ذهنم بود اما تا در صحنه تئاتر سعدی آن را ندیدم نمی‌توانستم آن را با اوضاع امروز کشور خودمان تطبیق کنم. آن شب که من در تئاتر سعدی نشسته بودم و از هنرنمایی این گروه آذربایجانی توانا بهره بردم با خود می‌اندیشیدم که گویی مولیر هنوز زنده است و در همین شهر ما زندگی می‌کند. ۱۶

نقائص تئاتر نوشین و گروه وی، اغلب همان نقائص تکنیکی خاص کشورهای عقب‌افتاده بود؛ نظیر عدم امکانات نوری و صحنه‌آرایی برای نمایشنامه‌های سنگینی چون "برنده‌آبی" که منتقدین آن ضمن ستایش کارنوشین، به درستی بر آن انگشت گذارده‌اند. ۱۷

## ۲. در زمینه ادبیات نمایشی توده‌ای

از نوشین گه‌گاه بخاطر عدم علاقه و کوشش در خلق یک تئاتر ملی بر اساس خلق و یا استفاده از ادبیات نمایشی ملی انتقاد می‌شود. ولی متأسفانه نقادان، این حقیقت را فراموش می‌کنند که اغلب نمایشنامه‌های ایرانی یا به دلایل تکنیکی و یا سطحی بودن موضوع، غیرقابل اجرا بوده و هنوز هم هست. محمدتقی کهنموتی در این باره اظهار می‌دارد:

"بارها از نوشین ایراد گرفته می‌شد که چرا نمایشنامه‌های ایرانی به روی صحنه نمی‌آورد و او در جواب می‌گفت: هنوز نمایشنامه‌ی ایرانی که با روش صحیح نمایشنامه‌نویسی "دراما تئوری" نوشته شده باشد پیدا نگردادم." ۱۸

بنابراین ضرورت کسب تجربه بیشتر در زمینه ادبیات نمایشی، نوشین را ناگزیر به ترجمه و بر روی صحنه آوردن نمایشنامه‌های خارجی می‌کرد. اضافه آن که، این نقادان از دیدگاه نادرستی به قضیه برخورد می‌کنند. نوشین در واقع با انتخاب دقیق نمایشنامه‌هایی که ترجمه نمود نظیر اتللو، برنده‌آبی، هیاهوی بسیار برای هیچ، و همچنین زبان ترجمه نمایشنامه‌ها و نیز کار بر روی شاهنامه، اولاً فرهنگ تئاتری ما را، هر چند مختصر، غنا بخشید، ثانیاً با ترجمه و نگارش نمایشنامه‌هایی مانند دراعماق و خروس سحر، سعی در خلق ادبیات نمایشی نمود.

باری، این حقیقت دارد که قبل و هم‌زمان با نوشین شاعرانی نظیر محمد فروغی، میرزاده عشقی، ابوالقاسم لاهوتی و محمد علی‌افراشته کوشیدند و قدری هم موفق به خلق ادبیات نمایشی توده‌ای گردیدند، مگر این شاعران به علت دوری از صحنه و زبان ضعیف تئاتری کمک چندانی به خلق ادبیات از این نوع ننمودند. ۱۹

از لحاظ کمیت، نقش نوشین در این زمینه مختصر است، لکن از لحاظ کیفیت قابل تعمق. نوشین نخستین فرد ایرانی بود که دست به ترجمه نمایشنامه‌های زد که صریحاً بر مبنای زندگی توده‌ها و زحمتکشان نوشته شده است، این نمایشنامه "دراعماق" نوشته ماکسیم گورکی است که برای نخستین بار در مجله پیام‌نویین، سال اول و دوم، ۲۵-۱۳۲۴، چاپ گردیده است. ترجمه نمایشنامه دراعماق در واقع کلیدی بود که پس از سالیان دراز، دوباره، درست و خفاک گرفته ادبیات نمایشی کشورها را بر روی ایرانیان کشود. ۲۰ زیرا بلافاصله پس از "در اعماق" ما شاهد ترجمه نمایشنامه‌های "قدرت جهل" از تولستوی (۱۳۲۵)، "دشمنان" از گورکی (۱۳۲۶)، "مرغ درباری" از جخوف در ۱۳۲۹ (هرسه چاپ شده در مجله پیام‌نویین) "شیردرمیان" از ایلیا ارنبورگ (۱۳۲۹)، "باغ آلبالو" (۱۳۲۹)، "خواستگاری" (۱۳۳۱)، "خرس" و "جشن سالیانه" از جخوف، توسط مترجمین مختلف می‌باشیم.

به هر حال، کوشش بکر نوشین در خلق ادبیات نمایشی توده‌ای بر اساس کاراکتر خلق

زحمتکشان ایرانی، در نمایشنامه "خروس سحر" متبلور می‌شود. "این درام که در آن تاکیس گورکی نویسنده بزرگ برلناری مشهور است" ۲۱ برای نخستین بار در نامه مردم در اردیبهشت ماه ۱۳۲۶ شمسی به چاپ رسیده است. نمایشنامه در سه پرده است و چنین به نظر می‌رسد که ذهن خلاق نوشین تنها در پرده اول به پاریش آمده است. زیرا پرده دوم و سوم به طور غیرمنتظره‌ای تمام تازگی و دینامیسم پرده نخست را از دست می‌دهد.

زیبایی و دینامیسم پرده نخست را که با مختصری اصلاح می‌شود آن را به عنوان یک نمایشنامه مستقل نمونه بر روی صحنه آورد، بدون شک باید در فضای زنده کارگری، در محل و زمان برجوش آن (قهوه‌خانه، هنگام ظهر، وقت نهار) در زبان سلیس و روان نمایشنامه، و در جنبش پنهان اما در حال انفجار کارگری‌اش دید.

## سرانجام:

باتوجه به جوانی دانش و تکنیک تئاتری، و در مقایسه با تئاتر جوامع پیشرفته، آنچه که در طی سال‌های بیست تاسی و دو، در ایران می‌گذشت هنوز آغاز کار بود. هنوز حتی دورنمای یک نمایشنامه‌نویس مورد قبول در سراسر کشور دیده نمی‌شد؛ هنوز کوچک‌ترین خبری از تئاتر حماسی و "تئوری‌های برشتی" در میان نبود. صحنه‌گردان تئاتر فردوسی، هنگام تغییر سن، چنان سروصدائی به راه می‌انداخت که برای جلوگیری از آزار گوش تماشاچی، موزیک پخش می‌کردند. نیروهای سیاسی مخالف و پلیس لحظه‌ای بی‌گارت نبودند و آرام نداشتند؛ با خودشان می‌آمدند و با چماق‌دار و اوباش می‌فرستادند. می‌زدند و می‌رقصیدند و غارت می‌کردند، چنان‌که با تئاتر سعدی کردند. تئاتر مورد قبول نظام "عزیز و عزیزه"، "احتکار شوهر"، "فرشتگان حرم" و امثالهم بود. نظام با هنرمخالف بود، با فرهنگ که به قول دانستن (۹۴-۱۷۵۹)، "پس از نان اولین ضرورت انسانست" مخالف بود. نظام با انسان و هر آنچه که انسانی بود، مخالف بود. مگر با تمام این مشکلات، این دوره هنوز برای بسیاری از دست‌اندرکاران تئاتر مانند یک رو‌یاست. درک ضرورت یک انقلاب اجتماعی به راهنمایی حزب توده ایران، امکان برقراری ارتباطی زنده و پویا با تئاتر غرب و در نتیجه شناخت آن را فراهم آورده بود. جامعه شهری کشور و تماشاگران تئاتر آن می‌رفت تا صاحب یک فرهنگ تئاتری شوند تا مبنائی برای خلق یک تئاتر توده‌ای نظیر "تعزیه" بوجود آید. کم نیستند صاحب‌نظرانی مانند علی‌اصغر گرمسیری که می‌گویند: "یکی از کارهای کوچک نوشین این بود که تماشاچی تئاتر تربیت کرد، و این خیلی مهم است."

باری، از آنجا که رهائی هر ملتی از بند استثمار جوامع سرمایه‌داری، منافع امپریالیسم و "دموکراسی غربی" را در معرض خطر قرار می‌دهد، کودتای مغفور ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ طرح ریزی شد. پس از کودتا، به استثنای فعالیت‌های پراکنده تنی چند از شاگردان و باران‌نوشین، و غنچه‌های نشکفته پژمرده شده‌ای که بر لاله‌زار تئاتر نوشین می‌رویشیدند، تا انقلاب شوک‌همند ۱۳۵۷ شمسی، تئاتر ایران هر چه که بود، عمدتاً وسیله‌ای برای مبارزه و نوساختن چهره زندگی نبود. باشد تا هوشیاری و اتحاد امروزان سدی برابر بازگشت گذشته باشد.

۱. مقصود از "غرب" معنای جغرافیائی و عام آنست، نه مفهوم سیاسی امروز آن.

2. PLutarch, PLutarch's Lives

I. Langhorne, and W. Langhorne TransLators, (London, 1841) pp. 806-807.

## خواب‌نوشین

دیرکردی و سحر بیدارست  
بامن شب زده برخاستنت را بویان .

دیرکردی و سحر  
قامت افراخته درمقدم روز  
مژده آورده سپیدی را تاخانه تو  
خسته جان آمده از راه دراز  
گوش خوابانده به آواز تو، باز .

بر نمی آید از بام، آوا  
آتشین بال، نمی اندازد سایه به ما  
سرخ کاکل دگر امروز ندارد غوغا

آه افسوس افسوس  
زیردیوار سحرگاهی خفتست خروس \*

۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۰

\* "خروس سحر" نمایشنامه‌ایست از نوشین

۳. آخوندزاده، میرزا فتح‌علی، "موسی ژوردان" تمثیلات (شش نمایشنامه و یک داستان) مترجم محمدجعفر قراچه داغی، انتشارات خوارزمی، (تهران، ۱۳۴۹ شمسی)، ص ۳۶۵  
۴. جهت اطلاع نسبی از نام، سازمان انتشاراتی، سال ترجمه و مترجم نمایشنامه‌های خارجی به زبان فارسی به کتب ذیل مراجعه شود:

کتاب‌شناسی تئاتر روسینما، تهیه و تنظیم از شیرین تعاونی، مرکز اسناد فرهنگی آسیا.  
نمایشنامه و فیلمنامه در ایران، تهیه و تنظیم از حمیدشعاعی، (تهران، ۱۳۵۵ شمسی).  
بنیاد نمایش در ایران، نوشته جنتی عطائی، (تهران، ۱۳۵۶ شمسی)، انتشارات صفی علی‌شاه.

۵. "تئاتر چگونه در ایران بوجود آمد و چگونه پیش رفت" روزنامه "داریا شماره" ۶۶، سال هفتم، بهمن‌ماه ۱۳۲۹.

۶. شبروانی، ج، "دختر شکلات فروش" روزنامه قیام ایران، شماره ۳۴۰، خردادماه ۱۳۲۷.

۷. Upton, I.M. The History Of Modern persia (U.S.A. 1960), p. 63.

۸. نامه سعیدی، شماره ۱، سال اول، ۱۳۳۰ شمسی.

۹. روزنامه خبر، شماره ۱۱۶، سال سوم، بیست و نه دی‌ماه ۱۳۳۰

۱۰. کریمی، نصرت‌الله "مصاحبه با نصرت‌الله کریمی، گرمیور و بازیگر گروه نوشین"

۱۱. مستان، "تئاتر سعیدی - شیل قرمز" روزنامه ایران‌ما، شماره ۷۶، بهمن‌ماه ۱۳۳۰

۱۲. شیبانی، محمود. تماشاخانه‌های تهران از آغاز تا حال، پایان‌نامه تحصیلات لیسانس، دانشکده هنرهای دراماتیک، (تهران، ۱۳۵۰-۱۳۴۹ شمسی)، ص ۲۴.

۱۳. کریمی، نصرت‌الله. سابق الذکر.

۱۴. نگاهی به سی و پنج سال تئاتر مبارز، (جامعه هنری آن‌هایتا)، چاپ اول، (تهران، ۱۳۵۸ شمسی)، ص ۷۰.

۱۵. طبری، احسان. "نوشین و نمایش جدید او به نام مستنطق" نامه مردم، (تهران، دی‌ماه ۱۳۲۶ شمسی)، ص ۹۸ و ۱۰۱

۱۶. نعیمی، سعید. "تارتوف در تئاتر سعیدی" مجله تئاتر، (نشریه اتحادیه هنرپیشگان ایران)، سال اول، شماره پنجم، اسفندماه ۱۳۳۱.

۱۷. میرمضانی، ف. "پرنده آبی" مردم آدینه، شماره ۱۸ آذرماه ۱۳۲۷ همچنین:

سایان. "پرنده آبی" روزنامه سوگند، شماره ۲۱ سال ۱۳۲۷.

۱۸. نگاهی به سی و پنج سال تئاتر مبارز، (سابق الذکر)، ص ۷۲

۱۹. در اینجا باید حق "گریگوری یقیکیان" نمایشنامه‌نویسی که قبل و در دوره رضاخانی در رشت فعالیت داشت و چندین نمایشنامه به رشته تحریر در آورده محفوظ بماند. زیرا، متأسفانه عدم دسترسی به نمایشنامه‌های وی سبب شده است که نقش احتمالی‌اش در خلق ادبیات نمایشی توده‌ای، مورد ارزیابی واقع نگردد.

۲۰. نخستین نمایشنامه ترجمه شده از روسی به زبان فارسی، نمایشنامه "بازرس" از گوگول است که به سال ۳۰-۱۳۲۹ ه.ق. در تئاتر ملی به نمایش درآمد.

(به نقل از از صبا تا نیما، نوشته بحیی آربین پور، جلد دوم، چاپ دوم ۱۳۵۱ شمسی، ص ۲۹۲، زیرنویس شماره ۳).

۲۱. طبری، احسان. "یادی از نوشین"، نگاهی به سی و پنج سال تئاتر مبارز، (سابق الذکر)، ص ۶۳.

## انقلاب ملی - دمکراتیک بازگشتگیری سوسیالیستی در اتیوپی

روز ۳۱ فروردین، فراگشت پنجمین سال تصویب و اعلام "برنامه انقلاب ملی-دمکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی اتیوپی" بود.

در ماه فوریه ۱۹۷۴، امواج پرتوان و کوبنده انقلاب ضدسلطنتی، ضد فئودالی و ضد امپریالیستی در اتیوپی سر برداشت و با فروپاشی نظام کهن، فصل نوینی در تاریخ این کشور باستانی گشود. انقلاب اتیوپی به رهبری "کمیته هماهنگی نیروهای مسلح"، یگانه نیروی پیشاهنگ، سازمان یافته، و به راستی توانمند و خلقی اتیوپی به پیروزی دست یافت.

بعد از بهزیر آوردن امپراتور هاپله سلاسی از اورنگ پرزرق و زیور پادشاهی در ۱۲ ماه سپتامبر ۱۹۷۴ تمامی قدرت به "کمیته هماهنگی نیروهای مسلح" انتقال یافت. به زودی "کمیته" به "شورای نظامی حکومت موقت" تغییر نام داد و برنامه فراخوان توده‌ها برای درهم شکستن بنیادی نهادهای سیاسی و اقتصادی سنتی، و اجرای دگرگونی‌های اجتماعی - اقتصادی به سود زحمتکشان اتیوپی را اعلام داشت.

اینک نزدیک به هفت سال از سرنگونی حکومت خودکامه هاپله سلاسی و نیز زندگی پر بار و شکوفان نظام نوینان دمکراتیک می‌گذرد. در این مدت، انقلاب ملی - دمکراتیک اتیوپی، زندگی مردم این کشور را دستخوش دگرگونی اساسی ساخته و دستاوردهای بزرگی برای این خلق رزمنده به ارمغان آورده است.

### سیمای جامعه اتیوپی در آستانه انقلاب

شکل‌بندی اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه کثیرالمله اتیوپی نیمه فئودالی - نیمه سرمایه‌داری و دستگاه خودکامه حکومتی بیانگر منافع بزرگ سرمایه‌داران و کلان زمین‌داران بود. کشاورزی در ساختار اقتصادی کشور، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌نمود. دهقانان بیش از

۹۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند. روابط تولیدی وابستگرای قرون وسطایی، برخاسته از سرشت نظام فئودالی، شرایط و قوانین اسارت‌باری را به توده‌های دهقانی تحمیل می‌کرد. در این دژ کهنسال فئودالیسم دهقانان ناگزیر بودند سه‌چهارم محصول خود را راهی انبان سیری‌ناپذیر فئودال‌ها و دولت کنند. زیرا در گستره ارضی، تقسیم زمین‌های حاصل‌خیز و بازآور به‌شدت ناعادلانه بود. الیگارشی سلطنتی و زمین‌داران بزرگ تقریباً تمامی زمین‌های قابل کشت مرغوب را در چنگ داشتند. ولیعهد و شاه‌دخت هاپله سلاسی هر یک به تنهایی مالک پنجاه‌هزار هکتار زمین بودند. گفته می‌شد، هاپله سلاسی ۱/۷۶۰/۰۰۰ هکتار زمین در بین نزدیکان خود حائتم‌بخشی کرده است.

اتیوپی یکی از فقیرترین و واپس‌مانده‌ترین کشورهای جهان به‌شمار می‌آمد. درآمد سرانه مردم در آستانه انقلاب ۸۰ دلار بود و به نحس وجود این نظام ستم‌بار و ضد خلقی، زحمتکشان اتیوپی تحت دشواری‌ترین شرایط استثمار می‌شدند.

صنایع رشد نیافته در خدمت منافع نواستعماری کشورهای امپریالیستی بود. سرنوشت اقتصاد کشور به‌طور روزافزونی با دریافت وام‌های بانکی از کشورهای امپریالیستی پیوند داشت. مجموع بدهی‌های کشور در سال ۱۹۷۴ بالغ بر یک میلیارد دلار اتیوپی\* پیوسته بود. بازپرداخت وام‌های خارجی بیش از ده درصد درآمد حاصل از صادرات را به یغما می‌برد.

صنایع تساجی، بزرگ‌ترین بخش صنایع کشور بود که بیش از یک سوم محصولات صنعتی کشور را تولید می‌کرد. این صنایع به‌طور عمده به شرکت‌های ایتالیایی، ژاپنی، هندی و انگلیسی تعلق داشت. نبض اقتصاد اتیوپی در دست شرکت‌ها و انحصارات امپریالیستی، و بویژه آمریکایی و انگلیسی بود. بیش از صد شرکت مستقل خارجی و دویست شرکت با سرمایه‌های مختلط تحت سهل‌ترین شرایط ممکن، بدون پرداخت مالیات و حق گمرک فعالیت می‌کردند. این شرکت‌ها با بهره‌جویی از منابع و نیروی کار ارزان موجود در اتیوپی سودهای کبلائی به چپاول می‌بردند.

طبقه کارگر جوان اتیوپی از نظر کمی گردان وسیعی را تشکیل نمی‌داد. کارگران به بی‌رحمانه‌ترین شکلی تحت استثمار قرار می‌گرفتند. آن‌ها از کلبه حقوق و آزادی‌های دمکراتیک محروم بودند و زندگی سرشار از دشواری و نابسامانی را می‌گذراندند. در خلال ده سال آخر حکومت هاپله سلاسی (۷۴ - ۱۹۶۴) دستبرد واقعی کارگران ۶۰ درصد کاهش یافت، در حالی که نرخ بازافزایی قیمت‌ها در این مدت به ۷۰ درصد می‌رسید. ولی با این وصف، طبقه کارگر در جنبش نقش پیش‌تاز انقلابی را ایفا می‌نمود.

آموزش و فرهنگ به راستی وضع رقت‌انگیزی داشت. افزون بر ۹۳ درصد مردم اتیوپی در دامان ناآگاهی و بی‌سوادی پرورش می‌یافتند. بر این بنیان بود که رژیم ننگ‌بار هاپله سلاسی عمر پنجاه‌ساله کرد. او با بهره‌وری از همین جهل سیاه، خود را از "اعقاب سلیمان شاه و ملکه سبا" و "سایه خدا بر گستره خاک فانی" می‌دانست. در این مقام، اطاعت و آستان‌یوسی بی‌چون و چرای از خود را بر همگان امری واجب و خداپسند معرفی می‌کرد. مخالفت با مقام سلطنت، ستیز با اراده خدا و کلیسا به‌شمار می‌آمد. این لاپلاطالات بی‌بی و پایه طی سده‌ها از سوی کشیش‌ها و راهب‌های دهان به مزد در بین توده‌های ناآگاه تبلیغ می‌شد و به بی‌آورد سراپا مقدس مردم بدل گشته بود. بدین ترتیب، رژیم با توسل به این دستاویز، هر دهان ناخشنود و پرخروش را با مشت و گلوله از خون و سرب می‌انباشت.

\* دلار اتیوپی واحد پولی کشور اتیوپی است.

مسئله مسکن و اجاره‌نشینی نیز یکی از معضلات مهم اقتصادی-اجتماعی بود. دوسم شهروندان اجاره‌نشینی می‌کردند و بیست تا سی درصد درآمد خود را بابت اجاره می‌پرداختند. روستائیان هم در کومه‌هایی بنام توکول که جز پشته‌ای برآمده از گل و شاخ و برگ نبود، زندگی می‌کردند.

بی‌اعتنایی و بیگانگی حکومت مدافع فئودال‌ها و سرمایه‌داران نسبت به سرنوشت مردم، چه فجاج جانگدازی که به بار نمی‌آورد. فاجعه قحطی و خشکسالی ۱۹۷۳ تجسم روشنی از این واقعیت است: در ایالت وولو صد هزار تن زن و مرد و کودک زیر چشمان بی‌عاطفه و سنگین مقامات از گرسنگی به‌کام مرگ فرو رفتند.

در این اوضاع و احوال بود که نخستین اخگر پایداری خشم‌آلود مردم از اعتصاب تاکسی‌ران‌ها برخاست و به‌خمرین انقلاب شعله افکند: در نیمه ماه فوریه ۱۹۷۴ نزدیک ۱۰۰۰ راننده تاکسی به‌خاطر افزایش بهای بنزین دست به اعتصاب زدند. مقامات در تلاشی نافرجام موفق نشدند به اعتصاب پایان بخشند. سرکوب و بازداشت بالا گرفت.

در پیامد آن، سربازان لشکر دوم اسوه، لشکر سوم نیروی دریایی در مساهو و پرسنل نظامی پایگاه هوایی ویرزایت سر به طغیان برداشتند. پیام‌ها، قول‌ها و نویدهای بی‌پشتوانه امپراتور به کاشتن باد و درویدن طوفان می‌مانست. توده‌های محروم اتیوپی خواستار کوتاه ساختن دست زمین‌داران بزرگ و کلان سرمایه‌داران کارگزار امپریالیسم، واگذاری حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و بهبودی و ترقی اجتماعی بودند.

دیری نباید که نخستین اعتصاب عمومی در تاریخ زندگی کشور، در روز هفتم مارس با شرکت یک‌صد هزار کارگر اتحادیه‌های کارگری آغاز گشت. اعتصاب چهارروزه نشانگر رشد آگاهی سیاسی طبقه کارگر اتیوپی بود. رژیم تن به عقب‌نشینی داد. از آن زمان تا اندازه‌ای سد سانسور شکست و ضرورت ایجاد دگرگونی بنیادی در شالوده‌های نظام موجود در روزنامه‌ها راه یافت. هر روزی که می‌گذشت، توده‌ها از خواب زرفشان بیدارتر می‌شدند. حکومت با وجود جابجایی مهره‌های خود همچنان در تنگنا قرار داشت. کشور از تب بحران، نارضایی، اعتراض و اعتصاب در خود می‌سوخت. وعده و وعید کارساز نبود. شرایط انقلابی در کشور حکمفرما شد. اوضاع آهسته رخدادهای تحول‌آفرینی بود.

### «کمیته هماهنگی نیروهای مسلح» قدرت را به دست می‌گیرد

سرانجام، روز بیست‌وهشتم ژوئن ۱۹۷۴ «کمیته هماهنگی نیروهای مسلح» به‌خاطر حفظ استقلال، امنیت و تمامیت ارضی کشور کنترل پایتخت را به دست گرفت. درگام نخست، مهم‌ترین خواست‌های «کمیته» چنین اعلام شد: دموکراتیزه کردن کلیه امور کشور، تجدید ساختمان کشور همخوان با منافع طبقه کارگر و دهقانان، و تصفیه عناصر انگل و فاسد، ریشه‌کن ساختن فقر، بیماری و بی‌سوادی از صحنه زندگی مردم.

در ماه اوت، پیش‌نویس قانون اساسی جدید، منتشر گردید. کمیته نیز برای بررسی فاجعه مرگ صد هزار تن بر اثر گرسنگی در ایالت وولو ماموریت یافت. در پیایان، وزیر کشاورزی و فرماندار ایالت مسئول مستقیم این تبهکاری تاریخی معرفی شدند. هر روز پرده‌نویسی از جنایت، خیانت، فساد و چپاول بی‌حساب مقامات و کارگزاران رژیم پیشین، کنار می‌رفت و

سرشت ضد خلقی رژیم ناعادلانه و خودکامه، هاپله‌سلاسی افشا می‌شد.

در همان ماه، «کمیته هماهنگی» کاخ‌های سلطنتی و شرکت‌های متعلق به امپراتور و خاندانش را ملی اعلام کرد. بجاست خاطر نشان سازیم، تنها قیمت املاک و کاخ‌هایی که امپراتور در آدیس‌آبابا به‌درباریان داده بود به صد میلیون دلار اتیوپی سر می‌زد. پس از آن شورای سلطنت منحل گردید و روز دوازدهم سپتامبر ۱۹۷۴ عزل امپراتور رسماً اعلام شد.

«کمیته هماهنگی» در بیانیه‌ای که در ماه ژوئیه ۱۹۷۴ منتشر ساخت بر ضرورت مبرم اصلاحات ارضی بنیادی به سود دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین و به‌خاطر بازآفرینی فرآورده‌های کشاورزی تاکید ورزید. و از آن پس اقدامات و تدابیر انقلابی به اجرا گذارده شد.

برگستره کشاورزی و در روستای اتیوپی مناسبات فئودالی - سرواز حاکمیت داشت. اکثریت دهقانان جنوب کشور از تملک زمین بی‌بهره بودند و اجاره‌بهای گزافی به مالکان می‌پرداختند. زمین‌داران بر پایه قوانین باستانی می‌توانستند تا هفتاد و پنج درصد محصول را بابت اجاره‌بهای زمین دریافت دارند. از سوی دیگر، اراضی گسترده‌ای بالغ بر ده هزار هکتار به عنوان تیسول در اختیار هریک از ژنرال‌ها و کارگزاران دولتی قرار می‌گرفت. دهقانان، گاه می‌بایستی بار طاقت‌شکن پرداخت ۲۶ نوع مالیات را برگرداند. ناتوان خویش تحمل کنند.

اجرای سریع قانون اصلاحات ارضی به لغو تمامی مناسبات و قوانین جا برانه رژیم پیشین انجامید. بدهی‌ها و تعهدات دهقانان بی‌زمین بی‌کم‌وکاست لغو گردید و دهقانان زمین دریافت کردند. افزون بر آن، بهره‌وری از کار مزدوری در کشاورزی ممنوع اعلام گردید.

در روند تقسیم عادلانه زمین، اتحادیه‌های دهقانی پا گرفته و نقش اساسی را در این زمینه ایفا نمودند. یک‌سال بعد از تصویب قانون اصلاحات ارضی، در عرصه عمل مناسبات پوسیده فئودالیسم از چهره روستای اتیوپی زدوده شد و دهقانان از طریق شرکت وسیع در جنبش اتحادیه‌ای برای نخستین بار در تاریخ این کشور باستانی، عیان سرنوشت خویش را در دست گرفتند. آثار انتشار یافته از سوی وزارت کشاورزی اتیوپی به مناسبت اولین سالگشت اجرای قانون اصلاحات ارضی گویای این امر است: پنج میلیون روستایی هشتاد درصد زمین‌های حاصلخیز و بارآور را گشت می‌کنند. این دهقانان در ۲۱۴۲۷ اتحادیه متشکل هستند.

اجرای قانون اصلاحات ارضی از چارچوب براندازی نظام و روابط فئودالی پافراتر گذارد. از طریق ایجاد بخش دولتی در کشاورزی و دامن‌گستری روزافزون جنبش تعاونی راه رشد غیر سرمایه‌داری در روستای اتیوپی حکمفرما شد.

در پانزده سپتامبر، «کمیته هماهنگی نیروهای مسلح» جای خود را به «شواری نظامی حکومت موقت» سپرد. سرهنگ منگیستو هاپله ماریام به سمت دبیر اول «شورا» برگزیده شد.

در ۴ دسامبر ۱۹۷۴ بیانیه‌ای روشن‌گر خطوط کلی سیاست دولت منتشر گردید. در این بیانیه گفته می‌شد که ایدئولوژی و هدف انقلاب اتیوپی سوسیالیسم است.

در اول ژانویه سال ۱۹۷۵ کلیه بانک‌ها و شرکت‌های بیمه خصوصی ملی اعلام گردید. دولت کنترل کامل صنایع سنگین کشور را در اختیار گرفت. قانون کار جدیدی نیز در دسامبر ۱۹۷۵ انتشار یافت که تسهیلات رفاهی بسیاری برای کارگران قائل می‌شد. در قانون کار جدید آمده بود که اتحادیه‌ها بایستی در فعالیت تولیدی و سیاسی خود اصول سوسیالیستی و نیز برنامه رشد اقتصادی کشور را مورد توجه قرار دهند.

قانونی نیز مبنی بر تأمین حق برخورداری همه خانواده‌ها از مسکن مناسب با وسعت حداکثر ۵۰۰ متر مربع به‌تصویب رسید. اجاره‌بهای مسکن برای مردم کم درآمد ۵۰ درصد و برای دیگران

به میزان ۱۵ تا ۴۰ درصد کاهش داده شد.

از سوی دیگر، اجرای مجموعه این اصلاحات بنیادی به سود توده‌های وسیع خلق به کوتاه شدن دست فئودال‌ها و دیگر غارتگران انجامید. بدین ترتیب، مبارزه طبقاتی اوج فرازنده‌ای یافت. نیروهای واپس‌گرا، برای یورش به انقلاب و محو دستاوردهای آن صفوف خود را فشرده‌تر می‌ساخت. بزرگزمین‌داران و کلان سرمایه‌داران و لیبرال‌ها - که توانسته بودند در حکومت رخنه کنند - هماهنگ با عملکرد ضدانقلابی، چپ‌روها و مائوئیست‌ها به توطئه‌چینی و آشوب‌آفرینی دست می‌بازیدند. ولی، همه دسیسه‌جویی‌ها به هوشیاری نیروهای انقلابی و بهیاری نیروی پرتوان و بیگران توده‌های مردم درهم شکسته شد.

### تدوین برنامه انقلاب ملی - دمکراتیک با ستگیری سوسیالیستی اتیوپی

#### راهگشای مرحله نوبین در انقلاب اتیوپی

انقلاب ملی - دمکراتیک اتیوپی، پس از هیجده ماه دستاوردهای بزرگی به ارضان آورد. اقدامات استقلال‌آفرین و خلقی حکومت انقلابی ریشه‌های فئودالیسم دیرپا را خشکاند، نفوذ ویرانگر و استقلال‌شکن امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته را برافکند، و دمکراسی را بر سرپای نظام نوبین حکمفرما ساخت. در این دوران جوشان سازندگی، توده‌های وسیع خلق در روند پیکار پرستیز طبقاتی، با برخورداری از حقوق و آزادی‌های دمکراتیک به اتحاد استوار و آفریننده، آگاهی سیاسی - اجتماعی سترگ، و شور انقلابی فرازپو دست یافتند. این همه شرایط عینی و نیاز به پیشرفت درنگ‌ناپذیر انقلاب و تدوین استراتژی نوبین برای زرفش و گسترش انقلاب در راه براندازی هرگونه ستم و استثمار فردی و اجتماعی را رویاروی "شورای نظامی حکومت موقت" گذارد.

تدوین، تصویب و اعلام "برنامه انقلاب ملی - دمکراتیک با ستگیری سوسیالیستی اتیوپی" پاسخ بایستهای به نیاز این مرحله از انقلاب بود. روز ۲۰ آوریل ۱۹۷۶، این برنامه انتشار یافت و با استقبال وسیع مردم روبرو شد.

زیبنده است به مناسبت پنجمین سالگشت تصویب و اعلام این "برنامه" خطوط اساسی آن را معرفی و سپس دستاوردها و پیشرفت‌های انقلابی این "برنامه" را از نظر بگذرانیم.

در مقدمه "برنامه" انقلاب ملی - دمکراتیک با ستگیری سوسیالیستی اتیوپی، ضمن بررسی سرشت ضد فئودالی و ضد امپریالیستی انقلاب و خاطرنشان ساختن تحول بنیادی که در زندگی جامعه اتیوپی روی داده است، هدف و وظایف کنونی در این مرحله از انقلاب ملی - دمکراتیک چنین اعلام می‌شود:

"نمی‌توان گفت تضادهای موجود سیاسی میان دهقانان و طبقه فئودال، میان طبقه کارگر و بورژوازی، و میان توده‌های وسیع خلق اتیوپی و امپریالیسم حل شده‌است. افزون بر آن، تضادهای موجود میان ملیت‌ها، مذاهب، زن و مرد، و غیره، گرچه نسبت به تضادهای طبقاتی در مرحله دوم قراردادند، همچنان حل نشده‌اند.

حل مشخص این تضادها با انقلاب ملی - دمکراتیک آغاز می‌شود، اگرچه گره‌گشایی کامل آن‌ها در انقلاب سوسیالیستی، یعنی در مرحله بعدی، صورت خواهد پذیرفت. هدف انقلاب ملی - دمکراتیک در چارچوب آزاد ساختن اتیوپی از یوغ فئودالیسم، امپریالیسم

و شالوده‌ریزی برای گذار به سوی سوسیالیسم است."

آن‌گاه، "برنامه" تحلیل مشخصی از صف‌آرایی نیروهای انقلاب و ضدانقلاب ارائه می‌دهد، پیروزی‌های بزرگ جنبش انقلابی مردم اتیوپی در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را بر می‌شمارد و ضرورت انتشار برنامه حاضر را بدین‌سان ارزیابی می‌کند:

"به منظور تحکیم و تثبیت این پیروزی‌ها و بازآفرینی شرکت مردم در روند کلی انقلابی، یگانه راه گریزناپذیر آن است که توده‌های وسیع خلق آموزش سیاسی ببینند، سازمان یابند، و مسلح شوند. حکومت نظامی موقت اتیوپی، به مناسبت‌های گوناگون، خواست خود را برای انتقال قدرت دولتی به توده‌های وسیع مردم به روشنی اعلام داشته است. از این‌رو، به‌منظور سازمان‌یابی آزادانه همه نیروهای ضد فئودالی و ضد امپریالیستی و به‌منظور برپایی یک جبهه متحد تحت رهبری حزب طبقه کارگر که برای استقرار یک دولت دمکراتیک خلق داشته‌باشد، برنامه زیر انتشار می‌یابد."

در بخش نخست، برنامه انقلاب ملی - دمکراتیک، هدف این برنامه چنین مشخص شده است:

"براندازی کامل نفوذ فئودالیسم، امپریالیسم و سرمایه‌داری بوروکراتیک در اتیوپی" و "تلاش یک پارچه همه نیروهای ضد فئودالی و ضد امپریالیستی" در راه پی‌ریزی "شالوده‌های استوار برای گذار به سوسیالیسم". در برنامه گفته می‌شود: برای دستیابی به این هدف باید "تحت رهبری طبقه کارگر و بر بنیان اتحاد کارگران و دهقانان و همکاری با خردمبورژوازی و دیگر نیروهای ضد فئودالی و ضد امپریالیستی" چنان جامعه‌ای بسازیم که "در پرتو آن آزادی، برابری، وحدت و نیک‌بختی خلق‌های اتیوپی تامین گردد، جامعه‌ای که در آن خودگردانی در سطوح مختلف اعمال شود و حقوق انسانی و دمکراتیک مردم بدون قید و شرط رعایت گردد."

در "برنامه" ضرورت رشد کشور بر پایه اصول اقتصاد سوسیالیستی بیان شده است: "آزاد ساختن نیروهای مولده کشور از قید و بند هرگونه مناسبات تولیدی امپریالیستی، سرعت بخشیدن به رشد اقتصادی کشور به‌منظور بالا بردن سطح زندگی توده‌های وسیع خلق. از آن‌جایی که ساختمان یک اقتصاد پرتوان و مستقل ملی تنها از طریق رشد متناسب بخش‌های صنعتی و کشاورزی اقتصاد ملی امکان‌پذیر است، برنامه متمرکز ملی بر پایه اصول سوسیالیسم ضرورت دارد. در چنین برنامه‌ای، کشاورزی باید پایه اقتصاد کشور قرارگیرد و در راستای صنایع سبک که نیازهای مبرم توده‌های وسیع را برآورده می‌سازد، گام بردارد. در عین حال، بر استقرار صنایع سنگینی که به‌طور عمده متکی به بهره‌برداری از منابع طبیعی کشور خواهد بود، تاکید می‌شود. این حقیقت به‌اثبات رسیده که صنایع سنگین پیش‌شرط یک اقتصاد ملی پرتوان است."

در زمینه ایجاد زندگی سرشار از سلامت و سعادت و رفاه برای توده‌های مردم بر ضرورت تامین خدمات درمانی، کار برای بیکاران و احترام به برابری حقوق زنان با مردان در کلیه عرصه‌های زندگی اجتماعی تاکید می‌شود. "برنامه" به رشد تعالی آموزش و فرهنگ توجه خاصی مبذول می‌دارد:

"تنظیم یک برنامه آموزشی که طبق آن باید، آموزش رایگان، گام به‌گام، برای توده‌های وسیع تامین شود. هدف چنین برنامه‌ای شدت بخشیدن به پیکار بر ضد فئودالیسم، امپریالیسم و سرمایه‌داری بوروکراتیک است."

از آن جایی که مسئله ملی در اتیوپی با سرنوشت افزون بر ۵۰ ملیت ساکن این سرزمین پیوند تنگاتنگ می‌یابد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مسئله ملی در اتیوپی به خاطر پیشینه قومی-سیاسی کشور ناشی از سلطه دیرین سال استعمارگران در شاخ آفریقا، موجودیت سده‌ها نظام فئودالی، واپس‌ماندگی‌های ژرف اقتصادی، جهل سياه و رژیم‌های خودکامه شکل پیچیده‌ای به خود می‌گیرد.

افزون بر این‌ها، اعمال سیاست‌های شوینستی از جانب کارگزاران حاکم فرقه‌گرایی مذهبی آمحاریکی، مسئله را تشدید می‌کرد. زیرا آن‌ها با پایمال ساختن حقوق دیگر ملیت‌ها، به‌ظاهر ارج و برتری خاصی برای ملیت آمحارا- یعنی ملیت بیشتر سردمداران حکومت استبدادی- قائل بودند. بر این بنیان، خاندان امپراتور و محافل حاکمه برای ملیت‌های مسلمان - هیچ‌گونه حقوقی، از جمله حق مالکیت زمین، را برسمیت نمی‌شناختند، درحالی‌که مسلمانان ۴۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند. از همین‌رو است که برای حل بنیادی و انقلابی مسئله ملی در "برنامه ملی - دمکراتیک" به‌روشنی خاطر نشان شد:

"هیچ‌گونه تبعیضی بین مذاهب و جنس‌ها وجود نخواهد داشت. هیچ شهروندی، مرد یا زن، به‌خاطر تعلق مذهبی و جنسی خود از امتیاز ویژه‌ای در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برخوردار نخواهد بود."

حکومت انقلابی مسئله ملی را جدا از مسئله کلی مبارزه طبقاتی در داخل کشور نمی‌داند، و تلاش دشمنان اتیوپی را در برپایی کارزار علیه اتیوپی در این زمینه، ناشی از هدف‌های استراتژیک دشمنان طبقاتی انقلاب ملی - دمکراتیک با سمت‌گیری سوسیالیستی اتیوپی ارزیابی می‌کند:

حکومت انقلابی، حل مسئله ملی را از دریچه روح خودمختاری سوسیالیستی می‌نگرد تا به استقرار مناسبات، همبستگی و همیاری متقابل خلق‌ها بیانجامد. حق خودمختاری در "برنامه"، در چارچوب دمکراتیک به رسمیت شناخته شده است:

"حق خودمختاری همه ملیت‌ها به رسمیت شناخته شده و کاملاً مورد احترام قرار خواهد گرفت. از آن جایی که برابری تاریخ، فرهنگ، زبان و مذهب ملیت‌ها در انطباق با روح سوسیالیسم به رسمیت شناخته می‌شود، دیگر هیچ‌یک از ملیت‌ها بر یکدیگر تسلط نمی‌یابند. وحدت ملیت‌های اتیوپی براساس مبارزه مشترک برضد فئودالیسم، امپریالیسم، سرمایه‌داری بوروکراتیک و کلیه نیروهای واپس‌گرا خواهد بود. این مبارزه متحد بر بنیان خواست به‌پا ساختن زندگی نوین و جامعه نوین، بر بنیان برابری، برادری و احترام متقابل است... با در نظر گرفتن اوضاع موجود اتیوپی، مسئله ملیت‌ها در صورتی قابل حل است که حق خودمختاری کامل به ملیت‌ها واگذار شود. بدین مفهوم، هر ملیت برای تصمیم‌گیری درباره امور داخلی خود از استقلال محلی برخوردار خواهد شد. هر ملیت در محدوده خود از این حق برخوردار است که محتوای زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را تعیین کند. به‌زبان مادری خود تکلم کند و رهبران و روسای خود را برای رهبری ارگان‌های داخلی برگزیند. این حق خودگردانی ملیت‌ها در انطباق با کلیه شیوه‌ها و اصول دمکراتیک به اجرا درخواهد آمد."

برای حراست از صلح، امنیت و تمامیت ارضی اتیوپی ارتش خلق تشکیل شد. در این باره در "برنامه" گفته می‌شود:

"نقش نیروهای مسلح و پلیس اتیوپی حراست از تمامیت ارضی، تأمین وحدت و صلح

اتیوپی است... تدابیری اتخاذ خواهد شد که در زمان صلح نیروهای مسلح و پلیس، دوشادوش توده‌ها، در تولید و آبادسازی مناطق شرکت فعال ورزند."

خطوط اصلی سیاست خارجی کشور در انطباق با سیاست‌های ترقی‌خواهانه در برصه‌های گوناگون داخلی، در "برنامه انقلاب ملی - دمکراتیک با سمت‌گیری سوسیالیستی اتیوپی" به صورت زیر بیان شده است:

"سیاست خارجی کشور همخوان با اصول شناخته‌شده ملت‌های غیرمتعهد رهبری خواهد شد. این اصول عبارتند از:

الف - احترام به صلح، عدالت و برابری

ب - عدم تعهد

ج - استقلال ملی، وحدت ملی و عدم دخالت در امور داخلی دیگر کشورها."

برای براندازی کامل فئودالیسم، امپریالیسم و سرمایه‌داری بوروکراتیک و دیگر اهداف والای انقلاب، "برنامه" تشکیل جبهه متحد خلق و برپایی حزب پیشاهنگ، حزب طبقه کارگر را، به‌درستی از عاجل‌ترین وظایف انقلاب معرفی می‌کند:

"انقلاب ملی - دمکراتیک اتیوپی چنانچه همه نیروهای ضد فئودالی و ضد امپریالیستی در یک جبهه وسیع انقلابی متحد شوند، به پیروزی دست خواهد یافت. بنابراین همه نیروهای مترقی از آزادی‌سازماندهی و سازمان‌یابی و شرکت در احزاب سیاسی و سازمان‌های توده‌ای به مثابه‌گامی در جهت تشکیل چنین جبهه متحدی، برخوردار خواهند بود."

در نخستین گام برای پیشبرد امر سازمان‌یابی توده‌های خلق در جبهه متحد انقلابی خلق تشکیل "دفتر موقتی امور تشکیلاتی" اعلام شد.

### دستاوردهای سرگ انقلاب ملی - دمکراتیک با سمت‌گیری سوسیالیستی

با انتشار "برنامه انقلاب ملی - دمکراتیک با سمت‌گیری سوسیالیستی اتیوپی" چشم‌انداز بی‌کران ساختمان جامعه‌ای برخوردار از عدالت اجتماعی در برابر دندگان خلق ستمدیده اتیوپی چهره‌نمایی کرد و دگرگونی‌های ژرفی در تمامی گستره‌های جامعه به‌سود زحمتکشان صورت پذیرفت:

پراهمیت‌ترین دگرسازی اقتصادی - اجتماعی که سیمای کشور را به‌کلی دگرگون ساخت، انجام انقلاب ارضی در اتیوپی بود. براساس ایجاد مناسبات نوین در تولید و مالکیت، هر خانواده دهقانی برای بهره‌وری از زمین به‌سود خویش، گستره محدودی تا ده هکتار را دریافت کرد. اندازه قطعه زمین دریافتی، به عوامل عینی موجود مانند بارآوری خاک و تراکم جمعیت در خطه مورد نظر بستگی دارد. هیئت انقلابی قانونگذاری تصمیم گرفت که مزارع متعلق به دهقانان، به‌صورت مزارع خانوادگی اداره شود. به‌این ترتیب، امکان بهره‌گیری از نیروی کار غیرخودی - که جنبه استثمار دارد - از بین می‌رود. اجاره زمین یا واگذاری و انتقال زمین، به‌هر شکل، اقدامی قانون‌شکنانه بشمار می‌آید.

اصلاحات ارضی در اتیوپی، نه تنها به براندازی کامل مالکیت خصوصی بزرگ انجامید، بلکه همچنین زمینه‌های صنعتی شدن کشور را فراهم ساخت.

به ابتکار دهقانان در حدود ۲۸۰۰۰۰ انجمن دهقانی محلی در کشور تشکیل شده است

که بیش از ۷ میلیون خانواده دهقانی را متحد می‌سازند. این انجمن‌ها در آغاز به‌مثابه سازمان‌های محلی همیاری دهقانی فعالیت می‌کردند، ولی بزودی از قدرت قانونی هیئت‌های دمکراتیک خودگردان برخوردار شدند. در حال حاضر، این انجمن‌ها در عین حال به‌عنوان سازمان‌های اولیه اتحادیه دهقانان اتیوپی که در اواخر ماه آوریل ۱۹۷۸ تشکیل شد، فعالیت می‌کنند. اتحادیه دهقانان اتیوپی، بزرگ‌ترین سازمان توده‌ای کشور است.

آغاز سال ۱۹۷۹ شاهد یک کارزار در راه تحول انقلابی در سراسر اتیوپی بود که در جریان آن هدف‌های مشخص درازمدت و کوتاه مدت و پیشرفت کشاورزی مطرح شد. منگیستو هایل ماریام، رهبر دولت و مردم، در سخنرانی خود در برابر زحمتکشان روستایی نقش آنان را در تهیه مواد غذایی برای توده‌های مردم، و مواد خام برای کارخانه‌ها خاطرنشان ساخت.

در دومین کنگره اتحادیه دهقانان اتیوپی (ماه مه ۱۹۷۹) هیئت‌های نمایندگی دهقانان ۱۴ استان کشور پشتیبانی خود را از "شورای نظامی حکومت موقت"، در اتخاذ سمت‌گیری سوسیالیستی و همچنین تقویت جنبش تعاونی در تولید کشاورزی را اعلام داشتند.

همگام با رشد و توسعه شالوده صنعتی، زندگی کارگران نیز بهبودی یافته است. طبق قانون، حق کارو کار روزانه هشت ساعته برای کارگران تضمین شده است. کارگران از خدمات درمانی و مرخصی سالیانه با حقوق برخوردار می‌شوند. زنان کارگر از مرخصی دوران زایمان و حق کار بهره‌ور هستند. برای نخستین بار فرزندان کارگران صنعتی و کارکنان اداری کم‌درآمد به کودکستان راه یافته‌اند.

خانه‌های آپارتمانی برای کارگران صنعتی و کارکنان دولتی در آدیس‌آبایا، اسمره و دیگر شهرهای کوچک و بزرگ بنا شده است.

بر اساس قانون جدید کار، اقداماتی در راستای بهبود وضع درمان و بهداشت و ریشه‌کن ساختن بی‌سوادی، ساختمان واحدهای مسکونی جدید و کاهش هم‌زمان اجاره‌بها برای خانواده‌های کم‌درآمد، ایجاد شبکه فروشگاه‌های تعاونی با قیمت‌های ثابت انجام گرفته است. کلیه این اقدامات رفاهی موجب بالا رفتن سطح زندگی کارگران شده است.

مردم اتیوپی در زمینه آموزش و فرهنگ به موفقیت‌های بسیار سترگ و شکفت‌انگیزی دست یافته‌اند. گودتامامو، رهبر ملی پیکار بایسواد، می‌گوید که در سال نخست، تامین آموزش پایه‌ای برای ۱/۳ میلیون تن برنامه‌ریزی شده بود. ولی در سال‌های بعد، در اثر شور و شوق توده‌ها این رقم به ۶ میلیون تن رسید. برای پیش‌برد این کارزار ترقی خواهانه حدود ۲۵۰/۰۰۰ آموزگار در ۳۵/۰۰۰ آموزشگاه بر علیه جهل‌وبی‌سوادی پیکار می‌کنند. پیکار با بی‌سوادی، به علت فقدان وسایل، کار دشواری است. ولی، با این وجود دولت انقلابی با بسیج و سازماندهی کلیه امکانات در دسترس برای فرآوردی ۲۳۱ حرف‌الفبای آمحاراً زیر شعار: "هرکس آموزش دیده بایستی به دیگران نیز بیاموزد و آن‌هایی که می‌توانند بنویسند، در قبال آموزش دیگران تعهد اخلاقی دارند." بی‌سوادان - از سن ۶ تا ۸۰ سال - را پشت میز درس نشاند و با افشاندن بذر دانش و آگاهی، جامعه را در راه سازندگی غرورآمیزی به پیش برده و خواهد برد.

منگیستو هایل ماریام، رهبر اتیوپی، در پی پیروزی‌های بزرگ خلق اتیوپی در پیکار امان‌ناپذیر علیه بی‌سوادی و جهل اعلام داشت که "یونسکو جایزه مبارزه با بی‌سوادی سال ۱۹۸۵ را به اتیوپی اهدا کرده است."

یونسکو، اعلام داشته است که در مدت کمتر از دو سال، پنج میلیون و چهارصد و سی و چهار هزار و سی و سه تن در اتیوپی خواندن و نوشتن را فرا گرفته‌اند.

در جهت حل مسئله ملی برپایه واگذاری حقوق و آزادی‌های دمکراتیک تصریح شده در "برنامه" کامیابی‌های ارزنده‌ای به دست آمده است. در این رهگذر، "مسئله اریتره" با رعایت حقوق مسلم این ملت، به‌عنوان یکی از ده‌ها ملیت برابر حقوق ساکن در اتیوپی، با اجترای اصلاحات زرف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به‌منو خلاق حل شده است. مردم اریتره هم‌پیوند با انقلاب و هم‌سرنوشت با دیگر خلق‌ها از نظر تاریخی هزاران پیوند اقتصادی، فرهنگی و تاریخی دارند. در نتیجه پیشرفت‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاست درست ملی، بسیاری از جدایی‌طلب‌ها، بویژه سربازان، به آغوش انقلاب باز می‌گردند.

ساختمان شهر به‌وسیله کبل‌ها، "اتحادیه شهروندان"، و آبادسازی روستاها به‌وسیله "جمعیت‌های دهقانی" رهبری می‌شود. کبل‌ها تنها وظیفه‌دار خانه‌سازی نیستند، بلکه همچنین کانون‌ها و عناصر اصلی زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در اتیوپی به شمار می‌آیند. در آدیس‌آبایا، پایتخت کشور، یک میلیون و دویست هزار تن زندگی می‌کنند که در ۲۸۹ کبل شرکت فعال دارند.

ارتش و چریک‌های شهری نقش فعالی در اجرای برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی "شورای نظامی حکومت موقت" ایفا می‌کنند. نیروهای مسلح خلق در سال‌های انقلاب برپایه تشکیل و سازماندهی هسته‌های ترقی‌خواه نظامی‌ها و کارگران ایجاد شد. همان‌طور که در "برنامه" آمده است "آن‌ها برای انجام وظایف خود با روح سوسیالیسم آموزش دیده‌اند و از رفاه و امنیت توده‌های خلق اتیوپی پاسداری می‌کنند." امروز نیروهای مسلح و چریک‌های شهری به‌عنوان یک نیروی مهم انقلابی در تولید و آبادانی کشور نیز شرکت فعال دارند.

شهروندان اتیوپی، دیگر برخلاف دوران حکومت خودکامه هایل سلاسی به نیروی مسلح با نگاه کینه‌توز و نفرت‌بار نمی‌نگرند. ارتش امروز اتیوپی، ارتش خلق است. منگیستو هایل ماریام صدر "شورای نظامی حکومت موقت" و "کمیسیون سازماندهی حزب کارگران اتیوپی" با اشاره به سخنان لنین بارها گفته است: "امروز کسی از انسان تفنگدار هراس ندارد، به‌خاطر آن‌که او از زحمتکشان دفاع می‌کند..."

از سوی دیگر برای پاسداری از انقلاب و دستاوردهای آن در برابر توطئه‌ها و تحریکات داخلی و خارجی و دسیسه‌چینی دولت‌های امپریالیستی که با زرفش انقلاب تشدید شده بود، دگر بار درستی این سخنان لنین که "هر انقلاب فقط آن‌گاه دارای ارزش است، که بتواند از خود دفاع کند..." در فضای حماسه‌ای به اثبات رسید:

در سال ۱۹۷۷، به‌دنبال اوج‌گیری پرتلاطم و ستیز مبارزه طبقاتی در تمامی پیکر جامعه اتیوپی و افزایش بی‌سابقه فعالیت‌های ویران‌ساز کارگران امپریالیسم و مانوئیست‌ها و دیگر تیروهای واپس‌گرا، و هم‌زمان با آن، جبهه‌گشایی ضدانقلابی سوماتالی و جدایی‌طلبان اریتره با تأیید و پشتیبانی امپریالیست‌ها، حکومت انقلابی اتیوپی در برابر آزمون سرنوشت‌سازی قرار گرفت. ولی ارتش، هم‌دوش کارگران مسلح و سیصد هزار دهقان تفنگ به‌دست جان‌بازان به دفاع از موجودیت پربار انقلاب برخاستند و از این پیکار عادلانه سرافراز بیرون آمدند.

رخدادها نشان می‌دهد که علت اصلی تحکیم داخلی انقلاب اتیوپی در وحدت معنوی و سیاسی فزاینده جامعه اتیوپی و شرکت فعال مردم در سازمان‌های توده‌ای به‌منظور اجرای کامل وظایف انقلاب ملی - دمکراتیک و راهگشایی به سوی سوسیالیسم نهفته است. "شورای نظامی حکومت موقت" که تاکنون نقش رهبری سیاسی را برعهده داشته است، برای برپایی حزب انقلابی طبقه کارگر، به‌عنوان یگانه پرچم‌دار و آموزگار زحمتکشان، اهمیت جدی قائل بوده و

منگیستوهايله ماریام، صدر "شورای نظامی حکومت موقت" با تکیه بر رهنمود " برنامه انقلاب ملی - دمکراتیک با سنگیری سوسیالیستی اتیوپی"، تاکید ورزید:

"تنها دو عامل انقلاب را تضمین می‌کند، وحدت ما و ساختمان نظام سوسیالیستی یعنی شالوده‌ریزی یک اقتصاد استوار و ایجاد یک حزب زحمتکشان برای اعمال رهبری دائمی."

به دنبال تدارک و زمینه‌سازی‌های بسیار، تشکیل نخستین کنگره "کمسیون بنیانگذاری حزب زحمتکشان اتیوپی" در محیطی سرشار از صمیمیت و روح دمکراسی، یک گام بزرگ در راستای برپایی چنین حزبی به‌شمار می‌آید. در این کنگره که ۱۵۰۰ نماینده از ۱۴ استان شرکت داشتند، پیشرفت‌های همه‌جانبه کشور و ایجاد "حزب طبقه کارگر اتیوپی" بر بنیان جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی مورد بررسی قرار گرفت و منگیستوهايله ماریام به ریاست "کمسیون" برگزیده شد.

با این‌وصف، مبارزه مردم اتیوپی برای شالوده‌ریزی یک جامعه سوسیالیستی در اوضاع و احوال دشواری به پیش می‌رود. نیروهای امپریالیسم بین‌المللی یک‌بار دیگر سرگرم توطئه‌چینی علیه این کشور هستند. حکومت اتیوپی پیشنهادهای نوینی برای حل مسأله‌آمیز "مسئله مرزی" به‌سومالی ارائه داده است. پیروی از این سیاست واقع‌بینانه و صلح‌جویانه، در جهت برقراری مناسبات دوستانه حسن همجواری با دیگر کشورهای منطقه برای کاهش تنش، از پشتیبانی و احترام نیروهای صلح‌دوست و مترقی در صحنه بین‌المللی برخوردار است.

بالندگی نهال استقلال، آزادی و ترقی اجتماعی در اتیوپی تا کنون به‌باری بی‌دریغ کشورهای سوسیالیستی تأمین شده و خواهد شد.

انقلاب پیروزمند اتیوپی با گام‌های استوار به‌سوی سوسیالیسم گام برمی‌دارد.

## گفتگونی با موسیقی دانان جوان درباره هنر و موسیقی<sup>۱</sup>

(این گفت و شنود در تاریخ ۶۰/۲/۲ با حضور جمعی موسیقی دانان جوان انجام گرفت)

ما در این اطاق گود آمده‌ایم تا درباره موسیقی سخن گوئیم. دوستان می‌دانند که اینجانب با همه علاقه به موسیقی علمی جهانی و موسیقی سنتی و خلقی کشور خودمان، یک فرد فنی در تئوری و پراتیک موسیقی نیستم. علاقه دوستان به طرح گفتگونی با من، یک فرد غیر فنی، در این زمینه حتما ناشی از آن است که می‌خواهند بدانند، از دیدگاه فلسفی و سیاسی - اجتماعی خود در مسائل مربوط به این زمینه چه خواهیم گفت. و نیز حتما ناشی از آن است که مرا، کسی که به غلط در زمره شاعران وارد است و به مسائل استه‌تیک و هنرشناسی ذی‌علاقه، می‌بایند. به هر جهت من نیز بدون فروتنی کاذب و با ادعای زائد نظر خود را صادقانه و بی‌ریا در مسائل مطروحه در میان می‌گذارم و درباره نسبییت نظریات غیر فنی خویش بار دیگر تاکید می‌کنم و امید است به درستی درک شوم و سخنان من به عنوان سخنی در میان سخنان تلقی گردد نه بیش.

مادر این اطاق جمع شده‌ایم تا درباره موسیقی سخن گوئیم. شرایط ما از شرایطی که در آن آغازگرانی که موسیقی با عظمت علمی باخترزمین را بنیاد نهادند، این رشته را به جلو رانده‌اند، لاقلاً از جهت اطلاق و اثبات بهتر است! می‌گویند در قرن ۱۷ هندل موسیقی دان کبیر در ذغال فروشی یک انگلیسی به نام تامس بریتن Thomas Britton (که به موسیقی علاقه داشت) با جمعی موسیقی دان‌ها جلسات کوچکی ایجاد می‌کرد و در آنجا از سرنوشت موسیقی و تکامل آتی آن سخن می‌گفتند. مسلماً جای ما و فضای کار ما از ذغال فروشی مرحوم تامس برتین بهتر است و امید است که آنچه که هندل در آینده خود داشت، ما هم در آینده خود داشته باشیم یعنی گسترش و تکامل نیرومند موسیقی بر پایه علم و مهارت و قریحه.

موسیقی را به علت خصلت مجرد و پیچیده‌اش برادر ریاضی می‌دانند و می‌گویند جاشی که

"تأمین استقلال و امنیت ملی و شرایط مناسب برای شکوفایی اقتصاد کشور بدون اجرای سیاست خارجی مستقل و فعال و متناسب با نیازهای انقلاب ایران مقدور نیست"

(از برنامه حزب توده ایران)

۱. همین مؤلف یک بار درباره موسیقی در یکی از دفاتر شورای هنرمندان و نویسندگان اظهار نظر کرده و در این گفتگو مطالب آن نوشته، تنها در موارد نادری است که ضرور شده، به میان آمده است. لذا این دونهوشته مکمل یکدیگرند و مباحث آن‌ها یکسان نیست.



سخن از بیان مقصد بازمی ماند، آنجا موسیقی آغاز می شود. ویلیام شکسپیر در وصف "ارفه" موسیقی دان اسطوره ای یونان قدیم می نویسد او با نواختن طنبورخود درختان و قلعه های شامخ را به خمیدن وامی داشت. نویسنده انگلیسی کن گریو (Congrave) در اثر خود موسوم به "عروس مویه گر" در توصیف موسیقی می گوید: "موسیقی دل های وحشی و صخره ها را نرم می کند و بلوط های کهن گرد را به تعطیم واری دارد." در واقع موسیقی فن افسونگر و شگرفی است و از آن سخن گفتن و به آن پرداختن فضیلتی روحانی و معنوی.

از زمان تریاندرا (از اهل لس بس) که او را اساطیر یونان پدر موسیقی و ژویال که او را پدر نوازندگان می دانند تا زمان پالستینا که دیگر موجود اسطوره ای نیست و پرنس موسیقی و موتسارت که آغازگر موسیقی نو نام گرفته اند، این دانش و فن و هنر مقدس چه راه بزرگ و شکوهمندی را پیموده و چه اندازه هیجان و شور پاترب و نشاط و یا تسکین و آرامش ایجاد کرده و به چه قدرتی از بازی کردن با تارهای نهانی روح و عاطفه انسانی رسیده است.

پس از این مقدمه که من تذکر آن را می خواستم در شاء هنر موسیقی عرضه دارم وارد اصل بحث می شوم.

دوستان حاضر در جلسه، بنا به خواهش من چند سؤال فرموله شده از پیش در دسترس من قرار دادند که من می گویم پاسخ خود را به آن ها عرضه دارم، درکنجای عقل و درک خود مطلب را توضیح دهم. احتمالا این پاسخ ها، خود پرسش انگیز خواهند بود لذا از دوستان عزیز تهنیتی دارم حتی المقدور پرسش های تازه را به طور کتبی لطف کنند تا دقیقاً معلوم شود که به چه چیز باید پاسخ گفت و در صورتی که این گفتگو را برای چاپ تنظیم کنم آن پرسش های تازه را نیز در تضاعیف نوشته خود بکنجام.

**سؤال اولی** که شده است چنین است: "برخورد بینش مارکسیستی با موسیقی سنتی قبل و بعد از انقلاب اکتبر چگونه بوده است؟" سؤال از جهت فرمولبندی چندان دقیق نیست ولی من سعی می کنم به آنچه که از آن فهمیدام، جواب بدهم.

مارکس و انگلس و لنین درباره مسائل استهتیک و هنر اظهار نظرهای گرانبهای متعددی کرده اند، بویژه درباره ادبیات. ولی آن ها نه فرصت داشتند و نه چنین وظیفه مشخصی در برابرشان بود که به همه مسائل کلیه اشکال اساسی هنر بپردازند. ولی مارکسیسم - لنینیسم در عمل، پس از آن که به صورت جهان بینی راهنمای نظامات سوسیالیستی درآمد، به دست کارشناسان مسائل استهتیک و هنر سخنان بسیاری گفته است و کماکان می گوید.

در دوران استالین نوعی روش مطلق کردن قواعد و قوانین استهتیک و هنر کلاسیک (بویژه مربوط به قرن های ۱۷ تا ۱۹) متداول شد. این مسلماً واکنشی بود در قبال افراط های نوآوران سال های پیش و پس از انقلاب. درباره این نوآوری بعدها بیشتر توضیح خواهم داد. ژدانف پس از جنگ دوم جهانی گرایش های موسیقی مدرن را که در آن نقش ملودی یا نغمه فروکش کرده بود، ضمن سخنرانی معروفی انتقاد کرد. ایجاد شوروی که مایل بود سوسیالیسم وارث دستاورد های فرهنگ انسانی و گستراننده و بالاننده آن باشد، نمی خواست در هیاهوی هنرمردن غرق شود. نیت خوبی در این دوران گاه به شکل نادرستی منعکس شد، زیرا جلوی نوآوری در اشکال مختلف هنر تاحدی به شکل اداری گرفته شد. این امر زبان هائی رساند. ولی باید توجه داشت که حکمت این کار سبندی در مقابل مهاجمه "فرهنگی" غرب و بویژه آمریکا بود که هنوز

هم سیاست "پوک کردن" و "فرسایش" سوسیالیسم را دنبال می کند.

پس از استالین این افراط اصلاح گردید. بویژه در دهه های اخیر حزب و دولت شوروی به امر هنر و از آن جمله موسیقی در سطح بالای خود آگاهی و باروشی نرم و پخته و واقع گرایانه برخورد می کند. ارثیه نوآرانی مانند وروبل، مایاکوسکی، مایر هولد، ایزن شتاین، دوزنگو، بلوک و دیگران با احترام و علاقه تمام عرضه می شود. این رهنمود عالی لنین اجرا می شود که امر ادبی و هنری تابع هموار سازی مکانیکی نیست و باید میدان خلاقیت مستقلانه هنرمند گشوده بماند. لذا اکنون برای هنر مدرنیستی یا باصطلاح متداول در شوروی "هنر امروزین" (современное искусство) در کنار هنر کلاسیک و سنتی و فولکوریک راه گشوده شده است و از آن جمله در موسیقی، انواع امروزین آن مانند آتونال، موسیقی کنکرت، پاپ میوزیک یا اشکال خلقی متداول در غرب مانند جاز، بلوز، میوزیکال، دیسکی لنده و غیره نیز باب شده است. منتها دولت سیاست سنجیده و اندیشیده ای را در این زمینه دنبال می کند. راه اساسی تکامل همان تکیه به کوه خارائین هنر کلاسیک و ارثیه باخ ها، موتسارت ها، بتنووین ها، برامس ها، مندلسون ها، چایکوسکی ها، گلینکاها، واگنرها، ونیز به هنر خلقی ملت های گوناگون ساکن شوروی است. در عین حال هنرمردن میدان عمل و آفرینش خود را در همه عرصه ها: سینما، تئاتر، ادبیات، نقاشی، موسیقی، معماری و غیره به دست آورده است.

در اینجا بی جا نیست کمی درباره هنرمردن صحبت کنیم:

در اروپا و آمریکا عواملی به ظهور هنرمردن کمک کرد که این عوامل متنوع است مانند نوعی خستگی و ملالت از تکرار اشکال موسیقی کلاسیک و لذاعطش شکستن مرزها و یافتن گستره های نو، تاثیر علم (و بویژه تئوری های فیزیکی که دید ما را از جهان بسط داده است)، رفتن هنر به درون جماعات وسیع شهر و ده و توده های شدن آن، تاثیر تکنیک معاصر و سریع تر شدن ریتم زندگی؛ پیدایش سازهای الکترونیک؛ نقش رسانه های گروهی (رادیو و تلویزیون و سینما) و محصولات باصطلاح فرهنگی (مانند ترانزیستور و کاست و ویدئو) و وسایل کومپوزیتری و بسط عجیب مطبوعات؛ جنبش ها و طغیان های اجتماعی توده ها، علیه استثمار و استعمار و تبعیض؛ پیدایش رشته خدمات تفریح آمیز در مقیاس بسیار وسیع؛ استفاده رگلام از موسیقی، استفاده وسیع سیاست از موسیقی، جستجوهای علمی موسیقی شناسانه و شاید بازم علل و عوامل دیگر. همه این ها در انفجار این آتش فشان تازه جوئی هنری تاثیر داشته است. مطلب با صدور چند مانیفست یا بیانیه پرسرو صدا و در مواردی برادعا و ابلهانه در ایتالیا از طرف کسانی مانند پراتلا (prattola) و روسولو (Russolo) به نام فوتوریسم یعنی هنر آینده آغاز شد. جنبش دادا در فرانسه و آلمان و سپس در بسیاری کشورهای اروپا پدید شد. شکل گزائی، پوچی، گریز از احساسات، به دور ریختن قرارداد های هنر کلاسیک، رفتن به آن سوی واقعیت، تبدیل هنر به یک واقعه (Happening) استفاده از وسایل فنی نو و بی سابقه مرسوم شد. در زمینه موسیقی مکانیکی مانند هپهاوگرائی یا موسیقی آتونال یا دوده کافونیک بر اساس کاربرد سیستماتیک سری ۱۲ صوتی گام کروماتیک (که به آن موسیقی سرهیل هم می گویند) و بعدها موسیقی کنکرت پیرشفر فرانسوی در ۱۹۴۸ پدید شدند. موریس بزار بالتنگار معروف موسیقی کنکرت را در بالت های خود به کار برده است. و این موسیقی از نوعی تصفیه صوتی آواهای طبیعی به کمک وسایل الکترونیک به دست می آید.

تجربه شصت سال اخیر نشان داد که طغیان فوتوریستی را نمی توان یک طغیان عبث، یک انحطاط محض، یک جنون دانست در عین حال به دعاوی پر جنجالش نیز نمی توان درست

تسلیم شد. آری در مدرنیسم و همه اشکال آن از موسیقی مجرد و آثار سنگین دوبوسی، سترائوینسکی، شوبنرگ، راول، شتوک هاوژن (Stockhausen) گرفته تا پاپ میوزیک "بیتلها" و الویس پریستلیها و "رالینگ استونها"، چیزهای عجیب و لغو و افراطی و حتی جنونآمیز وجود دارد. ولی دستاوردهای مثبت برای ایجاد ذوق نو، درکنو، افقنوبین در موسیقی نیز بی شک وجود دارد. اینجانب همیشه گفته‌ام شاهراه اساسی تکامل هنرموسیقی توجه همه‌جانبه به موسیقی کلاسیک و فولکلوریک جهانی و موسیقی بومی و فولکلوریک خود ماست که می‌توان آن را به اشکال مختلف آرازمی موسیقایی عرضه داشت ولی راه آزمون‌گری نوآوری و جستجو و اختراع هنری را ابتدا نباید بست. رژیم گذشته برعکس آن عمل می‌کرد. نوعی شیفتگی نابدید بدیدی و تازه به دوران رسیدگی و عامیانه به مدرنیسم نشان می‌داد. این سیاست فرح دیبامآبانه نباید سیاست ما باشد. ما باید سیاست موسیقی خود را برپایه درست و سنجیده‌ای بگذاریم. از "ذغال فروشی نامس بریتن ایرانی" ما باید تذکر همه‌جانبه عاقلانه، که نه کهنه پرستانه باشد و نه تازه پرستانه به معنای نادرست این واژه‌ها، تراوش کند. در این باره ضمن پاسخ به سؤال دیگر نیز نکاتی را یادآور خواهم شد.

**سؤال دوم چنین است: "راه رشد موسیقی (سنتی، بومی، بین‌المللی) در کشورهای که خودمبورژوازی در آن حاکمیت را در دست دارد، چگونه است و چگونه خواهد شد؟"**

ابتدا باید عرض کنم، تا آنجا که بر من معلوم است، خرده‌بورژوازی یا صحیح‌تر بگویم قشرهای میانی خلق در همه کشورهای که در آنجا در قدرت حاکمه نقش اساسی دارد، در سیاست هنری، دارای روش یکسان و همانند نیست. در برخی از این کشورها که ما آن‌ها را دمکراسی‌های ملی می‌نامیم، با وجود نقش مذهب در ایده‌تولوژی رسمی و مسلط، سیاست هنری معتدل و واقع‌گرایانه است و در واقع نیز به شهادت انواع اسناد مذهبی و غیرمذهبی، دیانت اسلام "لهو و لعب" را منع کرده است و نه موسیقی را و از همان آغاز زایش اسلام، موسیقی با این دین و مراسم آن به انحاء مختلف همراه بوده است. تاکنون هم سیاست رژیم جمهوری اسلامی تنها مخالفت با موسیقی "تخدیرآمیز" بوده و نه موسیقی به طور عام و حتی ما شاهد نوعی شکفتگی موسیقی مارش و سرود در دوران پس از انقلاب هستیم. برخی اظهارات رهبران جمهوری اسلامی در این زمینه جای امید را باقی می‌گذارد که موسیقی در جمهوری اسلامی مانند رشته‌های دیگر فن، علم و هنر میدان گسترش و فرآیش بیابد. در این باب باید گذشت زمان و زمامداران سخن گویند و حق من تفصیل در این موارد نیست.

**سؤال سوم چنین است: "باتوجه به تاریخ رشد موسیقی بین‌المللی از نظر شکل و محتوا، شیوه‌های ارکسترآسیون (کنترپوان، هارمونی، رنگ‌آمیزی) ملی، مانند آثار امیروف چگونه می‌تواند تغییرات کیفی جدیدی در روند تاریخ ایجاد نماید." در واقع سؤال این است که راه تکامل آتی موسیقی را در کشور ما کدام جریان معین می‌کند.**

کارهای موسیقی‌دان‌های کشورهای شرقی اتحاد شوروی بویژه آذربایجان شوروی از زمان عزیز حاجی بگف تا فکرت امیروف (که "دستگاه شور" او در کشور ما معروفیت و وجهه دارد) خود استفاده از ملودی‌ها و مقامات ردیف موسیقی سنتی یا تکنیک موسیقی علمی مانند "کنترپوان" و "هارمونی" و "سازبندی ارکسترال" است. در این زمینه در ازبکستان و تاجیکستان نیز کارهای جالب شده است. با همه انترسان بودن این اقدامات، هنوز زود است که از نقش آن‌ها برای وارد کردن "تغییرات کیفی" در روند تاریخ موسیقی صحبت کنیم. من صلاحیت فنی قضاوت ندارم که مثلا گام ایرانی و "ثلث پرده" یا "ربع پرده" یا "دنگ" موسیقی شرقی ما با مراعات

قواعد و قوانین کلاسیک کنترپوان و هارمونی و فن نوازندگی چه تغییرات کیفی قابل تعمیمی بوجود می‌آورد. در کشور ما از زمان کلنل وزیری تا دوران کنونی مطلب مورد بحث‌های فنی فراوانی قرار گرفته است و من خود تحقیقات جالب برخی از موسیقی‌شناسان خارجی و ایرانی را در این باره به عنوان خواننده غیرمتخصص و کنجکاو خوانده‌ام و می‌دانم که ارزیابی‌ها در این زمینه یکدست نیست. هسته معقول در سؤالی که شده این است که مطلقا مختصات "دنگ" و "بقیه" و "فضله" وغیره (که صفی‌الدین آرموی و دیگران از آن ذکر می‌کنند) در فن کلاسیک تلاطم الحان‌دگرگونی‌های کیفی بوجود می‌آورد. سازهای الکترونیکی و برخی تئوری‌های مدون درباره تقسیم اکتاوا به اجزاء کوچک، حاکی از آن است که گام‌های دیاتونیک می‌تواند تحول یابد و با خود تحولاتی را همراه آورد. بنا به ادراک مبهم من هنوز زود است که ما از تاثیر جهانی کار امیروف‌ها سخن گوئیم ولی این درست است که شرکت موسیقی شرق در فرهنگ جهانی موسیقی هم‌اکنون اثرات خود را در ملودی، نوازندگی و آهنگ‌سازی گذاشته است. مثلا در پاپ میوزیک ما این تاثیر را به علن می‌بینیم.

بواسطه اجمال و نارسائی پاسخ من از جهت فنی، از دوستان عزیز اجازه می‌طلبم که برخی استدراکات خود را که می‌تواند غیر دقیق و نادرست باشد درباره حواشی سؤال مطرحه به میان کشم. گفتن و طرح کردن ضرر ندارد و بیشتر ما را به تفکر و راه‌یابی تکان می‌دهد.

در سرزمین باختر، بویژه پس از نوزایی علم و هنر یا رنسانس، موسیقی پلی‌فونیک کهن یونانی (که هنوز نظیر آن در گرجستان دیده می‌شود)، توانست تکنیک خود را از جهت خط موسیقی، جستجوی قوانین کنترپوان و هارمونی، تکمیل ساختمان و کاربرد سازها، بسط ارکستر-اسیون و سازبندی و رنگ‌آمیزی ارکسترال، به شکل چشم‌گیری بسط دهد و بویژه از زمان جیوانی پیرلوتی گی پالسترینا (۱۵۹۴-۱۵۲۵) که او راپرنس موسیقی نام داده‌اند، این جریان وارد روند کیفی تازه‌ای شد.

این تحولات برپایه ملودی‌های متداول در اروپا بویژه ایتالیا، آلمان، فرانسه انجام گرفت. شکل‌گیری ملودی یا نغمه در یک خلق، تشکیل گلبرف‌ها و بلورها تابع عوامل متعددی است. مختصات ژنوتیپ یک خلق که در ساختمان تارهای صوتی و قفسه سینه و دیافراگم اثرات خود را باقی می‌گذارد، طبیعت یک کشور یا بیشه‌ها و کوه و دشت و بیابان و خورشیدش، شیوه‌های بیان عواطف و طرح مسائل و داوری‌ها که در درون یک تمدن شکل می‌گیرد، رویداد-های تاریخی، سطح فرهنگ، تکامل سازهای موسیقی و تنوع آن، تکامل فن نوازندگی و خوانندگی فونتیک یا آواشناسی و واکنش‌های زبان یک کشور، شکل‌گیری شعر در یک تمدن مانند اشعار هجایی یا عروضی و ریتم به طور عمومی و از آنجمله ریتم رقص، تعلق هنرمند به طبقات و زمره‌ها و زندگی خاص و یگانه او... و عوامل دیگر در پیچ و تاب و در آمیزی نهان وی بر سوادای خود، به ملودی و ذوق استهتیک یک خلق در زمینه موسیقی تبلور می‌بخشند.

ما ایرانیان از جهت تنوع ملودی در سرزمین پهناور خود غنی هستیم ولی در اثر خاصیت چهار راهی و مختصات بیابانی کشور ما و وجود ستم‌شاهی غارتگر، نوعی غم پامال شده و تنهی از پایداری و این که موسیقی‌دان‌های تیره روز ما غالبا "عمله طلب" بوده‌اند، در فونتیک زبان موسیقی و در ملودیک موسیقی ما اثرات خود را گذاشته که علی‌رغم تنوع، به نظر من دارای مرغوبیت، زنده بودن و بیان‌گری ملودی غربی نیست. منظور موسیقی کلاسیک است و نه موسیقی خلقی که در آنجا خصلت دیگر ملودی‌ها مشهود است. اگرچه این مطلب فضای آسمانی نیست و می‌توان آن را به تدریج تغییر داد. خود من تجربه دارم که چگونه زبان فارسی را از جهت لکسیت و

واژگان امروزی توانستیم به تدریج به سمت منطقی تری برانیم. همین کار را می توان در حلق ملودی و موسیقی کلاسیک ایرانی کرد، چنان که در ایران و کشورهای عربی و کشورهای خاوری اتحاد شوروی و هند دیده می شود.

در نزد ما آکورد به اشکال بسیط آن (که در زبان مازندرانی به آن "پهاری" می گویند) وجود داشته و دارد. ولی پولیفونی و ارکستراسیون با رنگ آمیزی بسیط آن ظاهرا پدید نشده. در کنار ۸۳ ساز غربی که همماش هم اکنون مرسوم است (و از آن ها ۴۴ بادی و ۲۰ زهی و ۲۰ ضربی و انواع دیگر است) ما روی هم رفته با حساب سازهایی که دیگر در کشور ما شناخته و یا مرسوم نیست (مانند نی انبان و ازغنون و هود و چنگ و بتوراک و وطنبور و بریطو کرنا و دف و کوس و رود و غیره)، رویهم ۲۶ ساز داریم که اگر همه این سازهای کهن را هم احیا کنیم از ۸ بادی و ۹ زهی و زخمه ای و ۱۱ کوبه ای و اشکال دیگر، تجاوز نمی کند. یاد قبایل تنوع بزرگ آوازی اروپا مانند سوپرانو و تنور و آلتو و باس که اگر در خوانش زنان و مردان و کودکان و حالات مختلف که به آن داده می شود ضرب کنیم، تنوع بزرگی به دست می آید، ما تنها با صدای زنانه و مردانه زیر ویم روبرو هستیم. سازشناسی و فن نوازندگی در کشور ما از همین عرصه، در غرب عقب مانده تر است. همه این ها موجب نوعی ابتدائی بودن در موسیقی ما است. با این حال ما نیز باید با ایجاد دانش شناخت موسیقی ایرانی (یا موزیکولوژی ایرانی) که در اروپا کسانی مانند البرت شوایتسر، اتو دیچ، آلفرد اینشتین، راگون ولس، پتروارلک، الیور سترونک Strunk ارنولد دل میچ و دیگران در این رشته کارهای دقیقی انجام داده اند، فرهنگ کهن موسیقی سنتی و خلقی خود را بشناسیم. در این زمینه کارهایی شده که هنوز آغازین است.

در مجلات اختصاصی مانند مجله موسیقی و مجله موزیک ایران و نیز در برخی مجلات عمومی فرهنگی مانند هنر و مردم و هفت هنر و گوهر و فرهنگ و هنر و رودکی مصالح تحقیقی بسیاری بویژه به وسیله مؤلفانی مانند مهدی برکشلی و مهدی فروغ و پرویز منصوری و زاوان هاگوپیان و روح اله خالقی و علی نقی وزیری و هرمز فرهنگ و کاظم عماد و داریوش صفوت و ساسان سینتا و فرخ شادان و پری صفا و محمود خوشنما و امیر اشرف آریان پور و سعدی حسینی و علی حسینی و حسن علی طلاح و بسیاری از موسیقی دان ها و موسیقی شناس ها نوشته شده که می تواند به موزیکولوژی ایرانی کمک کند. من این بانوان و آقایان را نمی شناسم و همان طور که بارها تصریح کردم نام بردن از آن ها در گستره بحث یا به اصطلاح قدما، در "ماتحن فیه" است و کاری به جهت دیگر شخصیت زوجانب این افراد اعم از مثبت یا منفی ندارم. این تذکر برای آن می دهم که برخی تصور می کنند افراد انقلابی فقط باید از افراد انقلابی نام ببرند. شکی نیست که اسلوب علمی نمی تواند بر اساس مواضع سیاسی - اجتماعی (با همه اهمیت تعیین کننده این مواضع) سخن گوید. بسیاری از محققان و دانشمندان جهان دارای مواضع بوده اند و هستند که ابتدا مورد قبول این جانب نیست و تمام تیوغ خود را در خدمت به امپریالیسم نهاده اند ولی این امر در ارزش علمی تحقیقات آن ها اثری ندارد.

اینک به سؤال چهارم می پردازیم. سؤال شده است: "آیا می توان قبول کرد که در جوامع سوسیالیست به خاطر این که درد کم تری موجود است، آثار هنرمندان دارای عمق کم تری است؟" هنوز از وجود درد کم تر در جوامع سوسیالیستی - لاقابل بدان شکل که گویا به نظر سؤال کننده رسیده - نمی توان صحبت کرد. امپریالیسم که مثلا چهار میلیون کشته و به همین اندازه مهلول و چند تریلیون دلار (!) خسارت و ویرانی در جنگ های داخلی و جنگ دوم جهانی بر اتحاد شوروی تحمیل کرده و آن را در بخش اروپایش بویژه، دوبار به تل خاکستر بدل ساخته،

الحق دردهای وحشتناکی را در قلوب مردم معصوم شهر و روستای شوروی پدید آورده که تمام هنر شوروی و صاف مخافت ها، ماتمها و رنج های ناگفتنی و ناسرو دنی آن است. به هر جهت خواه در مفاهیم و خواه پرتصاویر و نغمه ها با زتاب واقیعت عکسی است تا روز، هنوز، پس از گذشت دهه ها از جنگ دوم جهانی، مادران و بیوگان سالخورده، در برابر آتش گورسرباز گننام، در پای دیوار کرملین، مانند ابرپهاری می گریند.

عشق، نبرد برای اجراء کار بهتر، تصادم دراماتیک اندیشه ها، تلاش های دردناک برای اثبات شخصیت و خودبودگی خویش و غیره، هنوز در همه کشورهای سوسیالیستی منبع رنج های روحی اندکی نیست.

البته وجود همبستگی اجتماعی، یک جهان بینی مثبت و علمی و امیدبخش که ابتدا "گورستانی" و "بوتیماری" نمی اندیشد، بودن دورنمای روشن رشد و تکامل محسوس در زندگی هر فرد جامعه، پویایی عجیب خود جامعه، این دردها را به دردهای گدازنده و له کننده بدل نمی کند. لذا با آن که دردهست، چون تسکین، درمان، راه رهایی، تلاش به سوی زندگی نیز با تمام جلوه، خواهست، لذا جامعه دیگر داسته یوسکی و یسمنین نمی دهد ولی گذرا ز رنج های تولستوی و سرنوشت انسان شولوخف، پدید می شود. در سمفونی شوستاکویچ که در ایام محاصره افسانه گون لنینگراد نوشته شده، ضربان رنج انسانی تا چه حد است!

هنر در تاریخ هم مایه جبران حرمان ها، تسکین دردها، تفریح، وسیله اندیشیدن و غیره بوده، وظایف متنوعی را اجراء کرده است. در آینده شاید نقش "جیرانی - تسکینی" هنر کم تر شود (که آن هم تا حد معینی خواهد بود) ولی نقش های دیگر هنر و از آن جمله موسیقی گسترش خواهد یافت.

من شخصا تصور می کنم که هنر موسیقی در آینده در همه بافت های زندگی و فرهنگ رخنه زرف خواهد کرد.

به قول فیثاغورت چون هر ستاره ای با جنبش خاص خود در مدار حرکت می کند و از آنجمله که هر حرکت در اثر و بیبراسیون و توج خاص خود را که منشا صوت است ایجاد می نماید، لذا هر ستاره ای در مدار خود با نغمه ویژه خود می چرخد.

فیثاغورت جهان را مبتنی بر هماهنگی می دانست و لذا می گفت که این هماهنگی بین نغمه های گوناگون ستارگان نیز هست.

گفته به این هماهنگی کل، به این هماهنگی موسیقائی جهان در فائوست اشاره می کند.

جهان نغمه گر و هماهنگ! چه باشکوه! چه زیبا! برخی ها تردید می کنند که چنین جهان هماهنگ انسانی که در آن هارمونی روح که بالاترین هارمونی هاست برقرار شود ناپدید خواهد شد ولی من به آن باور دارم. بگذار در آینده های دور از دسترس ولی به هر حال در آینده انسانی.

البته برای من، نه در شکل طلسمی فیثاغورثی آن، بلکه در شکل واقعی، این منظره فرهنگ آتی است. در توصیف بهشت نیز می گویند که تمام درهای غرفات آن با ترنم های لحنیه و خوشاهنگ باز بسته می شود. بشر همیشه به جهانی متعالی باور داشت و این انگیزه جستجو و نبرد اوست و جوینده پاینده است.

روزی موسیقی زندگی انسانی را اشباع خواهد کرد، لذا لازم نیست نسبت به سرنوشت آتی آن نگران باشیم.

مثلا فنی شدن امروزی وسایل موسیقی مانند (پیدایش سازهای الکترونیک) تا چه حد کاربرد موسیقی را در مقیاس توده ها آسان تر کرده است و موسیقی متن (سینما، تاتر، رادیو، تلویزیون) و

دستگاه‌های ثبت و ضبط نواری و غیره تا چه حد موسیقی را به گوشه‌های خرده آبادی‌ها و دم- کوره‌ها برده است که تصور آن مثلا برای یوهان سباستیان باخ، این مظهر آهنگ و نوا، محال بود.

نغمه و رنگ و آهنگ و واژه و دیگر وسایل آفرینش هنری درآینده بیش از گذشته همسفر ناگزیر انسان در آن راه دشواری خواهد بود که زیستن نام دارد. می‌گویند شور (Pathos) که نیاز آفرینش هنری را پدید می‌آورد، درعصر ما از عصر شکسپیر و باخ بیشتر است. بشریت متحد و نیرومند آینده موسیقی را به اوج‌هایی خواهد رساند که اگر ما بخواهیم درباره آن تصویری داشته باشیم، به علت بفرنجی عوامل پویا و درهم پیچ تاریخی، سخت عاجزیم. ما باید به کارهایی بپردازیم که اینک از آن ماست و آن بسی ناسوتی‌تر و عادی‌تر از این پندارهای زربینه است.

و اینک به آخرین سؤال بپردازیم: "روزی میکل‌آنژ از رافائل انتقاد می‌کند، که تو بخاطر پیوند با اغنیا، هنرمند نیستی. رافائل گفت: در درون من چیزی می‌جوشد، که باید آن را بیان کنم. اگر ممکن است حدود آزادی بیان این جوشش درونی را مختصری بگویند."

درباره خود رویداد باید بگویم که آن را درجائی ندیده‌ام ولی برای دو نقاش و معمار دوران فلورانس که هم‌زمان و گاه رقیب بوده‌اند، این گفتگو می‌تواند رخ دهد:

دراین سؤال چند مسئله مطرح است که به هر کدام جداگانه پاسخ می‌دهم:

اولا رابطه واقعیت عینی (جهان خارج اعم از طبیعت و یا اجتماع) و واقعیت ذهنی (مجموعه نفسانیات هنرمند اعم از عواطف، تخیل، معقولات و معلومات و غیره). یعنی مسئله جای "جوشش هنرمندانه" در آفرینش هنری.

ارسطو هنر را تقلید هنرمند از جهان خارج به کمک نیروی می‌زیس (Mimesis) (تقلید) می‌دانست و لذا به نظر او بازآفرینی هنرمند، هرچه دقیق‌تر، منطبق‌تر، ماهرانه‌تر و عالی‌تر بود.

ولی در هر بازآفرینی، هر قدر هم منطبق و واقع‌گرا باشد، هنرمند سهمی از دیدگاه، عواطف و نواوری‌های خود را وارد می‌کند. در ساقی می‌گفتند این وظیفه در آن حد است که هنرمند جهان را از غریب زیباپسندی خود بگذراند و دنیای وحشی را که در آن زشت، هراس‌آور، نفرت‌خیز و غیره وجود دارد با مطالبه هنری و زیباسازی هنری همراه سازد.

البته مدرنیسم که نقش عامل ذهنی (هنرمند) را در بازآفرینی تقریبا مطلق می‌کند، بر آن است که باید آفرینش را "آفرید"، "شوراند" و آن را به سازندها (به آلمانی Component) آن تجزیه کرد مثلا در جهان واقعی مناظر و مرایا و حرکت زمان و جاگیری در مکان دارای قواعدی است. مدرنیسم به آن‌ها بی‌اعتناست. انسان پیکاسو را مثلا با انسان روبنس و رامبراند بسنجید! منظره طبیعی مارک شاگال را با منظره طبیعی کنتستیل مقایسه کنید.

همین واژون‌سازی و آفرینی (به فرانسه Decreation) در موسیقی دوده کافونیک و موسیقی‌های مجرد یا مشخص انجام می‌گیرد و قواعد سنتی کنترپوان (انتظام افقی نغمه‌ها بر اساس توافق) و هارمونی (انتظام عمودی نغمه‌ها بر اساس توافق) و قراردادهای خاص سازبندی و رنگ آمیزی ارکستری رها می‌شود یا لافاقل در آن تغییرات عمیق پدید می‌آید مثلا گاه یک اکتاو را به پنجاه قسمت می‌کنند!

اینجانب بدون کم‌ترین تعصب در سرگردهای فنی (و تنها با اصرار در ضرورت نغمه‌اجتماعی و انسانی هنر) مسئله راهپیش خود این‌طور حل می‌کنم: باید در زمان و مکان همین، نوعی نسبت معقول، بین سه قطب در هنر مراعات گردد:

۱- قطب واقعیت عینی خارج از ما (اعم از طبیعت یا زندگی)،

۲- قطب شخصیت خود هنرمند و دیدگاه ویژه او،

۳- قطب هنرپذیران یا فوروم (Forum) هنری (اعم از معاصر یا آینده). زیرا مطلق کردن هر یک از این سه قطب به هنر، به عنوان یک اهرم عظیم تاثیر و فرهنگ‌سازی، زیان می‌زند. مطلق کردن - واقعیت عینی کار را به کپی کردن - و عکاسی بی‌روح می‌کشد. مطلق کردن شخصیت هنرمند، ملاک واقعیت را که ملاک و دستگیره قضاوت است، از میان می‌برد و خودسری مبهم و تیره‌ای را جانشین، بیان هنری می‌سازد. مطلق کردن فوروم هنرپذیران (مردم) عامل عوام‌فریبی و گاه انحطاط فنی و هنری را وارد می‌سازد. بزرگ‌ترین هنرمندان که به حد "سهل‌متع" رسیدند توانستند "تناسب طلائی" این سه قطب را، به یاری قریحه آفرینگر خود، بیابند. مدرنیست‌ها در جهت افراط در ذهن‌گرائی رفته‌اند. برخی‌ها که تنها هنر "خواص پسند" (به انگلیسی Highbrowist) را دوست دارند، ادراک عامه برایشان مطرح نیست و کسانی که خود را "عوام‌دوست" می‌شمرند (به انگلیسی Lowbrowist) کیفیت عالی هنری و فنی برایشان مطرح نیست. می‌بیند که مسئله سخت بفرنج است و محل جوشش روح هنرمند در چارچوب دیالکتیکی بفرنجی قرار دارد.

ثانیا برگردیم به بحث منتسب به رافائل و میکل‌انگلو و این که اگر کسی به اشرافیت مربوط باشد چگونه می‌تواند هنرمند باشد. حرف عجیبی است. لنین پس از انقلاب با "پرلت کول تیت‌ها" (طرفدار فرهنگ مخصوص پرلتاریا) مبارزه می‌کرد و می‌گفت پرلتاریا وارث همه بهترین عناصر فرهنگ گذشته بشری است و نمی‌توان مثلا پوشکین را به عنوان شاعر فئودالی به دور انداخت. سده‌ی ما در اشاره به اشرافیت فئودال عصر خود می‌گوید: "مراکه پرورده نعمت این خاندانم". فرخی سیستانی ما هنرمند بزرگی است و محمود متجاوز و غارتگر را با شور و حال صمیمانه‌ای می‌ستود و از "صیغت آباد" خود دم می‌زد و فردوسی مادر فقیر مرد و می‌گفت: مبادا که درد در دیرایستی - مصیبت بود پیری و نیستی. و ناصر خسرو چهل سال در غار یمکان گوشه نشین بود.

خود جوشی هنری تابع عوامل بسیاری است که تنها به شرایط مادی زندگی مربوط نیست. این که بهره‌کشی سرمایه‌داری به قول مارکس "دشمن شعر واقعی" است، به این معنی نیست که در میان مثلا شعرای اشراف منش فرانسه شاعر خواص پسند زنده‌ای مانند سن ژان پرس پدید نشود. ژنونیتب همراه با مختصات زیستنامه‌ای همراه با شرایط تاریخی، در تبلور شخصیت‌ها موثر است و نقش قاطع دارد. البته "ارتباطات" شخصی و طبقاتی نیز مبرونشان خود را روی اثر هنری می‌گذارد.

داوید نقاش درباری ناپلئون را با وان‌گوگ نمی‌توان از جهت نوع آثار، نوع بروز شخصیت هنری، یکسان گرفت ولی هر دو هنرمندند. از توجه دوستان شپاسگرام و امید است ناشی‌گری‌های احتمالی مرا عفو کنند.

اردیبهشت ۶۰-۱. ط.

## بررسی کتاب

### ویتنام از دیدگاه دادگاه نورنبرگ

کتابی است به قلم رحیم نامور، یکی از روزنامه‌نگاران و نویسندگان پرباسه‌ای ایران و از بنیادگذاران و اعضای فعال "جمعیت ایرانی هوادار صلح". این کتاب هنگامی که هنوز درندگان آمریکایی شهرها و مزارع ویتنام قهرمان را به آتش و خون می‌کشیدند، به زبان بلغاری ترجمه و منتشر شد. و اکنون پس از گذشت ۱۰ سال با اضافات و ملحقاتی در اختیار خواننده ایرانی گذارده می‌شود. هدف نویسنده افشای جنایتکاری‌های امپریالیسم آمریکا است که سال‌ها است سالوسانه نقاب دفاع از "حقوق بشر" را بر چهره کثیف دارد.

"در دادگاه نورنبرگ هیئت داوران آمریکایی، یکی از چهار هیئتی بود که تبعه کاران جنگی آلمان نازی را به محاکمه کشید و بدست مجازات سپرد، ولی طولی نکشید که ایالات متحده خود در ویتنام دست به چنان تباہکاری‌هایی زد که جنایات درنده‌ترین فاشیست‌های آلمانی در برابر آن رنگ می‌بازد" (صفحه ۲۳).

زمانی که هیتلر، نماینده انحصارات توسعه طلب و جنایتکار آلمان، آخرین

تدارکات خود را برای به آتش کشیدن جهان، به انجام می‌رسانید، گفته بود:

"این به هیچ وجه مهم نیست که دلایلی که ما برای ایجاد تحرک در مردم اقامه می‌کنیم، مبتنی بر واقعیت باشد یا نباشد. به هر صورت از آن کس که در جنگ پیروز می‌شود، هرگز نمی‌پرسند که آیا آنچه گفته، حقیقت داشته است یا خیر. ما باید با تمام قدرت به پیش بتازیم. اصل برای ما همیشه همین است. حق با کسی است که پیروز می‌شود" (صفحه ۹۵).

قریب به دو دهه بعد، به هنگامی که امپریالیسم آمریکا، لشکریان خود را برای به زانو درآوردن ملت بی‌پاخاسته ویتنام به ۸۰۰۰ مایل دورتر از خاک خویش روانه می‌ساخت و فاجعه‌ای عظیم، ضدبشری و در نوع خود بی‌مانند را آغاز می‌کرد، ژنرال آمریکایی، ماکسول تایلور، سفیر آمریکا در ویتنام، سخن هیتلر را با کلماتی دیگر تکرار کرد و گفت:

"در قبال این جنگ، هرگونه وسواسی درباره این که آیا جنگ قانونیت دارد یا خیر، بی‌بوده و بی‌معنی است" (صفحه ۹۵).

اما نه ژنرال‌های آمریکایی که برای تأمین آقایی انحصارات آمریکایی، یک خلق رنج

کشیده را به خاک و خون می‌کشیدند و قضاوت بشری را "بی‌بوده و بی‌معنی" می‌خواندند، توانستند بر حقیقت فائق آیند و نه‌آموزگاران آن‌ها یعنی هیتلر و ژنرال‌های نازی. آن‌ها تنها با ارتکاب این جنایات تاریخی و باور نکردنی، پرده ریا و دروغ از چهره واقعی سرمایه‌داری کنار زدند و مردم جهان را با عفریته‌ای که پست‌ترین و زشت‌ترین خصایص ضدبشری و بهیمی را همراه هم دارد، مواجه ساختند.

اما ریشخند تاریخ آن بود که امپریالیست‌های آمریکایی، حتی پیش از آغاز تجاوزات خویش به سرزمین بی‌پاخاسته ویتنام، حکم حکومت خود را به دست خویش، صحنه گذارده بودند. اسناد داوری‌های قضات آمریکایی در دادگاه نورنبرگ که فاشیست‌های جنایتکار آلمانی را به محاکمه کشیدند و محکوم کردند، هر یک سند غیرقابل انکاری بر محکومیت هرتلاش مداخله‌جویانه نظامی-گری آمریکایی بودند.

مؤلف کتاب "ویتنام از دیدگاه دادگاه نورنبرگ" که در کتاب خود جنایتکاران آمریکایی را به محاکمه کشیده است، در این مورد می‌گوید:

"در طی کتاب حاضر، نگارنده کوشیده‌ام، قطع نظر از اصول و موازین مندرج در منشور در مورد هدف‌ها و مقاصد که از طریق این محاکمه‌ها دنبال می‌شده و در مورد کلیه مسائلی که به نحوی از انحاء با آن ارتباط می‌یابد و تمام آن رشته تکلیفی که این منشور در برابر حکومت‌ها و دولت‌ها و سیاستمداران قرار می‌دهد، به‌طور عمده به اظهار نظرهای مقامات مسئول ایالات متحده آمریکا استناد بجویم.

سبب این استناد یکطرفه گویا در ارتباط با موضوع کتاب حاضر روشن باشد. زیرا آنگاه که به داوری درباره جنایات جنگی آن‌ها در ویتنام و انطباق آن‌ها با احکام

دادگاه نورنبرگ، و جنایات نازی‌ها می‌پردازیم، کسی نمی‌تواند بگوید دولت ایالات متحده در مورد آراء و نظریات دیگران تعهدی بر عهده ندارد" (صفحه ۱۸).

مؤلف نشان می‌دهد که این اسناد همچنین پیشگویانه کلیه جنایات ضدبشری را که آمریکایی‌ها در شرف انجام آن بودند، از همان ابتدا در توضیح اعمال نازی‌ها، فاش و محکوم کرده بودند. اسناد محاکمات نورنبرگ همچنین با صراحت خاصی، ۲ دهه پیش از آغاز تهاجمات ارتش آمریکا به ویتنام، پیروزی محتوم و نهائی حقیقت را یادآور شده بودند، اما برهین‌ترهای آمریکایی لازم آمد که پس از صرف یکصد و سی میلیارد دلار و کشتار یک میلیون تن از مردم ویتنام و معدوم شدن ده‌ها هزار سرباز آمریکایی، به جایی برسند که سربازان نازی رسیدند. هر چند جنایتکاران آمریکایی در دادگاه مشابهی به محاکمه کشیده نشدند و قصاص نگشتند، اما وجدان جامعه بشری، این امر را به انجام رسانید.

نیکسون، معاون ریاست جمهوری آمریکا در ۱۶ آوریل ۱۹۵۴ وقیحانه گفته بود:

"اگر ما بخواهیم از توسعه بیشتر نفوذ کمونیسم در آسیا و هندوچین جلوگیری کنیم، باید از هم‌اکنون تعدادی از سربازان خود را روانه میدان نبرد کنیم. به نظر من قوه مجریه باید از هم‌اکنون بدون فوت وقت این نقشه را برفرض این که افکار عمومی هم با آن موافق نباشد، به‌موقع اجرا بگذارد" (صفحه ۲۹).

هیتلر و امپریالیست‌های آلمانی نیز تجاوز هولناک خود را به حقوق بشر چنین توجیه می‌کردند. اما در زیربانه "خطر کمونیسم" که اکنون به محرومانی تبلیغات امپریالیستی بدل شده است، چیزی جز طمع سیری ناپذیر سرمایه و نظام درمان ناپذیر و محض سرمایه‌داری، نهفته نیست.

افشای ماهیت تجاوزکار، امیربالیسم و طیفه‌ایست که مولف کتاب "ویتنام از دیدگاه دادگاه نورنبرگ"، درکار پراچ و بررسی تاریخی خویش به فرجام رسانیده است.

ب.ت

### تاریخ دنیای قدیم: "شرق باستان"، "یونان باستان"، "روم باستان"

بی‌تردید یکی از کتاب‌های خوب دهه ۵۰ - اثر سه جلدی ف. کوروفکین است که با همت غلامحسین متین به فارسی برگردانده شد و در اختیار مشتاقان کتاب، به ویژه دوستداران جوان تاریخ قرار گرفت. اهمیت این اثر، که تاریخ را با دیدی واقع‌گرا مورد بررسی قرار می‌دهد، مخصوصاً هنگامی نمود می‌کند که سال‌های انتشار آن، تضاد بود با سال‌هایی که رژیم ملعون پهلوی، تاریخ ننگین دوهزاروپانصدساله شاهنشاهی را به زور دنگک و بانمایشات سیرک مانند و صرف هزینه‌های سرسام‌آور از بیت‌المال مردم، به خورد جامعه می‌داد. تیراژ وسیع کتاب نشان داد که بوق و کرنای رژیم پیرامون تاریخ "شاهنشاهی" بی‌اثر بوده و مردم قهرمان ما، با استقبال از این تریلوژی تاریخی برآن بوده‌اند که به هر طریق، به تاریخ واقعی دست یابند و از گذشته جامعه بشری، بدان‌گونه که بوده است، آگاه شوند.

رژیم معدوم نیز که متوجه تضاد بین خود و تاریخ کوروفکین شده بود، ابتدا کوشید که مانع نشر آن گردد. ولی بعداً که با پافشاری ناشر رویه رو گردید، تصمیم گرفت باسانور قسمت‌های مهمی از کتاب، که مربوط به تاریخ شاهنشاهی می‌شد، زهرخود را فروریزد و در عین حال، مردم را در ناآگاهی نگاه دارد.

به همین جهت‌نابیش از پیروزی انقلاب بزرگ ایران، این کتاب با حذف چندین فصل از شرق باستان و یونان باستان منتشر می‌شد. جالب توجه این بود که به جای فصول حذف شده، سانورچیان اجازه داده بودند از کتب به اصطلاح تاریخ درسی رژیم، استفاده شود!

اینک سه جلد تاریخ، با ترجمه‌های یک دست و روان در مقابل ماست. جلد اول به تاریخ کشورهای شرق مثل مصر باستان، آسیای مرکزی، هند باستان و چین باستان اختصاص یافته است. پیش از شروع تاریخ این کشورها، در کتاب شرح مفصلی از چگونگی زندگی مردمان نخستین آمده است که بسیار آموزنده و تازاه گشاست: چند هزار سال پیش انسان در روی زمین پدیدار شد؟ شکلی و شمایل انسان اولیه چگونه بود؟ چه شد که ابزار کار به وجود آمدند؟ انسان اولیه در کدام قاره زمین به وجود آمد؟ چرا کنگه‌های انسانی به "جماعات عشیرتی" تبدیل شدند؟ مشاغل و گذران آدمیان نخستین چگونه بود؟ چرا هنر اولیه به وجود آمد؟ از چه زمانی کشاورزی و دام پروری رواج یافت؟ چرا دانشمند انقلابی ف. انگلس به این نتیجه رسید که "کار انسان را به وجود آورد"؟ بعد از بیان تشریحی و تحلیلی این مسایل تاریخ کشورهای شرق باستان شروع می‌شود. در جریان مطالعه تاریخ این کشورها، به درستی درمی‌یابیم که چرا طبقات اجتماعی به وجود آمدند، عده‌ای برده شدند، عده‌ای برده‌دار، عده‌ای دولت‌مرد شدند و عده‌ای "بوکردولت" و اصولاً چرا دولت‌ها شکل گرفتند؛ "در مصر ابتدا اسیران جنگی رامی‌گشتند. ولی هنگامی که محصول کار انسان، چنان پیشرفت کرد که از میزان مورد نیازش بیشتر شد، دست از کشتن اسیران برداشته و به برده تبدیل کردند". این ویژگی تمامی

دولت‌های شرق باستان است که دولت‌های برده‌دار نامیده می‌شوند. جلد دوم اثر به خاطر اهمیتی که یونان در تمام زمینه‌های زندگی داشته، به تاریخ این کشور اختصاص یافته. در کتاب از طبیعت و اوضاع جغرافیایی یونان تا پیدایش طبقات و مذهب و شهر-دولت‌ها و جنگ‌هایی که به راه می‌انداختند و غیره سخن می‌رود تا فرهنگ و هنر و ورزش. چرا المپیک به وجود آمد؟ تئاتر چگونه پدیدار شد؟ دولت‌های برده‌دار، در پیدایش این هنرها چه اثری داشتند؟ و چرا، یونان با آن همه دانشوران و قدرت خود، سقوط کرد؟ جلد سوم که تماماً به روم تخصیص یافته، از اغتلا و سقوط این دولت حکایت دارد. در این زمان است که اسپارتاکوس قهرمان بردگان قیام می‌کند تا نظام جبار بردگی را براندازد. با سقوط دولت روم، تاریخ دنیای قدیم نیز به پایان می‌رسد و خواننده، ضمن عبور از سرزمین‌های گوناگون و آشنائی با اقوام و ملل مختلف، محصولی پربار از آگاهی به علت‌العلل‌ها به دست می‌آورد. مترجم در مقدمه آخرین جلد - روم باستان - می‌نویسد: "با مطالعه این تریلوژی ساده، ولی واقع‌گرا می‌فهمیم که آرمان‌های بشر دوستانه‌ای که امروزه دنیای ما را احاطه کرده‌اند، پدیده‌های نوی نیستند. این آرمان‌ها از چکیده تجارب انسانی طی تمامی زندگیش در طول تاریخ ریشه می‌گیرند و رشد می‌کنند و تناور می‌شوند... و برای استحکام هر چه بیشتر راه تکامل است که مطالعه عمیق تاریخ را یک امر حیاتی تلقی می‌کنیم؛ باید بدانیم که بودیم تا بتوانیم به آن که می‌خواهیم بشویم، برسیم."

در همین جا لازم است یاد ازشهید حمید مومنی که در سال‌های گذشته جلد اول آن را ترجمه نمود، بکنیم. با این که زبان اصلی شهید، روسی نبود، تلاش او برای

ارائه ترجمه‌های شایان، درخور توجه است. لیکن اینک غلامحسین متین جلد اول را نیز ترجمه کرده و ترجمه هرسه جلد، که با چاپ جدید منتشر شده، یکدست و هماهنگ شده است. غلامحسین متین، غلت ترجمه مجدد جلد اول را ضرورت زمان دانسته و نوشته است: "متنی را که من و شهید مومنی برای ترجمه در اختیار داشتیم چاپ ۱۹۶۵ بود. ترجمه حاضر از روی متن ۱۹۷۳ انجام گرفته. کوروفکین طی این مدت کتاب خود را تکامل بخشیده، در مواردی چند در آن اصلاحاتی انجام داده و حتی در پرسش و تصریح‌ها تجدید نظر کرده است."

دقت ترجمه‌برخی اصطلاحات و واژه‌ها مانند "ملت"، "عشیره"، "گاو آهن به جای خیش"، "قابل قبول است" و یا توضیح درباره این که "عصر" یا "قرن" نباید اشتباه شود، چیزی که در متن اصلی (روسی) به علت وجود واژه واحد "Bek" برای هر دو اصطلاح می‌توانست مفهوم باشد، در ترجمه فارسی ضرورت خود را از دست می‌دهد.

مطالعه این اثر مفید را به ندگان خود، به ویژه جوانان توصیه می‌

ح

### سایه‌های گذشته

هنر "یادمانده نویسی" در ایران هر چند بر توستنی دیرینه و تاریخی بی‌می‌زند اما، تاکنون جز در مواردی سخت شمارنده، هرگز به یادمانده‌ی مدونی که از ماناب‌های روایت-گرانه فراتر آمده باشد، دست نیافته است. جز آن‌که در همین سالیان اخیر چند نفری از گستره‌ی ادبیات ایران سر برآوردند و "قافیه و مطلقه‌ی" قوالب روایی در یادمانده‌نویسی ایران را در "سیلاب" تکامل همه‌سوی‌ی هنر

و ادبیات فروشتند و طرح نویبی در افکندند که احسان طبری آن را "زمان خاطره" می نامد. و بی هیچ تردید، سایه های گذشته یکی از جالب ترین "زمان خاطره" هائی است که در ایران انتشار یافته است.

دانشمند گرانامه احسان طبری مقدمه ای بس ارزنده بر سایه های گذشته نگاشته است مقدمه ای که نگارنده ای این سطور را از هرگونه اطناب و "جمله پردازی" بی نیاز می دارد. حق این بود که به جای هرگونه "سخن" دیگر به مقدمه ای استادانه ای ایشان مراجعه می شد، اما از آنجا که نمی توان سایه های گذشته را خواند و در جذبه ی شگرف و نیرومند آن سخنی نگفت و چیزی ننوشت، نوشتار حاضر را بی می گیریم، با این وسوسه که:

گویند مگو بعدی چندین سخن از عشقش  
می گویم و بعد از من گویند به دوران ها

\* \* \*

سایه های گذشته زندگی نامی پرتاب و تب مردی است که یک عمر در مبارزات طبقاتی ایران به سر کرده است. رحیم نامور در این اثر خود کوشیده است به تعبیر احسان طبری "از رصدگاه یک محیط تازه" در سایه های گذشته ی زندگی خود حلول کند و باز دودن ابرهای ابهام از پیرامون ذهن و اندیشه اش تصویر زنده ای از تمامی دردها و محرومیت های دوران کودکی خود به دست دهد. کاری که در آن موفق بوده است. در این کتاب، احمد، چهره ی تپیکتی که در واقع تمام ماجراها بر محور او می گذرد، شخصیت مرکزی است. او در دامان خانواده های سخت محروم و زحمتکش رشد می کند و بپایه پای تمام محرومیت ها، دردها و حرمان های زحمتکش ترین لایه های اجتماعی بزرگ می شود.

سایه فقر و تنگدستی در زندگی او سنگین تر از هر شبی است. از این رو پدر و خواهر خردسالش را زیر چرخ دنده های خارا نشین

فقر و مذلت تاریخی زحمتکشان ازدست می دهد و خود در سالیانی که هنوز کودکی بیش نیست به آوارگی تن می سپارد: "از راه کم کردن نمی ترسیدم. چون دیگر راهی برای خود نمی شناختم آواره و بلا تکلیف به هر سوی رومی آورم" (ص ۲۱۰).

اما در یک "شهر دور افتاده" که به تاکید نویسنده "از سه سو با کوه های بلند محاصره شده و به جاشی راه ندارد" (ص ۲۵۲) چگونه می توان با دیوگرستی در افتاد؟ خاصه آنجا که گرسنگی بر تمام تاروپود زندگی چنگ می اندازد:

"در سومین روز در بدری دیگر هیولای خوف انگیز گرسنگی را در برابر خود بافتم و مسئله نان با همه ماهیت تلخ و درد انگیزش برایم مطرح گردید. صبحانه نداشتم. گرسنگیم در طول ساعات روز دم به دم شدت می یافت" (ص ۲۱۸).

فصل هفدهم سایه های گذشته در حقیقت گذاری به اوج هنری این اثر زیبا است. در اینجا نویسنده با قلم نیرومند خود به بازپردازی تمام فجایعی می نشیند که از بی جنگ جهان سوز دوم، دنیا را به کام جهنمی خود در کشیده بود. کاری که خواننده را بر محمل پرشتاب تجسم به میدان حوادث تلخ آن روزگاران می برد. نامور می نویسد: "فضیلت درمشت آهنین گرسنگی فشرده می شد. زندگی به کویر یاس و حرمان تبدیل می یافت و جوانه های امید و نشاط در تفت سوزان آن می خشکید، احتیاج، غرور انسانی را به بازی می گرفت، انسان ها را ذلیل و زیون می ساخت... رنگ آشناسی را از چهره ها می زدود و انسان ها را مانند حیوانات گرسنه برای ربودن طعمه ای ناچیز به شکل رفت انگیزی به جان هم می افکند. مردم برگسروه نیازمندان و گرسنگان افزوده می شد" (ص ۲۶۳) و یا "در کنج هر دیوار زنی، مردی و یا کودکی به خود پیچیده بود و از سرما می-

لرزید و از گرسنگی روزه می کشید. چه بسا زنان دیده می شدند که کودکان شیرخوار نیمه عربان و چروکیده را که به طور وحشت انگیزی لافز و نزار شده بودند و به زحمت می توانستند چشم ها را از هم بکشایند، بر روی دست گرفته بر مابین عرضه می کردند تا ترحم بینندگان را برانگیزند. بسیاری از این کودکان نفس واپسین را می کشیدند"

(ص ۲۶۴). سایه های گذشته در کنار تمام گریایی های رمانتیک خود، از دایره ی تنگ و محدود یک رمان خاطره ای معمولی فراتر می گذرد و می کوشد تمام ویژگی های جامعه سنتی ایران را در آغاز قرن اخیر - به نمایش بگذارد. از همین روی نویسنده ی کتاب، ترسیم چهره های گونه گون اجتماعی را که هر یک نماینده قشر یا طبقه خاصی هستند از یاد نمی برد: در اثر او همه ی مردم جامعه با افکار، تمایلات، آرمان ها و خواست های گونه گون، جای ویژه خود را دارند: مالک، کدخدای، داروفه باشی، گزوه، رمال، نقال، حاجی آقا های مفتخواری که "با بیرون کشیدن همین یک شاهی ضارها از گلوی زن و بیوه زن، واجب الحج" شده اند (ص ۲۴۸)، روحانیت مردم گرا و مردم گریز، مکتب دار، روضه خوان، ایلخان، تار زن، تفنگچی عشایری، ایلات عشایری که شهر را به میدان جدال های قبیله ای خود بدل کرده اند - (در این کتاب ایلات سکوند و سواری) و جز این ها.

نامور در ترسیم شیپ های گونه گون اجتماعی دورانی که اکنون در گردوغبار زمان گمشده است بسیار موفق است، تصویر شمایل داران در تابلوی با ارزش سایه های گذشته ما را از هرگونه اطناب بی نیاز می دارد:

"یک درویش مرهتب باهیکتلی درشت، ریش دوشاخ با شالی سبز و یا سیاه بردور کمر، شب گلاه هفت رنگ که آیات قرآن

بر آن ملبله دوزی شده بود بر سر، کشکول برمیج دست چپ آویزان، چوبی بردست راست گرفته به وسیله آن مناظر مختلف را نشان می داد و با صدای بم به توصیف هر منظره ای می پرداخت: "این جا را که می بینی این جهنمه. این بازار قیامت. این همان شمر ذی الجوشنه که سر مبارک عزیز زهرا را از تن جدا کرده. حالا به دست ملک عذاب افتاده. بهین بادست و پای بسته حالا توی دیگ آب جوش انداختنش..." (ص ۲۴۹).

ویژگی دیگر سایه های گذشته در ارائه فولکلور غنی ایران بویژه ضرب المثل های زیبای مناطق غربی کشور است. کاری که عشق خدشه ناپذیر نویسنده را به فرهنگ بویای میهن اش به درستی نشان می دهد. نمونه هایی از این ضرب المثل ها که جابجا در سایه های گذشته ارائه شده اند، چنین است: "اسی که چهل سالگی تعلیم میدهند برای بازار قیامت خوبه"، "نانشان به شاخ آهو بسته است"، "با مادرت زنا کنی با دیگران چهما کنی؟"، "هر چی توی دیگه به کچه درمیاد"، "آسمون گردی داشت، دل بی بی دردی داشت"، "نه چک زدی نه چونه، داماد اومد توخونه"، "نازکش داری نازکن، نداری پات را دراز کن"، "خونه خری و مجمه مس"، "سکی به بامی جسته، گردش به ما نشسته"، "گورگور را می جورده، آب گودال را"، "قوم و خویش اگر گوشت همدیگر را بخورند استخوان هم دیگر را دور نمی اندازن"، "مال خودت را محکم نگاهدار همسایهات را دزد نکن"، "خویشی به خوشی، سودا به رضا"...

رحیم نامور همچنین در ارائه ی ریشه های شوروی ستیزی که از بی پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر آغاز شده و یک روند تا همین لحظه حاضر ادامه دارد، از جمله می نویسد: "مردم از روس ها می ترسیدند و

از آن‌ها به بدی یاد می‌کردند... می‌گفتند در روستان هرکی هرکی شده وبه علت این عملی که از مردم سرزده (منظور انقلاب اکثریت) خداهم از آن‌ها برگشته و عده‌ای را بر آن‌ها حاکم ساخته که به هیچ خوبی و بدی در دنیا عقیده ندارند... مردمش همه مرتد و واجب القتل شده‌اند... آدم‌کشی برایشان حکم آب‌خوردن را دارد. بچه‌ها را مثل گنجشک سرمی‌برند. شکم زن‌ها را پاره می‌کنند. مثل حیوانات جنگی شده‌اند... به هرکدام از جوان‌ها دستوری دهند که با مادرخواهرشان زناکنند و هرکس اطاعت نکند کشته می‌شود... (ص ۳۵۳) تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

یادمانده نویسی علاوه بر آن که به تاکید رفیق احسان طبری برای "مورخ، کارگردان، نمایشنامه‌نویس، نقاش، موسیقی‌دان، جامعه‌شناس و بسیاری زمره‌های دیگر علم و هنر... صنعتی الهام‌بخش" است، می‌تواند درغناي تجارب دیگران و بسویژه جوانانی که به تازگی بر عرصه مبارزات طبقاتی گام نهاده‌اند موثر باشد. از این رو ای کاش تمام انقلابیونسی که دستی بر قلم دارند با الهام از این اقدام پراج رحیم نامور تجارب غنی زندگی و مبارزات گذشته‌ی خود را در محمل رزم جویانه انقلابیون جوان قرار می‌دادند.

بی‌گمان معرفی تمام ویژگی‌های هنری و اجتماعی سایه‌های گذشته در این مختصر نخواهد گنجید. از همین روی جای توصیه‌ای می‌ماند برای همه دوستداران آثار ژرف‌بوی انسانی که مطالعه‌ی این کتاب را از یاد نبرند. سخن ناگفته می‌ماند اگر از تصاویر زیبای روی جلد و داخل کتاب که به سهم خود بر اثربخشی کتاب افزوده است یاد نشود.

"م. ر. آفتاب"

## اقتصاد و انقلاب

آقای مهدی بهشتی‌پور که دیرگاهی است در گستره تحلیل مسائل اقتصادی در مطبوعات ایران شناخته شده است، در شهریور ۱۳۵۹ رساله‌ای انتشار داده است تحت عنوان "اقتصاد و انقلاب" که با هدف باری رساندن به پی‌ریزی یک اقتصاد مردمی و بدون وابستگی و از موضع دفاع از انقلاب و طرد و محکوم ساختن جدی رژیم سرنگون شده پهلوی نوشته شده است. این کتاب در ۱۸ فصل (که هر فصل نیز به بخش‌های کوچکی تقسیم شده تا خواندن و فهم رساله را برای مردم آسان کند) نگاشته شده است. در رساله مورد بررسی ما دو نوع مطلب را باید از هم تفکیک کرد. یک مقدار اطلاعات جالب در افشاء نظام اقتصادی رژیم سرنگون شده و یک سلسله انتقادهای پیشنهادی شخصی آقای بهشتی‌پور به رژیم انقلابی جمهوری اسلامی. آقای بهشتی‌پور به درستی بر آنست که سروسامان دادن به زندگی اقتصادی کشور، ایجاد دورنمای یک‌رشد مستقل و غیروابسته در تمام عرصه‌های اقتصادی، اجراء هرچه سریع‌تر اصلاح ارضی به سود دهقانان و علیه فئودالیسم، اجراء هرچه پیگیرتر قانون ملی کردن بازرگانی خارجی و نظایر این قبیل اقدامات قاطع و مردمی، شرط لازم بقاء انقلاب است. آقای بهشتی‌پور در دوران نگارش رساله (تابستان گذشته) هنگامی که انقلاب یکی از ادوار دشوار توطئه‌های خارجی و داخلی رامی‌گذراند و تناقضات درونی آن در حال رشد بود، به حق نگرانی‌هایی ابراز می‌دارد. مسیر انقلاب از زمان نگارش این رساله تاکنون آن‌نگرانی‌ها را بلا موضوع نساخته ولی به نظر می‌رسد که انقلاب هم‌اکنون دورنمای

برای تحکیم خود در جهت ضدامپریالیستی و خلقی ایجاد می‌کند. در عین حال روشن است که تلاش‌های رنگارنگ ضد انقلاب داخلی و خارجی حتی دمی قطع نمی‌شود و انقلاب تا مدتی طولانی با مشکلاتی روبرو خواهد بود که به‌تأچار به‌کار نوسازی و تثبیت آن زیان خواهد رساند. آقای بهشتی‌پور آرزومند است که دولت انقلابی با روش‌ها و برخورد‌های خود بر مشکلات نیافزاید بلکه از خود نصح و بلوغ سیاسی و خرد و لیاقت اداره اقتصاد نشان دهد. به‌ر صورت صحت یا سقم انتقادهای و پیشنهاد‌های آقای بهشتی‌پور که به نظر ما از لحاظ منشاء بروز خود نسبت به انقلاب دلسوزانه آمده‌است، چیزی است که باید خود محافل صالحه جمهوری اسلامی در باره آن تصمیم بگیرند. آن‌چه که مسلم است بسیار خوب و بجاست که اقتصاددانان موافق انقلاب، از بیان عقاید خود صرف‌نظر از اثربخشی سریع آن، در رخ نورزند و به رژیم انقلابی در غنی‌کردن اندیشه اقتصادی خود، در جهت یک اقتصاد مترقی و مستقل و مردمی باری رسانند. این شیوه‌ای است که حزب ما خود موافق آن رفتار می‌کند و لذا آن را توصیه می‌نماید.

اما در گستره افشاء رژیم گذشته، آقای بهشتی‌پور (که خود به‌علت شرکت در مطبوعات آن دوران اطلاعات زیادی دارد)

شمای از این اطلاعات را درباره غارتگری‌های خانواده پهلوی و دیگر خانواده‌های میلیاردر وابسته به آن، شایدهایی که در تشکیل شرکت‌های چپاولگر به کمک خانواده پهلوی و به‌دست سرمایه‌داران وابسته ایرانی و سرمایه‌داران خارجی و خانواده‌های ماوراء ثروتمند به‌کار می‌رفته، فرار هزهای متخصص از ایران به آمریکا و کشورهای دیگر غربی، سوءاستفاده رژیم گذشته از چاپه اسکناس زائد، کنترل بازار کشور به‌دست گروه خاص، زبان‌هایی که رژیم به صادرات ایران وارد آورده، سیاست خائنانانه رژیم در وارد کردن اقلام فراوانی از کالاهای کشاورزی خارجی به بازار ایران و تباه کردن کشاورزی داخلی و غیره، مطرح می‌سازد.

نوشته‌های افشانی درباره سیاست و اقتصاد رژیم گذشته هنوز بسیار کم است و جا دارد که کسانی مانند آقای بهشتی‌پور تالیف خاصی را به این نوع افشاءگری‌ها در زمینه اقتصادی با ذکر اسناد و مدارک و امثله و آمار، تا آن‌جا که میسر باشد، اختصاص دهند تا علل واقعی انقلاب ایران به شکل کاملاً مشخص و مستند روشن گردد و برخی "فراموشکاران" که امروز برای هر لغزش انقلاب هیاهو می‌کنند، خیانت‌های بزرگی را به یاد آورند که علت‌العلل این انقلاب بود.

ط.

"بازمانده‌های اقتصاد فئودالی که به صورت مالکیت بزرگ بر زمین‌های قابل کشت و آب و وسایل کشاورزی هنوز به میزان وسیعی وجود دارد، باید برانداخته شود"

(از برنامه حزب توده ایران)



## رویدادهای ایران

۱۲ فروردین - ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰: اجرای نقشه هیگ.

صدور فرمان ۱۰ ماده‌ای امام خمینی در ۲۵ اسفند ۱۳۵۹ توطئه گسترده ضدانقلاب را برای ایجاد درگیری و آشوب که گام به گام پیش می‌رفت، متوقف کرد. از این پس تا ۶ فروردین در فعالیت‌های ضدانقلاب وقفه‌ای حاصل شد. با ایجاد درگیری در این روز در جالوس مرحله تازه‌ای از فعالیت‌های ضدانقلاب آغاز شد. حوادث بعدی نشان داد که ضدانقلاب اجرای یکی از نقشه‌های سه گانه امپریالیسم برای نابودی انقلاب، یعنی نقشه هیگ، را در دستور روز قرار داده است.

الکساندر هیگ وزیر امور خارجه آمریکا و فرمانده سابق ناتو آشکارا گفته بود: "در صورت آغاز جنگ داخلی در ایران، ایالات متحده آمریکا امکان خواهد داشت به طرف مورد نظر کمک سریع بکند" (کیهان - ۱۷ اسفند ۱۳۵۹).

وقتی با صدور فرمان امام خمینی، مسئولان درجه اول کشور تا پایان جنگ از سخن گفتن تحریک‌آمیز منع شدند، پنهان شدن زیر نقاب حمایت این و با آن مقام و ایجاد درگیری به بهانه حمایت از مسئولان دیگر ممکن نبود. بنابراین ایجاد درگیری‌های خیابانی در دستور روز قرار گرفت. حوادث بعدی نشان داد که ضدانقلاب بر دو عامل در درگیری‌ها تاکید داشته است: اول - کشتن یک یا چند نفر در هر درگیری، دوم - تسلسل بخشیدن به درگیری‌ها به بهانه برگزاری مراسم شهدا و کشتن افراد تازه در هر یک از این مراسم. به این ترتیب ضدانقلاب کوشید تشنج را گام به گام گسترش دهد و علاوه بر ایجاد درگیری، فرمان امام و تلاش نیروهای خط امام را برای استقرار قانون در سال ۶۰ بی اثر کند.

ضدانقلاب با استفاده از نیروی وسیع مجاهدین که بخاطر تحلیل نادرست اوضاع مدتی است در دام افتاده، فعالیت خود را از ۶ فروردین در جالوس آغاز کرد. مائوئیست‌های آمریکایی "پیکار" که از آغاز تهاجم نظامی صدام به ایران "تبدیل جنگ ارتجاعی را به جنگ داخلی" رسماً اعلام کرده‌اند و جاسوسان سیا که نام "رنجبر" بر خود نهاده‌اند با کمک ساواکی-

ها سازمان‌دهندگان و فعالین اصلی درگیری‌ها بودند. آن‌ها با استفاده از چهاروی مجاهدین و فعالیت گسترده قشربون و انحصارطلبان نقشه هیگ را در یک ماهه ۱۲ فروردین - ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰ به اجرا درآوردند.

درگیری ۱۲ فروردین در شیراز آغاز گسترش تشنجات بود و به دنبال آن در شهرهای زیر درگیری و زدوخورد خیابانی در ابعاد و سطوح مختلف ایجاد شد:

رامسر و کتالم (۱۶ فروردین)، شیراز (۱۷ فروردین)، ارومیه (۱۸ فروردین)، جالوس (۱۶ فروردین)، بروجرد و زنجان (۲۵ فروردین)، قزوین و همدان (۲۶ فروردین)، روستاهای داراب (۲۴ و ۲۷ فروردین)، اصفهان (۲۷ فروردین)، دانشگاه تهران (اول اردیبهشت).

درگیری‌های بالا که در همه آن‌ها بین یک تا ۳ نفر به شیوه‌های گوناگون و همیشه مرسوم و به وسیله افراد ناشناس کشته شدند، از درگیری مقابل دانشگاه تهران که مائوئیست‌های آمریکایی برپا کردند و راست افراطی به آن دامن زد یک شکل تازه گرفت و آن پرتاب سه راهی و نارنجک به میان جمعیت بود. همواره نارنجک و سه راهی توسط افراد ناشناس در میان مائوئیست‌های آمریکایی و با مجاهدین منفجر شده تا با کشتن کس یا کسانی از جانبی دولت بدنام و به کشتار مخالفان متهم شود و از طرف دیگر مخالفان ناآگاه جری‌تر شوند و ضدانقلاب بهانه لازم را برای ادامه تشنج به دست بیاورد.

حوادث یاد شده در روز سوم اردیبهشت در درگیری‌های قائم شهر و آمل وارد مرحله تازه‌ای شد. در حوادث این دوشهر ضدانقلاب به شیوه‌های یاد شده چهارتن از هواداران مجاهدین را که دوتن آن‌ها دختر بودند به طرز فجیعی به قتل رساند. این حوادث که تاکنون بیشترین تعداد قربانیان حوادث ساواک - سیا ساخته را داشته است تشنجات را شدت بیشتری بخشید. مجاهدین که در اغلب حوادث یاد شده از فعالین موثر بودند، با کشته شدن چهارتن از هواداران‌شان به فعالین اصلی تبدیل شدند. اکنون دیگر سناریوی ضدانقلاب از "چپ" و راست چنان مجاهدین را به دام کشیده که همه عناصر ضدانقلابی به آسانی می‌توانند در پناه نام "مجاهد" سنگریز گردند.

با اعلام راهپیمایی اعتراضی از جانب مجاهدین در چند شهر درگیری‌ها وسعت زیادی گرفت. روز ۵ اردیبهشت در شهرهای اصفهان و شهرکرد درگیری شد. روز ۸ اردیبهشت مجاهدین بدون کسب اجازه در تهران دست به راهپیمایی زدند. نتیجه از پیش معلوم بود: راست افراطی به میدان آمد. عوامل مشکوک، ساواکی‌ها، رنجبری‌ها و پیکاری‌ها از دو طرف در آتش نفاق دمیدند و حاصل دو کشته از مجاهدین بود. در همین روز در شهرهای کرج، اراک، نهاوند و زنجان نیز تشنج و درگیری ایجاد شد.

از جنبه انقلاب، از همان زمان صدور فرمان ده ماده‌ای امام تلاش برای استقرار قانون آغاز شد. اعلامیه ۱۰ ماده‌ای دادستان کل انقلاب که در آن برای اولین بار بر خورد درست یا مسأله آزادی‌های سیاسی شده بود، گام نخست در این زمینه بود و سپس بیشتر مقامات مسؤل در سخنان خود مضمون اعلامیه ۱۰ ماده‌ای را تکرار کردند. با نزدیک شدن روز جهانی کارگر و در پیش بودن مراسم، تلاش و بیبسی از جانب دادستان کل انقلاب و وزیر کشور برای استقرار عملی قانون دیده شد: به مراسم "انجمن همبستگی سندیکاها و شوراهای تهران" و "سازمان فدائیان خلق (اکثریت)" اجازه رسمی داده شد. رادیو و تلویزیون اعلام کردند که مراسم فدائیان قانونی است و دولت مراقبت از آن را تضمین می‌کند. خوشبختانه مجاهدین از اعلام راهپیمایی و مراسم بدون اجازه در این روز خودداری کردند. اما ضدانقلاب به تلاش خود برای ادامه نقشه هیگ ادامه داد. صبح روز ۱۱ اردیبهشت مائوئیست‌های آمریکایی "پیکار"

و چهره‌های اقلیت کوشیدند بخشی از شهر را به تشنج بکشند، اما از آنجا که این گروه‌ها دارای نیروی نیستند، با همه سعی راست افراطی از جانب مقابل تشنج وسعت نگرفت. ضد-انقلاب برای جبران این شکست همه نیروی خود را علیه مراسم فدائیان بسیج کرد. از آنجا که اولین مراسم قانونی فدائیان اکثریت برگزار می‌شد و رادیو و تلویزیون هم آن را اعلام کرده بود، برهم زدن این مراسم برای لطمه‌زدن به حیثیت دولت و اثبات این امر که گویا دولت قادر به استقرار قانون و امنیت نیست، برای ضدانقلاب اهمیت فراوانی داشت. با آغاز مراسم، ضدانقلاب سازمان داده شده متشکل از ساواکی‌ها، رنجبری‌ها، پیکاری‌ها و عناصر قشری زیر شعار "حزب فقط حزب الله" حمله بی‌سابقه‌ای را به جمعیت آغاز کرد. حملات چندبار توسط پاسداران دفع شد، اما با پرتاب سه راهی به میان جمعیت که سبب قتل دونفر و مجروح شدن عده زیادی شد مراسم به هم خورد.

۱۵ فروردین - بهزاد نبوی وزیر مشاور در امور اجرائی گفت: سال گذشته ۳۵ میلیارد تومان کسر بودجه داشتیم.

- انفجار ۲ بمب در قم ۳۰ نفر را مجروح کرد.

۱۶ فروردین - وزیر بازرگانی ورود بعضی از کالاها را ممنوع اعلام کرد.

- لایحه تشکیل نییاد جنگ زدگان در مجلس تصویب شد.

۱۷ فروردین - امام خمینی در سخنانی گفت: "طبقه محروم و گودنشین این انقلاب را به شمرسانید"، "کاخ نشین‌ها برای این ملت و برای این جنگ، هیچ کاری نکرده‌اند و نخواهند کرد"، "من یک موی گودنشینان را به همه کاخ نشینان ترجیح می‌دهم".

- پیام کمیته مرکزی حزب توده ایران به کمیته مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی به مناسبت برگزاری کنگره شانزدهم حزب کمونیست چکسلواکی منتشر شد.

- کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان به مقامات مسئول کشور هشدار داد: ضدانقلاب می‌کوشد آذربایجان را به آشوب بکشاند.

- وزیر کشاورزی گفت: تا تکلیف مالکیت روشن نشود، برنامه ریزی کشاورزی ممکن نیست.

- جنگنده‌های ایران به پایگاه‌های هوایی رژیم صدام در عمق خاک عراق حمله کردند و با موفقیت بازگشتند.

- باند سرمایه‌داران خارج کننده ارز در شیراز به دام افتاد و از ۵ سرمایه‌دار عضو شبکه

خارج کننده ارز مقدار زیادی طلا و اسکناس‌های ایرانی و خارجی به دست آمد.

- ۸ نفر به اتهام شرکت در ترور آیت‌الله ربانی شیرازی دستگیر شدند.

- سخنگوی دولت گفت: تحول وضع خراب اقتصادی، به سرعت تحول وضع سیاسی امکان

پذیر نیست.

۱۸ فروردین - حزب توده ایران علیه مهندس مهدی بازرگان بخاطر افترازی و دشنام-

های مکرر علیه حزب توده ایران اعلام جرم کرد.

- رضا صدر مدیر مسئول روزنامه میزان به اتهام جوسازی و زدن تهمت به مقامات مسئول

کشور بازداشت شد.

- در جلسه علنی مجلس گفته شد: تجار ایران از صدر مشروطه تا امروز مالیات نپرداخته‌اند.

- شورای عالی دفاع پاسخ ایران به هیات بررسی جنگ را تصویب کرد و ۵ شرط برای صلح

با رژیم صدام به این شرح اعلام شد: ۱- حدود مرزهای ایران و عراق در قرارداد ۱۹۷۵ رعایت

شود، ۲- آتش بس و عقب‌نشینی باید هم‌زمان باشد، ۳- دادگاه باید درصدد رفع نتایج تجاوز

برآید، ۴- نتایج تجاوز بررسی شود، ۵- دادگاه متجاوز را همین کند.

- دولت میزان کمک به روستائیان را اعلام کرد.

۱۹ فروردین - با معرفی حجت‌الاسلام اشراقی به عنوان نماینده رئیس جمهور هیات ۳

نفره حل اختلاف مسئولین مملکتی تکمیل شد.

- برای گفت و گو پیرامون مسائل حمل و نقل ترانزیتی و راه‌سازی هیئتی به مسکو اعزام

شد.

- کلیه متولدین ذکور ۱۳۴۱ برای اعزام به خدمت احضار شدند.

- ۲ سرمایه‌دار معروف اصفهان به جرم گرانفروشی و ایجاد بازار سیاه زندانی شدند.

- ۷۸۶ کیلو تریاک و مواد افیونی در سهاوند و سبزوار کشف شد.

- روزنامه میزان توقیف شد.

۲۰ فروردین - اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی حزب توده ایران درباره تشکیل

هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران منتشر شد. در اطلاعیه از جمله آمده بود: "در فروردین ۱۳۶۰ هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران با حضور

اعضای اصلی و مشاور و گروهی از مسئولان و کادرهای حزبی تشکیل شد".

- اطلاعیه مهم دادستان کل انقلاب اسلامی درباره فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی

در ۱۰ ماده منتشر شد. حزب توده ایران این اطلاعیه را گام مهمی در راه تأمین حاکمیت قانون

در سال "حکومت قانون" ارزیابی کرد.

- سازمان حزب توده ایران در اتریش درباره فعالیت ضدانقلاب هشدار داد.

- دکتر بهشتی رئیس دیوان عالی کشور در مصاحبه مطبوعاتی گفت: هیچ کس بخاطر عقیده

سیاسی از کار برکنار نمی‌شود.

- آئین‌نامه خرید و فروش خانه در هیات دولت تصویب شد.

- وزارت ارشاد مقررات چاپ و انتشار مطبوعات در سراسر کشور را اعلام کرد.

۲۲ فروردین - گزارش هیئت سیاسی به هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده

ایران منتشر شد.

- وزیر کشور در زاهدان اعلام کرد: افغان‌های مهاجر در ایران اسکان داده می‌شوند.

- یک فتوای زاده، فرمانده سپاه پاسداران کاشمر را به قتل رساند.

۲۳ فروردین - برنامه حزب توده ایران برای تثبیت، تحکیم و گسترش همه‌جانبه

انقلاب ضدامپریالیستی و مردمی ایران منتشر شد.

- ۵ میلیارد ریال برای اسکان و اشتغال جنگ زدگان اختصاص یافت.

- وزیر آموزش و پرورش اعلام کرد: در سال تحصیلی آینده تعدادی از دانشگاه‌ها باز

می‌شود.

- چند شبکه بزرگ قاچاق ارز دانشجویی کشف شد.

- مدیرعامل سازمان آب تهران گفت: عدم صرفه‌جویی در مصرف آب باعث اعمال نرخ

تصاعدی و جیره‌بندی خواهد شد.

- گزارش هیات بررسی شکنجه تقدیم مجلس شورای اسلامی شد.

۲۴ فروردین - قطعنامه عمومی هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران

منتشر شد.

- رهبرانقلاب در دیدار با اعضای ستاد انقلاب فرهنگی گفت: دانشگاه پس از تحقق

تغییرات اساسی باز شود. دکتر سروش به نقل از امام گفت: " در مورد انتخاب استادان همین قدر که استادی باشد که تخصص داشته باشد و در مسیری که ما می‌خواهیم تخصص او قابل بهره‌برداری باشد و کار او سودمند و نافع به سود اجتماع باشد و عمل او به هیچ وجه برخلاف نهضت نباشد، ولو این که مسلمان نباشد، ما ابایی نخواهیم داشت از بهره‌جستن از کار او و تخصص او، بلکه اصرار داریم که حتماً از خدمات این گونه استادان هم استفاده کنیم."

دولت ایران در مورد توطئه امپریالیسم به کشورهای منطقه هشدار داد و اعلام کرد: " ایران کلیه فعل و انفعالات آمریکا، فرانسه و انگلیس در خلیج فارس را از نزدیک تحت بررسی و امان نظر دارد."

نماینده دزفول در مجلس از پزشکان برای مداوای مجروحان جنگ دزفول کمک‌خواست.  
هیات صلح کشورهای غیرمتعهد در میان فریادهای مرگ بر آمریکا از ویرانی‌های دزفول و اهواز دیدن کرد.

معاون کل وزارت امور اقتصادی و دارایی، اولویت‌های بودجه سال ۶۰ را اعلام کرد.  
۲۵ فوروردین - رهبرانقلاب در سخنانی گفت: ایجاد اختلاف موجب سلطه خارجی خواهد شد.

حجت الاسلام رفسنجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی در مصاحبه‌ای گفت: نظام مالیاتی کشور را یقیناً باید دگرگون کنیم.

مهدی‌بیلیغ قاجاقچی معروف و ۶ قاجاقچی دیگر تیرباران شدند.  
۲۶ فوروردین - وزارت امور خارجه ایران اظهارات حبیب شطی دبیرکل کنفرانس اسلامی را علیه ایران به شدت محکوم کرد.

۲۷ فوروردین - رهبرانقلاب درباره توطئه کسانی که در حوزه‌های علمیه به فعالیت مشغولند، هشدار داد و گفت: من به اشخاصی که در بعضی از حوزه‌های علمیه جمع شدند، گوشزد می‌کنم و هشدار می‌دهم از شیطنت دست بردارند.

۴ معاون وزارت خارجه از سوی نخست‌وزیر معرفی شدند.  
با تصویب هیات دولت معاملات مسکن در شهرستان‌ها آزاد شد.  
۵۰ مهاجم به دادگاه انقلاب اصفهان حمله کردند.  
۳۴ نماینده مجلس از دادستان کل انقلاب بخاطر صدور اعلامیه ۱۰ ماده‌ای تقدیر کردند.

به حکم دادگاه مستقر در شهرداری ۸۸ زمین‌خوار و سازنده خانه‌های غیرمجاز زندانی شدند.  
در نامه‌ای به وزیر کشور، رئیس جمهور خواستار اعلام دلائل متوقف شدن انتخابات برخی از حوزه‌ها شد.

۲۸ فوروردین - به دنبال خراب کردن تعدادی خانه در "گرمدره" که در نزدیکی کرج ساخته شده بود، درگیری وسیعی بوجود آمد. عده‌ای عوامل مشکوک با کمک مائوئیست‌های آمریکایی در میان کسانی که خانه‌هایشان خراب شده بود نفوذ کردند و اتوبان تهران - کرج را چند ساعت بستند.

۲۹ فوروردین - حمله بزرگ متجاوزان صدامی در غرب شکست خورد و ۲۰۰ نظامی عراق کشته شدند.

حجت الاسلام خامنه‌ای امام‌جمعه تهران در خطبه‌های نماز گفت: روال اقتصادی

جامعه باید به سوی رفاه حرکت کند اما باید جلوی اشرافیت را گرفت.

طلاب حوزه علمیه قم طی تلگرافی به رهبرانقلاب آمادگی خود را برای مبارزه با توطئه‌گران در حوزه علمیه اعلام کردند.

کرمان درسوی ۱۲ پاسدار شهید به حال تعطیل درآمد.

۳۰ فوروردین - پیام کمیته مرکزی حزب توده ایران به کارگران و زحمتکشان ایران به مناسبت اول ماه مه منتشر شد.

پاسداران انقلاب حمله مسلحانه عوامل فئودال را در سیستان و بلوچستان دفع کردند.

بهبزادنبوی سخنگوی دولت اعلام کرد: ۵۶ میلیون دلار پول اسلحه ایران بلوکه شد.

هیات بررسی شایعه شکنجه نتیجه کار خود را اعلام کرد. محمد منتظری نماینده امام

در هیات بررسی شکنجه گفت: نظام حاکم بردادگاه‌ها و زندان‌ها به هیچ وجه مبتنی بر شکنجه نیست. اگر موارد محدودی شکنجه دیده شده، به طور استثنائی و از سوی افراد غیرمسئول بوده است.

۱۴۰ تن به اتهام تحریک و راه‌اندازان جاده کرج دستگیر شدند.

آیت‌الله منتظری در تلگرافی به امام از توطئه ایجاد نفاق به بهانه شیعه و سنی در

حوزه‌های علمیه پرده برداشت.

محاكمه ۴ تن از ملاکین شمشک آغاز شد.

روزنامه میزان از توقیف خارج شد.

مراسم بزرگداشت فداشان شهید - جزئی، سورکی، چوپان زاده، ضیاظرفی، کلانتری،

سرمدی و افشار از جانب سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در بهشت زهرا برگزار شد.

اول اردیبهشت - مائوئیست‌های آمریکائی "بیکار" و "رنجبر" که به همراه چپ‌روهای

"اقلیت" و "راه‌کارگر" از عصر روز پیش به بهانه بازگشائی دانشگاه آشوب برپا کرده بودند،

در این روز هم به فعالیت ادامه دادند. با دخالت راست افراطی زیر پوشش "حزب الله" درگیری

گسترده شد. در این میان عوامل ناشناسی با منفجر کردن سه زاهنی در میان جمعیت باعث کشته

شدن دونفر و مجروح شدن عده‌ای شدند.

نخست وزیر بودجه سال ۶۰ را تقدیم مجلس کرد.

اعلام شد: با تصویب هیات دولت خانواده‌های مبارزان جان باخته قبل از ۲۲ بهمن از

مزایای شهدا برخوردار می‌شوند.

۲ اردیبهشت - کمیسیون امور خارجه مجلس شورای اسلامی در بیانیه‌ای حمایت ایران را از

مبارزات مردم السالوادور اعلام و توطئه‌های آمریکا را در این کشور محکوم کرد.

اعضای شبکه بمب‌گذاری در تهران دستگیر شدند. در مخفی‌گاه بمب‌گذاران ۲۷۰۰

چاشنی، ۱۶ حلقه ۵۰۰ متری فتیله، ۳۰۰ دینامیت و یک گونی باروت کشف شد.

در دادگاه انقلاب فاش شد: سرمایه‌داران بزرگ شمشک کشاورزان را شکنجه می‌کرده‌اند.

۳ اردیبهشت - دکتر بهشتی گفت: گرانی فزاینده، بخشی از توطئه علیه انقلاب است.

بسیی در نیاوران منفجر شد و بر اثر آن ۲ نفر کشته و ۱۵ نفر مجروح شدند.

وزیر مسکن و شهرسازی گفت: به ۳ میلیون واحد مسکونی در سراسر کشور نیاز داریم.

پروتکل بازرگانی ایران و ترکیه امضاء شد.

تربیت بدنی تهران تعطیل شد.

۵ اردیبهشت - چندین سازمان، حزب و گروه که روز تولد فاطمه زهرا دخت گرامی پیامبر

اسلام را به عنوان روز زن تعیین کرده بودند در تهران راهپیمایی کردند.

۱۱ - عضو هیئت منصفه مطبوعات انتخاب شدند.

۱۲ - آیت الله منتظری گفت: به اسم ولایت تشیع می‌خواهند نقشه‌های کیسینجر را در ایران پیاده کنند.

۱۳ - اردیبهشت - انفجار بمب ۸ نفر را در کرمانشاه کشت و ۳۵ نفر را مجروح کرد.

۱۴ - دادگاه عباس امیرانتظام مجددا تشکیل شد.

۱۵ - اردیبهشت - پیام شادباش کمیته مرکزی حزب توده ایران به مناسبت سالروز تولد امام خمینی منتشر شد.

۱۶ - سخنگوی دولت گفت: دولت با همکاری مردم قاطعانه در برابر گروه‌های مخالف انقلاب خواهد ایستاد.

۱۷ - کاندیدای پست وزارت دادگستری معرفی شدند.

۱۸ - معاون کل وزارت دارایی گفت: سیستم مالیاتی کشور دگرگون می‌شود.

۱۹ - توطئه افغانی‌ها و رنجبری‌ها برای حمله به سفارت‌های شوروی و افغانستان با منشیاری ماموران خنثی شد.

۲۰ - رئیس جمهور دلائل وزیر کشور را برای برگزار نکردن انتخابات بعضی از حوزه‌ها غیر قانع کننده خواند.

۲۱ - اردیبهشت - رئیس جمهور به سئوالات هیات سه نفری حل اختلاف پاسخ داد و گفت: من با سرپرستی وزارت خارجه توسط آقای رجایی موافق نیستم و آن را تصویب نمی‌کنم.

۲۲ - قاچاقچی دز تهران تیرباران شدند.

۲۳ - به دنبال سخنان افشاگرانه محمد منتظری درباره لیبیرال‌ها مجلس برای مدت کوتاهی متشنج شد.

۲۴ - رئیس جمهور در برنامه‌ای خطاب به رئیس مجلس دولت را متهم کرد که هنگام اجرای بیانیه الجزایر به سود آمریکا و امثال شمس پهلوی، حبیب القانین وثابت پاسبان عمل کرده است.

۲۵ - رئیس جمهور در کارنامه روزنامه خود شدیداً به حزب توده ایران حمله کرد.

۲۶ - اردیبهشت - وزیر کشاورزی و عمران روستائی گفت: تا مساله مالکیت حل نشود برنامه ریزی کشاورزی مشکل است.

۲۷ - نخست وزیر محمد اصفری را به عنوان وزیر دادگستری به رئیس جمهور معرفی کرد.

۲۸ - قاچاقچی افغانی در اصفهان تیرباران شدند.

۲۹ - اردیبهشت - نخست وزیر و سخنگوی دولت در نامه سرگشاده‌ای به هیات ۳ نفره اعلام کردند که در برابر اتهامات سکوت کرده‌اند و خواستار رسیدگی این هیئت شدند.

۳۰ - رهبر انقلاب روز کارگر را به مستضعفین جهان تبریک گفت. امام گفت: کارگران و کشاورزان ستون فقرات کشور و انقلابند.

۳۱ - دکتر بهشتی اعلام کرد: سرتیپ مسئول خرید ۵۶ میلیون دلار اسلحه بازداشت شد.

۳۲ - اردیبهشت - روز جهانی کارگردان تهران طی مراسم باشکوهی برگزار شد. صبح این روز به دعوت "شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی" گروه کثیری راهپیمایی کردند. عصر این روز مراسم به دعوت "انجمن همبستگی سندیکاها و شوراهای کارگران و زحمتکشان تهران و توابع" در استادیوم نصیری با شرکت ده‌ها هزار نفر برگزار شد. هم‌زمان با این مراسم سازمان

فدائیان خلق ایران (اکثریت) مراسمی در میدان آزادی برپا کردند. ضدانقلاب سازمان یافته به این مراسم حمله کرد و آن را برهم زد. بر اثر پرتاب سه راهی ضدانقلاب به میان جمعیت ۲ نفر کشته و عده زیادی مجروح شدند. صبح این روز نیز توطئه مائوئیست‌های آمریکائی "پیکار" و چپ‌روهای "اقلیت" برای ایجاد آشوب توسط مردم و ماموران انتظامی خنثی شد.

۳۳ - اردیبهشت - شورای نگهبان انتصاب رئیس شهربانی از جانب رئیس جمهور را غیرموجه و خلاف قانون اساسی دانست.

۳۴ - جاسوس بین‌المللی آمریکا و اسرائیل در شیراز تیرباران شدند.

۳۵ - سخنگوی دولت مواضع دولت را در قبال احزاب و گروه‌های سیاسی اعلام کرد. بهزاد نبوی گفت گروه‌هایی که به انقلاب زبان نرسانند، حتی اگر مخالف دولت باشند اجازه دارند دفتر و روزنامه داشته باشند. او اضافه کرد: با گروه‌هایی که با دولت می‌جنگند قاطعانه برخورد خواهد شد.

## «سند دست‌های پینه‌روستائیان است»

### نه کاغذهای جعلی قدوین شده»

امام خمینی

"وضع در ایران به صورتی بوده است که حقوق کارگران و رعایا را سرمایه‌داران بزرگ و مالکین بزرگ برده‌اند و امروز هم دارند می‌برند. بدین جهت آنان مالک کارخانه‌ها و زمین‌های خود نمی‌باشند. ما همه آنان را به پای میز محاکم می‌کشیم، ما ملک سرمایه‌داران را مورد بررسی قرار می‌دهیم و حقوق همه مردم محروم را که عمری است مالکین بزرگ و سرمایه‌داران بزرگ خوردفاند، به خرومین بازپس داده می‌شود".

- امام خمینی -

## رویدادهای جهان

در یک ماه گذشته، خاورمیانه و نزدیک همچنان بستر داغ رخدادهای جهان بود. از این زو رویدادهای جهان را از بررسی اوضاع و احوال قاره آسیا آغاز می‌کنیم:

### آسیا

#### خاورمیانه و نزدیک

تمرکز توطئه‌آمیز نیروهای ضربتی امپریالیست‌ها در منطقه و رشته دیدارها و گفتگوهای کارگزاران بلندپایه امپریالیستی، به ویژه امپریالیسم آمریکا و انگلیس، با سردمداران کشورهای ارتجاعی منطقه، در چارچوب تلاش‌های مشخصی برای زمینه‌سازی، ایجاد هماهنگی و اجرای اقدامات سرکوب‌گرانه علیه انقلاب‌های پیروزمند ایران و افغانستان و جنبش‌های رزمنده آزادی بخش خلق‌های منطقه می‌گنجد. با پایان یافتن سفر هیئته کشورهای مصر، اسرائیل، عمان، عربستان و اردن، دیدار مارگارت تاچر از کشورهای دارای رژیم‌های مرتجع در خلیج فارس و نیز از هند آغاز شد. آماج‌های اصلی سفر مارگارت تاچر جلب پشتیبانی فنان دول وابسته به بریتانیا و گسترش مناسبات "دوستانه" با آنها، کشتادن هرچه بیشتر پای آنها در توطئه براندازی انقلاب ایران و افغانستان و اطمینان بخشیدن به این رژیم‌های ارتجاعی جهت تقویت "سپاه واکنش سریع" به عنوان یگانه افزاز "بیمه‌کننده"، یا به دیگر سخن "خفه‌کننده" جنبش و انقلاب در این کشورها بود.

پیامدهای این دیدارها و مذاکرات را می‌توان چنین جمع بندی کرد:

- پاکستان تا بن دندان به جنگ‌افزارهای پیشرفته تهاجمی مسلح می‌شود و کمک‌های نظامی به مبلغ ۲ میلیارد و پانصد میلیون دلار به رسم چکمه‌لیسی و چاکرماچی از آمریکا دریافت خواهد داشت. در یک کلام، پاکستان به پایگاه نظامی آمریکا تبدیل خواهد شد، که این امر

بویژه نگرانی کشورهای همسایه را برانگیخته است.

- عربستان نیز به مدرن‌ترین سلاح‌های زرادخانه امپریالیستی مجهز خواهد شد.

- بعد از سفر هیک، وزیر امور خارجه آمریکا، در ادامه منطقی سیاست داخلی ضد خلقی دارودسته صدام، سعدون حمادی، وزیر خارجه عراق، اعلام داشت که دلیلی برای قطع روابط بین عراق و آمریکا برای همیشه نمی‌بیند. سپس رادیو آمریکا طی گزارشی از جانب "مقامات رسمی" وزارت امور خارجه آمریکا اعلام کرد: "مذاکرات مدیرکل وزارت امور خارجه آمریکا و سعدون حمادی، وزیر امور خارجه در ۲۳ فروردین شمر بخش بوده است."

روزنامه واشنگتن پست در شماره یازده آوریل ۸۵ نوشت: "مناسبات بازرگانی میان عراق و آمریکا روبه افزایش است و دولت آمریکا تصمیم گرفته است پنج فروند هواپیمای بوئینگ به ارزش ۲۵۰ میلیون دلار به عراق بفروشد."

از سوی دیگر بزرگ گارمل، رهبر خلق افغانستان، فاش ساخت که بین ده تا دوازده اردوگاه برای آموزش نظامی به مزدوران افغانی در عراق تشکیل شده است.

بدین سان، دارودسته جدا از خلق صدام، به آغوش امپریالیسم، به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، پناه می‌برد.

- لبنان هم شاهد گسترش آتش افروزی و درگیری از سوی دسته‌های مسیحی راست‌گرا، تحت فرماندهی سعد حداد، دست‌نشانده اسرائیل و تشدید حملات پیاپی اسرائیل بود. در نتیجه فروباریدن گلوله و بمب بر روی نقاط مسکونی بی‌دفاع صدها تن جان خود را از دست دادند. کارگزاران کشورهای امپریالیستی این درگیری‌های خونبار را به مثابه حلقه‌ای از تدارکات گسترده و پرداخته خود، بخاطر سرکوب جنبش‌های انقلابی و آزادی بخش و کشتادن پای دوستان این نهضت‌ها به درگیری‌های منطقه‌ای، به اجرا گذاردند.

بدین سان، از یک سو امپریالیست‌ها در تلاش هماهنگ امیدوارند نیروهای سوریه و فلسطین را در درگیری‌های لبنان پای بند کنند و از سوی دیگر با تمرکز نیروهای مصر و اردن در مرز لیبی، این کشور انقلابی را در فشار و تنگنا قرار دهند، و در نهایت پشت جنبه نیروهای انقلابی منطقه را خالی سازند.

در این حال، سناتور هوارد بیکر، رهبر اکثریت سنای آمریکا، در مصاحبه با یک شبکه تلویزیونی آمریکا گفت: "اسرائیل در مورد فروش هواپیماهای آواکس به عربستان سعودی نگران است." وی تاکید کرد: "هیچ‌یک از روسای جمهور و مقامات کاخ سفید آمریکا تاکنون به اندازه ریگان خبرخواه اسرائیل نبوده است."

- مصر هم "میزبان" هیک، وزیر خارجه آمریکا بود. هیک در قاره گفت: "آمریکا خواهان قدرتمندی مصر است." "وسادات، عامل سرسپرده به امپریالیست‌ها طی مصاحبه‌ای با هفته‌نامه "اکتبر" اعلام کرد: "عضویت مصر در پیمان آتلانتیک شمالی ناتو تحت بررسی است." وی افزود: "شخصاً در پیوستن به ناتو هیچ گونه تردیدی به خود راه نخواهد داد، چون مصر نیز همانند اروپا در معرض تهدیدات شوروی است."

پس از دیدار هیک از مصر، سادات در راه اجرای توطئه بزرگ امپریالیست‌ها، نود هزار تن سرباز مصری به منظور حمله به چاد برای دمیدن جان دوباره در کالبد حسن هابره، جسد سیاسی چاد، به مرزهای چاد اعزام داشت.

- چین هم توطئه‌های خود را در منطقه گسترش داده هماهنگ با امپریالیست‌ها فعالیت تبلیغی را دنبال می‌کند. خبرگزاری "پرس اینترنشنال" فاش ساخت: "عده‌ای از جاسوسان

چینی، زیرنام "دیپلمات" به ایران آمده‌اند... و از پایگاه‌های نظامی چین در پاکستان برای گروهک‌های مائوئیستی در ایران اسلحه فرستاده می‌شود.

بر همان اساس است که پرنسپسکی در مورد "رابطه چین و آمریکا" اهمیت "حیاتی" قائل شد و والترستل، معاون وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا، طی سخنرانی گفت: "سیاست آمریکا و چین در برابر اتحاد شوروی یکسان است."

فلسطین. پانزدهمین همایش "شورای ملی فلسطین"، نهاد عالی قانون‌گذاری جنبش مقاومت فلسطین، در روزهای ۲۳-۲۴ فروردین ماه در دمشق تشکیل شد، که نود و دوهیئت از کشورهای عربی و دوست از جمله کشورهای سوسیالیستی، جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و چند سازمان سیاسی، در آن شرکت داشتند. در پایان بیانیه‌ای انتشار یافت که ضمن محکوم کردن اعمال تجاوزکارانه امپریالیستی و صهیونیستی، خواستار اتحاد جنبش ملی با انقلاب فلسطین شد. بیانیه همچنین کارگزاران تروریسم منطقه‌ای و "تروریسم امپریالیسم آمریکا علیه جنبش‌های آزادی‌بخش جهان را به شدت محکوم کرد."

فاروق قدومی در این اجلاس گفت: "اتحاد شوروی هم پیمان راستین اعراب است." در جریان برگزاری "شورای ملی فلسطین" باردیگر یاسر عرفات به ریاست کمیته اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین برگزیده شد. بدین مناسبت از سوی کمیته مرکزی حزب توده ایران پیام تبریکی خطاب به یاسر عرفات ارسال شد. در پیام از جمله آمده است:

"حزب توده ایران، که همواره بر همبستگی بی‌دریغ خود با جنبش مقاومت فلسطین تاکید کرده است، هم‌آوا با شما، اعلام می‌دارد که مسئله فلسطین را تنها با شرکت همه‌جانبه و مستقیم و فعال "سازمان آزادی‌بخش فلسطین"، بگانه نماینده راستین خلق فلسطین، می‌توان حل کرد."

#### جنوب شرقی آسیا

رهبران چین به پیروی از سیاست توسعه‌طلبانه و برتری‌جویانه شوونیستی خود، عملاً با دخالت‌ها و تمرکز نیروهای مسلح خود در مرزهای لائوس و ویتنام و سازماندهی ضدانقلابیون کامبوجیا به جوتشنج در منطقه دامن زده‌اند.

— نماینده جمهوری سوسیالیستی ویتنام در سازمان ملل متحد، طی اعتراض‌نامه‌ای، عملیات رهبران پکن را تلاشی "ابلهانه" خواند و پرده از تمرکز نیروهای مسلح چین در مرز لائوس انقلابی برداشت.

\* خلق کامبوجیا، روز ۲۸ فروردین، روز جشن ملی خلق کامبوجیا را جشن گرفتند. شور و سرور همه خلقی در این روز بخاطر سرنگونی حکومت سراپاوابسته لئونول است.

\* روز ۶ اردیبهشت، مردم ویتنام برای انتخاب "مجلس ملی" و "شوراهای خلق" استان‌ها و شهرهای بزرگ به پای صندوق‌های رای رفتند.

۳۴ میلیون تن قحطی زده در چین. در چین، به مناسبت زمینه‌چینی و تدارک کنگره حزب، تشنجات سراسری، بخاطر رقابت بین گروه‌بندی‌های درون حکومت، شدت بیشتری گرفته است.

افزون بر آن، پدیده‌های بحرانی در رشته‌های اقتصادی - اجتماعی عامل دیگر بالاگرفتن تشنج داخلی چین است. در ماه اخیر رهبران شوونیست چین، بخاطر بروز قحطی در بسیاری

از استان‌های چین، دست کمک به سوی سازمان ملل دراز کرده‌اند. به گزارش گروهی از کارشناسان سازمان ملل تنها در استان‌های هوبئی و هبئی ۳۴ میلیون تن قحطی زده وجود دارد.

روزنامه "پراودا نوشت: "رهبران کنونی جمهوری خلق چین به منافع اساسی مردم این کشور بی‌توجه‌اند و در مقابل، مسابقه تسلیحاتی را شدت می‌دهند و بدین ترتیب تشنج بین‌المللی را می‌افزایند."

هند. مارگارت تاچر در سفر خود به هند در جلب پشتیبانی این کشور از خواست‌های امپریالیستی خود باشکست کامل روبرو شد.

#### کنفرانس وحدت دو کره

\* در اوایل فروردین ماه، کنفرانس بین‌المللی برای وحدت مسالمت‌آمیز دو کره در الجزیره برگزار شد. نمایندگان ۸۱ کشور و ۱۷ سازمان بین‌المللی در این کنفرانس شرکت جستند. این کنفرانس، ضمن محکوم ساختن سیاست ایالات متحده به عنوان عامل جدایی دو کره، خواستار خروج نیروهای آمریکایی از کره جنوبی، توقف ارسال تجهیزات نظامی برای رژیم شون‌دوهوان و همچنین متوقف شدن مانورهای نظامی در قلمرو این کشور گردید.

افغانستان. مردم افغانستان سومین سالگرد پیروزی انقلاب ملی - دمکراتیک افغانستان را جشن گرفتند.



صحنه‌ای از تظاهرات در دهلی نو

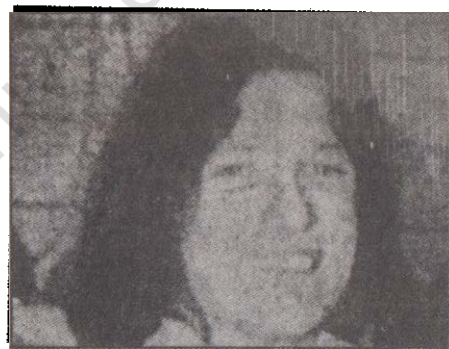
علیه تشدید تدارکات نظامی امپریالیست‌های آمریکایی در منطقه اقیانوس هند



کشورهای سرمایه‌داری اروپای غربی در تب بحران می‌سوزند. جلوه‌های روشن آن نیز در کاهش فزاینده تولید، تشدید تورم، و افزایش بی‌سابقه بیکاری (در کشورهای اروپای غربی ۱۰ میلیون بیکار وجود دارد) و گرانی سرسام‌آور تیلور می‌یابد. ناشی از این بحران، گرایش‌های جنگ‌طلبانه و مسابقه تسلیحاتی تشدید شده است. طبقه کارگر و زحمتکشان در این کشورها بخاطر غارت بی‌بازگشت نیروی کار خود، سازمان یافته و به اشکال گوناگون به پیکار علیه نظام ستیم‌گر سرمایه‌داری می‌پردازد.

در حالی که، کشورهای سوسیالیستی تمامی قدرت اقتصادی و دفاعی خود را در خدمت دفاع از صلح و سازندگی گذارده‌اند.

ایرلند شمالی پس از ۶۵ روز اعتصاب غذا، بامی‌سندز، مبارز ایرلندی درگذشت. وی به دنبال تقاضای واگذاری حق زندانی سیاسی به مبارزان ایرلندی و نیز به نشانه اعتراض به شرایط زیست در زندان و رفتار زندانیان دست به اعتصاب غذا زده بود. مردم ایرلند، در جهل و دوامین روز اعتصاب غذای ساندز در زندان انگلیس، او را به عنوان نماینده پارلمان برگزیده بودند. در ایرلند، به دنبال تظاهرات خشنونت‌آمیز مردم، از جانب دولت انگلیس حکومت نظامی اعلام شده و نیروهای اشغال‌گر انگلیسی، که متجاوز از ۳۰ هزار تن هستند، به حال آماده باش درآمده‌اند.



آلمان فدرال، بیش از ۲۰۰۰۰ تن در تظاهرات ضد جنگ در بن شرکت کردند. تظاهرکنندگان خوانستار لگو برنامه‌های استقرار موشک‌های آمریکایی گروز و پرشینگ ۲ در آلمان غربی و دیگر کشورهای عضو ناتو و آغاز بی‌درنگ گفتگو درباره کاهش و پایان بخشیدن به تولید این جنگ‌افزارها بر بنیان پیشنهاد های ارائه شده از سوی اتحاد شوروی شدند.



قبرس، روز ۲۵ فروردین، "حزب ترقی‌خواه زحمتکشان قبرس" (آکل)، چهارمین سالگرد بنیان‌گذاری خود را جشن گرفت. بدین مناسبت از سوی کمیته مرکزی حزب توده ایران در

چارچوب همبستگی انترناسیونالیستی پیام شادباشی خطاب به کمیته مرکزی حزب برادران ارسال شد. در قسمتی از پیام شادباش آمده است:

"تاسیس حزب شما رویدادی تاریخی در حیات سیاسی - اجتماعی مردم و زحمتکشان قبرس به شمار می‌رود. حزب ترقی‌خواه زحمتکشان قبرس (آکل)، نه تنها نقش سترگی در مبارزه مردم قبرس علیه استعمارگران بریتانیایی بازی کرد، بلکه اکنون نیز، به عنوان تواناترین نیروی سیاسی قبرس، پیکرانه در راه استقلال ملی، وحدت، حاکمیت و تمامیت ارضی کشور و پیشبرد منافع طبقه کارگر و همه زحمتکشان قبرس می‌رزد."

بریتانیای کبیر، در انگلستان علیه سیاست دولت در ارتباط با افزایش اعتبارات نظامی، به زیان هزینه‌های رفاه و بهزیستی اجتماعی تظاهرات وسیعی انجام گرفت.

صحنه‌ای از تظاهرات مردم انگلیس



بلژیک - هزاران تن از اهالی بروکسل در برابر مقر "ناتو" علیه انباشت جنگ افزارهای هسته‌ای در اروپای غربی دست به تظاهرات زدند.

فرانسه، روز ۶ اردیبهشت نخستین دوره انتخاباتی ریاست جمهوری فرانسه برگزار شد. در این دوره، ده تن نامزد این مقام بودند. نتایج شمارش آراء انتخابات چنین است: ژیسکار دستن ۲۸/۰۲ درصد، میتران ۲۶/۰۱ درصد، شیراک ۱۸/۰۲ درصد و مارش ۱۵/۳۵ درصد آراء را به دست آوردند.

اروپای سوسیالیستی

آلمان دمکراتیک، روز ۲۲ فروردین ۱۳۶۰، دهمین کنگره حزب سوسیالیست متحد آلمان، در برلین، گشایش یافت.

کنگره برنامه ترقی و پیشرفت اقتصادی - اجتماعی پنج سال آینده (۸۵-۱۹۸۱) کشور را بررسی کرد. در گزارش ارائه شده به کنگره از جمله آمده است که طی پنج سال آینده درآمد ملی

کشور ۲۸ الی ۳۰ درصد افزایش می‌یابد.

کنگره دهم باردیگر ارایش هونگر را به سمت دبیرکل کمیته مرکزی حزب برگزید.  
بدین مناسبت پیام شادباشی از جانب کمیته مرکزی حزب توده ایران به کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان فرستاده شد. در بخش آغازین پیام می‌خوانیم:  
"رفقای گرامی!

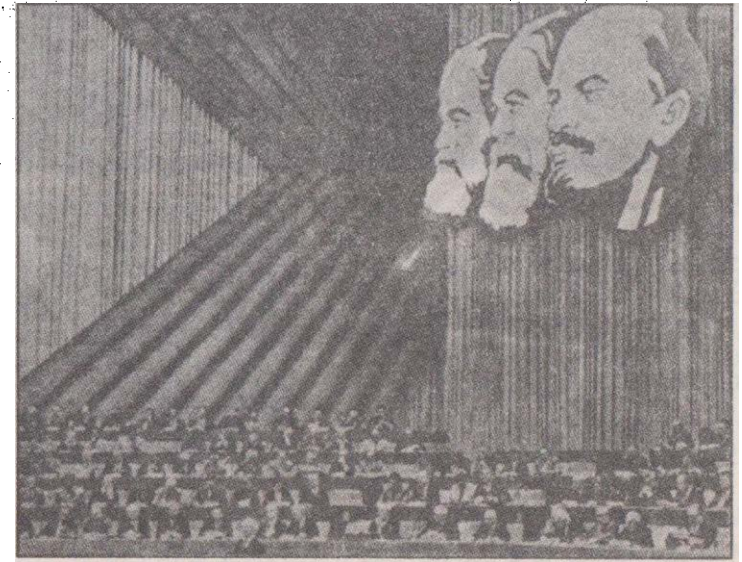
درودهای گرم و رزم جویانه اعضا حزب توده ایران را به مناسبت برگزاری دهمین کنگره حزب سوسیالیست متحد آلمان بپذیرید.

کنگره دهم، که در آستانه سی و پنجمین سالگرد فرخنده پایه‌گذاری حزب سوسیالیست متحد آلمان برگزار می‌شود، بی‌گمان مرحله‌ای نوین را در زندگی نخستین کشور کارگران و دهقانان در سرزمین آلمان آغاز خواهد نهاد.

روز اول اردیبهشت، کمیته‌های آلمان دمکراتیک، سی و پنجمین فراگشت بنیان‌گذاری حزب سوسیالیست متحد آلمان را جشن گرفتند. به پاس گرامی‌داشت این روز، کمیته مرکزی حزب توده ایران پیام شادباشی خطاب به کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان ارسال داشت. پاره‌ای از این پیام چنین است:

"ما این جشن فرخنده را باردیگر به شما صمیمانه شادباش می‌گوئیم و پیروزی بیشتر خلق و زحمتکشان جمهوری دمکراتیک آلمان را، به رهبری "حزب سوسیالیست متحد آلمان" آرزو مندیم."

دهمین کنگره حزب سوسیالیست متحد آلمان، در برلین



اتحاد شوروی. روز ۲۳ فروردین، بیستمین سالگرد پرواز پیروزمندانه انسان، انسان آموخته و پرورده سوسیالیسم، به کیهان بود.

بیست سال پیش، در چنین روزی، یوری گاگارین، شهروند کمونیست اتحاد شوروی راه‌کشی مسافرت به سیهر بیکران شد.

\* روز ۲ اردیبهشت، به پاس یکصد و یازدهمین زادروز تولد ولادیمیر ایلیچ لنین، رهبر سرگ اندیش کارگران و زحمتکشان، بنیان‌گذار نخستین کشور سوسیالیستی جهان، در سراسر کیتی از سوی کمونیست‌ها جشن گرفته شد.



لهستان. اوضاع کشور در اثر کوشش‌های شریخش دولت و رهبری حزب متحد کارگری سوسیالیست آرامش خود را به تدریج بازمی‌یابد. ولی، با وجود این، خوابکاری نیروهای ضدانقلابی جیره‌خوار ناتو و دیگر نیروهای واپس‌گرا به ویژه از سوی "کمیته دفاع اجتماعی" (گر) که در رهبری "اتحادیه همبستگی" رخنه کرده‌اند، ادامه دارد.

از سوی دیگر، در روزهای ۳۰-۲۹ مارس نهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب متحد کارگری لهستان در ورشو برگزار شد. این پلنوم اقدامات حزب در رابطه با وخامت موجود در کشور و مسائل تدارک نهمین کنگره فوق‌العاده حزب را مورد بررسی قرار داد. پارسکی کوتسکی، عضو هیئت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب متحد کارگری لهستان گزارشی ارائه داد. در این گزارش آمده بود که اوضاع کشور دستخوش وخامت است. پلنوم طی قطعنامه‌ای اقدامات آتی حزب را به تصویب رساند. کمیته مرکزی حزب متحد کارگری لهستان، در روند آتی فعالیت حزب، مخالفت قاطع خود را، با هرگونه چندگانگی ایدئولوژیک و موضع‌گیری که مانعی در برابر دگرگونی‌های ضروری ایجاد کند، و همچنین با هرگونه نظریه و بینشی که نقش رهبری حزب متحد کارگری لهستان را نفی می‌کند، اعلام داشت. این پلنوم تصمیم گرفت که کارزار نظرخواهی و



انتخابات را - که مرحله مهمی از تدارک نهمین کنگرس فوق العاده حزب متحدکارگری لهستان خواهد بود - به راه اندازد. کنگرس فوق العاده حزب متحدکارگری لهستان قراراست پیش از بیستم ژوئیه آینده گشایش یابد.

## آمریکا

ایالات متحده آمریکا. امیرالیسم آمریکا با دستاویز قرارداد "مسئله السالوادور" و "خطر شوروی" در راه بی فرجام نظامی گری، احیای "جنگ سرد"، تشدید وخامت اوضاع جهانی گام برمی دارد. براین بنیان، وزیر دفاع دولت ریگان اعلام داشت: "بودجه نظامی آمریکا در سال آینده ۱۵ درصد افزایش خواهد یافت".

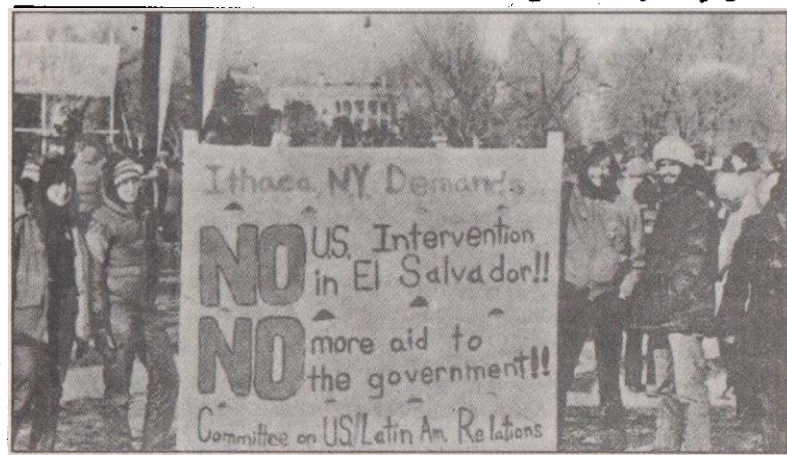
اتحاد چنین تدابیر زیان بار به حال صلح و امنیت جهانی و منافع مردم آمریکا از یکسو، و انباشت جنگ افزارهای هسته ای از سوی دیگر بایگ خشم مردم آمریکا را برانگیخت، همایشها و نمایش های اعتراض آمیزی در بیست و پنج ایالت آمریکا برگزار شد.

\* در ایالات متحده، از نیمه شب ۲۶ مارس، ۱۶۵ هزار معدن کار معادن ذغال سنگ به یک اعتصاب عمومی دست زدند. کارگران خواستار آنند که در قرارداد جمعی جدید، عدم اخراج، بهبود شرایط زندگی، و افزایش دستمزد با توجه به افزایش دائمی هزینه زندگی تضمین گردد.

\* آتلانتا همچنان قربانی می گیرد. چهارسیاهوست دیگر قربانی عدم قاطعیت پلیس شدند.

\* روز ۲۸ فروردین، تظاهرات وسیعی در واشنگتن علیه مداخلات دولت آمریکا در السالوادور برگزار گردید. تظاهرکنندگان که در مقابل وزارت امور خارجه آمریکا گرد آمده بودند خواستار قطع کمک به "خونتا"ی نظامی السالوادور شدند.

### صحنه ای از تظاهرات همبستگی با خلق السالوادور در واشنگتن



کوبا. مردم کوبا، روز ۳۰ فروردین، بیستمین سالگرد پیروزی خود را بر تجاوز ضدانقلابی "پلایاخیرون" ("خلیج خوکها") گرامی داشتند. فیدل کاسترو درسختراستی خود بدین مناسبت ضمن اشاره به همبستگی و کمک های بزرگ اتحاد شوروی به نخستین کشور سوسیالیستی قاره آمریکا گفت: "تاکنون یکبار پیش نیامده است که ما از اتحاد شوروی چیزی بخواهیم و این کشور از آن دریغ کند."

السالوادور. خلق بیخاسته السالوادور از میان دود، آتش و خون راه خود را به سوی آزادی و استقلال می گشاید. در یک ماه اخیر، پیکارگران "جبهه آزادی بخش ملی فارابوندو-مارتی" پیروزی چشم گیری به دست آورده اند. اوج گیری مقاومت جانبازانه مردم، با افزایش تنبهارگی های "خونتا"ی نظامی همراه است. سربازان خونتای السالوادور اخیرا بیش از ۱۵۰۰ تن روستایی را به غاری در نزدیکی روستاهای پاروتلا و سانتاهلنا در نواحی مرزی هندوراس می رانند. آنگاه هواپیما با فروریختن بمب های آمریکایی غار را درهم می کوبند. از هلاکت گاه بی گریزگاه احدی جان سالم به در نمی برد. شاهدان عینی ابراز داشته اند که بیشتر قربانیان زن و کودک بودند.

"جبهه آزادی بخش ملی فارابوندو-مارتی" شمار قربانیان ۲۰ ماه گذشته را ۱۸ هزار تن اعلام کرد.

از سوی دیگر، بنا به گزارش خبرگزاری ها در روز جمعه ۱۱ اردیبهشت ۶۰، "جبهه آزادی بخش ملی فارابوندو-مارتی" "خونتا" را به مذاکره برای صلح فراخواند. شرایط آغاز مذاکرات از سوی "جبهه" چنین اعلام شد: لغو مقررات منع عبور و مرور، آزادی زندانی های سیاسی و قطع اختناق.



تنی چند از قربانیان گشتار جمعی "خونتا"

نیکاراگوئه. در حالی که انقلاب نیکاراگوئه شالوده حکومت مردمی خود را با بهره جویی از باری های بی دریغ کشورهای سوسیالیستی و دیگر کشورهای مترقی و انقلابی تحکیم می بخشد، امیرالیسم آمریکا، از واگذاری کمک های پذیرفته و تعهد سپرده خود به نیکاراگوئه سرباز زده و به سازماندهی و آموزش هواداران سوموزا، دیکتاتور پیشین نیکاراگوئه مبادرت می ورزد.

ولی در این شرایط که مردم و دولت نیکاراگوئه در معرض دشواری های ناشی از قطع کمک از ایالات متحده قرار داشتند، اتحاد شوروی، لیبی و کوبا به باری آن شتافتند. در ماه گذشته، نیکاراگوئه ۲۰ هزار تن غله بدون چشم داشت و رایگان از اتحاد شوروی و ۱۶۴ میلیون دلار وام از لیبی و کوبا دریافت کرد تا زخم های حکومت دیکتاتوری سوموزا را التیام بخشد.

## آفریقا

نامی بیا. موضوع واگذاری استقلال به خلق نامیبیا به رهبری سازمان آزادی بخش ملی "سواپو" از مهم ترین مسائل قاره آفریقا بود:

۵۱ - کشور آفریقای طی اعلامیه‌ای دولت ریگان را تشویق‌گر تروریسم دولتی رژیم نژاد-پرست آفریقای جنوبی معرفی کردند و خواستار واگذاری استقلال به خلق نامی‌بیا شدند. شایان توجه این که، این موضع‌گیری از پشتیبانی ۹۵ کشور غیرمتعهد برخوردار شد.

- الجزایر و موزامبیک نیز، طی اعلامیه مشترکی، ضمن محکوم ساختن اعمال تجاوزکارانه آفریقای جنوبی خواستار واگذاری استقلال به خلق نامی‌بیا به رهبری "سواپوا" شدند.

- "شورای امنیت سازمان ملل متحد" به تقاضای کشورهای آفریقای تشکیل جلسه داد. این کشورها خواستار پایان بخشیدن به اشغال غیرقانونی نامی‌بیا، مجازات‌های همه‌جانبه و اجباری علیه آفریقای جنوبی بودند که پیش‌نویس قطعنامه از سوی آمریکا، بریتانیا و فرانسه وتو شد.

لیبی، ممرقذافی، رهبرانقلاب لیبی، دیدارهای رسمی و دوستانه، شمربخشی از اتحاد شوروی و بلغارستان به عمل آورد.

در روزهای ۸-۷ اردیبهشت گفتگوهای پزاهمیتی میان رهبران شوروی و لیبی صورت گرفت. دوکشور ضمن تدوین رهنمودهایی جهت گسترش مناسبات همه‌جانبه، مسائل مهم بین‌المللی را نیز مورد بررسی قرار دادند.

رفیق لئونید برژنف، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست و صدرهیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی در سخنرانی خود به افتخار رهبرلیبی گفت: "مناسبات میان اتحاد شوروی و لیبی برپایه برابری حقوق، احترام متقابل و همبستگی انقلابی استوار است."

رفیق لئونید برژنف سپس افزود: "هرچند اتحاد شوروی و لیبی درباره پاره‌ای مسائل اختلاف نظر دارند، در میدان مبارزه برای آزادی خلق‌ها و صلح پایدار هم‌رزمند."

ممرقذافی، رهبرلیبی، در پاسخ سخنان لئونید برژنف، رهبر اتحاد شوروی، از جمله خاطر- نشان ساخت:

"کشور من به پشتیبانی دوستان خود در جامعه کشورهای سوسیالیستی، و در پیشاپیش آن‌ها اتحاد شوروی، اتکامی‌کند... ما برای مناسبات خود با اتحاد شوروی ارزش والا فائلسیم و امیدواریم که این دیدار به تقویت هرچه بیشتر پایه‌های دوستی میان دوکشور بیانجامد."

لیبویا، گروهی از "بره‌سبزها"ی پنتاگون وارد لیبیا شدند. یک سخنگوی میسیون نظامی ایالات متحده آمریکا در لیبیا خاطر نشان ساخت که "پنتاگون" خواستار حضور نظامی دائمی در آفریقا است.

---

**فقط بانبروی متحد انقلاب می‌توان**

**بونبروی متحد ضد انقلاب پیروز شد**

---